میقات حج

۱۷

پاییز ۱۳۷۵

فصلنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی
تاریخی

(ویژهٔ سفرنامه‌ها)

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۱۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰ ۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

سرمقاله

ص: ۵

سفرنامه‌های حج در ادب عربی

کتابهای نگاشته شده درباره حج، شامل رشته‌ها و موضوعات مختلف است؛ بخش عمده‌ای از آن، در حوزه فقه حج نگاشته شده که در دو محور است، یکی «مناسک حج» و دوم «آداب زیارت اماکن مقدس». رشته دیگر، مربوط به نگاشته‌های تاریخی است که در حول و حوش تاریخ حرمین شریفین و اماکن موجود در این دیار است و کهن‌ترین کتابها؛ در این قسمت «اخبار مکه فاکهی» و «اخبار مکه ازرقی» و در مورد مدینه؛ «تاریخ المدینهٔ المنورهٔ» از ابن شبّه است. صدها کتاب و رساله دیگر در تاریخ این دو شهر نوشته شده که به احتمال، چنین میراثی را در باره هیچ شهری از شهرهای برجای مانده آن عصر نمی‌توان یافت.

بخش سوّم سفرنامه نویسی است. می‌توان ادعا کرد که یکی از مهمترین سوژه‌ها برای نگارش سفرنامه در گستره ادبیات جهانی، سفر به خانه خدا در شهر مکه معظمه بوده و هست. در طول تاریخ، میلیاردها انسان برای انجام فریضه حج راهی این سرزمین مقدس شده و در کنار خانه خدا و در مشاعر مقدس به عبادت می‌پردازند. تقریباً بدون استثنا، تمامی این زائران در طی این سفر، به مدینه منوره نیز مشرف می‌شوند و به زیارت حرم رسول خدا- ص- و قبور امامان و بزرگان از صحابه در قبرستان بقیع می‌روند. این سفر روحانی، برای هر مسافری که قدم در این سرزمین می‌گذارد، خاطره‌ای است فراموش ناشدنی

ص: ۶

ومسافرین دیار تا پایان عمر به یاد خاطرات این سفر زندگی می‌کند و آن را نقطه اوج در زندگی معنوی خود می‌داند.

از دیر باز این خاطرات به نگارش نیز در می‌آمده است. بسیاری از جغرافی‌دانان قرون نخست هجری در طی همین سفر بود که یادداشتهای مهمی را از جهان اسلامی آن روزگار فراهم آورده و در اختیار جامعه علمی قرار می‌داده‌اند.

کهن‌ترین سفرنامه، کتاب پرارج ناصر خسرو قبادیانی عالم اسماعیلی مذهب است که مملو از آگاهیهای گرانبها، از درخشان‌ترین دوره تمدن اسلامی است. در دوره‌های بعد، نوشته‌های ابن‌بطوطه و ابن‌جبیر به عنوان سفرنامه‌های شاخص مطرح شد، در حالی که در کنار آنها سفرنامه‌های دیگری نیز وجود داشت و دارد که در آن حد از جامعیت نیست.

در حوزه ادبیات فارسی، که زبان دوم مسلمانان در طی چهارده‌قرن بوده، آثاری در زمینه ادبیات حج نوشته شده است. جدای از سفرنامه ناصرخسرو و چند رساله کوتاه، عمده آنچه در ادبیات سفرنامه‌نویسی حج در ادب فارسی در دست است، مربوط به دوره صفویه و عمدتا مربوط به دوره قاجار است. کاروانها حج ایرانی که معمولا از راه عتبات و از راه جبل به حج مشرف می‌شدند، سختیهای فراوانی را در این راه تحمل می‌کردند. در این دوره تاریخی، با رشد فرهنگ عمومی مردم، شمار بسیاری از حاجیان، از طبقات فرهنگی جامعه؛ اعم از روحانی و غیره روحانی بوده‌اند. که بعضی به کار نگارش سفرنامه می‌پرداختند.

بخش مهمی از این سفرنامه‌ها، تجربه‌های سفر و آگاهیهای جغرافی و تاریخی است که به قصد راهنمایی مسافران بعدی به نگارش درمی‌آمد. در این سفرنامه‌ها، مسأله عمده، توصیف منازل میان راه از یک سو و توصیف اماکن مقدس از سوی دیگر است. اجتماع عظیم حج از نژادهای مختلف با زبانهای متفاوت و نیز مذاهب گوناگون، تازه‌های فراوانی را برای یک سفرنامه‌نویس فراهم می‌کرد. هر یک از این گوناگونی‌ها و تفاوتها سوژه‌ای بود برای نگارش سفرنامه. برخی از دولتمردان قاجاری که به تبع سفرنامه‌نویسی اروپاییها، به کار نوشتن سفرنامه پرداختند، معمولا بجز سفر به مکه و مدینه، راهی دمشق، فلسطین، مصر، عثمانی و روسیه و حتی هند و ژاپن می‌شدند و سر جمع کتابی با اطلاعات گسترده ارائه می‌کردند. در این بخش از سفرنامه‌ها، توصیف زندگی اجتماعی و تمدنی این جوامع، برای این افراد بسیار اهمیت داشت؛ بویژه با توجه به تحولات جدید تمدنی، و در مقایسه وضع ایران با

ص: ۷

عثمانی و مصـر و سایر مناطق، آثار مزبور می‌توانـد مأخـذی برای بررسـی تاریخ نوگرایی در میان دولتمردان و فرهیختگان ایرانی در عصر قاجار باشد.

در این میان سـفرنامه‌های منظوم نیز خود جایگاه ویژه‌ای دارد. از مهمترین این آثار، کتاب فتوح الحرمین محیی لاری در قرن دهم و سفرنـامه منظوم یـک بـانوی اصـفهانی در قرن دوازدهم هجری است. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که در ادامه از آنها یاد شـده است.

علاقه ایرانیان شـیعه مذهب به این مکانهای مقدس، نشان از خلوص مذهبی و دینی آنها دارد. از مقایسه میان سـفرنامه‌های فارسـی و عربی که در اینجـا فراهم آورده‌ایم، روشن می‌شـود که علی رغم محـدودیت شـمار حاجیـان ایرانی، سـفرنامه حـجّ بسـیاری به زبـان فارسی داریم که در مقایسه با آنچه استاد حمد الجاسر از سفرنامه‌های عربی معرفی کرده بسیار گسترده‌تر است. البته ممکن است که سفرنامه‌های عربی هم زیادتر از آن باشد که وی معرفی کرده، اما باید مطمئن بود که سفرنامه‌های فارسی نیز بیش از اینهاست.

جای بسـی تأسف است که تاکنون بررسـی مستقلی در زبان فارسی در باره ادبیات سفرنامه نویسی نشده وباید گفت که نویسندگان عرب در این زمینه قدمی جلوترند ولا اقل کتابی را با عنوان «مکهٔ المکرمه و الکعبهٔ المشـرفه فی کتب الرحالهٔ المسلمین من سنهٔ ۹۲۲ الی سنهٔ ۱۳۱۸» از دکتر الشـنوفی به زبان عربی و انگلیسی از آنان می‌شناسیم. ناشر این کتاب: مؤسسهٔالوطنیه، بیت الحکمه، چاپخانه القلم تونس است که در ۶۶ صفحه عربی ۶۸ صفحه انگلیسی. آن را به قطع رحلی نشر داده است. می‌شناسیم.

بـدیهی است که بایـد در این بـاره کار گسترده‌ای در زبان فارسـی نیز انجام پـذیرد ومروری بر این سـفرنامه و گزارش دیـدگاهها و نکات تازه آنها صورت گیرد.

در اینجا فهرستی از این سـفرنامه را در مقدمه این شماره (شماره ۱۷) از فصـلنامه «میقات حج» که شماری سفرنامه قدیم و جدید در آن چاپ شده، عرضه می‌کنیم. طبیعی است که باید این فهرست به مرور کاملتر شود.

سفرنامه‌های حج در ادب فارسی

۱- انیس الحجاج، صفی فرزند ولی، در سال ۱۰۸۷ (منزوی ۳۹۹۲، فهرستواره، ج ۱، ص ۶۴)

ص: ۸

۲- ای قوم به حج رفته یا سفرنامه حج، جواد مجابی. وی به سال ۱۳۵۱ به عنوان روزنامه‌نگار از طرف روزنامه اطلاعات به سفر حج مشرف شده و از این دید سفرنامه خود را نوشته است. (۱۳۵۲، انتشارات موج)

۳- باغ قاب قوسین، معروف به «سفرنامه حرمین شریفین و بیت المقدس و دیگر مقامات متبرکه». از قاضی محمد عرفان الدین صدیقی فرزند قاضی محمد معصوم افندی که در ۲۱ رمضان ۱۳۳۲ از دیره (شمال پاکستان) عازم حج شده. (فهرستواره، ج ۱، ص ۶۵، ۱۰۵ از: نوشاهی، چاپی، ج ۲، ص ۱۳۰۷).

۴- با کاروان ابراهیم، رسول جعفریان، محمدعلی خسروی، گزارش سفر حج سال ۱۳۷۱ است که توسط نشر مشعر چاپ شده است.

۵- با کاروان عشق، محمدعلی مهدوی راد، رسول جعفریان، گزارش سفر حج سال ۱۳۷۲ است که توسط نشر مشعر چاپ شده است.

۶- بزم غریب، محمدعلی بن محمد رضی بروجردی، در سال ۱۲۶۲، (یادداشتهای استاد عبدالعزیز طباطبایی از کتابخانه علامه طباطبایی شیراز)، نیز نک: فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۶۶). در دست تصحیح توسط آقای محمد مهدی معراجی است.

۷- بسوی ام القری، رسول جعفریان، گزارش سفر حج سال ۱۳۷۳. در این کتاب سه سفرنامه دیگر از دوره قاجار چاپ شده، که در این فهرست معرفی شده است.

۸- به سوی خانه خدا، ع. دهقان، گزارش مشروح سفر مؤلف به حج است. تهران، ۱۳۵۴ ش.

۹- به سوی کعبه، احمد احمدی بیرجندی، مجله دانشکده الهیات مشهد، بخش اول در شماره ۲۰ و بخشهای بعد در شماره‌های بعد.

۱۰- تاریخ کعبه و مسجد الحرام، محمدمعصوم بن محمد صالح دماوندی. وی از بندر سورت هند به سفر حج مشرف شده و گزارش این سفر را که عمدتا تاریخ مکه است، به رشته تحریر در آورده. (این نوشته به کوشش مؤلف همین سطور، در دفتر اول میراث اسلامی ایران چاپ شده است.)

۱۱- تاریخ مشعشعیان، از سیدعلی خان والی عربستان، در شرح سفر خود مکه و عتبات.

ص: ۹

۱۲- تحفهٔالحرمین، نایب الصدر در سال ۱۳۰۵ (چاپ شده است)

۱۳- تحفهٔالعراقین، سفرنامه مانند خاقانی شروانی، انشاء بعد از ۵۵۱، (چاپ شده)

۱۴- تـذکرهٔ الطریق فی مصائب حـج بیت العتیق، محمـد عبدالحسـین کربلایی هنـدی فرزند عبدالهادی طیاری. گزارش سـفر کربلا، مکه ومدینه ۱۲۳۰- ۱۲۳۲. (فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۷۲ از: ذریعه ج ۴، ص ۳۹، استوری ۱۱۴۷، برلین ۳۵۹).

۱۵- تذکرهٔالطریق فی مصائب حجاج بیت العتیق، برلین ۴۵۴

۱۶- ترجمه «فی منزل الوحی، اصـل کتاب از محمـد حسـین هیکل، ترجمه همراه با اختصار از سـیدحسن اسـلامی، فصـلنامه «میقات حج»، ش ۹، صص ۲۲۴- ۲۱۲.

۱۷- ترجمه ذکریـات علی تلال مکه، اصل کتاب از بنت الهـدی صـدر، ترجمه جواد محـدثی، فصـلنامه «میقات حـج»، ش ۹، صص ۲۳۷- ۲۲۵، ش ۱۰، صص ۱۹۲- ۱۷۶

۱۸- ترجمه سفرنامه سید محسن امین، جواد محدثی، فصلنامه «میقات حج»، ش ۷، صص ۲۱۹- ۲۱۰، وش ۸، صص ۱۸۱- ۱۷۴

۱۹- ترجمه گزارش گونه سفرنامه حج میرحامد حسین، محمدعلی مقدادی، فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۴

۲۰- تیر اجل در صدمات راه جبل، در باره سفر مکه و عتبات و آسیبهای راه است (منزوی ج ۶، ص ۳۹۹۷- یک نسخه معرفی شده، نشریه نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۶۹ نسخه اصغر مهدوی، فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۷۲).

۲۱- حالات الحرمین/ مسـیرالحرمین، رفیع الـدین (م ۱۲۱۸) فرزنـد فریدالـدین خان مرادآبادی، سـفرنامه اوست از اکبرآباد به مدینه و مکه و احوال آن دو شهر. (منزوی، ج ۶، ص ۳۹۳۹- دو نسخه- فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۷۵- چندین نسخه.)

۲۲- حج آن طور که من رفتم، علی اصغر فقیهی، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۴۶.

۲۳- حجازیه، ابوالاشرف محمد یزدی متوفای سال ۷۶۲، در مقدمه همین کتابشناسی توضیحاتی در باره آن گذشت.

۲۴- حج نامه، صوفی الله یاربن الله قلی الله یار. (فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۷۵ از:

ازبکستان، تاشکند، ج ۱، ص ۲۲۷).

۲۵- حاجی‌نامه، علیرضاذکاوتی قراگزلو، درفصلنامه «میقات حج» ش ۱۳ چاپ‌شده‌است.

ص: ۱۰

۲۶- حج نامه، علی نقی منزوی، گزارش سفر حج اوست در سال ۱۹۷۲ میلادی! که چاپ شده است (فهرستواره منزوی ج ۱، ص ۷۵).

۲۷- حج نامه، منصور علیشاه قزوینی متخلص به کیوان، (مشار ج ۲، ص ۱۷۱۹. در سال ۱۲۴۸ قمری در تهران چاپ شده).

۲۸- خاطرات حج، محمد عظیمی، تهران، دهخدا، ۱۳۶۳

۲۹- خاطرات زیارت خانه خداو عتبات عالیات در خدمت راهنما، محمدرضا خانی. وی به سال ۱۳۴۶ همراه سلطان حسین گنابادی به زیارت خانه خدا مشرف شده و خاطرات این سفر را نگاشته است. چاپ نخست این کتاب به سال ۱۳۶۷ به کوشش حبیب الله پاک‌گوهر و سیدمحمود موسوی منتشر شده است.

۳۰- خاطرات سفر حج، حاج سلطان حسین تابنده گنابادی (رضا علیشاه). شرح سفری است که در سال ۱۳۲۴ شمسی انجام شده، چاپ نخست آن در سال ۱۳۳۷ و چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۷ (توسط چاپ دیبا) به چاپ رسیده است.

۳۱- خاطرات مکه، احمد هدایتی- محمدعلی هدایتی، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۳.

این کتاب حاوی دو سفرنامه است، یکی از احمد هدایتی که در سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۹ شمسی) همراه مرحوم سیداحمد طالقانی به حج مشرف شده و دیگری از فرزند او محمدعلی هدایتی که در سال ۱۳۴۳ مشرف شده است. کتاب حاوی اطلاعات جالب و خواندنی از سفر حج بوده و مقایسه دو سفر را با انواع امکانات تصویر می‌کند.

۳۲- خانه مردم با یادداشتی از سفر حج، مهدی بازرگان، شرکت انتشار، ۱۳۴۵

۳۳- خسی در میقات، جلال آل احمد، (چاپ شده است)

۳۴- دلیل الانام فی سبیل زیارهٔ بیت الله الحرام، سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، در سال ۱۲۹۷، مجلس، ش ۶۹۳.

۳۵- دلیل الزائرین، عبدالعلی ادیب الممالک، در سال ۱۲۷۲

۳۶- راهنمای اعمال حج از خاطرات راه حج، از م. ل. مشار (۲/ ۲۴۵۸).

۳۷- راهیان سفر روحانی، این اثر نیز از محمدرضا خانی است که در سومین سال تشرف خود به سال ۱۳۵۰ همراه سلطان حسین گنابادی، آن را نوشته است. این کتاب در سال ۱۳۶۹ در تهران چاپ شده است.

ص: ۱۱

۳۸- ره‌آورد خانه خدا، از فروزنده مستوفی (دری) (مشار ۲/ ۲۷۱۱).

۳۹- سعی هاجر، شکوه میرزادگی، وی به عنوان روزنامه‌نگار در سال ۱۳۵۶ به حج مشرف شده است. کتاب وی به سال ۱۳۵۶ توسط انتشارات فاروس ایران چاپ شده است.

۴۰- سفر الحرمین، ن. سفر مکه و مدینه روزگار عبدالحمید (فهرستواره منزوی ج ۱، ص ۸۹ از: راجستان، ج ۱، ص ۲۶۹).

۴۱- سفر ایام سعیده با نکات مفیده، شاه بیگ خان، از کابل به حجاز، ۱۹۰۳- ۱۹۰۴، (فهرستواره منزوی ج ۱، ص ۸۸، ۱۰۴، از استوری ج ۱، ص ۱۱۶۰).

۴۲- سفرنامه مکه، ضیاءالدین قاری در سال ۱۱۲۹ (منزوی ۴۰۳۱)

۴۳- سفرنامه مکه، محمد رضا ظهیر الملک. وی در سال ۱۳۰۷ قمری به حج مشرف شده و خاطرات خود را از کاظمین تا حرمین و بازگشت از آنجا نگاشته است. نسخه‌ای از این سفرنامه در کتابخانه آیهٔالله مرعشی- ره- موجود و تحت طبع است.

۴۴- سفرنامه حج، آیهٔالله صافی گلپایگانی، (چاپ شده است)

۴۵- سفرنامه حج، آیهٔالله طالقانی، (چاپ شده است)

۴۶- سفرنامه حجاز، محمد حسین شهرستانی، ذریعه، ج ۱۲، ص ۱۹۶

۴۷- سفرنامه حجاز، میرزا محمد حسین بن میرزا محمد علی مرعشی شهرستانی (م ۱۳۱۵)

۴۸- سفرنامه حجاز، هدایت علی بن شیخ فضل علی، سفری که همراه حضرت مولانا اسحاق به حجاز و مکه و مدینه از راه کشتی کرده است، از غره ربیع الاول ۱۲۳۰، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۲)

۴۹- سفرنامه حج البیت، مولی ابراهیم‌بن درویش محمد الکازرونی، ذریعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶. این سفرنامه در میراث اسلامی ایران دفتر پنجم چاپ خواهد شد.

۵۰- سفرنامه حج بیت الله الحرام، علی اکبر میرزایی متخلص به تجار یا نجار! (مشار ۳/ ۳۰۲۰

۵۱- سفرنامه حج، پادشاه خواجه بن رحمت الله خواجه متخلص‌به ندیم، در سال ۱۲۹۸ از جرم افغانستان، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۶)

۵۲- در حریم حرم، جواد محدثی

ص: ۱۲

۵۳- سفرنامه حج، حاجی محمدحسین خان بن بایرم علی خان، شهزاده مرو در سال ۱۲۰۲ (فهرستواره ج ۱، ص ۱۰۵ از: استوری ۱۱۴۸).

۵۴- سفرنامه حج، شرح سفر رفیع الدین شاه ابوتراب در سال ۹۸۹ به حج از فیضی دکنی، ابوالفیض (م ۱۰۰۴) (فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۱۰۴ از استوری ۱۱۴۱ ش ۱۵۹۰، بانکیپور، ذیل، ج ۱، ص ۷/ ۱۹۹۵).

۵۵- سفرنامه حج، شیفته دهلوی، نواب عظیم الدوله محمد مصطفی حسرتی (م ۱۲۸۶) سفر سال ۱۲۵۴ تا ۱۲۵۶ به مکه و مدینه. (نسخه‌های مشترک پاکستان، ۱۱/ ۷۷۰، فهرستواره منزوی ج ۱، ص ۱۰۵)

۵۶- سفرنامه حج، عبدالله دهش، (۷۰۰ بیت شعر) تهران، ۱۳۵۳ به خط غلامرضا زرین خط.

۵۷- سفرنامه حج، محمد حسن‌جان سرهندی مجددی، سفری در سال ۱۳۲۱ به عراق، سوریه و حجاز کرده و این غیر از کتاب فقه اوست. (نسخه‌های مشترک پاکستان، ۲/ ۱۴۰۲، فهرستواره منزوی، ج ۱، ص ۱۰۴)

۵۸- سفرنامه حج و راهنمای حجاج، حسین ذوالقدر شجاعی، (چاپ شده است)

۵۹- سفرنامه حرمین الشریفین، حسین محیی‌الدین حاجی منشی، (فهرستواره منزوی ج ۱، ص ۱۰۵ از: آسیاتیک سوسایتی چاپی ۱۸).

۶۰- سفرنامه عتبات و مکه، از سیف الدوله سلطان محمد فرزند فتحعلی شاه در سال ۱۲۷۹، (کتابخانه ملی ج ۲، ص ۲۸۴ چاپ شده)

۶۱- سفرنامه مکه، از:؟، اهداء به ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۹۷، ملی ش ۸۶۵ ف

۶۲- سفرنامه مکه، از:؟ اهداء به ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۸۸ (منزوی ۶/ ۴۰۳۲، کتابخانه ملی ۲/ ۳۰۱

۶۳- سفرنامه مکه، از:؟ در سال ۱۳۱۹ آشنایی با چند نسخه خطی، ص ۱۰۵

۶۴- سفرنامه مکه، از:؟ در سال ۱۳۱۶، بنا به یادداشت فهرست نویس، نویسنده یکی از درباریان بوده است. کتابخانه آیةالله مرعشی، ش ۶۳۸۸

۶۵- سفرنامه مکه، امین الدوله علی بن مجدالملک (م ۱۳۲۲) در تهران چاپ شده است.

ص: ۱۳

۶۶- سفرنامه مکه، حاج میرزا ابراهیم مشتری طوسی حسام‌الشعراء، در سال ۱۳۰۰، این سفرنامه منظوم به چاپ رسیده است، ذریعه ج ۱۲، ص ۱۸۹، ملک ۴۸۳۴، مجلس ۳: ۴۱۵، دانشگاه ۵/ ۳۸۰۶، آستان قدس رضوی ۷: ۵۱۱ (به نقل از فهرست ملک)

۶۷- سفرنامه مکه، دکتر محمد خزائلی، وی در بحث کتاب احکام قرآن خود از این کتابش یاد کرده است.

۶۸- سفرنامه مکه، سید محمد تاجر تهرانی، در سال ۱۳۱۷ کتابخانه آیةالله مرعشی ش ۹۰۰۸

۶۹- سفرنامه مکه، شاهزاده خانم معتمدالدوله فرهاد میرزا همسر نصیرالدوله در سال ۱۲۹۷، کتابخانه شماره ۲ مجلس، ش ۱۲۲۵ (فهرست، ج ۲، ص ۱۷۲). به زودی به چاپ خواهد رسید.

۷۰- سفرنامه مکه، شیخ میرزا علی صدرالذاکرین تفرشی تهرانی، در دو جلد، ذریعه ۱۲/ ۱۸۹

۷۱- سفرنامه مکه، عبدالحسین خان افشار در سال ۱۲۹۹

۷۲- سفرنامه مکه، علی خان حاجب الدوله در سال ۱۲۶۳ یا ۱۲۸۵

۷۳- سفرنامه مکه، لطفعلی اعلایی از سال ۱۳۴۸، آستان قدس ش ۴۲۴۳

۷۴- سفرنامه مکه، محمد بن اسماعیل الشهیر به قیری، در سال ۱۲۴۷ از شیراز به مکه رفته، کتابخانه مسجد اعظم، ش ۲۹۴۷

۷۵- سفرنامه مکه، محمد حسین بن حاجی میرزا عبدالصمد قاضی رضوی همدانی در سال ۱۳۰۷ (منزوی ۴۰۳۰)

۷۶- سفرنامه مکه، محمدحسین فراهانی، در سال ۱۳۰۳، ملی ۵۷۳ ف (فهرست ۱/ ۶۹)

۷۷- سفرنامه مکه، محمدرضا بن عبدالجلیل حسنی حسینی طباطبایی تبریزی، در سال ۱۲۹۶ (ملک، ش ۲۳۵۷)

۷۸- سفرنامه مکه، محمد علی فراهانی در سال ۱۲۶۳، کتابخانه مجلس، ش ۲۳۱۰

۷۹- سفرنامه مکه، محمد ولی میرزا، ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۰. این سفرنامه به کوشش رسول جعفریان توسط نشر مشعر در مجموعه سفرنامه بسوی ام القری چاپ شده است.

ص: ۱۴

۸۰- سفرنامه مکه، مخبرالسلطنه مهدی قلی هدایت، این اثر به چاپ رسیده است.

۸۱- سفرنامه مکه، مدیرالدوله، در سال ۱۳۲۱- ۱۳۲۲، ملک ش ۳۸۹۹

۸۲- سفرنامه مکه، میرزا جلایر، در زمان محمدشاه، (منزوی ۴۰۳۳)

۸۳- سفرنامه مکه، میرزا داود وزیر وظائف، در سال ۱۳۲۴، آستان قدس رضوی ش ۶۵۶۲

۸۴- سفرنامه مکه، میرزا علی اصفهانی، در سال ۱۳۳۱، در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۸۵- سفرنامه مکه، میرزا علی خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۸۵، آستان قدس رضوی ۴۱۲۵، ذریعه ۱۲/ ۱۸۶

۸۶- سفرنامه مکه و مدینه، چندین سفرنامه در باره این دو شهر توسط اروپاییها نوشته شده که در موسوعهٔ العتبات المقدسه مجلد مربوط به مکه و مدینه چاپ شده و به تازگی بخشهایی از آن توسط آقای محمدرضا انصاری ترجمه و در فصلنامه «میقات حج» شماره‌های ۱۳ و ۱۴ و از جمله همین شماره که این مقاله در آن چاپ می‌شود چاپ شده است.

۸۷- سفرنامه مکه و مدینه و کربلا، از:؟ از ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ تا روز یکشنبه ۹ صفر، کتابخانه امام جمعه کرمان، ش ۳۹۳ (نک: فهرستواره منزوی ۱/ ۱۲۷).

۸۸- سفرنامه منظوم زوجه میرزا خلیل در قرن دوازدهم، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۹، ص ۱۴۱۹ ش ۲۵۹۱؛ برگ ۷۷۹- ۷۶۴. این اثر همراه گزیده فتوح الحرمین لاری و گزیده حج نامه احمد مسکین به کوشش رسول جعفریان توسط نشر مشعر چاپ شده است.

۸۹- سفرنامه منظوم، مهدی الهی قمشه‌ای، فصلنامه «میقات حج»، ش ۲، صص ۱۴۱- ۱۵۱

۹۰- سفرنامه ناصر خسرو، این سفرنامه مکرر چاپ شده و بخش سفر حج آن بسیار جالب و خواندنی است.

۹۱- سوانح سفر حجاز،؟ (فهرستواره منزوی ۱/ ۱۳۴ استوری ۱۱۶۱، ش ۲۰/ ۱۶۳۱)

۹۲- شبهای مکه، سرگذشت سفر من، سید حسن ابطحی، تهران،

۹۳- شرف نامه مکه،؟ سفرنامه منظوم حج است.

۹۴- فتوح الحرمین، محیی لاری، قرن دهم، این اثر که سفرنامه‌ای منظوم است به

ص: ۱۵

کوشش آقای رسول جعفریان به چاپ رسیده است. (قم ۱۳۷۳)

۹۵- منازل الحج، بند علی بن خیراتعلی در سال ۱۲۱۴ (فهرستواره منزوی ۱/ ۱۵۳)

۹۶- منازل بین اصفهان و مکه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه فرهنگستان باکو.

۹۷- منهاج السعادات، سفرنامه حج، حکیم غلام محمد دهلوی، (فهرست مشترك پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۲)

۹۸- نور المشرقین، عبدالله ثانی بهشتی هروی شاگرد فصیحی. وی گوید که تحفةالعراقین خاقانی را خوانده و چون آن را نادرست یافته خود به وصف هفت اقلیم پرداخته و از وصف کعبه، مدینه، بقیع، مناقب امامان و پس از آن وصف هرات و هندوستان و ... سخن گفته است. (فهرستواره منزوی ۱/ ۱۵۵).

۹۹- واقعات سفر حجاز، شیخ عبدوس از مردم هند. ذریعه ۲۵/ ۲۱، منزوی ۶/ ۵۴)

۱۰۰- الوجیزه فی تعریف المدینه، محمد میرزا مهندس، در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۱۰۱- هدایة السبیل و کفایة الدلیل، معتمدالدوله فرهاد میرزا (م ۱۳۰۵). به کوشش مجد طباطبایی چاپ شده است

سفرنامه نویسی در ادب عربی

سفرنامه نویسی برای حج در ادب عربی سابقه‌ای دیرینه دارد. شماری از این سفرنامه‌ها را استاد حمد الجاسر در مقدمه کتاب «ملخص رحلتی ابن‌عبدالسلام المغربی» آورده که ما گزارش آن را در اینجا می‌آوریم. تتبع استاد حمد الجاسر ما را مطمئن می‌سازد که ایشان آنچه در توان داشته، برای گردآوری نام سفرنامه‌ها بکار برده است. شمار این سفرنامه در شمارش ایشان ۴۰ است.

۱۰۲- رحلة ادریس العلوی، ادریس بن عبدالهادی العلوی الحسنی الفاسی، متوفای ۱۳۳۱، سفرنامه مختصری است که نسخه آن در کتابخانه رباط موجود است.

۱۰۳- رحلة محمد بن الطیب الفاسی، این سفرنامه همراه با مناسك حج است. سفر مزبور در سال ۱۲۹۳ انجام شده و کتاب مورد نظر هم در فاس چاپ شده است.

۱۰۴- رحلة ابن عبدالسلام، محمد بن عبدالسلام بن عبدالله الناصری، (م ۱۲۳۹). وی

ص: ۱۶

یکبار در سال ۱۱۹۶ و بار دیگر در سال ۱۲۱۱ به حج مشرف شده، سفر اول را مفصل نوشته و سفر دوم را مختصر. نسخه آن در رباط موجود است. حمد الجاسر تلخیص آن را در ملخص رحلتی ابن عبدالسلام در سال ۱۴۰۲ چاپ کرده است.

۱۰۵- رحلهٔ التامراوی، محمد بن محمد المزواری التامراوی مغربی. وی در سال ۱۲۴۲ به حج مشرف شده است. سفرنامه وی بطور کامل در کتاب المعسول (ج ۷، ص ۱۹۷) آمده و گرچه مختصر است اما خالی از فایده نیست.

۱۰۶- رحلهٔ المنالی الزبادی، عبدالمجید بن علی الحسنی الادریسی (م ۱۱۶۳) نام کتاب وی «بلوغ المراسم بالرحلهٔ الی بیت الله الحرام» است. سفر وی در سال ۱۱۴۸ بوده و نسخه آن در کتابخانه عمومی در شهر رباط موجود است. وی از سفرنامه عیاشی فراوان استفاده کرده است.

۱۰۷- رحلهٔ السویدی، ابوالبرکات عبدالله بن حسین السویدی البغدادی (۱۱۰۴- ۱۱۷۴).

نام کتاب وی «النفحهٔ المسکیهٔ فی الرحلهٔ المکیهٔ» بوده و نسخه آن در کتابخانه عارف حکمت در مدینه (که اکنون کتابهایش به کتابخانه ملک عبدالعزیز منتقل شده) موجود است.

۱۰۸- الرحلهٔ الناصریه، احمد بن محمد بن ناصر الدرعی (۱۰۵۷- ۱۱۲۹). وی چهار سفر به حج آمده که یکی از آنها در سال ۱۰۲۱ بوده. وی از عیاشی استفاده فراوان کرده است.

سفرنامه مزبور به صورت سنگی با حروف مغربی در شهر فاس به سال ۱۳۲۰ در دو جزء شامل ۴۴۲ صفحه چاپ شده است.

۱۰۹- رحلهٔ النابلسی، عبدالغنی بن اسماعیل النابلسی الدمشقی (۱۰۵۰- ۱۱۴۳). نام سفرنامه وی «الحقیقهٔ و المجاز فی رحلهٔ الشام و مصر و الحجاز» شامل سه جلد است که جلد سوم مربوط به سفر حجاز می‌باشد. خروج وی از مصر در این سفر در سال ۱۱۰۴ است. حمد جاسر نوشته که در این کتاب آرائی ابراز شده که با مسائل عصر ما موافقت ندارد! نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۲۳۷۶ در کتابخانه اسعد افندی و نسخه‌ای به شماره ۴۱ در مکتبهٔ الحرم المکی نگهداری می‌شود.

۱۱۰- رحلهٔ القیسی، محمد بن احمد القیسی، از قرن یازدهم، نام این سفرنامه «أنس الساری السارب من أقطار المغارب الی منتهی الآمال و المآرب سید الاعاجم و الاعارب» است. این کتاب به کوشش شیخ محمد الفاسی در سال ۱۳۸۸ در رباط چاپ شده است.

ص: ۱۷

۱۱۱- رحلهٔ الهشتوکی، احمد بن محمد بن داود الجزولی الهشتوکی (م ۱۰۹۶). در اصل سفرنامه‌ای به صورت خطی بوده که محمد بن ابراهیم کتانی آن را از هشتوکی دانسته اما حمد الجاسر تاریخ ۱۰۹۹ را در آن دیده. با این حال اظهار داشته که خالی از فایده نیست.

۱۱۲- الرحلهٔ العیاشیه، ابوسالم عبدالله بن محمد العیاشی، نام کتاب ماء الموائد بوده و از مفصل‌ترین سفرنامه‌هاست. مؤلف در سالهای ۱۰۵۹، ۱۰۶۴ و ۱۰۷۲ به سفر حج آمده است.

کتاب مزبور در سال ۱۳۱۶ در دو جلد (۴۶۴+ ۴۸۸ صفحه) با خط مغربی چاپ سنگی شده است. همان چاپ در سال ۱۳۹۷ افست شده است.

کتابی با عنوان «المدینهٔ المنورهٔ فی رحلهٔ العیاشی» به سال ۱۴۰۸ در کویت منتشر شده است.

۱۱۳- رحلهٔ البکری، محمد البکری، عیاشی از نسخه این کتاب خبر داده و حدس زده که از محمد بن شیخ زین العابدین باشد. بخشهایی از این سفرنامه را عیاشی، ابن ناصر، ابن‌عبدالسلام آورده‌اند. این قسمتها را حمد الجاسر در مجله «العرب» منتشر کرده است.

۱۱۴- رحلهٔ البکری، نام این سفرنامه «الحقیقهٔ و المجاز» است. دکتر احمد سامح الخالدی آن را تلخیص و در مجله «الرساله» در قاهره چاپ کرده است. نسخه اصل آن در دارالکتب المصریه موجود است.

۱۱۵- رحلهٔ القلصادی، ابوالحسن علی القلصادی الاندلسی (م ۸۹۱) وی از راه دریا در شعبان سال ۸۵۱ به جده رسیده است. کتاب با این مشخصات چاپ شده: تحقیق محمد ابوالاجفان، تونس، ۱۳۹۹، ۲۵۶ صفحه.

۱۱۶- الدرر الفرائد المنظمهٔ، شیخ محمد بن عبدالقادر جزیری مصری حنبلی (م بعد از سال ۹۷۵). این کتاب مخلوطی از تاریخ و سفرنامه است. حمد الجاسر دو جلد آن را چاپ کرده و جلد سوم نیز در دست انتشار است. ناشر آن منشورات دار الیمامهٔ بالریاض است.

۱۱۷- رحلهٔ ابن بطوطه، (۷۰۳- ۷۷۹).

۱۱۸- رحلهٔ البلوی، خالد بن عیسی بن احمد البلوی الاندلسی. وی در سال ۷۳۸ مشرف شده و نام سفرنامه وی «تاج المفرق فی تحلیهٔ اهل المشرق» است که قرار است به زودی منتشر شود.

۱۱۹- رحلهٔ الصفدی، خلیل ایبک الصفدی (م ۷۶۴). وی نویسنده کتاب معروف «الوافی

ص: ۱۸

بالوفیات» است. نام سفرنامه وی «الحقیقهٔ و المجاز الی الحجاز» است. نسخه آن در کتابخانه عارف حکمت بوده و گویا نسخه‌ای هم در دارالکتب المصریه از آن موجود است.

۱۲۰- رحلهٔ ابن جبیر الأندلسی (۵۲۸- ۶۰۷). سفرنامه وی معروف بوده و بارها چاپ شده است.

۱۲۱- رحلهٔ ابن‌رشید، محمد بن عمر بن رشید الاندلسی (۶۵۷- ۷۲۱). حمد الجاسر در سال ۱۴۰۲ شنیده که شیخ محمد بن حبیب الخوجه مفتی بلاد تونس مشغول تصحیح این کتاب است.

۱۲۲- رحلهٔ العبدری، محمد بن محمد علی العبدری. وی در سال ۶۸۹ به سفر حج آمده.

این کتاب به کوشش شیخ محمد الفاسی در سال ۱۳۸۸ در رباط چاپ شده است. عبدری در کتابش گفته: اکثر سکان بدر ضعفاء و هم رفضهٔ و کذلک اکثر اهل المدینهٔ علی ساکنها السلام. (۱) ۱۲۳- مستفاد الرحلهٔ و الاغتراب، قاسم بن یوسف بن علی السبتی التجیبی (۶۷۰- ۷۳۰).

نسخه کاملی از این سفرنامه شناخته نشده است. بخشی از آن را استاد عبدالحفیظ منصور در ۵۵۷ صفحه چاپ کرده است. ناشر آن دارالعربیهٔ للکتابِ تونس است.

۱۲۴- مشاهداتی فی بلاد الحجاز، عبدالوهاب خضیر، این رساله چهل و نه صفحه در سال ۱۳۴۹ نوشته شده و گزارش اولین جشن تخت نشستن ملک عبدالعزیز را آورده است.

۱۲۵- فی المملکهٔ الروحیهٔ للعالم الاسلامی، سفرنامه حج است که در سال ۱۳۴۹ در ۲۳۰ صفحه مصور نوشته شده و گویا در مدینه چاپ شده است.

۱۲۶- مرشد الحاج، عبدالوهاب مظهر، ۱۳۴۷، ۱۰۳ صفحه.

۱۲۷- الارتسامات اللطاف فی خواطر الحاج الی أقدس مطاف، امیر شکیب ارسلان (۱۲۸۶- ۱۳۶۶). این سفرنامه سفر حج او در سال ۱۳۴۸ است که در ۳۰۴ صفحه چاپ شده و از بهترین سفرنامه‌هاست.

۱۲۸- رحلهٔ الحجاز، ابراهیم عبدالقادر المازنی (۱۳۰۸ - ۱۳۶۸). سفر او در سال ۱۳۴۹ انجام شده و گزارش تخت نشینی ملک عبدالعزیز را آورده. این اثر در سال ۱۹۳۰ در ۱۶۶ صفحه چاپ شده است.

۱۲۹- سیاحتی فی الحجاز، منسوب به غریب بن عجیب الهاشمی است. این کتاب در ۴۵۷ صفحه به سال ۱۹۱۵ در قاهره چاپ شده است.

۱- ملخص رحلتی، ابن عبدالسلام المغربی، ص ۹۸

ص: ۱۹

۱۳۰- تذکار الحجاز، عبدالعزیز صبری، این کتاب در ۲۲۸ صفحه در سال ۱۳۴۲ در مطبعهٔ السلفیه چاپ شده است.

۱۳۱- فی قلب نجد و الحجاز، محمد شفیق مصطفی، مؤلف روزنامه‌نگار مصری است که در سال ۱۳۴۶ به حج مشرف شده، سفرنامه او ابتدا در مجله السیاسه و پس از آن توسط دار المنار در ۶۸ صفحه مستقل چاپ شده است.

۱۳۲- مرشد الحجاج الی الاماکن المقدسه، محمد حسن غالی، قاهره، ۱۹۲۳، ۲۰۰ صفحه.

۱۳۳- مرآهٔ الحرمین، ابراهیم رفعت پاشا (۱۲۷۳- ۱۳۵۳). وی در سالهای ۱۳۲۰، ۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ امیرالحاج بوده و کتاب او از بهترین آثار در این زمینه است.

۱۳۴- الرحلهٔ الحجازیه، محمد لبیب التبنونی. وی در این سفرنامه گزارش حج عباس حلمی خدیو مصر را که در سال ۱۳۲۷ انجام شده آورده و از سفرنامه‌های خوب است. این سفرنامه در سال ۱۳۲۹ در ۳۳۴ صفحه چاپ شده و پس از آن هم مکرر افست شده است.

۱۳۵- دلیل الحج للوارد الی مکهٔ و المدینهٔ من کل فجّ

۱۳۶- مشعل المحمل

۱۳۷- کوکب الحج، محمد صادق. اینها سه سفرنامه است که در یک مجموعه با نام «نخست» در سال ۱۳۱۳ در ۱۵۲ صفحه همراه تصاویر چاپ شده است.

۱۳۸- التحفهٔ الیمنیهٔ فی الاخبار الحجازیه، محمد الیمنی بن علی بن عرعار محار العنابی الجزائری، این سفرنامه در سال ۱۳۱۱ در قاهره، در ۳۹ صفحه چاپ شده است.

۱۳۹- الرحلهٔ الوهبیهٔ الی الاقطار الحجازیه، احمد علی الشاذلی صاحب مجله الاسلام. او در سال ۱۳۲۱ به حج مشرف شده و سفرنامه او در ۸۶ صفحه مشتمل بر بیان آشفتگیهای زمان سفر او در حجاز است.

۱۴۰- الرحلهٔ الحامدیه، اسماعیل الحامدی المالکی. نویسنده مصری. این کتاب در سال ۱۲۹۷ به حج مشرف شده و نسخه‌ای از کتاب او در کتابخانه عمومی رباط موجود است. این کتاب همراه با مناسک است.

۱۴۱- رحلهٔ التونسی، محمد بن عثمان السنوسی التونسی (۱۲۶۶- ۱۳۱۸). مؤلف در سال ۱۲۹۹ به حج مشرف شده و در ضمن کتاب شرح حال افراد زیادی را همراه با گزارش

ص: ۲۰

سفر خود تا بازگشت به شام آورده است. (۱) جدای از آنچه حمد الجاسر آورده از چند سفرنامه عربی دیگر هم یاد می کنیم

۱۴۲- الرحلهٔ الی المدینهٔ المنوره، الشیخ محمد یاسین، دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۴۰۷

۱۴۳- الرحلهٔ الحجازیه، سیدرضا بن محمد هندی نجفی (م ۱۳۶۲ ق.)

۱۴۴- الرحلهٔ الحجازیه، محمدیحیی بن محمد المختار الولاتی، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

۱۴۵- الرحلهٔ الحجازیه، سه سفرنامه از علامه سید محسن امین از سفرهای حج ایشان برجای مانده است.

۱۴۶- رحلهٔ الحج الی بیت الله الحرام، محمد الامین الشنقیطی، جده، دارالشروق ۱۴۰۳.

۱۴۷- الرحلهٔ الحسینیه، شیخ محمد حسین بن حمد الحلی، این سفرنامه با مقدمه محمدحسن مظفر شاگرد مؤلف در سال ۱۳۲۹ ق چاپ شده است.

۱۴۸- الرحلهٔ المقدسهٔ الی بیت الله الحرام، عبدالله بن عبدالمطلب بوقس، بیروت، ۱۴۰۴

۱۴۹- الرحلهٔ المکیهٔ، ارجوزه، شیخ محمد حسن کبّه (م ۱۳۳۶ ق). نک: ذریعه، ج ۱، ص ۴۷۴

۱۵۰- علی تلال مکه، بنت الهدی الصدر، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۰

۱۵۱- التحفهٔ الیقاضیهٔ فی الرحلهٔ الحجازیه، سلیمان قیضی، بصره، ۱۳۳۱

پی نوشتها:

۱- گزارش حمد الجاسر از سفرنامه‌های عربی را آقای سیدحسن اسلامی در فصلنامه «میقات حج» ش ۴، صص ۲۲۸- ۲۱۲ ترجمه کرده بودند که بنده بی‌خبر از آن، ترجمه همراه با اختصار آن را در اینجا انجام دادم و پس از آن ترجمه ایشان را دیدم.

ص: ۲۱

به سوی شهر پیامبر – ص –

احمد احمدی بیرجندی

گوشه‌ای از خاطرات فراموش ناشدنی سفر مکه و مدینه در سال گذشته. (ذیحجّه ۱۳۹۵ ه. ق.)

ماه فرو مانَد از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد

قدرِ فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدرِ با کمال محمد

وعده دیدارِ هر کسی به قیامت لیله اسری شبِ وصال محمد

عرصه گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

سعدی

بعد از ظهر روز سه‌شنبه، چهارم آذرماه ۱۳۵۴، از جده بار سفر بربستیم و با دلی مالامال از شوق و شادی، به سوی شهر پیامبر بزرگوار اسلام (مدینةالنبی) به راه افتادیم.

می‌بایست فاصله ۴۲۵ کیلومتر، برابر با ۷۱ فرسنگ بین جده و مدینه، را طی کنیم.

مدینه منوره نزدیک بود؛ و نیز به نیمه‌شب چیزی باقی نمانده. همسفران بین خواب و بیداری در دو اتوبوس آرمیده بودند.

لحظه به لحظه، نور چراغهای اتومبیلهای مختلف که از جهت مقابل با سرعت در

ص: ۲۲

جاده وسیع آسفالته راه می‌پیمودند، در سقف و بدنه اتوبوس ما می‌تابید؛ اتوبوسهای برگ سفیدی که مخصوص «حاج» آماده شده بود. ماشینها با سرعت سرسام‌آوری از کنار ما می‌گذشتند.

من و دو سه نفر از همسفران بین راه- به جای میوه، هندوانه و پرتقال و موز و ...

- چون از چای غلیظ عربی، استفاده کرده بودیم، خواب را از چشمانمان ربوده بود!

شوق دیدار مدینه، شهر مقدس پیامبر گرامی- ص-، دیار مقدسی که پاک‌ترین بندگان خدا را در آغوش خود فشرده است، آن‌چنان دل و جان را از وجد و سرور لبریز کرده بود که نه خستگی و نه فرسودگی ده دوازده ساعت اتوبوس نشستن و از جا نجنبیدن محسوس بود و نه بی‌خوابی در مدینهٔ‌الحاج که غرش هواپیماها و جتهای غول‌پیکر، آن به آن، بر زمین می‌نشستند یا از زمین برمی‌خاستند و هر یک از شکم خود بیش از دویست یا سیصد نفر زن و مرد از ملّیتهای مختلف را با لباسهای رنگارنگ و چهره‌های سیاه یا سفید، در صفهای منظم بر زمین فرودگاه می‌نهاد و چون عقابی تیزپرواز از زمین برمی‌خاست! نه تنها این صداهای مهیب خواب را از حاجی می‌گرفت بلکه در داخل جمجمه‌اش طنینی دوارانگیز تولید می‌کرد! با این همه بی‌خوابی و انتظار در مسجد امام صادق- ع- در تهران و فرودگاه پایتختِ وطن و اعصاب شلاق خورده؛ حالی خوش و شوقی زایدالوصف در خودمان احساس می‌کردیم!

به کجا می‌رفتیم؟ به یثرب، به مدینهٔ‌النبی، همان جایی که پیغمبر بزرگوار اسلام نخستین بار قانون اخوّت و برادری را در آنجا اجرا کرده بود و روح تازه‌ای در آن شهر دمیده و فضایی محبت‌آمیز فراهم کرده بود. شهری که هنوز بوی دل‌نواز محمدی را در فضای آن می‌توان استشمام کرد و گامهای موقّر منجی بزرگ را جای‌جای در کوچه‌های خاک‌آلود آن احساس نمود. در این شهر تاریخی که هسته مرکزی گسترش اسلام در آن پایه‌ریزی شد و از آنجا بود که اسلام سایه هدایت و رحمت بر سر کشورهای دیگر، کشورهای پرتوان و قدرتِ آن زمان- ایران و روم- گسترد و تخت و تاجهای صاحب قدرتان را سرنگون ساخت و رعب و وحشت در دلهایی که لانه شیطان و آشیانه اهریمن بود درافکند.

در کوچه و پس کوچه‌های مدینه هنوز با چشم بصیرت می‌توان اثری از قدمهای مبارکِ پیغمبر خاتم- ص- و علی- ع- شهسوار اسلام، ابر مرد یگانه روزگار، و گامهای متین فاطمه زهرا- سلام‌اللّه علیها- دخت گرامیِ پیغمبر اسلام و دو جوان بهشتی حسن و

ص: ۲۳

حسین- علیهماالسلام- و اثر مکتب بزرگِ امام جعفر صادق- ع- و حلقه درسِ شاگردانِ آن حضرت که پروانه‌وار بدور آن مشعل معارف جعفری می‌چرخیدند و ناله‌های شبانه حضرت سجاد- ع- و افاضات معنوی حضرت باقر- ع-، دریای زخّار علوم قرآنی را در زلال فضا و جوّ سیال مدینه، با چشم دل و گوش جان دید و شنید و دهها خاطره شادی‌آور و یا غم‌انگیزِ دیگر ...

همین شهر است که با آغوش باز محمد- ص- را- بعد از آن همه آزارهای جان‌گدازِ خویشانِ بیگانه‌صفت در مکه- به سوی خود فرا خواند و مقدم مبارکش را به جان پذیرا شد و مهاجران به تبعیت از پیشوای عالیقدر خود، دسته‌دسته از شهر و دیار خویش دست شستند و به آغوش گرم این شهر پناه آوردند و با انصار و برادران مسلمان خود عقد اخوّت و برادری بستند. آری در فضای این شهر مقدس بوی عطر گلابِ محمدی به مشام جان می‌رسد.

اتوبوس طومار راه را در دلِ شبِ تاریک درمی‌نوردید و به «مدینه» نزدیک‌تر می‌شد.

تاریکی بیابانِ بی‌فریاد که از هر سو دامن به فضایی وهم‌آلود می‌کشید و دراز نای شبِ تاریک و شعشعه نورانیت حرمِ پاکِ پیامبر- ص- که امواج تاریخ را پس می‌زد و به ملکوت اعلی پر می‌کشید و همچون برج نوری از زمین به آسمان کشیده می‌شد، تصور ظلمت بت‌پرستی و طلوع نور محمدی- ص- را در آن سرزمین اسرارآمیز پیش نظر نمودار می‌کرد.

گنبد مطهر حرم رسول خدا- ص- که از سنگ یشم سبزرنگی ساخته شده است و به همین جهت به آن «قبّۀالخضراء» می‌گویند، با گلدسته‌های سپید- غرق در نور- در فرود جاده با جبهه‌ای روشن کم‌کم پیدا شد.

«محدثی» زمزمه آغاز کرد:

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلُّوا علیه وآله

دیگران نیز با زمزمه‌های شوق‌آمیز و صادقانه او دلها را آماده کردند.

اتوبوس همچنان با سرعت به پیش می‌رفت.

در کناره جاده گاهی گله‌های شتر، پراکنده، با چند عرب بدوی، دیده می‌شدند. آثار شهر و باغستانها نمودار بود.

نور قوی و روحانیّت بی‌نظیرِ مسجدالنبی که همچون نگینی در میان شهر قرار گرفته،

ص: ۲۴

چشمها را خیره می کرد.

همه از خواب پریدند- غوغا و ولوله‌ای برپا شد!- صدای رسای: اللّهمّ صلِّ علی محمّد وآل محمّد پی‌درپی به گوش می‌رسید.

هیجان شدید راهِ نَفس را گرفته و اشکهای شوق پی‌درپی بر گونه‌ها و رخسارهای گَرد گرفته فرو می‌غلتید. اشکی، همراه با شادی و علاقه‌مندی و نیز همراه با شوق زیارتِ مرقد پاک بهترین خلق جهان.

اینجا کجاست؟ و ما در کجاییم؟ در مدینه، شهر هجرت، شهر نشو و نمای اسلام، شهر پیغمبر خدا- ص-؛ شهری که پیغمبر خدا- ص- دوست داشت آن را «مدینه» بنامد. زیرا کلمه «یثرب» نام قدیم مدینه یادآورِ خاطره خوبی نبود. گفته‌اند: «یثرب» مشتق از «ثرب» به معنای «فساد» است و نیز از ماده «تثریب» که آن نیز به معنای «سرزنش» است. در نظر پیغمبر گرامی- ص- یثرب ناخوشایند بود. بدین‌جهت پس از هجرت نام این شهر به «مدینه» تغییر کرد و این نامی بود که رسول خدا- ص- برای این شهر برگزید و مسلمانان آن را به «مدینهٔالنبی» تبدیل کردند و پیغمبر نیز چنین خواست.

گرچه برای این شهر مقدس، هیجده نام دیگر مانند: ارض‌الهجره، قبّهٔالاسلام، الحبیبه ذکر کرده‌اند ولی «مدینهٔالنبی» و به اختصار، «مدینه» گویی لطف دیگر دارد.

از بخت بد و ناشایستگی خود، باور نمی‌داشتم که به این فیض بزرگ نائل شده‌ام. باز دل را تسلّی می‌دادم و با خود می گفتم:

چه شود که گاهی بدهند راهی به حضورِ شاهی چو منِ گدا را

آری منم که از شهر فرزند پیامبر (مشهدالرضا) کوچ کرده و به عَتَبه‌بوسی حرمِ مطهر رسول خدا (جد آن بزرگ امام بر حق) نائل آمده‌ام.

حالتی روحانی بر همه دلها حاکم بود. بعضی جز گریه شوق و اشکِ ریزان، ترجمانی برای بیان احساسات خود نمی‌یافتند. من هم یکی از آن جمع بودم.

در این لحظات پرارزش، تاریخ اسلام و سیره پیامبر- ص-، همچون تابلویی در برابر چشم دلم در حرکت بود، می‌آمد و می گذشت؛ تولّد پیامبر- ص-، رفتن به صحرا در دامانِ حلیمه سعدیه، بازگشت به شهر، نوجوانی، جوانی، محمد امین نوه پاکِ عبدالمطلب که ضرب‌المثلِ امانت و راستی بود، رفتن به سفرِ شام با عمویش ابوطالب، برخورد با بُحیرای

ص: ۲۵

راهب و پیشگوییهای آن مرد دیرنشین، بازگشت پیروزمندانه از سفرهای تجارتی، کناره‌گیری از خلق، رفتن به غارِ حرا، بویژه در ماه رمضان، حالت توجه خاص و انجذاب در برابر عظمت خالق، آشنایی با خدیجه کبری آن بانوی فداکار و مجلّل، دلباختگی و علاقه خدیجه نسبت به محمد امین، ازدواج و بعثت رسول خدا- ص-، پیش‌بینی و دلگرمی ورقهٔ بن نوفل و خبر دادن از حقیقت دعوت محمد و پیش‌بینی آزار قریش برحسب آنچه در عهد عتیق و عهد جدید آمده است. اسلام آوردن خدیجه- س- و علی- ع- در سنین نوجوانی، طعنه‌های ابولهب و ابوسفیان و عتبه و برخی دیگر از ثروتمندان قریش و رفتن از زادگاه خود. جریان شعب ابوطالب، هجرت به حبشه، رفتن به طائف و آن آزارها و سنگ‌زدنها، علنی کردن دعوت با همه سخت‌گیریها، زیاد شدن تعداد مسلمانان، آمادگی برای هجرت به «ارض‌الهجره» همین شهر عزیز، فداکاری علی- ع- در شبِ هجرت، رسیدن به مدینه و انتظار پیغمبر- ص- در محل مسجد قبا و پیوستن حضرت علی- ع- به آنها، وارد شدن به شهر مدینه، استقبال کم‌نظیر مردم این شهر از پیغمبر گرامی- ص-، راه‌افتادن آن حضرت سوار بر شتر در کوچه‌های مدینه و فرود آمدن در خانه ابوایوب انصاری، آن صحابی عالی‌قدر، و دهها نکته دیگر که تاریخ آنها را برای ما با کمال امانت و صداقت ثبت دفتر روزگار کرده است.

همه این مطالب فهرست‌وار از نظرم گذشت. تسلسل مسائل تاریخی اسلام و تکامل تدریجی دعوت اسلامی در مدت ۲۳ سال و پیشرفت اسلام که دین حق و حقیقت است، توأم با منطق استوار مبتنی بر وحی و مرتبط با تأییدات الهی و مجهز به جهاز ایمان و مسلّح به سلاح عقل، قرآن، عدل، شمشیر و ...

با آن که ساعت نزدیک به یک بعد از نیمه شب بود، صدای صلوات توأم با هیجان، همهمه و صدای اتومبیل‌ها و آمبولانسهای بهداری، اورژانس، بیش از همه آمبولانس کشور لیبی با آمد و شد پی‌درپی خود و صدای مخصوص، باز بودنِ مغازه‌ها به انتظار حاجی‌هایی که به بهانه خرید از مغازه‌ای به مغازه دیگر وارد می‌شدند و برای گرفتن ضبط صوت و نوار و بلندگو برای زیارت بقیع شتابزده می‌نمودند و بازگشت مردان و زنان مؤمن از حرم مقدس رسول خدا- ص-، با آن که ساعت ده شب درها بسته و مقفل می‌شود، همه و همه حکایت از هیجان عمومی و شوق زیارت آن مرقد پاک و مطاف فرشتگان آسمانی و بوسه‌گاه هفتصد میلیون مسلمان جهان می‌کرد که شبهای اول ورود بود ساعت به دو نزدیک می‌شد که به

ص: ۲۶

مسافرخانه، محل کاروان حاتمی، روبروی باب عبدالمجید، داخل در کوچه‌ای که دوسه‌بار می‌پیچید، رسیدیم و هر دو- سه نفر، برحسب قرار قبلی، در یکی از اتاقها، جا گرفتیم. هر یک تختخوابی را صاحب شدند. هوا بالنسبه گرم بود اما نه به گرمیِ مکه.

همان شب، با همه خستگی، بعضی و من از آن جمله، اصرار داشتند که به حرم مطهر پیامبر- ص- مشرّف شوند، بی‌خبر از این که درهای مسجدالنبی را شبها، ساعت ده، می‌بندند.

سرانجام، قرار بر این شد که بامداد، پس از غسل و آمادگی دسته‌جمعی به حرم مطهر مشرف شویم.

در محیطی به نسبت آرام آرمیدیم. شبی فراموش‌ناشدنی بود، با آن که یک ساعت خواب پس از خستگی، بسیار لذت‌بخش و ترمیم کننده قواست، با شگفتی بسیار خواب به چشمانم نمی‌آمد، شاید در مجموع یکی دو ساعت خوابیدم و همین کافی بود.

ساعت پنج صبح نماز جماعت گزارده شد و قرار بر این بود که تمام نمازها، در مدت اقامت، به جماعت گزارده شود. برای برخی از دوستان، نماز جماعت تازگی داشت، گرچه به تدریج خو گرفتند و قبل از اقامه نماز، سجاده‌ها را پهن می‌کردند و کم‌کم به این نکته مهم که گفته‌اند: «یداللَّه مع الجماعه» و نیز به این نکته توجه شد که چرا صاحبِ شریعتِ مطهّر این همه برای نماز جماعت اهمیت و فضیلت قائل شده و چقدر اجتماع ما در نمازگاه و گزاردن نماز به جماعت برای افراد کاروان از زن و مرد موجب انس و آشنایی و همدردی عملی در امور جاری زندگی و باعث مشاوره در کارها و اطلاع از حال و احوال یکدیگر و دوستی و محبت شده بود و ... به طوری که اگر یکی از اعضای کاروان مریض می‌شد بی‌درنگ همه باخبر می‌شدیم و دسته‌جمعی از حالش جویا می‌شدیم و این احوال‌پرسی تا چه حد در روحیه همسفر ما اثر نیکو بر جای می‌گذارد. پس از هر جماعت، وعظ و موعظه و دعا و پرسش و پاسخ و رفع اشکالاتِ مذهبی درباره مطالب دینی و مناسک- که سخت مورد نیاز بود- مطرح می‌شد.

نکته مهمی که همگی در عمل تجربه کردیم، مسأله مهم مساوات و مواسات بود که در صف جماعت و نشستن و برخاستن، هیچکس هیچ نوع امتیازی برای خود نمی‌خواست و نمی‌توانست قائل باشد؛ با آن که از لحاظ دانش و آگاهی و نیز از جهت مشاغل ظاهری دنیوی، بین افراد کاروان تفاوتهایی وجود داشت. هر کس هر کجا می‌رسید می‌نشست- صدر و ذیل و تقدّم و تأخّری به هیچ وجه در زندگیِ چهل روزه ما باهم وجود نداشت و نمی‌توانست

ص: ۲۷

هم وجود داشته باشد. در نتیجه منازعات و گله گزاریهای معمول بین مردم، هیچگاه در این مدت پیش نیامد. این سفر مقدس برای همه ما کلاس بود؛ کلاسی که درسِ فضیلت و اخلاق و انسانیت می‌آموخت. افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

بامدادان پس از صرف صبحانه و اندکی معطلی، برای این که همسفران همه آماده شوند، پشت سر پرچمدار که به نوبت عوض می‌شود، به راه افتادیم.

دو کوچه خاکی و باریک بیشتر تا مسجدالنبی فاصله نبود.

به زودی متوجه شدیم که خانه ما بسیار نزدیک به حرم است و این خود توفیقی بزرگ بود و رییس کاروان آن را امتیازی بزرگ به حساب می‌آورد و حق هم داشت.

هوای مدینه، اگرچه آذرماه بود، ولی در حد اعتدال و مایل به سردی بود.

مدینه در مشرق جده و شمال مکه قرار دارد. مدینه از شهرهای قدیمیِ حجاز است و گویا پس از خراب شدن بیت‌المقدس به دست بخت‌النصر، پادشاه بابل، در قرن ششم قبل از میلاد و رفتن بسیاری از یهودیها بدانجا، رونق گرفته و به صورت شهر درآمده است.

در مدینه، بر خلاف مکه، باغها و نخلستانها و چمنزارها و مراتع زیادی دیده می‌شود.

به همین جهت هوای آن از مکه سردتر است و در چمنزارهای اطراف گله‌های گوسفند دیده می‌شود که به چرا مشغولند و در مدینه است که قصابی گوشت گوسفندی می‌توان دید. و در آنجاست که می‌توان با جرأت از گوشت گوسفند استفاده کرد و یقین داشت که گوسفندهای مدینه برخلاف مکه که گوسفندها بیشتر کاغذ و مقوا می‌خورند، علف چریده‌اند!

ورود افراد غیر مسلمان به این دو شهر مقدس ممنوع است، گرچه کالاهای آنها به فراوانی در این دو شهر پیدا می‌شود. عیسوی و یهودی درین شهر اگر در حکم کیمیا نباشد به یقین نایاب است! شاید به همین منظور است که پایتخت سیاسی کشور حجاز را «ریاض» قرار داده‌اند که اگر برای بعضی منظورها غربیها وارد حجاز شوند در جده و ریاض بمانند. شهر مقدس مدینه مانند مکه حرم است و در حریم آن نمی‌توان شکار کرد. حدّ حرم این شهر مقدس دو کوه است که در مشرق و مغرب قرار دارند. فرودگاهش را در چهارده کیلومتری شهر قرار داده‌اند که اگر خلبان یا کارکنان هواپیما غیر مسلمان باشند از حد حریم حرم قدم فراتر نگذارند.

***

ص: ۲۸

با حالت خضوع و احترام هرچه تمامتر در برابر باب جبرئیل که در طرف مشرق حرم مطهر قرار دارد ایستادیم اذن دخول و دعا خوانده شد پاها را برهنه کردیم با گامهای کوتاه در میان انبوه جمعیت وارد مسجدالنبی شدیم، چه عظمت و وسعتی دارد این مسجد عظیم و کم‌نظیر! مساحت آن اکنون ۱۶۳۲۶ متر مربع است.

اگرچه مدینه نزدیک به چهل مسجد دارد ولی از همه مجلل‌تر و باشکوه‌تر همین مسجدالنبی است که در آغوشِ شهر قرار گرفته.

یکبار شبی که، در ساعت یک بعد از نیمه شب، در حال احرام به مکه و سپس به مسجدالنبی داخل شدیم و بار دیگر آن روز صبح- که سخن از آن می‌رود- به داخل مسجدالنبی راه یافتیم- حالتی به من دست داد که یُدرك ولا یُوصَف بود. همچون قطره‌ای ضعیف در برابر عظمتی بی‌نظیر آن چنان از خود بیخود شدم که چیزی نمانده بود زیر دست و پاها بیفتم و جان به جان آفرین تسلیم کنم- دست غیبی و تأیید الهی یاری کرد که هستی خود را- وگرچه به کوچکترین حد احساس می‌کردم- همچنان «هست» بماند.

این مسجد عظیم در سال اول هجری قمری به دست مبارك پیامبر- ص- و نظارت شخص شخیص ایشان و کمك مهاجران و انصار و یاری ابرمرد روزگار حضرت علی- ع- با سنگ و گل بنا نهاده شد و کم‌کم در دوره‌های بعد وسعت پیدا کرد و طبق دلخواه خلفای تجمل‌پرست اموی و عباسی زینتها یافت و در آن طلا و نقره به کار رفت. این مسجد در ابتدای بنا از شمال به جنوب ۳۵ متر و از مغرب به مشرق ۳۰ متر عرض داشت و دارای ده ستون ساده از تنه درخت خرما بود و سقف آن از شاخ و برگ درختان پوشیده شده بود. در سال هفتم هجرت این مسجد به دستور پیامبر عالیقدر- ص- به صورت مربع درآمد و آن قسمت اصلی مسجد هنوز هم مشخص است.

در قدیم حجره مقدس رسول خدا- ص- و فاطمه زهرا- س- دخت گرامیِ آن حضرت، در کنار مسجد و خارج از آن بوده و به مسجد راه داشته است ولی در زمان ولید بن عبدالملك اموی آن دو حجره را که امام حسن و امام حسین- علیهماالسلام- دو فرزند عزیزِ پیامبر- ص-، در آن ساکن بوده‌اند برحسب دستور خلیفه به مسجد وصل کردند و آن را از صورتِ خانه خارج کردند.

مرقد مطهر حضرت رسول خدا- ص- در خانه مسکونیِ آن حضرت، در جنوب شرقی

ص: ۲۹

مسجد وصل به مسجد قدیم بوده و اکنون به «حجره مطهّر» معروف است. طول حجره مطهر ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می‌باشد. گنبد خضرا بالای مرقد مطهر بر چهار ستون در چهار طرف حجره مقدسه قرار دارد.

برخی از ستونهای مسجدالنبی و حجره مطهر نامهای به خصوصی دارند که هر اسمی بازگو کننده خاطره و حادثه تاریخی است و در حال حاضر ما را مجال بحث آن نیست؛ مانند ستون حنّانه (که از دوری پیغمبر ناله‌ها کرده است) و ستون ابی‌لبابه که خود ماجرای دیگری دارد.

در قسمت شمال حجره مطهر، محوطه کوچکی است که حدود یک پله از سطح مسجدالنبی بالاتر است و به نام جایگاه «اصحاب صفّه» مشهور است. این سکو مانند، محل زندگی عده‌ای از فداکاران و جان‌بازانِ راه حق بوه است؛ آنهایی که مصداق «زاهد اللیل و اسدالنهار» بوده‌اند که شبها را به عبادت پروردگار به روز رسانده و روزها را با شمشیر زدن در صف اول لشکر اسلام، از حریم حق و حقیقت دفاع می‌کرده‌اند و نهال نوپای اسلام را با خونهای پاک خود آبیاری کرده‌اند، اینها همان فداکارانی بوده‌اند که وظیفه‌شان در شبانه‌روز ده سیر نان و خرما بود و دیگر هیچ. اما سرمایه‌شان عفت و تقوا، ایمان و فضیلت، شجاعت و رأفت و اعتقاد خلل‌ناپذیر بود. همینها بودند که در صف اول لشکر اسلام همچون کوه پابرجا می‌ایستادند و دستها را به یکدیگر استوار پیوند می‌دادند و صدای احد احد آنها در دلهای تیره کفار رعب و وحشت می‌ریخت. شمشیر می‌زدند، می‌کشتند و کشته می‌شدند. اینها سربازان فداکاری به معنای درست کلمه بودند. اینها کارگران و بناکنندگان نخستینِ کاخ رفیع و باشکوه اسلام بودند. شبها در همین محل بیتوته می‌کردند و چشم بر حکم و گوش بر فرمان پیامبر گرامی- ص- می‌داشتند.

وقتی در برابر حجره مطهر و خانه فاطمه زهرا- علیها سلام- می‌ایستیم و جایگاه اصحاب صفه را می‌نگریم آرزو می‌کنیم کاش آن خانه‌های به ظاهر مختصر را با همان سنگ و گل ساده و پاک به همان صورت اولیه نگاه می‌داشتند تا بهتر می‌توانستیم تاریخ اسلام را از ابتدای ظهور در این مهبط وحی و خانه‌ای که هر ذره گلش بر تاج قیصران طعنه می‌زد، به چشم ظاهر مشاهده کنیم. اما آنها که طرفدار تجمل بودند و خود نیز دین را فدای تجملات کردند گویا خوش نداشتند که آن سادگی و صفای ظاهری بر جای بماند اگرچه در معنا و در

ص: ۳۰

برابر چشم دل می‌توان آن کیفیت را مجسم کرد، همچون حقیقتِ دین مبین اسلام که تا ابدیت روشنی و پاکی و راستی خود را حفظ می‌کند و گرچه آن را با شاخ و برگهای عنادآمیز یا جاهلانه مدتی یا مقداری از انظار دور نگه بدارند. سادگیِ اسلام در ابتدا با سادگی ظاهر هماهنگ بود. خانه‌هایی گِلین، ظرفهایی سفالین و رختخوابی از برگ و ریشه‌های گیاهی با شن‌هایی بر کف به جای فرش- اما در معنا رفیع‌تر از هر کاخی که تصور شود. مهبط وحی و جایگاه نزول آیات قرآنی و منزل عفت و پاکی، تقوا و ایمان با همه صداقتها و بی‌پیرایگیهایش.

مرقد مطهر پیامبر- ص-

ضریح مطهر از فولاد ساخته شده و دارای چهار در است، شرطه‌های زرد پوش با شلاق‌ها و چهره‌هایی رعب‌انگیز در اطراف ضریح بی‌رحمانه بر سر مردمی که به قیمتِ یک بوسه حاضرند جان خود را از دست بدهند، می‌کوبند و ظالمانه می‌کوبند ولی مگر با شلاق خوردن، از بوسیدنِ ضریحِ مطهرِ بزرگمرد جهان می‌توان دست برداشت! اگرچه من با ضعف مزاج و عدم توانایی جسمی چنین کاری نتوانستم کرد ولی حسرت این بوسیدن‌ها همچنان در دلم ماند که از دور می‌نگریستم و آن هلهله و شوق و شعف اشک از چشمانم سرازیر می‌کرد.

بالای سر مرقد مطهر رسول خدا- ص- عمامه‌ای است از زمرد یکپارچه که گویند:

میلیاردها تومان ارزش دارد.

در حجره مطهر از جنوب به شمال ابتدا قبر منور رسول گرامی و سپس قبری متعلق به ابابکر بن ابی‌قحافه و قبر دیگری از عمر بن خطاب و در قسمت شمالی به محاذات مرقد منور رسول گرامی خدا- ص- قبر منور فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها- قرار دارد. قبر ابوبکر و عمر هر کدام از قبر منور رسول خدا عقب‌تر و آن دیگری از آن دیگر باز هم عقب‌تر است و صورت پلکانی دارد.

درهای مسجدالنبی

مسجدالنبی ده در دارد به نامهای: باب جبرئیل، باب‌النسا، باب عبدالعزیز، باب عثمان، باب عبدالمجید، باب عمر بن خطاب، باب سعود، باب‌الرحمه، باب ابوبکر و باب‌السلام.

ص: ۳۱

محل اقامت ما در موقعیتی بود که وقتی از کوچه خارج می‌شـدیم روبروی «باب عبدالمجیـد» قرار می گرفتیم. معمولًا به طرف چپ، به سوی شارع ابوذر می‌پیچیـدیم و سپس از بـاب جبرئیـل داخـل می‌شـدیم و پس از انجـام مراسم زیـارت و دعـا و نمـاز، از بـاب عبدالمجیـد خارج می‌شـدیم و هرگاه تا حـدّی خلوت می‌شـد، از همان باب ورودی به سوی شارع ابوذر و در طرف راست به سوی قبرستان بقیع پیش می‌رفتیم.

قبرستان بقیع

در آن سال از رفتن به قبرسـتان بقیع جلوگیری به عمل نمی‌آمـد. جز زنها که پشت دیوار می‌ماندنـد تا مردها از زیارت فارغ شوند و به آنها بپیوندند.

«بقیع» در لغت به معنای زمین وسیعی است که در آن درختهای فراوان یا ریشه‌های درخت باشد.

این قبرسـتان در طرف مشـرق مدینه واقع است و از مقدس‌ترین قبرستانهایی است که جهان شاهد عظمتِ آن بوده و هست؛ زیرا این سرزمینِ مقدس که جز ویرانه‌ای انباشـته به خاک نیست و بدون سایبان و بدون چراغ است، اجساد طاهره اهل بیت پیامبر خدا- ص- را در آغوش خاکهـای خود گرفته است. کـدام سـنگین‌دل است که به این قبرسـتان ویران پـای بگـذارد و بـاران اشک بر رخسارش سرازیر نشود؟

در یـک محـوطه بی‌در و پیکر، به مسـاحت ۳۲ متر مربع نزدیـک به هم چهـار نفر از پیشوایـان بزرگوار ما آرمیده‌انـد؛ حضـرت امام حسن، حضـرت امـام زین‌العابـدین، حضـرت امـام محمـد بـاقر و حضـرت امام جعفر صادق- علیهم‌السـلام- رئیس مکتب و مـذهب جعفری، آثـار ظلم فرقه وهـابی که گنبـد و بارگاه ائمه- علیهم‌السـلام- را درهم کوبیـده و آن را به تلّ خاکی بـدل کرده‌انـد در این قبرستان مشهود است.

در این قبرستان، جز صدای ضجه و شیون و گریه‌های جان‌گداز شیعیان و مسلمانان به گوش نمی‌رسد. در هر کشور و در هر مذهب و آیین که در جهان تصور شود، برای بزرگان خود در حیات و مماتشان عظمتی قائلنـد و بنای یادبود می‌سازنـد و یاد آنها را گرامی می‌دارنـد، جز این فرقه که عواطف بشـری و انسانی را زیر پای نهاده و جگرگوشه‌های پیغمبرشان را و دخت گرامی و بزرگوارش را که به روایتی در همین قبرستان مدفون است غریب‌وار و بدون اثر

ص: ۳۲

و آثار در این قبرستان نگه داشته‌اند و حاضر نیستند به منطق انسانی لااقل گوش فرا دارند.

غیر از قبور ائمه- علیهم‌السلام- قبر عباس عموی پیغمبر و قبر ابراهیم فرزند ۱۶ ماهه رسول خدا، قبر فاطمه بنت اسد مادر علی- ع-، قبرهای همسران پیغمبر- ص- غیر از قبر خدیجه، که در قبرستان ابوطالب و بنی‌هاشم مدفون می‌باشد، همه در همین سرزمین پاک مدفونند.

قبور حضرت زینب و رقیه و ام کلثوم، دختران پیغمبر- ص- و نیز قبر منوّر امّ‌البنین مادرِ حضرت ابوالفضل- ع- و نیز قبر صفیه عمه رسول خدا و قبر حلیمه سعدیه دایه حضرت رسول- ص- و بسیاری از اصحاب و یاران و خویشان پیغمبر بزرگوار اسلام در همین قبرستان به ظاهر مخروبه مدفون می‌باشند. بیشتر زائران این قبرستان مقدس با همه خاک و خار و شنی که در کف راهها ریخته شده است با پای برهنه و با خضوع کامل وارد می‌شوند و زیارت می کنند.

چند روز اول اقامت در مدینه منوره برنامه بدین قرار بود که صبحها به حرمِ مطهر رسول خدا- ص- می‌رفتیم و پس از زیارت و نماز به قبرستان بقیع مشرف می‌شدیم و با اشک و آهی، دلِ غمدیده را تسکین می‌دادیم و پس از مختصر گشت و گذاری در بازار مدینه به خانه‌برمی گشتیم، شبها نیز عموماً به شنیدن مواعظ و ذکر مصائب اهل بیت- علیهم‌السلام- و در شبهای آخر اقامت، بیشتر به شنیدن مناسک حج که برنامه بعدی ما بود می گذشت و حضرات وعاظ با آوردن میزی که سیاهپوش می‌شد، در عمل مناسک را تشریح و توصیف می کردند تا اشتباهی در اعمال پیش نیاید.

چند روز آخر اقامت در مدینه- که در مجموع از دوازده روز تجاوز نکرد- به دیدن و زیارت قبرستان احد و مساجد معروفِ مدینه رفتیم.

قبرستان احد در شمال شرقی مدینه به فاصله پنج کیلومتر واقع است. این قبرستان مدفن شهیدان جنگ احد است. در این جنگ که در سال سوم هجرت پیامبر اتفاق افتاد، حمزه سیدالشهدا و عده‌ای از مسلمانان پاک عقیدت به درجه رفیع شهادت رسیدند و در همین محل به خاک سپرده شدند.

این قبرستان هم مانند قبرستان بقیع، تلّ خاکی است که آن را وهابی‌ها بدین صورت درآورده‌اند. آنجا که قبر مطهر حمزهٔ بن عبدالمطلب قرار دارد و زائران زیارت‌نامه می‌خوانند، با اندکی برجستگی و علامت مختصری که با چند سنگ پهلوی هم مشخص می‌شود، پشت

ص: ۳۳

پنجره آهنی است که گویا پیشتر درِ قبرستان بقیع بوده و بعد به اینجا منتقل شده است.

روز بعد، به قصد دیدن مساجد معروفِ مدینه؛ مانند مسجد قبا و ذوقبلتین از خانه خارج شدیم.

مسجد قبا، در چهار کیلومتری جنوب غربی مدینه واقع است. این همان مسجد بزرگی است که سنگ بنای اول آن به دست مبارک پیغمبر بزرگوار- ص- نهاده شد و در همین جا بود که مسلمانان مدینه به استقبال آن حضرت آمدند و آن حضرت تا آمدن حضرت علی-ع- و دخت گرامیش و فاطمه بنت اسد، چند روز در آنجا توقف فرمود و در آن مسجد نماز گزارد.

بعدها نیز به علت علاقه زیاد؛ پیغمبر اکرم برای نماز خواندن به این مسجد که (اساس آن بر تقوا) (۱) نهاده شده است از مدینه به این محل نزول اجلال می‌فرمود و نماز می گزارد.

مسجد ذوقبلتین؛ در این مسجد دو قبله (دو محراب) برابر هم، شمالی و جنوبی وجود دارد. چون پیغمبر در این مسجد یک نماز را به دوقبله؛ یکی بیت‌المقدس و دیگری کعبه معظمه- خوانده است بدین‌جهت آن را مسجد دوقبله می گویند. برگشتن قبله از طرف بیت‌المقدس که قبله یهودیان بود به طرف کعبه معظمه در ظهر روز دوشنبه نیمه ماه رجب سال دوم هجرت انجام شد و با آن که دو رکعت نماز ظهر را وجود مقدسِ پیغمبر خاتم- ص- گزارده بودند بدین صورت وحی نازل شد که:

«فولِّ وجهک شَطْرَ المسجد الحرام و حیثُ ما کنتم فولّوا وجوهکم شطره ...» (۲) «... پس روی خود را به جانب مسجدالحرام بگردان و شما مسلمانان هم هر جا باشید، رویهای خود را سوی آن کنید ...»

بدین سبب پیشوای عالیقدر اسلام دو رکعت بعدی نماز ظهر را به طرف کعبه به اتمام رسانید. آنهایی که به دنبال آن بزرگوار نماز می گزاردند نیز پیروی از آن حضرت کردند و در نتیجه مردان بجای زنان رفتند و زنان بجای مردان ایستادند و نماز همچنان ادامه یافت.

به این ترتیب به امر خداوند یگانه، مسلمانان دارای قبله مستقلی شدند و از سرزنش و شماتت یهودیان آزاد گشتند.

در احد هم، که پیشتر از آن سخن گفتیم، چند مسجد کوچک است که بعضی در دامنه کوه و تپه ساخته شده و بسیار ساده و قدیمی به نظر می‌رسد؛ به نامهای مسجد سلمان، مسجد زهرا- س-، مسجد علی-ع-، مسجد فتح و مسجد احد.

روز دوشنبه دهم آذرماه از مسجد امام علی-ع- و مسجد «غمام» یا «غمامه» دیدن

۱- اشاره است به آیه شریفه «لا تَقُم فیه ابداً لمسجدٌ اسّس علی التّقوی من اوّل یوم أحقّ أن تقوم فیه» توبه: ۱۰۸

۲- بقره: ۱۴۴

ص: ۳۴

کردیم. این نکته را هم بایـد اضـافه کنم که در هر یک از این مسـجدها دو رکعت نماز تحیت خوانـدیم. فضـیلت و ثواب آن بسـیار است و همه این عمل را انجام می‌دهند. «غمام» به معنای «ابر» است و چنان که شـنیدیم پیغمبر خدا- ص- روزی که بسیار گرم بوده، در این محل نماز می‌گزارده‌انـد، ابری بالای سـر آن حضـرت سایه‌افکن شده و بعدها آن مسـجد را بیادبود آن روز گرم ساخته‌اند و بدین مناسبت آن را «مسجد غمام» نام نهاده‌اند واللَّه العالم.

چیزی که قابل تأسف است و همه جا، بخصوص در مساجـد مدینه و حتی مسـجدالنبی، احساس می‌شود و موجب ناراحتی هر بیننده را فراهم می‌کنـد، رعایت نکردن نظافت است. به ویژه که در برابر میـدان، روبروی باب‌المجیدیه، تابلوی بزرگی نصب شده و بر آن این عبـارت با خط درشت و برجسـته نگاشـته شـده است: «النّظافةُ وَحُسن الخُلق من مراتب الإیمان». با این حال کوچه‌های مـدینه به علت خـاک‌آلود بودن و آشـغال و قـاذورات و کاغـذ و مقواهـای باطله که هر جا ریخته شـده بود، عبور و مرور را بر عابران مشـکل می‌کرد. البته ازدحام جمعیت هم در آن مواقع مزید بر علت بود.

از دیگر جاهـایی که زائر را سـخت متـأثر می‌کنـد، قبر حضـرت عبـداللَّه پـدر گرامی رسول خـدا است که پرسـان پرسان آن را پیـدا کردیم. این قبر در کوچه و پس‌کوچه‌هـای تنـگ و باریـک مـدینه منوره است. مـدتی ایسـتادیم و حـالت تأثر همه را فرا گرفته بود، دسته‌دسته مسلمانان می‌آمدند و از این محل که به سرایی مخروبه متصل بود دیدن می‌کردند و اشکی می‌افشاندند.

به سوی کعبه معظّمه

«وأذّن فی الناس بالحـج یأتوک رجالًا وعلی کلّ ضامر یأتین من کلّ فـجّ عمیق لیشـهدوا منافع لهم» (۱) «ای ابراهیـم، مردم را به ادای حـجّ خانه خـدا اعلام کن تا اینکه پیاده یا سواره، بر هر شتر لاغر و مرکب سـبکرو، و از هر راه دور و دراز به سوی تو آینـد و بهره و سودهای دنیوی و اخروی که برای آنان در حجّ قرار داده شده است، دریابند.»

این نـدای ملکوتی است که حضـرت ابراهیم خلیـل الرحمن- علیه السـلام- را به اعلام انجام دادن حـج امر می‌کنـد؛ از آن زمان که حضـرت ابراهیـم خلیـل- ع- پایه‌هـای خـانه خـدا را برافراشـت و مردم را به عبـادت خـدا و پـذیرش دعـوت حـق برای گزاردن حج فراخواند، چهل قرن

۱- سوره حج: ۲۷.

ص: ۳۵

می گذرد. این‌دعوت عام را دیگر بار، نزدیک بیست قرن بعد، فرزند بزرگوار حضرت ابراهیم-ع- یعنی حضرت محمد بن عبداللَّه- ص-، اعلام فرمود و مقررات و مناسک این وظیفه مهم اسلامی و آداب این کنگره بزرگ جهانی را به مسلمانان پاک عقیدت آن زمان و به مسلمانانی که در گستره زمانهای نامعلوم در واپسین روزگاران که دامن به قیام قیامت می کشاند، آموخت تا قدر این اجتماع بزرگ را بدانند و برای حل مشکلات خود در گرد این «بیت عتیق» فراهم آیند، پیمانها را استوار کنند، از حال و کار یکدیگر آگاه شوند با وحدت نظر، وحدت عقیده، وحدت قبله، وحدت کتاب و کلمه، در زیر لوای کلمه توحید، در طریق اجرای عدالت با یکدیگر رایزنی کنند و از سودهای مادی و معنوی این سفر روحانی و جسمانی و این مانور نظامی و مذهبی که سلامت روح و جسم را به دنبال دارد به نیکوترین صورت بهره‌مند شوند.

پیامبر گرامی- ص- این فریضه بزرگ را به- امر خداوند- برای تمام کسانی که استطاعت مادی و معنوی دارند فرض قرار داد تا در عمر، دست کم یکبار این دعوت آسمانی را به گوش جان بشنوند و از هر دیار و سرزمینی که در آن زندگی می کنند، چه شرق و چه غرب، از هر کجا و هر جا، به سوی خانه خدا بشتابند؛ «وللَّه علی النّاس حجّ البیت مَن استطاع إلیه سبیلًا» (۱).

در روزهای آخرین اقامت مدینه، که حجّاج بار سفر بر می‌بستند و کاروانی از پی کاروان دیگر عازم مکه معظمه بودند، این آیه و آیات دیگر مربوط به ادای حج در کوچه‌های مدینه با نواهای نافذ و تکان دهنده به گوش می‌رسید، گویی در و دیوار ما را به انجام دادن این فریضه بزرگ و بازگشت به مکه دعوت می کرد.

باری، مدت اقامت ما در مدینه منوره به پایان رسیده بود.

ماه حج نزدیک شده و موقع آن رسیده است که خود را برای رفتن به «مکه» آماده سازیم و بار سفر بربندیم.

*** شب و روز جمعه ۱۴ آذرماه ۱۳۵۴ ه. ش. را در مدینه ماندیم تا بیشترین بهره را از اقامت در این شهر عزیز و فضای قدسی برده باشیم.

شب شنبه ۱۵ آذر، واپسین روزهای ذیقعده ۱۳۹۴ ه. هیجان عجیبی در کاروان ما دیده می‌شد؛ حالتی بین خوف و رجا بر همه دلها حاکم بود. سرپرست کاروان که خود چند روز

۱- آل عمران: ۹۷.

ص: ۳۶

قبل برای تهیه محل اقامت ما به مکه رفته بود، دیگر بار برگشته، شب هنگام اعلام کرد که فردا صبح زود همه آماده حرکت باشند. جامه‌دانها را همان شب از ما گرفتند تا در کامیونهای مخصوص به مکه حمل شود.

سرپرستی کـاروان حـج اگر سودی مـادی و معنوی در بردارد ولی بحق بایـد اعتراف کرد که مسؤولیتی سـنگین و کاری بس شاق و طاقت فرساست.

سلیقه‌های مختلف و ذائقه‌های گوناگون را از همه جهت ارضا کردن، حـذاقت و مهارتی خاص می‌باید که هر کس مرد میدان عمل نیست.

الحق سـرپرست کـاروان مـا با چنـد نوبت مسافرت به حجاز و دانسـتن زبان عربی و آشـنایی به ریزه‌کاریهای آن و تجربه چنـد ساله، فردی ممتاز و شایسـته و اهل خبرت و بصیرت شده بود. امتحان کردن و معلومات خواستن از سرپرست کاروان بجای عمل، نه کافی است و نه قابل اعتماد.

به قول سعدی:

به عمل کار برآید، به سخندانی نیست.

*** بامداد پگاه، پس از زیارت حرم مطهر رسول خدا- ص- و ادای دوگانه به درگاه یگانه و زیارت و دعای وداع و اشک و آهی دلپـذیر و صـفابخش و زیـارت قبور بقیع و تودیع بـا قبور مقـدس ائمه بقیع- علیهم السـلام- با قلبی شکسـته و اشـکی ریزان، به محل حرکت کاروان بازگشتیم.

عجب آن که در تاریکی بامـداد، در پرتو چراغهای برق مغازه‌ها، چنان ازدحامی است از زن و مرد نمازگزار که جای قدم نهادن در کوچه‌هـا نیست. عجب علاقه‌ای دارنـد حضـرات حجاج، به ویژه اهل تسـنن از زن و مرد، که نمازها را حتماً به جماعت و در مسـجد بگزارنـد، در تمام کوچه‌ها و حتی پس کوچه‌ها و حتی پس کوچه‌های مسـجدالنبی. و عجب فعالیتی می‌کنند کسـبه اطراف حرم در فروش کالاهایشـان که پیـداست در آن ایام با چشـمهای بادکرده وقرمز شـده، از شـدت بی‌خوابی و نداشـتن استراحت کافی، گویی می‌خواهنـد از خرمن کار و کوشـش خود بیشترین محصول را بردارنـد و در باقی سال به جبران مافات، استراحت کافی کننـد. بر اثر خستگی و حرصی که در فروش کالاها و مصرف آنها دارند، اعصابشان متشنج و آماده جدال با

ص: ۳۷

مشتری است، به ویژه اگر مشتری جعفری باشد که به زعم آنها موجودی است عجیب!

به دست آوردن اتوبوس روباز برای سرپرست کاروان، کار ساده‌ای نبود. شیعه‌ها یا به تعبیر حجازیها جعفری‌ها در اقلیت‌انـد. بناچار دونـدگی و آشنایابی در آنجا هم لازمه این کار بود؛ زیرا هجوم جمعیت و آمادگی همه افراد کاروان، برای حرکت به سوی کعبه معظمه، کار دست‌یابی به اتوبوسهای آنچنانی را بسیار سخت کرده بود. سرانجام با راهنمایی صاحب خانه ما در مدینه، که مردی صاحب دفتر و علی الظاهر متنفّذ بود، دو اتوبوس فراهم گردید. اما این انتظار بمانند بسیاری دیگر از انتظارها، که در این سفر کم نیست، دامنه‌اش از بامداد به نزدیک ظهر رسید. تشنگی و خستگی بر همه غلبه کرده بود اما برای آنهایی که توجه به این سفر معنوی و روحانی دارنـد این انتظارها نیز، که خواه ناخواه پیش می‌آید، خالی از لذّتی نیست بلکه حداقل مجال تأملی به مسافر درون گرا می‌دهد که در این سفر باسالکان راه حق، چند منزلی، هم سفر شود. از گرفتاریهای مادی روزانه انـدکی برهد و به آیات خداوند در آفاق بنگرد و بداند که برای «انسان» شدنِ «آدمیزاد» چه برنامه‌هایی از جانب حق به وسیله پیغمبر گرامیش آورده شده که یکی از آنها سفر حج و تأمل در آفاق هستی و نگریستن به شیوه زندگی مردمان در پهنه این جهان پر هیجان پهناور است، با همه اختلاف طبایع و اختلاف رنگها، شکلها، زندگی‌ها و پراکندگی در گوشه و کنار دنیا، «هدف» یکی است و آن تعالی و ترقی وسیر الی اللّه و هجرت به سوی حق و رسیدن به کمال است که غایت زندگی می‌باشد و این کمال‌طلبی با معرفت خدا و پرستش ذات پاکش و طاعتش و عبادتش، که تمرین و ریاضت است در این راه، و پسندیدن و انجام دادن آنچه جانان پسندیده و امر کرده و فرمانبرداری کامل. پس در این راه درد و درمان و وصل و هجران و انتظارها و چشم براه دوختن‌ها همه و همه شیرین و گواراست. درین راه به عشق این وصل که تنها واصلان و شایستگان را حاصل می‌شود. اما من افسوس که با همه امیدی که داشتم و دارم در خود چنین قابلیت‌هایی حس نمی‌کردم و زبان حالم پیوسته گفته سعدی بود در این حکایت که:

«درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید و می‌گفت: یا غفور یا رحیم تو دانی که از ظلوم جهول چه آید؛

عذر تقصیر خدمت آوردم که ندارم به طاعت استظهار

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت.

من بنده امید آورده‌ام نه طاعت و به دریوزه آمدم نه به تجارت، إصنع بی ما أنت أهله

بر در کعبه سائلی دیدم که همی‌گفت ومی‌گرستی خوش

من نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش» (۱)

اگر چه در این ایام با وسائلی که برای حاجیان آماده شده است، جای شکایت نیست بل جای شکر است و سپاس، با وجود این اگر کمترین نا ملائمی روی می‌نمود، با روی باز پذیرا می‌شدیم و نه با پا، که با سر به استقبال آن می‌رفتیم. و من آنجا که پای امتحانی در میان بود با نداشتن طاقت جسمی چنان شوق می‌دوانیدم که یاران هم سفر دچار تعجب و من خود دچار حیرت می‌شدم. از آن جمله زیارت «غارِ حرا» بود که خاک آن عزیز مکان را توتیای دیدگان خود خواستم کرد و اشکی از سر شوق فرو ریختم و زبان حالم در کشش دشوار راه این بود؛

هوای کعبه جان می‌داندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر می‌آید

به هر حال، در ساعت ۱۱ صبح صدای «الرحیل» بلند شد و هر دو نفر در یک صندلی پهلوی هم نشستیم و زنها در اتوبوسی دیگر به سرپرستی سرپرست کاروان نشستند که دوران مُحرِم شدن نزدیک بود و جداشدن از مخدرات لازم!

این نکته را نیز بیفزایم که سرپرست کـاروان ما، افزون بر محاسن دیگری که داشت، نقش روحانی کاروان رادر موارد بسیاری ایفا

می‌کرد که هم اهل مصیبت خوانی بود و هم مرد میدان خوش بزمی ولطیفه گویی؛ در این جا نیز حساب خود را جدا کرد و پهلوی راننده عرب زبان قرارگرفت که هم ترجمان خواهشهای مسافران باشد و هم در مسجد شجره آداب مُحرم شدن را به زنها بیاموزد. بقیه افراد کاروان را به روحانیهای دیگر کاروان سپرد که از این لحاظ هم در نعمت بودیم و بدین سان سوی مکه براه افتادیم ...

*** در دو فرسنگی مدینه محلی است که میقات رسول خدا- ص- در حجّه الوداع بوده است. بدین جهت حجاج بیت اللَّه، بویژه آنها که بدین نکته واقف و آگاهند آرزو دارند که وقتی از مدینه به طرف مکه حرکت می‌کنند در «مسجد شجره» که میقات رسول خدا- ص- بوده است، محرم شوند.

۱- گلستان، باب دوم، حکایت دوم.

ص: ۳۸

ص: ۳۹

ما نیز حوالی ظهر به مسجد شجره رسیدیم و این توفیق رفیق شد که پس از ادای نماز واجب لباسهای عادی را- که نماینده تعینات ظاهری است و به هر حال در این حرم مقدس و حریم پاک باید بدور افکنده شود- از تن بیرون آوردیم و به لباس احرام که دو قطعه پارچه سفید (لنگ وردا) است، محرم شدیم. این مکان مقدس و با فضیلت موقع خاصی دارد.

کاروانها یکی پس از دیگری می‌رسند، همه می‌خواهند غسل کنند و یا وضو بگیرند، لباس عوض کنند، جایی برای نماز گزاردن پیدا کنند، در نتیجه ازدحام جمعیت و نوعی شتابزدگی و وحشت دیده می‌شود و این حالت بویژه برای مسافرانی که نخستین بار بدین جا قدم نهاده‌اند، اجتناب ناپذیر است. از شما چه پنهان من هم دچار این هول و هراس و شتابزدگی شده بودم.

چند روز بعد، وقتی به مکه رسیدیم و از اعمال عمره و حج فراغت حاصل شد، به سرپرست کاروان گفتم: چه شود که باهم به مسجد شجره برویم و دیگر بار از آن مکان مقدس دیدن کنیم؟!

سرپرست کاروان تصور کرد نبای شوخی و آزاری است! تعجب کرد و گفت: برای چه منظور؟

گفتم: در ازدحام جمعیت و حالت رعب و وحشتی که در خود احساس می‌کردم «کفشها» یم را در مسجد شجره فراموش کرده‌ام و اکنون پای‌افزار ندارم!

گفت: از این بابت غمی نیست! زیرا سال آینده که به خواست خدا، از آنجا بگذرم، کفشها را خواهم آورد! مگر آن که خدای ناکرده یکی از ابلیس سیرتانِ آدمی صورت، آن را بردارد! البته در این امر هیچ تعجبی نیست؛ زیرا در سرزمین حجاز دست طمع کسی به مال مردم دراز نیست [!] چه، حدود اسلامی را اجرا می‌کنند و در اجرای حدود تعارفی در کار نیست! انگشتان دست سارق را، پس از اثبات سرقت قطع می‌کنند، بگذریم. این ماجرا مرا به یاد جلال آل احمد انداخت که در کتاب «خسی در میقات» می‌نویسد:

«... از کوه پایین می‌آمدم گله به گله از میان بساط حجاج می‌گذشتم که هر کدام در حفاظ خرسنگی تمام روز را از آفتاب محفوظ مانده بودند و حالا- آفتابی می‌شدند. در نور ماه و در گرد نوری که از دره برمی‌آمد، سر راهم یکجا بر سرسنگی، یک ساعت مچی دیدم. برجا مانده، بی‌اختیار دولا شدم و برش داشتم، و دو قدمی رفتم. بعد یادم افتاد که کجا هستم و که هستم! برگشتم و ساعت را سر جایش گذاشتم» (۱). در روایت آمده است که (۲)حضرت

۱- جلال آل احمد، خسی در میقات، ص ۱۴۲

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶.

ص: ۴۰

صادق-ع- به هنگام مُحرم شدن، دچار حالت وحشت و اضطراب می گردید و رنگ مبارکش تغییر می کرد و عقده راه گلویش را می گرفت، به طوری که یاران و همراهان متوجه می‌شدند و می‌پرسیدند: شمابا این جلالت قدر و عظمت مقام چرا چنین حالتی پیدا می کنید؟ در جوابشان می‌فرمود: می‌ترسم وقتی پس از تغییر لباس و محرم شدن لبیک بگویم، در پاسخم ندا آید:

«لا لبیک» و من شرمنده شوم!

تصور این معانی و مطالب و از سوی دیگر آلودگی و دست تهی بودن از طاعت و دامنی تر از نا فرمانی و عصیان، هر بنده منصفی را وا می‌دارد که دچار دگرگونی حال شود و خود و زندگی‌اش را به فراموشی بسپارد و اگر جز این باشد، نشانه دلبستگی بسیار آن فرداست به دنیا و متعلّقات آن. ما نیز چگونه بر خود نلرزیم و دچار هول و هراس نشویم؟

جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد؟!

به مسجد شجره، که میقات است، مسجد «ذو الحلیفه» نیز می گویند در باب وجه تسمیه آن گفته‌اند: چون در آن مکان تنها یک درخت بوده، به «شجره» معروف شده است. در حوالی جنوب خراسان هم مواضع زیادی داریم که به نام «یکّه درخت» شهرت یافته و بعدها به همان نام مشهور شده‌است و «شجره» نیز چنین جایی بوده است.

درباره نام دوم آن (ذو الحلیفه) نیز نوشته‌اند که در آنجا آب بوده و گیاهی در داخل آب می‌روییده و «حلفاء» نام داشته است.

به هر حال اکنون مسجد بزرگی در آنجاست که ظاهراً چندان کهنگی ندارد و شبستان و صحنی دارد که بی‌یقین در مکان مسجد شجره اصلی است که پیامبر عالیقدر اسلام اصل آن را بنا کرده و در آنجا نماز گزارده و محرم شده است و اکنون آن را تو سعه داده اند. علاقه خاص ما و همه به این امر که در مسجد شجره محرم شوند، جز این نیست که اقدام مبارک پیامبر گرامی- ص- را دنبال کنیم و در آن فضای قدسی و سرزمین پاک، در عالم تصور، پیامبر عظیم الشأن اسلام را در ذهن مجسم کنیم که در همین موضع از شتر فرود آمد و به لباس احرام ملبّس گردید و لبیک گویان به راه افتاد. ما نیز می‌خواستیم از این محیط پاک و فضای با صفا که گامهای حضرت محمد- ص- بر آنجا قرار گرفته، طلب خیر و برکت و قبولی طاعات از پیشگاه کبریایی حق کنیم و به افتخاری بزرگ مفتخر شویم.

بعد از ادای نماز، کفن سپید احرام پوشیدیم. با رنگی که از بی‌رنگی، حکایت می کند.

ص: ۴۱

رنگ سپید، رنگ صلح، رنگ فطرت نخستین و رنگ توحید و خدا پرستی است. حاجیها همه لباس سپید می‌پوشند. رنگهای دیگر و امتیازات و تعیّنات ظاهری را بیک سو می‌اندازند.

پزشک و مهندس، زارع و کاسب، گله‌دار و سرمایه‌دار و کارخانه‌دار همه و همه در یک صف و با یک رنگ، رو به سوی کعبه مقصود می‌آورند. این هم نموداری است از صحرای محشر و عالم حشر ونشر.

*** همچنانکه تکبیرةالاحرام سرآغاز نماز است و نماز بدان منعقد می‌شود، محرم نیز پس از آن که لباس احرام را پوشید و نیت محرم شدن را نمود، بی‌درنگ باید با الفاظ صحیح و بویژه با توجه کامل قلب، این سرود آسمانی و آهنگ روح نواز را تکرار کند، باید با تمام وجود حاضر برای گفتن این کلمات مقدس گردد:

«لبیک اللّهم لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبیک ...»

آری با زبان دل می گوید:

«ای خداوند بزرگ به سوی اجرای امر تو روی آوردم و دعوتت را برای ادای فریضه حج اجابت کردم، اینک آماده‌ام. ای خداوند بزرگ برای تو شریکی نیست. ستایش و نعمت و پادشاهی حقیقی از آن تو است وبس. هان آماده‌ام، آماده.»

مگر لطف وعنایت خداوند بزرگ کاری بکند و ما را به سوی حقیقت راهبر شود، «او» ست که باید با کرم عمیم ولطف شامل خود به ما پاسخ مثبت دهد و قلم عفو بر گناهان ما در کشد. در این حالت بی‌اختیار اشکها فرو می‌ریزد و حالت هیجان بر انسان دست می‌دهد.

*** همچنان لبیک گویان به مرکبها بر می‌آییم و راه مکه را پیش می گیریم. در بلندیها و پستی‌ها، در حالت سوار شدن‌ها و پیاده شدن‌ها پس از بیداریها و پس از هر نماز واجب و در موقع برخورد به هم سفران که هر کدام فلسفه خاصی دارد و یادآور حالت احرام است، این کلمات روح نواز به طور جمعی تکرار می‌شود و تا پیدا شدن خانه‌های شهر مکه (تلبیه) ادامه پیدا می کند.

*** نزدیک غروب آفتاب به «بدر» رسیدیم. این مکان خاطره انگیز را خاطره‌های تاریخی

ص: ۴۲

پر ارزشـی است؛ یادآور «روز بـدر» در سال دوم از هجرت است که در آن جا یا در کنار آن، چاهی که «بـدر بن قریش» کنده بود، جنـگ واقع شـد. در این جـا هم‌اکنـون قصـبه بـدر وجـود دارد و نیز مسـجد عریش که محـل دیـدبانی پیغمـبر مکرم- ص- هنگـام فرماندهی در غزوه بدر بود و به یادبود آن روز تاریخی ساخته شده و بر بلندی است. بدر اکنون دهکده بالنسبه بزرگی است که در آن چند صدخانه سنگی بنا شده است. بدر موقعیت خاصی داشته؛ زیرا راههای سوریه (شام) و مکه و مدینه در این محل به یکدیگر متصل می‌شده است. سـرزمین بدر، محصور در میان کوهها، دشتی است بیضـی شکل، که در قسمت شمال غربی اردوگاه مسلمانان قرار داشـته و در قسـمت جنوب شـرقی در کنار راه مکه ابوسـفیان و دشـمنان اسـلام موضع گرفته بوده‌اند و چون برابر دستور اسلام، پس از جنگ می‌بایست کشـته شدگان در همان محل مدفون شوند قبرسـتان شهدای بدر؛ هم اکنون در محلی است که از دور دیده می‌شود و محل لشـکر اسلام بوده است. زیارت شهدای بدر خوانده شد و یاد کردیم از آن سربازان رشیدی که تعداد آنها را سیصد نفر ثبت کرده‌اند ولی تعداد کشته‌های دشمنان، بالغ بر هزار نفر بوده ویکصد اسب سوار نیز داشته‌اند.

تاریخ می‌نویسد: در روز بدر مسـلمانان فاقد همه وسائل بودند و حتی وسـیله نقلیه کافی در اختیار نداشـتند؛ زیرا هر دو نفر یا سه نفر دارای یـک شتر بودنـد. ولی قـدرت اخلاقی و روحیه قوی مـذهبی آنها فوق تصور بوده است. در همین نقطه بود که صف آرایی و طرح نقشه جنگی مسـلمانان، شب قبل از وقوع جنگ انجام شـده بود و پیامبر- ص- با چوبی که در دست داشت صف مسـلمانان را منظم فرمود و وظیفه هر یـک از فرمانـدهان را تعیین کرد و رموز جنگی را به سـربازان اسـلام آموخت، در همین مکـان جنگ هول انگیز بـدر اتفاق افتاد صـدای «أحـد أحد» سـربازان اسـلام و نداى «یاخیل اللَّه» در میان همین کوههای تیره رنگ طنین انداز بود. در همین محل بود که قبل از جنگ، پیغمبر- ص- باخـدای خویش راز ونیاز می‌کرد. در همین جا و در همان شب بود که دست به دعا برداشت و گفت:

«ای خدای توانا! این جمعیت را حفظ کن! زیرا اگر اینها نابود شوند دیگر کسی وجود نخواهد داشت که تو را پرستش کند.»

شور و وجـد مسـلمانان مشـتاق در آن شب و روز حد ومرزی نداشت. براستی لشـکریان جانباز اسـلام از مرگ نمی‌هراسـیدند. اینان مطمئن بودند که مکّیها برای حمایت کاروانشان از

ص: ۴۳

همه وسائل استفاده خواهند کرد و صفوفی از کلّیه قوای داوطلب و متحدینشان که دشمنان سرسخت اسلام می‌باشند فراهم خواهند ساخت. بنابراین، طبیعتاً دور شدن از مدینه و به طرف مکه رفتن در نظر بسیاری از آنها مانند این بود که: «به کام مرگ رانده می‌شوند» اما بنا به گواهی تاریخ؛ عشق و شور مسلمانها به حدّی بوده است که تصور آن دشوار است. از جمله نوشته‌اند:

«وقتی که رسول خدا- ص- عمیر را که داوطلب خردسالی بود و آماده جنگ بدر شده بود نپذیرفت، این کودک به طوری نعره کشید که پیغمبر- ص- مجبور شد به او اجازه شرکت در جنگ را بدهد و خوشوقتی و شعف این کودک حدی نداشت و برادر بزرگش سعد بن ابی‌وقاص به او کمک کرد تا بتواند ساز وبرگ پدر را بردارد (۱). در این سرزمین‌ها و فضاهای پاک است که تاریخ اسلام و سرّ پیشرفت آن دیگر بار در ذهن مجسم می‌شود و آدمی را غرق در شور و هیجان می‌سازد. درود فراوان نثار روح پاک پیامبر بزرگوار اسلام- ص- و سرباز دلاورش حضرت علی- ع- وشهدای عالیقدر اسلام باد که برای نجات بشریت از کفر، جانبازیها کردند و ناهمواریها به جان خریدند تا اسلام نیرو گرفت. باری سرزمین بدر یاد آور چنین خاطراتی است برای مسافران آن سرزمینهای پاک که هنوز هم از خون شهیدان گلگونه است؛ شهیدان چهارده قرن قبل. در بدر استراحت کوتاه و زیارتی کردیم اما با افسوس بسیار وقت آن نداشتیم تا که در این مکان مقدس تاریخی مدتی بمانیم و تأملی کنیم و رخسار بر جای پای آن آزاد مردانی بگذاریم که در جنگ بدر با رشادت شرکت کردند و پیروز شدند و اعمال و رفتار آنها برای تاریخ و مردم جهان سرمشق آزادگی و مروت شد.

نتوانستیم از نزدیک قبور پاک شهدای بدر را بوسه زنیم که پیشاهنگان دین پاک و مقدس اسلام و راهگشای دیگران بودند.

هنوز تا غروب اندکی مانده بود که از بدر رهسپار مکه شدیم.

بعد از صرف صبحانه در مدینه، تا این لحظه که نزدیک غروب بود مجالی برای خوردن غذای حاضری به دست نیامد. غذای آن روز و شب که از بامدادی تا بامداد دیگر به سفر وعمل می‌گذشت، در کیسه پلاستیکی زرد رنگی جاداشت که به دست هر یک از حاجیها، در مدینه، داده بودند. و باید با آن ساخت که راهی دیگر جز آن نبود و چه جای شکوه و شکایت که مطلب اصلی وظایف دیگری بود؟!

۱- دکتر محمد حمیداللّه، «رسول اکرم- ص- در میدان جنگ»، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۴۸

ص: ۴۴

هوا تاریک گشته و آسمان عربستان ستاره باران شده بود. در جاده مدینه به مکه نیز وسائل نقلیه با سرعت سرسام آوری در حرکت بودند.

در سفره کیسه ماننـدمان یـک سیب زمینی پخته، یک سیب، یک پرتقال و مقـداری نان و پنیر بود. کم کم دستها به کیسه یا بهتر بگویم به سفره رفت تـا سـد جوعی شود. نماز مغرب و عشا را در منزلی دیگر، که شایـد «رابوع» یـا «ادیمه» و یـا «دف» و یـا جـای دیگری بود و چون شب بود درست ندانستم، خوانـدیم و به راه افتـادیم. هوا سردتر می‌شـد. برای بعضـی لباس احرام کافی نبود؛ از جمله من، بنده ضعیف، که پتو را گشودم و بر دوشم انداختم و دیدم بعدها دیگران هم همین کار را کرده بودند ... نزدیک نصف شب، چراغهای مکه از دور پیدا شد. عظمت مسجدالحرام واقعاً خیره کننده است. آسمان پر ستاره به زمین نزدیک شده بود. دیده‌ای خـدا بین و خداجو می‌باید که آثار قدرت «او» را بشـناسد و به عظمت این پایگاه توحید که به امر خدا و به دست حضـرت ابراهیم- ع- پایه‌ریزی شده است، بفهمد؛

هر زمانی صد بصر می‌بایدت هر بصر را صد نظر می‌بایدت

تا به هر چشمی نگاهی می‌کنی صد تماشای الهی می‌کنی

*** چشـمها از پرتو افشـانی دور نمـای شـهر مکه، زادگـاه پیامبر گرامی- ص- و پایگاه توحیـد و خـداپرستی، نخستین آموزشـگاه پرسـتش حق، به ویژه نورانیت خاص مسـجد الحرام، با آن همه مناره‌های سپید غرق در نور و مأذنه‌ها و هیمنه و شـکوه بی مانند آن؛ خیره شده. بر دلها تپشـی بی‌سابقه، لطیف، شوق‌آمیز، ناشکیبا، خوف‌آور و پرامید حاکم گردیده است. معبودا! این چه حالتی است؟ براستی قلم از توصیف چنین حالتی ناتوان است.

گویی تمـام وجودت چشم می‌شود، چشم دل، دلی پر راز و نیـاز، نیـازی از ژرفـای وجود، نیـازی از عمق ضـمیر. نیازی از خاسـتگاه فطرت بشری؛ فطرتی که همیشه نقطه اتکایی می‌جوید؛ منبع نور و قدرتی لایزال می‌خواهد که پیش پای فطرتش نهاده شود و پاهای لرزانش را به سوی آن منبع قـدرت توان بخشـد؛ و او را به سوی «خـدا» به سوی بی‌نهـایت بزرگی، به سوی عظمت بی‌پایان که همه چیز از آن اوست و در اختیار اوست رهبری کند. در این حالت گویی جاذبه عظیمی او را؛ یعنی انسان را همچون کاهی سبک وزن، بل بی‌وزن، در فضای قدسی کعبه، به سوی «خود» می‌کشد. در این هنگامه عظیم، بیش از همه «انسان» به

ص: ۴۵

ناتوانی خویش می‌اندیشد، به طغیانها و عصیانهایی که از سر نادانی، به کمک جهالت‌ها، کورباطنی‌ها، کژرویها و اوهام، مرتکب شده است و در این هجرت به سوی «کعبه»، به سوی «قبله»، به سوی «بازگشت» و از «خود» و «خویش» کنده شدن، امید دارد که از آن آلودگیها «خود» را وارهاند. امیدوار است برای تهذیب وجود و پالایش تن و روان از آن ناپاکیها و آلودگیها که خود می‌داند و «اللّه»، پاک شود و به پاکی و طهارت جسم و روح روی آورد. آدمی هنگامی که خود را در آن مطاف عظیم و پرشکوه احساس می‌کند چه اندازه خود را زبون و ناچیز می‌بیند و اگر سهمی اندک از «خودآگاهی» داشته باشد؛ نیک در می‌یابد که چه بیراهه رفته است و اکنون به راهی پای نهاده است که هر قدم او را به هدف، هدف غایی یعنی معرفت حق و وصول به سرمنزل واقعی کمال؛ نزدیکتر می‌سازد و راه را به روشنی از بیراهه باز می‌شناسد و با گوش جان، گویی این زمزمه را می‌شنود که:

«بازآ! بازآ هر آنچه هستی بازآی ...»

هر گامی که به کعبه نزدیکتر می‌شود شیفته‌تر و هراسان‌تر و امیدوارتر می‌گردد.

«خوف و رجاء» حاکم بر وجود است. البته به قدر معرفتش. چه، سهم هر کس را به قدر معرفتش می‌دهند.

آن کسی که سهمی بیشتر از معرفت حق دارد در همه ذرات وجود «آفتاب معرفت» حق را به چشم دل می‌بیند و «نبض حیات» را برای او و به خاطر او در تپشی عجیب احساس می‌کند. یک لحظه از زمان و یک نقطه از مکان را از حضور «او» تهی احساس نمی‌کند، که:

«فی کل شیء له آیةٌ ...».

یک ساعت از نیمه شب گذشته بود. به کنار دروازه مکه رسیده بودیم. همه هم سفران مُحرم بودند. دوستان وهمسفران عزیز را عقیده بر این بود که همان لحظه ورود، پس از آمادگی لازم، به سوی مسجد الحرام، برای آغاز اعمال حج و انجام دادن وظایف و فرائض خود برویم. عمره تمتع، طواف، نماز، سعی بین صفا و مروه و تقصیر (کم کردن موی یا ناخن) و خارج شدن از لباس احرام و آمادگی برای حج تمتّع.

با همه خستگی راه و بی‌خوابی این «پیشنهاد» را به جان و دل پذیرا شدیم.

در برابر کعبه ... ایستادیم. چه می‌بینیم؟

دریایی مواج از جمعیت، در آن ساعت از شب، همه سپید پوش گرداگرد خانه توحید

ص: ۴۶

پروانه‌وار در طواف‌اند. دسته‌های گوناگون با پرچمها و علامتهای خاص خود، برای این که از هم جدا نیفتند و کسی در آن دریای جمیعت گم نشود، در رفت و آمدند. شب و روز در مسجد الحرام تفاوتی ندارد. همه وقت، همه جا، در دل شب یا در گرمای نیمروز، جمعیت موج می‌زند.

همه جا غرق در نور است. نوری ظاهر که با چشم می‌بینی، و نوری در باطن که در دالان تاریک تاریخ که با مشعل توحید در دست حضرت ابراهیم- علیه السلام- جلا و نورانیتی خاص دارد و از آن اعصار دور تا کنون نور را در برابر ظلمت می‌بینی؛ ابراهیم- ع- و نمرود را، محمد- ص- را و ابوجهل و ابو سفیان و ... را. ذرات نور و ذرات فضا و کعبه همه بازگو کننده نور یکتاپرستی و توحید است.

به کعبه می‌اندیشی، کعبه چیست؟ خانه‌ای از سنگ و گل، مکعب ساده و خالی. در اطراف صحنی وسیع پر از مردم، مردم مسلمان، از ملیت‌های مختلف، با رنگها و شکلها و قد و قامتهای گوناگون، اما همه مسلمان. همه توحید گوی، شیفته عبادت و پرستش حق، روی نیاز بر آستان نهاده و چشم نیاز به سوی کعبه گشوده. با دلهایی پر تپش از غیر گسسته و به دوست پیوسته، همه به کعبه چشم دوخته‌اند. در طواف هم متمایل به کعبه‌اند. به سوی همین خانه مکعب خالی، با سنگهای سیاه و خشن، با روپوشی سیاه رنگ به رنگ برخی از بندگان خدا، از آفریقا یا جاهای دیگر، که مبادا از رنگ پوست خود احساس حقارتی کنند، کعبه همرنگ آنهاست. در اسلام رنگ مطرح نیست. سیاه و سپید برابر است. دلی سپید همچون برف باید و روحی متعالی و آگاه و دیگر هیچ.

کعبه عظمتی شگفت انگیز دارد، شکوهی بی‌مانند. شکوهی از نوع شکوه مردان حق، مردان پولادین حقیقت پرست. شکوهی آمیخته به قدس و پاکی، با حالتی ملکوتی، با هاله‌ای از پرستش خدای یگانه، با تاریخی روشن از زمان آدم- ع- یا بهتر بگوییم از زمان حضرت ابراهیم- ع- تا کنون.

فضای عجیبی دارد کعبه، با هیچ جای عالم قابل قیاس نیست.

پرستشگاههای جهان همه چنین‌اند؛ اما کعبه را حال و هوایی دیگر است.

ناله‌ها، ضجّه‌ها، تهلیل‌ها، تکبیرها، دعاها، گریه‌ها، وردها، رازها، رمزها، همه و همه در هم آمیخته است.

ناله‌ها و دعاهایی که در تمام مدت شبانه‌روز قطع نمی‌شود، با نور درهم می‌آمیزد،

ص: ۴۷

کلمات پاکیزه و نور و آه و ناله‌ها به سوی «او» صعود می‌کنند. که جای آنها در جهان فرودین نیست. پاکی و پاکیزگی به سوی او در حرکت است. باید پاک شد و از چاه طبیعت بدر آمد تا با آن قافله همراه گردید. صعود کرد و بالا رفت و به پایگاه «قرب» نزدیک شد.

در این فضای ملکوتی همه نام «او» و یاد «او» بر زبانها و دلها جاری است.

«او» ست فرمانروای دلها.

این اجتماع عظیم فقط برای اطاعت امر «خدا» شکل گرفته، نه برای هیچ انگیزه دیگر، همه مطیع امرند و سر طاعت و بندگی بر آستان ملکوتیش نهاده‌اند که رشحه‌ای از آن بحر کرم بدانان رسد.

عده‌ای نشسته‌اند، قرآن یا دعا می‌خوانند. دسته‌ای نماز می‌گزارند. گروهی نشسته‌اند، تنها به کعبه می‌نگرند چون شنیده‌اند که:

«النظر الی الکعبهٔ، البیت‌الحرام، عبادهٔ».

«نگریستن به کعبه عبادت است.»

گویی می‌خواهند با این نگریستن دل را صفا و جلا دهند.

دل عبرت بین با دیده دل و از روزن دل می‌نگرد، می‌اندیشد، اندیشه کردن نیز خود عبادت است، چه عبادتی بزرگ، که به دل آگاهی دهد، عمق دهد و آن را از آلودگیها وارهاند و به معبود حقیقی پیوندش زند. به کمال گراید، به نقطه اوج که غایت کوششها و کششهاست، پرگشاید، نزدیک شود و وارهد از پلیدی‌ها و سبکسریها. باشد که رهتوشه‌ای از این سفر روحانی با خود باز پس آورد و به «انسان» شدن روی آورد؛ «انسانی والا» «خدابین» و «خداترس» و «کمال اندیش» و سرانجام «عاشق حق» «عاشقی سر و جان در راه» در راه دوست باخته.

اما وصف این خانه ساده سنگی را از علی- علیه السلام-، والاترین شاگرد مکتب پیامبر اکرم- ص- بشنویم که می‌فرماید:

«ألا ترون أن اللّه، سبحانه، اختبر الاوّلین من لدن آدم صلوات اللّه علیه الی الاخرین من هذا العالم بأحجارٍ لاتضرُّ ولا تسمع، فجعلها بیته الحرام «الذی جعله اللّه للناس قیاماً ...»»

آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم- که درود و رحمت خدا بر او باد- تا بازپسین نفر از این جهان آزمایش فرموده به سنگهایی که (کعبه مقدسه از

ص: ۴۸

آنها بناشده) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می‌بیند و نه می‌شنود؛ پس آن سنگها را بیت‌الحرام خود قرار داد؛ خانه ای که آن را برای مردم بر پا گردانید. پس آن را در دشوارترین جاهای زمین- از جهت سنگستان بودن- قرار داد، و کمترین جاهای بلند دنیا از جهت کلوخ و خاک داشتن و تنگ‌ترین دره‌ها که در جانبی از زمین واقع گشته است؛ (خانه را قرار داد) بین کوههای ناهموار و ریگهای نرم و چشمه‌های کم آب و دههای از هم دور که نه شترآنجا فربه می‌شود و نه اسب و نه گاو و نه گوسفند (چون آب و هوا و گیاه مناسب ندارد) پس آدم- علیه السلام- و فرزندانش را امر فرمود که به جانب آن متوجه شوند و بیت الحرام محلی برای سود دادن سفرها و مقصدی برای انداختن بارهاشان گردید (بعلاوه سود اخروی که بر اثر بجا آوردن فریضه حج می‌برند سود دنیوی هم در بردارد) میوه‌های دلها به آن خانه فرود می‌آید (اهل دل آنجا گرد آمده و از یکدیگر سود معنوی به دست می‌آورند) از بیابانهای بی‌آب و گیاه دور از آبادی و از بلندیهای دره‌های تیز و سراشیب، و از جزیره‌های دریاها که (بر اثر احاطه دریا به آنها از قطعات دیگر زمین) جدا شده است (از راههای دور و دراز کوچ کرده باسختی بسیار به آنجا می‌رسند) تا این که دوشهای خود را باخضوع و فروتنی هرچه تمامتر (در سعی و طواف) می‌جنبانند؛ در اطراف (خانه) تهلیل (لا اله الا اللّٰه) می‌گویند و بر پاهاشان هروله می‌کنند در حالی که برای رضای خدا ژولیده مو و غبار آلوده روی هستند؛ جامه‌هاشان را پشت‌سر انداخته‌اند ...

خداوند آنان را بدین عمل امتحان و آزمایش می‌کند؛ آزمایشی بزرگ و سخت و آشکار و کامل که آن را سبب دریافت رحمت و رسیدن به بهشت گردانیده‌است ...»

سپس می‌فرماید:

«ولو أراد، سبحانه، أن یضع بیته الحرام ومشاعره العظام بین جنّات وأنهار وسهل وقرار جمّ الاشجار، دانی الثمار، ملتف البنی، متصل القری، بین برّة سمراء وروضة خضراء وأریاف محدقة وعراص مفدقة و ریاض ناضرة وطرق عامرة لکان قد صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء ...»

«اگر خداوند سبحان می‌خواست خانه محترم و عبادتگاههای بزرگ خویش را بین باغها و جویها و زمینهای نرم و هموار با درختهای بسیار و با میوه‌های در دسترس و ساختمانهای بهم پیوسته و روستاهای نزدیک بهم و بین گندمهای سرخ گونه و مرغزارهای سبز و خرم و زمینهای پرگیاه بستاندار و کشتزارهای تازه و شاداب و راههای آباد قرار دهد، مقدار پاداش را به تناسب کمی وسادگی آزمایش اندک می‌گردانید» (۱)

۱- نهج البلاغه، ترجمه وشرح فیض الاسلام، خطبه قاصعه، صفحه ۷۶۶

ص: ۴۹

پس بنـای کـار بر آزمـایش بوده است، آزمایشـی دشوار و مصـالحی که بنـدگان را شایسـته است در فلسـفه وضع این «بیت عتیق» و مناسک و مراسم پر رمز و راز آن نیک بیندیشند تا ثمرات نیکو از این سفر روحانی برگیرند که ثمرهها بسیار است و درسهایی بس آموزنده در این مکتب. حج زیباترین و استوارترین جلوه همبستگی بشری و اسلامی را در پیش چشم مجسم می‌دارد. سفری که تنها برای خداوند و به امر خداوند انسان انجام می‌دهد و چه لذت بخش است وقتی خود را تسلیم امر پروردگار می‌سازد و می‌فهمد تنها عاملی که او را بـدینجا کشانده است عشق بوده؛ آنهم عشق متعالی، خدایی، وارسته از تمام تعلقات و تعیّنات مادی و دلبستگی‌های ظاهری.

نکته‌ای که در این جا از کلمات درر بار حضرت علی- ع-، مظهر عـدالت انسانی، به ذهن می‌رسـد؛ این است که پیشوایان بزرگوار ما با دلی روشن و قلبی آگاه آنچه در آینـده واقع خواهـد شـد یا به اذهان خواهـد رسـید، چه نیک و بجا پیش بینی می‌کرده‌اند و به اصطلاح پاسخ سؤال مقدر را پیشاپیش، در سخنان حکمت آموز خود؛ می‌آورده‌اند.

دوستی آگاه نقل می‌کرد که در سـفر عمره، جوانی از دیار فرنگ به مکه آمـده بود و از جمله نکاتی که به عنوان ایراد و اشـکال بر زبان می‌آورد این بود که می‌گفت: چرا کعبه در چنین سنگستانی بی‌آب و علف پایه‌گذاری شده‌است؟!

و چراهای دیگر که برخی ناشـی از ندانسـتن فلسـفه اعمال و «سـمبلها» ی خاص مناسک بود که هر یک باز گو کننـده حوادثی بس عظیم و آموزنده است؛ وبعضی دیگر نکته و نکته‌هایی بود که به استناد همین خطبه شریفه «قاصعه» جوابش گفتم و قانع شد.

من خود در حین اقامت در مکه یا مدینه، وقتی به رفتار برخی از همسـفران عزیز توجه می‌کردم و در حال خود نیز تأملی می‌نمودم با خود می‌گفتم:

از آن زمانها که حجاج بر شتران لاغر شکیبا و پویندگان کند سیر، از اقصی نقاط جهان به سوی «کعبه» می‌آمدند، گرماها و سرماها، طوفانها و کولاکها، تابشـهای بی‌امان خورشید که تن و جان آنها را به التهاب و تب و تاب می‌انداخت و ریگهای روان بیابانهای قفر پر رمـل کـه بیم نـابودی، هر آن قـافله را تهدیـد می‌کرد و مرحله به مرحله- که از چهـار یـا پنـج فرسـنگ راه تجـاوز نمی‌کرد- بـار می‌افکندند و دیگربار رواحل را با بارهای سنگین که به اضطرار می‌کشیدند گرانبار می‌نمودند و هرگاه از دور چشمان خسته‌شان به درختی و یا نخیلی یا چشمه آبی و

ص: ۵۰

واحه‌ای می‌افتاد، نور شادی و امید در دیدگانشان می‌درخشید و گاه سفرشان یک سال- کمی بیشتر یا کمتر- به درازا می کشید؛ زمانی دچار حرامیان و راه زنان می‌شدند، گاهی به امراض جان اوبار دچار می گردیدند، واین همه را به شوق دیدار کعبه، به جان تحمل می کردند و خارهای مغیلان را در زیر پای تصمیم و ایمان خود چون پرنیان می‌پنداشتند؛ کجا رفتند؟ آنها چه حالی داشتند؟ چه توجهی، چه شوقی و چه کششی آنها را بدان زادگاه توحید و خداپرستی می کشاند؟ جز ایمان و اعتقاد راستین؟ انصاف دهید.

اما امروز، من مسافر بیت اللّه و دیگر حاجیان در این روزگار با راحت‌ترین وسائل ممکن، در سه ساعت از تهران- وحتی از شهر خود- به جده پرواز می کنم و از جده به مدینه در یکی دو ساعت، آسوده می‌روم و در آسایشگاههای راحتی که از پیش برایم آماده شده است می‌آرامم. سفره غذا را دیگران می گسترند، غذای مطبوع را آشپز فراهم کرده‌است. وقتی با همسفران در کنار سفره می‌نشینیم و چلومرغ و شیرین‌پلو و اگر حاجی هوس کرد، چلوکباب و جوجه کباب هم برای ما آماده می کنند و ما تنها زحمت خوردن را به خود می‌دهیم! بعد از غذای چرب و نرم موز و پرتقال و سیب و آب‌میوه و انواع نوشیدنیهای خنک دیگر به دستمان می‌دهند، سپس در رختخوابی تمیز و راحت می‌آساییم از حمام گرم وسرد- به دلخواه- استفاده می کنیم و کمترین غباری را که بر تن و سرمان احیاناً نشسته است، هر ساعت می‌شوییم و خستگی را از تن دور می‌سازیم، همه جا تحت مراقبت کاروان‌دارانیم همه جا تحت نظر بهترین پزشکان متخصص و داروهای شفابخشیم؛ و هیچگونه بیماری در خود احساس نمی کنیم. راحت می‌رویم و آسوده برمی گردیم. باخود می گویم: انصاف را، اجر من و ارزش عمل من با آن کسان که بادیه پیموده و جان در خطرها نهاده و رنج راه تحمل کرده‌اند؛ برابر است؟ با این همه آیا سزاوار است باز هم زبان به شکوه و شکایت بگشایم؟!

و شکر این همه نعمت نگویم و از معنا و مفهوم این سفر مقدس بی‌خبر بمانم؟!

با این امکانات و موجبات راحت، آیا سخن مولی الموالی حضرت علی بن ابیطالب- علیه‌السلام- که می‌فرمود: «... لکان صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء ...» درباره من صادق نیست؟ چه بگویم؟! در این جا جز عنایت حق ولطف بی‌پایان خداوند جلیل، چیز دیگر نمی‌تواند دستگیرمان باشد. جز شکر و سپاس الطاف بی‌پایانش گفتن و سر بر آستان ملکوتیش نهادن، راهی دیگر هست؟ لا واللّه، کاش این همه امکانات و وسایل آسایش

ص: ۵۱

ما را دیگر بار به طغیان و عصیان نکشاند و از شکر منعم ذو الجلال باز ندارد و به چاره غرورمان نیفکند.

واما مسجد الحرام و صحن عظیمی که از چهار جانب با شبستانهای عظیم و رواقهای رفیع و گلدسته‌های با شکوه که چشم هر بیننده را به خود می‌کشد و او را به حیرتی بی‌مانند فرو می‌برد. چگونه است؟ اجازه دهید در این مقام با زبان ارقام و اعداد سخن بگویم. چاره چیست؟ گاهی زبان ارقام روشن و گویاتر است:

مسجد الحرام اکنون بیش از ۱۶۰ هزار متر مربع مساحت دارد و سیصد هزار جمعیت را می‌تواند، در آن واحد، در هنگام گزاردن نمازهای پنجگانه، در خود جای دهد. هنگامی که صدای «اللّه اکبر» از مأذنه‌ها به گوش می‌رسد، بیش از پانصد هزار نفر در داخل و خارج مسجدالحرام، به نماز می‌ایستند. همه رو به یک نقطه؛ کعبه معظمه. اینجاست که شکوه نماز را با تمام وجود می‌توان احساس کرد. اینجاست که عظمت دین اسلام و عظمت دعوت آن کودک یتیم را می‌توان درک نمود که با صدایی رسا فریاد برآورد:

«قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا.»

واسلام را، در آغاز، در همین شهر، بطور پنهانی بر اهل و عشیره و بعدها بر نزدیکان و دلباختگان عرضه کرد و تعداد مسلمانان، در آن هنگام، از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد.

اکنون پنج نوبت صدای اذان، صدای «اللّه أکبر» ندای روشن «أشهد أن محمداً رسول اللّه» فضا را می‌شکافد و بر بال امواج برق می‌نشیند و به گوش هفتصد میلیون مردم مسلمان جهان می‌رسد. و دلها را متوجه مبدأ هستی و خالق کائنات می‌نماید. همه عقد نماز می‌بندند وروی به سوی همین خانه ساده از سنگ و گل ساخته شده، می‌آورند.

این خانه ساده که این همه جذابیت و این همه روحانیت دارد همراه این نداها تا دامنه قیامت بر پای خواهد بود. چه این خانه را خداوند بزرگ پاسدار است. همین خانه است که از مراحل وحشتناک گذشته و بعد از چهار هزار سال همچنان رونق و صفای خود را حفظ کرده است. همین خانه است که حمله پیل سواران ابرهه و تعصب قحطانیان و دوران جاهلیت و بت پرستی اعراب و منجنیق‌های کینه توزانه یزید و آتش گیرانه‌های ابن زبیر و حجّاج و دشمنی یهودیان و نفاق عیسویان متعصب و دشمنان سرسخت را همه و همه پشت سر نهاده است و همچنان سرافراشته و سربلند مانده است و هزاران مسجد و معبد دیگر از این خانه

ص: ۵۲

همچون جویبارهای زلال جدا شده و در گوشه و کنار جهان به صورت عبادتگاه مسلمانان باقی مانده است، در قلب شهرهای اروپا و آمریکا و شرق و غرب عالم همچنان این معابد خدا پرستی معمور و آبادان مانده و خواهد ماند و از مأذنه‌های آنها ندای «اللَّه اکبر» و «أشهد أن محمداً رسول اللَّه» شنیده خواهد شد.

عجباً که از کاخهای نمرود و بهشت شدّاد و فرعون و حدائق سبعه معلّقه و کاخ سبز معاویه و قصرها و دار العماره یزید پلید اثری بر جای نیست. چه، خانه حقیقت و خانه توحید خراب شدنی نیست. و خانه ظالم همیشه ویران است.

مسجد الحرام، این مسجد عظیم ۲۴ در دارد؛ پنج در از طرف مشرق، هشت در از سوی شمال، چهار در در مغرب و هفت در به سوی جنوب.

هفت گلدسته بزرگ که ارتفاع آنها از سطح مسجد الحرام نود متر است، در چهار گوشه و اطراف ساخته شده است.

نوشته‌اند: این مسجد عظیم در زمان پیامبر گرامی- ص- دیوار نداشته و خانه‌های مردم تا نزدیک محل مطاف پیش آمده بوده است. مأذنه‌ای در زمان پیغمبر- ص- وجود نداشته. صدای روحنواز بلال حبشی مؤذن محبوب رسول خدا- ص- بعد از فتح مکه، از پشت بام کعبه به گوش مشتاقان می‌رسیده است.

در هر نقطه‌ای از نقاط مسجد الحرام جایگاه گامهای مبارك رسول گرامی را با چشم دل می‌توان دید که چه سان وارد کعبه شد و با شتر طواف فرمود و سپس آن محیط مقدس و یادگار توحید را از لوث وجود بتها پاك کرد و آن را با آب زمزم شستشو داد که دیگر در آن فضای قدسی نامی از بت و بت پرستی بر جای نماند.

اکنون چند سالی است که افتخار شستشوی خانه کعبه نصیب کشور شیعه نشین ما ایران می گردد که آن را هر سال در ذیحجه با گلاب و عطر کاشان شستشو می‌دهند. این که گفتم: نشانه‌های قدرت لایزال خداوند در هر گوشه و کنار خانه کعبه نمودار است؛ نکته‌ای است که قرآن کریم بدان ناطق است بدین صورت:

«فیه آیات بیّنات مقام ابراهیم» (۱) در این خانه مقدس و مطاف عالم اسلام، نشانه‌های روشن است؛ از آن جمله جایگاه عبادت حضرت ابراهیم- ع- است. و این همان جایگاه مقدسی است که در سمت راست و یا چپ و یا عقب آن نماز طواف، پس از انجام عمل طواف، گزارده می‌شود. و باز قرآن به منطوق این امر ناطق است،

-(۱)

۱- آل عمران: ۹۷

ص: ۵۳

در جای دیگر، بدین سان: «واتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی»؛ (۱) (مقام ابراهیم را جایگاه نماز گزاردن گیرید.)

حجرالاسود که آغاز طواف از محاذی آن آغاز می‌شود، مکان مقدسی است که صفوف طواف کنندگان در آنجا سخت فشرده‌تر می‌شود و صدای «اللَّه اکبر» و بلند کردن دست به علامت استلام، برای آنها که نمی‌توانند به فیض بزرگ تقبیل حجر نائل آیند، دلها را به تب و تاب می‌اندازد.

حجرالاسود سنگ کبود رنگ بیضی شکلی است که بر بدنه کعبه به بلندی یک متر و نیم از سطح مسجد نصب شده. این سنگ مقدس را حضرت ابراهیم خلیل الرحمن- ع- برای این که مبدأ طواف روشن باشد و اختلاف در هیچ چیز- در اعمال و مناسک حج- پیش نیاید در اینجا نهاده است. می گفتند که: این سنگ از آب سبکتر است شاید به علت خلل و فرجی که در آن است. این سنگ سیاه را داستانهایی است بس دلکش و مفصل. بعضی آن را آسمانی، برخی بهشتی و گروهی نیز آن را آورده شده از کوه می‌دانند.

در فضیلت این سنگ، تنها این حدیث را نقل می کنم و خواننده عزیز را به کتب مشروح‌تر حوالت می‌دهم که جوینده یابنده است:

از حضرت رسول مکرم- ص- نقل شده است که فرمود:

«الحجر الاسود یمین اللَّه فی أرضه یصافح بها عباده المؤمنین»؛ (حجر الاسود دست راست خدا برزمین است که به واسطه آن خداوند با بندگان مؤمن مصافحه می کند.)

گروهی راستین حق بااستلام و تقبیل این سنگ مقدس که یادگار چهار هزار سال قبل- در سر آغاز نشردین حنیف و یکتاپرستی- بوسیله حضرت ابراهیم خلیل- ع- است؛ پیمان ایمان و عهد و میثاق خداپرستی و ستایش پروردگار عالم را به این عمل تجدید و تحکیم می کند. و این سنگ بر این پیمان واسطه و گواه است و بی‌سبب نیست که طواف کننده و استلام کننده حجر باانکسار و خضوع هر چه تمامتر به درگاه حق می‌نالد و از سر صدق می گوید:

«أللّهمّ أمانتی أدّیتها و میثاقی تعادته لتشهد لی بالمؤافاة»

وبدین طریق سنگ مقدس را بر ادای امانت و پیمان خود گواه می گیرد.

در چهار گوشه کعبه چهار رکن است: رکن اسود یا رکن عراقی از جهت مجاورت با

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۵۴

حجرالاسود و رو به سوی کشور عراق بودن.

رکن شامی، سمت حجر اسماعیل، به جهت روبرویی با کشور شام در جهت شمال.

رکن غربی، در سمت دیگر حجر اسماعیل، برابر با کشور مصر در مغرب.

رکن یمانی، در زوایه جنوبی، مقابل کشور یمن.

طواف کنندگان، از رکن میانی که به سوی رکن اسود یا حجرالاسود نزدیک می‌شوند هیجان شگفت‌آوری دارند که هر بیننده را بی‌تاب می‌کند؛ از اینجا به بعد است که ازدحام فوق‌العاده برای نزدیک شدن به حجرالاسود پیش می‌آید و باید دست از جان شست یا نیروی بسیار زیادی داشت که در بین آن چنان صفی و ازدحامی، در زیر باران درنه های شرطه‌ها که پی در پی فرو می‌بارد! خود را به حجر رسانید این است که بسیاری بیشتر به ذکر «اللّٰه اکبر» و بلند کردن دست و متوجه شدن به آن و اظهار پیمان و تعاهد میثاق؛ به استلام بسنده می‌کنند و می‌گذرند که جای توقف نیست، مگر در واقع خاص، غیر از زمان حج و عمره تمتّع.

فاصله بین در خانه کعبه و حجر الاسود را ملتزم یا حطیم می‌گویند. دیوار پشت در خانه کعبه، بین رکن یمانی و غربی را، مستجار می‌نامند؛ که در آنجا می‌توان لحظه‌ای لذیذ و شیرین را سر بر دیوار کعبه ایستاد و اشک بارید و از اشک ریختن لذتی برد و حالتی پیدا کرد که دل سخت شده قسی؛ سخت بدین اشکها وناله‌های از دل برخاسته، نیازمند است. چه لذتی دارد آن احوال و آن حال و هوایی که در آن، خودت می‌دانی چه می‌گویی و خدایت که سمیع و بصیر است به حال تو. بنده گنهکار را می‌داند که چه می‌گوید و نیک در می‌یابد و می‌شنود؛ به هر زبانی، به هر لهجه‌ای که سخن گویی و راز و نیاز کنی. بگذرم که این حدیث را سررشته دراز است. در پی این دیوار؛ یعنی مستجار- که گویی پناهگاه گنهکاران است- حالتها دیدم از سپید و سیاه مردم؛ از سودانی و افغانی که عجیب است.

در سمت شمال کعبه دیواری از سنگ مرمر به شکل نیم دایره ساخته شده است که دو سر قوس این دیوار تا دیوار کعبه دو متر فاصله دارد، همین جا را «حجر اسماعیل» یعنی پناه یا دامن اسماعیل- ع- می‌گویند؛ و حجاج می‌توانند از این دو راهرو به حجر اسماعیل وارد شوند. در این محل مقدس ازدحام زیادی است؛ همه می‌خواهند پس از طواف به حجر وارد شوند و زیر ناودان طلا نمازگزارند، دعا و راز ونیاز کنند. نماز در این محل فضیلت‌ها دارد.

حضرت اسماعیل- ع- و مادر مکرمه‌اش هاجر و به قولی هفتاد پیغمبر از پیامبران الهی در

ص: ۵۵

همین مکان مقدس مدفونند.

بعضی را عقیده بر این است که حضرت هاجر در داخل خانه کعبه دفن شده است. واللّه العالم. مگر درهمین مکان مقدس‌نبود که‌حضرت حمزه سیدالشهدا عموی گرامی پیغمبر- ص- حضرت رسول مکرم- ص- را- پس از اطلاع از آزار و اذیت قریش به وجود مقدسش- در همین نقطه در حال عبادت و راز و نیاز با خالق خویش یافت و سخت شادمان شد. مگر در همین حجر اسماعیل نبود که حضرت حمزه پس از مختصر گفتگویی به برادر زاده گرامیش ایمان آورد و آن حضرت را با بازوان نیرومند خود در آغوش مهر و حمایت فشرد و به اسلام توان تازه‌ای بخشید.

باری این جایگاه مقدس از خاطره انگیزترین نقاط مکه معظمه و بخصوص مسجدالحرام است و کدام سنگ و گلی است که در خود خاطره‌هایی از این دست حفظ نکرده باشد. این سنگهای تیره همه با خاطره‌هایی روشن از تاریخ اسلام در آمیخته است و با ما سخن می گویند.

خواننده عزیز! هر چه می‌کوشم سخن کوتاه کنم- و این رشته سخنها را بگسلم- که اگر سودی ندهد، ملالی نیفزاید. گویی ممکن نیست. و اما چاره چیست؟ می‌اندیشم که شاید خواننده عزیز و مشتاق را، این نوشته‌ها، به زیارت «کعبه» بر انگیزد و خواننده از حج بازگشته و این عوالم را گذرانده، لا اقل، این سخنان در هم و آشفته، تجدید خاطره‌ای باشد مغتنم- سخن از سخن می‌زاید و سیل یادها و خاطره‌ها بی‌اختیار برصحنه روشن و نیم روشن ذهن می‌آید و از نوک خامه بر صفحه کاغذ نقش می‌بندد.

اگر این یادها سودی ندهد و یا خدای ناخواسته ملالی پدید آورد، آن را گناه و قصور من خواهید دانست نه موضوع که سخت ارزشمند و متعالی است. بهرحال پوزشم را کریمانه خواهید پذیرفت.

خدایا! دلهای ما را به نور معرفتت روشن کن؛ چنان که «بیت» خود را از پس چهل قرن، بل بیشتر، از دست حوادث روزگار و تصاریف ایام نگهداشته‌ای، دینت را نیز برپای دار و نیرومندبدار، قلبهای مسلمانان را نیز در پرتو نور قرآنت گرم و پذیرنده محبت و نزدیک به یگدیکر قرارده! تا این سنت دیرین و این کنگره بزرگ اسلامی، هر سال پر رونق‌تر، شاداب‌تر و سرشارتر شود و پرتوی از آن بر دلهای به ظاهر دور از آن، و در معنا نزدیک بدان بتابد و

ص: ۵۶

منـافع مـادی و معنوی آن همگـان را شامـل شود. چه، رسول بزرگوارت- ص- وعـده فرموده است که: «لایزال الـدین قائماً ما قامت الکعبهٔ.»

وچنین بوده و چنین خواهد بود. ان شاء اللَّه. (۱) پی نوشتها:

۱- در نوشـتن این خـاطرات آنجـا که سـخن از ابعـاد و ارقـام رفته از کتاب «احکام حـج و اسـرار آن» تألیف جناب سـرهنگ حسـن بیگلری بهره برده‌ام.

ص: ۵۷

سفرنامه مکه دختر فرهاد میرزا

(سال ۱۲۹۷– ۱۲۹۸)

به کوشش رسول جعفریان

درآمد

این اثر یکی از سفرنامه‌های مکه است که در دوره قاجاری نوشته شده. نویسنده آن دختر فرهاد میرزاست که خود صاحب سفرنامه‌ای است از حج و آن مکرر به چاپ رسیده است. عموی مؤلفِ این سفرنامه؛ حسام السلطنه هم سفرنامه‌ای نوشته که با نام «سفرنامه مکه» که به صورت کتابی مستقل آن را به چاپ رسانده‌ایم. گفتنی است، حسام السلطنه هم در همان سالی که مؤلف این اثر به حج رفته و سفرنامه نوشته، عازم شده و سفرنامه او هم مربوط به همین سالهاست. هر دو در سفرنامه خود از یکدیگر یاد کرده‌اند. حسام‌السلطنه در جایی از سفرنامه خود می‌نویسد:

«چون شنیدم صبیّه نوّاب مستطاب معتمدالدوله، که عیال وزیر لشکر است، و دختران مرحوم فخرالدوله از راه جبل آمده بودند، رقعه‌ای به آنها نوشته، فرستادم و احوالپرسی کردم.»

و در جای دیگر می گوید:

«عصری به دیدن صبیه نواب مستطاب معتمد الدوله رفته مراجعت به منزل نمودم.»

دختر فرهاد میرزا هم در باره حسام السلطنه می‌نویسد:

«سرکار نواب مستطاب، اشرف والاـ حسام‌السلطنه به ملاـحظه این که زیاد مخالفت حضرات نکرده باشد، شب را در منی توقف کرده، یک سر به عرفات رفتند.»

ص: ۵۸

و در مورد دیگر می‌نویسد:

«روز بیست و ششم ذی‌حجه را توقف کردیم. سرکار حضرت اشرف ارفع والا حسام‌السلطنه و بعضی از حجاج، همه در این صحرا معطل مانده، هوا هم به شدت قلب است.»

و نیز می‌نویسد:

«سرکار حضرت والا حسام‌السلطنه- دام اقباله العالی- هم اظهار کسالت و درد پا دارند. خداوند وجود مبارک ایشان [را] حفظ بفرماید.»

زمانی که کاروان از مکه به مدینه می‌رود، حسام السلطنه سفر را همراه کاروان شامی‌ها به سوی دمشق ادامه می‌دهد اما دختر فرهاد میرزا عازم جده و سپس ایران می‌شود. او از این که حسام‌السلطنه حاجیان ایرانی را در آن حال رها کرده و رفته است، دلگیر شده و می‌نویسد:

«سرکار والا حسام‌السلطنه اول صبح سوار شده حجاج را گذاشت، پشت سر حمل شامی را گرفته تشریف بردند! پیغام دادم که مال نداریم. جواب فرمود همه به روز شما گرفتار هستند، شما را به خدا می‌سپارم و تشریف بردند.»

درباره دختر فرهاد میرزا تنها این را می‌دانیم که همسر وزیر لشکر بوده و در اواخر سفر که وزیر لشکر سخت بیمار شده، نگرانی شدیدی بر همسر او، که در راه بوده، عارض شده است.

این سفرنامه هم مانند دیگر سفرنامه‌های دوره قاجار، به بیان منازل راه و مشکلات و گرفتاریهای سفر پرداخته است. در آن دوره کمتر سفری صورت می‌گرفت که همراه با مصیبت و گرفتاری، بویژه حمله اعراب به کاروان حجاج، نباشد. مؤلف به تفصیل این دشواریها را گزارش کرده است.

درباره دوره قاجار باید به این نکته توجه داشت که نوعاً درباریان در آن دوره می‌کوشیدند تا به نحوی خود را با ادب، فرهنگ و تاریخ آشنا کنند. این امر به طور محدود در میان زنان طبقه بالای این خانواده هم مطرح بود.

نوشته حاضر شاهدی است بر فرهیختگی برخی از زنان درباریان. به علاوه فرق این سفرنامه با سفرنامه‌های دیگرِ این دوره، یکی هم همین است که مسائل سفر از دید یک زن، گرچه از طبقه اشراف، منعکس شده است. پس از سفرنامه منظوم حج که در دوره صفوی توسط یک بانوی فرهیخته به دست ما رسیده و آن را چاپ کرده‌ایم، این دومین سفرنامه حج

ص: ۵۹

است که از یک زن در دوره قاجار به دست ما رسیده است.

به دلیل کثرت مشغله و کمی فرصت، تحقیقی درباره شرح حال این زن و حتی نام او که در این متن نیامده، انجام نشد. مسلم این نقصی است که باید در جای دیگر و فرصت بهتر جبران شود.

این متن بر پایه یک نسخه که ما از آن می‌شناختیم آماده شده است. نسخه مزبور به شماره ۱۲۲۵ (فهرست، ج ۲، ص ۱۷۲) در کتابخانه شماره ۲ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

رسول جعفریان

آغاز سفر

روزنامه سفر بیت اللّه‌الحرام است که به یاری حضرت قادر متعال، به شرط سلامتِ مزاج می‌نویسم.

روز سه شنبه، بیست و چهارم شهر رمضان المبارک ۱۲۹۷، چهار ساعت به غروب مانده، به طالع نیکو مطالع قوس از دارالخلافه حرکت کرده به «امامزاده حسن» وارد شدیم. مشایعت کنندگان، پس از ورود ما به شهر، مراجعت نموده کالسکه و مالها را به شهر برگردانیده، بعضی از همراهان در امامزاده حسن توقف کردند که بعد از حرکت نمودن ما به شهر، معاودت کنند.

چون علی الرسم در منزل اول قاطرچی لنگ می‌کند، شب چهارشنبه در امامزاده حسن ماندیم. روز چهار شنبه، بیست و پنجم، سرکار نواب علیّه عالیه، حاجیه عمه خانم- دامت شوکتها- متعلقه مرحوم حاجی محمد باقرخان تشریف آورده، قریب دو ساعت نشسته مراجعت فرمودند. همشیره مکرمه حاجیه شاهزاده و بعضی از همراهان ایشان تا غروب مانده مراجعت به شهر نمودند. عجب حالتی دست می‌دهد در وداع یاران! در حقیقت از در و دیوار ناله برمی‌خیزد. چو خوش گفته شاعر: «کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران».

فرزندان میرزا محمدتقی و میرزا مصطفی و بعضی دیگر مانده‌اند که بعد از حرکت کردن ما معاودت به شهر نمایند. پنج ساعت از شب بیست و ششم گذشته، به

ص: ۶۰

حرم مشرف گشته بیرون آمدیم، بر تخت نشسته، جناب حاجی آخوند دعا خوانده، در پشت سر اذان گفته، روانه شدیم. از همراهان؛ دختر خاله، صبیّه مرحوم محمد رحیم‌خان قاجار، متعلقه مرحوم فتحعلی‌خان، و یک نفر کنیز سفید و یک نفر کنیز سیاه است.

روز پنجشنبه بیست و ششم، وارد «رباط کریم» شدیم. در میان باغ، در کنار نهر آب، که درخت انگور و انگور بسیار خوب داشته، منزل نمودیم. از ضعیفه باغبان جویا شده که این باغ از کیست و سپرده کیست؟

گفت: تیول سرکار انیس‌الدوله و سپرده به محمد حسن‌خان، برادر مشارالیه است. لیله جمعه از رباط کریم حرکت کرده، یوم جمعه، بیست و هفتم، وارد «خان‌آباد» شدیم. در بین راه، ده خرابه بیطر (۱) درآمده، جویا شده، گفتند خالصه است. عجب است که حکام توجه درستی در ملک خالصه ندارند! به ایّ تقدیر خان‌آباد، محال زرند است و آبش هم شور است.

در کنار فالیزِ (۲) خربزه، چادر را زده بودیم. ضعیفه فالیزچی، خربزه آورده بود. با وجودی که خوب نرسیده بود، به مجرد اشاره کردن چاقو، از بس لطیف بود، از هم متلاشی شد. در خان‌آباد، هم چاپارخانه دارد هم تلگراف‌خانه. از اینجا کاغذ نوشته به شهر فرستادم. تلگراف هم کرده شد.

شنبه، بیست و هشتم، از منزل خان‌آباد حرکت نموده به «کوشک» که از دهات زرند است و مال محمد مرادخان زرندی است آمدیم. در اینجا هم در کنار نهر چادر زدیم. آب کوشک شیرین است. شب یک‌شنبه، بیست و نهم، از کوشک سوار شده، به منزل «چنبلان» (۳) آمدیم. راه قدری سخت بود، به جهت آن که پستی و بلند زیاد داشت. این ده مال احمدخان ولد رضاقلی خان است. بسیار ده بزرگ معتبری است.

قلعه‌اش دیوار بلند محکمی دارد که در هیچ‌جا دیده نشد.

شب دوشنبه، سی شهر رمضان المبارک، سه ساعت از شب گذشته حرکت نموده، اول طلوع آفتاب وارد «نوبران» شدیم. اینجا هم ده بزرگ معتبری است.

جواب تلگراف از شهر رسید. خداوند تعالی طول عمر به حضرت اقدس شهریاری مرحمت فرماید. عجب آسودگی به جهت مخلوق حاصل شد که همه جا شخص از همدیگر با خبر است. هوای نوبران در این فصل که پانزدهم سنبله است، بسیار خوب است. گویا از هوای شمیران بهتر است. از قراری که مذکور شده است، قدری از نوبران

۱- در اصل بدون نقطه

۲- فالیز/ پالیز/ جالیز، کشتزار خربزه و هندوانه را گویند

۳- در حاشیه: چمران

ص: ۶۱

ملکی سیف‌السلطنه جان محمدخان است و بعضی مال رعیت است.

شب سه شنبه، غره شوال‌المکرم ۱۲۹۷، دو ساعت از شب گذشته، از نوبران سوار شدیم. راه زیاده از حد قلبی بود. قدری که آمدیم پل خرابی بود. از تخت پیاده شده قاطر جلو تخت پیچید، ولی قاطر عقب تخت از نهر جستن کرد، جای تحسین بود.

خواست خداوندی بود و الّا در آن نیمه شب، تخت می‌شکست و قاطر خورد [خرد] می‌شد. هیچ چاره نبود مگر در صحرا ماندن. بعد از سوار شدن بر تخت، قدری راه آمدیم. باد سردی برخاست، به شدتی سرد شد، مثل چله زمستان که همه همراهان هرچه بالاپوش داشتند پوشیدند، باز سرد بود. هرگاه در زمستان، در این راه، این باد حرکت کند، البته آدم را می‌کشد.

از نوبران الی «زرند»، هشت فرسنگ است. سه ساعت از شب گذشته سوار شده، چهار ساعت از دسته گذشته وارد زرند شدیم و زرند چندان جمعیتی ندارد، مال رعیّت است. تلگراف‌خانه در زرند هست. منزلی که افتاده بودیم بیدستان و چمن بود، خالی از صفا نبود. با وجودی که روز آفتاب بود، هیچ گرم نبود.

شب چهارشنبه، دوم شهر شوال، چهار ساعت از شب گذشته سوار شدیم.

چهار ساعت از روز گذشته وارد «بیوران» (۱) شدیم. در باغی منزل نمودیم. چون باغ چپ (!) افتاده بود، بنه آنجا نیفتاد. بیوران ده بزرگ و پرجمعیتی است.

سه از شب گذشته، به قاعده شهر، شیپور کشیدند. از باغ تا آنجایی که بنه ما افتاده بود، بسیار مسافت داشت. از دو طرف قلعه و عمارت بود. قدری از بیوران مال متعلقه جناب استاد غلامرضای معروف به شیشه‌گر است. باقی مال اعتمادالسلطنه و طایفه ایشان است. تلگرافی که از دارالخلافه شده بود، آدم میرزا محمد لشکرنویس از همدان آورد. از این بابت خوشوقت شدم.

همدان

شب پنج شنبه، سوم شهر شوال، چهار ساعت از شب گذشته سوار شده روانه «همدان» شدیم. چهار از روز گذشته وارد شدیم. تخت چون آهسته حرکت می‌کند، بدین جهت شش فرسخ راه را در دوازده ساعت آمدیم. روز پنج شنبه وارد «همدان» و به اصرار میرزا محمد داخل شهر شدیم.

خانه قاضی را خالی کرده بودند. حیاط بزرگ و خانه خوبِ آراسته‌ایست، لکن مخروبه

۱- از بخشهای وابسته به ساوه

ص: ۶۲

است. از آشنایان کوچ میرحسین خان که اکنون عیال حاجی میرزاهادی است ما را دیدن نمود. خانم حاجیه همشیره حسام‌الملك با دخترش و بعضی دیگر آمدند. احوال عمه شاهزاده را پرسیدم، گفتند: در «شورین» است، چون مجال توقف نبود، فرصت نشد خدمت سرکار شاهزاده عمه شورینی والده حسام‌الملك رسیده و عمه ندیده را دیده باشم.

شب جمعه، چهارم شهر شوال‌المکرم ۱۲۹۷، شش ساعت از شب گذشته، از همدان حرکت کرده، وقت نماز صبح غلامهایی که همراه بودند مرخص نموده، سه ساعت به غروب مانده وارد «اسدآباد» شدیم. پس از ورود، خان‌باباجان ولد صاحب اختیار که حاکم آنجا است، خبر شد. تعارفات به جا آورده در باغی منزل نمودیم.

شب شنبه، پنجم شهر شوال، شش ساعت از شب گذشته، سوار شده، روانه «کنگاور» شدیم. روز پنج شنبه، پنج ساعت از روز گذشته وارد کنگاور شدیم. صاری اصلان گویا از شهر به پسرش که حاکم آنجا است، نوشته بود، کمال انسانیت و ادب بجا آورد.

شب به جهت گردنه «صحنه» مانع از حرکت کردن شدند. صبح یکشنبه وقت طلوع آفتاب حرکت کرده، چهار ساعت به غروب مانده وارد صحنه شدیم. آدمهای حشمت‌السلطنه آمده بودند که تعارفات بجا بیاوردند. چون خیال زیارت داشتم، تعارفات رسمیه را قبول نکرده، منزل در باغ نمودم.

قافله زیادی در اینجا بودو همه جنس بار داشته، که به دارالخلافه حمل می‌شد.

بیستون

شب دوشنبه، هفتم شهر مزبور، شش ساعت از شب گذشته از صحنه سوار شده، دو ساعت از دسته گذشته، وارد «بیستون» شدیم. عجب اشتهاری این کوه بیستون دارد که گفته‌اند بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد. فرهاد چه کرده است، معلوم می‌شود در قدیم حجاری نبوده و او این تخته سنگ را صیقل زده، لهذا این همه شهرت کرده. یا این که به نظر الوار جلوه کرده است. بی سبب شهرت داده؛ لذا اگر حجاریهای تخت جمشید را ببینند که سنگ را به قسمی صیقل زده‌اند که مثل آینه براق است، چو می گفتند؟ آبادی از قبیل باغ و درخت هیچ ندارد. تازه یك قطعه کوچکی را درخت تبریزی نشانیده‌اند. خداوند عمر کرامت

ص: ۶۳

فرماید، پنج سال دیگر چیزی خواهد شد.

عجب است که حاکم این بلد هیچ به خیال آبادی باغ و باغچه که هم منفعت دارد و هم سایه‌ای است به جهت مسلمانان نیفتاده است. با وجود کثرت آب، از انداختن باغ مضایقه دارد. روزش چون سایه‌بان نبود، بسیار گرم بود. برخلاف منزل قبل که از کثرت برودت بالاپوش زیاد کرده بودیم.

عجب رعیّتهای فقیر کثیفی دارد.

دیگها دیده می‌شود که اگر ذکر بشود، کسی روغن آن طرف را نخواهد خورد. زن و بچه هر چه در بیستون دیده شد، همه مثل ترشح و مرکّب سیاه بودند. معلوم می‌شود زیاد فقیر هستند. هرگاه پادشاه عادل یک دو سال به اینها تخفیف مرحمت فرماید و از حاکم، مملکت‌داری بخواهد، بجاست. باید ساعتی هزار بار شکر خداوندی را بجا آورد که ما را از قبیل این مخلوق قرار نداده است! سه شنبه، هشتم شهر شوال‌المکرم، شش ساعت از شب گذشته، از بیستون سوار شده در سر «پل قراسو»، حشمت‌السلطنه جمعیت و آدم فرستاد، به اصرار وارد باغ مرحوم شاهزاده که در خارج شهر است شدیم. در اندرون نهایت مهمانی و مهمانداری بجا آوردند. روز سه شنبه، به قاعده مستمر، چاپار طهران می‌رفت.

نوشته‌جات نوشته، به پستخانه فرستادم.

کرمانشاهان

شب چهارشنبه در «کرمانشاهان» توقف کردیم. روز چهارشنبه، نهم، خبر معزولی سپهسالار در شهر شهرت کرده بود.

خدمت حشمت‌الدوله فرستاده، تحقیق نموده، تلگراف دستخط که به جهت معزولی مشارالیه زده بودند فرستاد. عجب بی‌ثبات است دنیا و کار دنیا و غرور دامنگیر است؛ فاعتبروا یا اولی الابصار! بازهم عبرت نخواهند گرفت.

صبح پنج شنبه، دهم شهر شوال، از کرمانشاهان حرکت نموده روانه «ماهی‌دشت» شدیم. یک فرسخ که از شهر مسافت پیدا گشته، قلاب تخت شکست.

خوب بود که تخت‌کش تخت را گرفت تا غلامها ریخته نگاهداشتند. قدری صدمه به بازوی چپ من وارد آمد، به قدری که کبود شده ورم کرد، بحمداللّه بخیر گذشت. لابداً سوار اسب شده، سه فرسنگ متجاوز در هوای گرم سواره آمدیم تا آن که به ماهی‌دشت رسیدیم. بسیار بد منزلی است و مخلوق آنجا هم بسیار کثیف می‌باشند.

محمدرضاخان لازمه ادب بجا آورد.

شب جمعه، یازدهم شوال، بعد از

ص: ۶۴

صبح از منزل سوار شده، بعد از ظهر وارد «هارون‌آباد» شدیم. در آنجا هم لازمه خدمتگذاری را بجا آوردند. عمارت خوبی از دور پیدا بود. گفتند مال محمد حسین‌خان است. رضا قلیخان برادر زاده او مشارالیه را نزد اولیای دولت قاهره مقصر قلمداد نموده، خانه‌اش خراب کرده است. جای تعجب است، بدون اجازه اولیای دولت قاهره خانه آباد را خراب کنند. هارون‌آباد هم خوب جایی نبوده است. به جهت صدمه دیروز کسالت هم عارض گشته.

پنج ساعت از شب شنبه گذشته از هارون‌آباد حرکت نموده روانه «کِرِند» شدیم.

قدری راه آمده، غلام سرکار حشمت‌السلطنه تلگراف طهران را آورده شکر خداوندی به جهت خبر سلامتی بجا آورده، صبح وارد کرند شدیم. عجب جای خوبی است، باغات خوب دارد. کمال انسانیت [را] سرهنگ پسر ملك نیازخان بجا آورد. عصری دختر حسن خان دایی دیدن کرد.

شب یکشنبه، سیزدهم شهر شوال‌المکرم، شش ساعت از شب گذشته از کرند سوار گشته، غلامهای کرمانشاهی و محمدخان یوزباشی مرخص کرده، قدری راه که آمدیم دره‌ای پیش آمده که به قدرت الهی درختهای بلوط از لای سنگها بیرون آمده. راه هم بسیار سرازیری داشت.

بحمداللّه به سلامت وارد «پاطاق» شدیم.

علی‌مرادخان خودش در پل‌ذهاب است.

برادرش کریمخان لازمه ادب بجا آورد. یک ساعت از شب گذشته چاپار طهران رسید.

نوشته‌جات را رسانید. از دیدن نوشته‌جات تحمیدات بجا آوردم.

سر پل ذهاب

شب دوشنبه، چهاردهم شوال، بعد از نماز صبح روانه پل شدیم. همه راه تا زمانی که از کنار نهر می‌گذشتیم، همه جا درخت پیدا بود. بسیار باصفا، برخلاف منازل سابق.

پنج از روز گذشته، وارد «پل ذهاب» شدیم.

سه عراده توپ در سرپل گذارده بودند و توپچی به قاعده ایستاده بود.

علی‌مرادخان کِرِندی، خیلی به قاعده استقبال کرد. در باغی منزل کردیم. از درختهای تبریزی بسیار داشت. معلوم می‌شد باغ تازه احداث است. هوا زیاد گرم بود. نانها هم بسیار خراب است که ابداً نمی‌شود خورد. تا این منزل همه جا یخ همراه است. از آب گرم تاکنون نخورده‌ایم.

تلگراف جناب وزیر لشکر با تلگراف حضرت والا که به گماشته خود فرموده بودند، هر دو رسید. از این بابت خوشوقت شدیم.

ص: ۶۵

شب سه شنبه پانزدهم شوال، به جهت ناامنی راه و سوار چلبی، بعد از نماز صبح سوار شدیم. علی‌مرادخان سرتیپ با غلام سواره و سرباز پیاده همراه بودند تا به «قصر شیرین» رسیدیم. از قصر علامتی باقی است. عجب سنگها کار کرده‌اند. مثل این که قالب یک دسته است، همه به یک اندازه است.

بعد از ظهر، وارد باغ فرمایشِ حضرت ظل‌اللّه [!] شدیم. در آن سال که حضرت اقدس شهریاری به عتبات مشرف می‌شدند، فرمایش باغ پل ذهاب و باغ قصر را فرموده‌اند. باغ ذهاب درختهایش بهتر شده است. گویا باغبان بهتر توجه نموده. باغ قصر هم بد نبود. درخت لیمو و نارنج و خرما و میوه‌های دیگر همه جور داشت. تبریزیها خوب سبز شده بود و حال آن که درخت تبریزی در صفحات شمیران خوب می‌شود.

این باغ از همه قبیل میوه داشت، بجز نارنج و لیمو و خرما که وقت ثمر اینها نشده است. خداوند عمر کرامت کند، چند سال دیگر برای مترددین خوش خواهد گذشت، خداوند ان شاءاللّه تعالی وجود مبارک حضرت ظل اللّه را به سلامت بدارد و این امنیت را از ما اهل ایران نگیرد، بحق محمد و آله- صلی اللّه علیه و آله-.

خروج از ایران

شب چهارشنبه، شانزدهم شهر شوال المکرم، قبل از اذان تمام قافله و زوار را خیلی بطور نظم، علی‌مراد خان، سرتیپ کرندی، سوار کرده، خودش هم با جمعیت سوار و پیاده، سوار شده، همه جا همراه بود تا اول خاک دولت علیّه ایران، از آنجا مرخص شد. آدم نایب دولت علیّه ایران جلو آمده همراه بود تا وارد «خانقین» شدیم. اول رفتم در کاروانسرا، چون مناسب نبود برگشتم، در جلو باغی افتاده. نهر بزرگی جاری بود، ولی به شدت گرم بود. شب را در همانجا ماندیم. به جهت اغتشاش قافله حرکت نکرد. شب پنج شنبه، هفدهم، قبل از اذان حرکت کرده، تذکره را در همان منزل دادیم که وقت حرکت جلو را نگیرند. قبل از ظهر وارد «قزل‌رباط» شدیم. در صحرا چادر زدیم. به حدی گرم بود که نفس قطع می‌شد. چون چهار طرف چادر به جهت حفاظ بسته بود ابداً نسیم نداشت، لیکن هندوانه خوبی داشت. با وجود گرمی هوا، خوب سرد بود که گوارا بود. اول شب آدم سرتیپ و مأمور آنجا آمد که قافله حرکت نکند. شب سر راه را سوار چلبی گرفته است.

خداوند حفظ نماید، نمی‌دانم چه خواهد شد.

شب جمعه، هیجدهم شوال، وقت

ص: ۶۶

اذان صبح از منزل قزل رباط حرکت کرده روانه «شهروان» شدیم. چهار ساعت از دسته گذشته وارد «شهروان» شدیم. ... این دهات آباد است. دکان، بازار همه چیز دارد.

در میان باغی، در زیر درخت نارنج کهنی منزل نمودیم که ابداً نارنج نداشت. عربِ خوش خدمتی مستأجر باغ بود. فارسی و ترکی را خوب می‌دانست. سه ساعت از شب شنبه، نوزدهم شهر شوال گذشته، سوار شده روانه «یعقوبیه» شدیم. در بین راه به جهت پلهای خراب زیاد معطلی کشیدیم. یک ضعیفه پا شکسته از پالکی افتاده تمام قافله بی‌مروّت همه رفتند. لابداً تخت را در صحرای مخوف گفتم نگاه داشتند، ضعیفه بیچاره را سوار نموده، دو ساعت از دسته گذشته وارد یعقوبیه شدیم. از جسر گذشته، به آن طرف در باغی منزل کردیم. از شدت گرما بسیار سخت گذشت. چون در این منزل کرایه‌کش زحمت کشیده بود گفتم انعامی به او دادند.

کاظمین

پنج ساعت از شب گذشته، حرکت نموده، روانه کاظمین- علیهماالسلام- شدیم. قبل از ظهر وارد «بغداد» شدیم.

آدمهای کارپرداز جلو آمده به سلامت از جسر گذشتیم، وارد کاظمین شدیم. هنگامه خدام بود که فریاد ایشان به جهت منزل کردن در خانه آنها به عرش می‌رسید! آخرالأمر در خانه ملاعباس روضه‌خوان وارد گشته، غروب به جهت غسل زیارت به حمام رفته، شب را به جهت زیارت، به حرم مبارک مشرف شدیم. زیارت خوانده مراجعت کردیم. روز دوشنبه، طرف عصری کارپرداز دیدن کرده، نوشته حمله‌دار را دیده، مهر کرده، قدری توقف نموده، مراجعت نمود.

تلگراف هم از طهران رسیده، بدین سبب بسیار خوشوقت گشته. لیل چهارشنبه، بیست و سوم به جهت بعضی کارها در اینجا توقف نمودیم. صبح چهارشنبه، بیست و سوم شهر شوال، به حرم مشرف گشته، از چنگ گداها خلاص گشته سوار شدیم. در بین راه [هوا] بسیار گرم بود. وارد شدیم، چادر را نزدیک شط زده بودند. خالی از صفا نبود. متصل بود به کمی قفّه‌ای (۱) که از روی آب می‌گذشت. شب پنج شنبه، بیست و چهارم، یک ساعت از شب گذشته، قافله‌ای پیدا شدند. معلوم گشته که تجار یزدی می‌باشند و مال‌التجاره هم قند است. در شب مزبور چون منزل فردا دور بود، دو ساعت از شب گذشته، سوار شدیم. دو ساعت از روز بالا آمده، گنبد مبارک طفلان

۱- نوعی قایق و زروق.

ص: ۶۷

حضرت مسلم- ع- پیدا گشته، چون راه چپ [؟] است و قدری اندیش‌ناک است، از تخت پیاده شده سوار اسب شده رفتم به زیارت آن دو بزرگوار. بعد از ساعتی، چند عربی پیدا شده، مدعی بر این بود که ما در اینجا متولّی می‌باشیم. زیارت نموده مراجعت کردم، وارد «مصیّب» شدیم. قبل از ظهر از جسْر گذشتیم. چون سواره بودم، وسط جسر یک عرب خدا خیر نداده بی‌جهت سری از جسر بیرون آورد که اسب رم کرد. حضرت متعال تفضل فرمود که پیاده همراه بود، اسب را گرفت و الا در آب افتاده بود. قضای بزرگی بحمداللّه رفع گشت. نایبی که از دولت در مصیّب است، باغی را به جهت ما خالی کرده بود که مال درویش است و قبر خود درویش هم در میان باغ است. دو باب اطاق، امسال اقبال الدوله آنجا ساخته است. در آن اطاقها منزل کرده، نایب مصیب لازمه انسانیت را بجا آورده، بعد از ساعتی عیالش را فرستاد، آمد، قدری نشسته مراجعت کرد. نصف از شب گذشته حرکت کرده، سه ساعت از روز گذشته وارد کربلای معلی شدیم. خانه مرحوم ضیاءالسلطنه را خالی کرده بودند، منزل کردیم. بعد از ورود نایب، شیرینی فرستاده بود. خاله قزی عیال شیخ‌الرئیس که شاهزاده ابوالحسن میرزا باشد، تشریف آورد. غسل جمعه و زیارت را بجا آورده، به حرم مبارک مشرف شده، آستان مبارک حضرت خامس آل‌عبا سیدالشهداء علیه و علی آبائه آلاف التحیهٔ و الثناء را بوسیده تحمیدات حضرت باری را بجا آورده که سعادت مرحمت فرمود، درک فیض عظیمی از برایم حاصل گشته. پس از اذن مرخصی روانه بقعه مبارکه حضرت قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس- ع- شدیم. هوا به شدتی گرم کرد که حدی ندارد. در روضه آن بزرگوار هم مشرّف گشته به منزل مراجعت کردیم.

خاله شاهزاده مهد علیا خانم دیدن آمده بودند. شب سه شنبه، بیست و ششم، در کربلاماندهصبح به حرم مشرف گشته. بعد از ظهر از کربلا سوار گشته روانه سرای شور شدیم.

نجف اشرف

چهار ساعت از شب گذشته وارد کاروانسرا شدیم. در برج کاروانسرا [که] خیلی ارتفاع داشته، منزل نمودیم. از جهت ارتفاع منزل، شب بد نگذشت. نماز صبح را خوانده اول طلوع آفتاب سوار شده روانه سمت «نجف اشرف» گشته از چهار فرسخی گنبد مبارک نمایان بود. شکر حضرت سبحان را بجا آورده. بعد از ظهر

ص: ۶۸

وارد نجف اشرف گشته از کثرت جمعیت خدمه و مرافعه زیارت نامه‌خوان که این می‌گفت من زیارت می‌خوانم، دیگری می‌گفت من زیارت می‌خوانم، از این جهت امروز نشد به حرم مشرف شویم. شب غسل زیارت کرده به اتفاق خاله حاجیه شاهزاده رفتیم تا در صحن مبارک رسیدیم که زیارتنامه خوانها بهم ریخته، لابدی مراجعت کرده، در پشت‌بام روبروی گنبد مبارک زیارت خواندیم. صبح بعد از اذان برخاسته روانه حرم شدیم. نماز جماعت می‌خواندند. مردم مشغول نماز بودند، فرصت یافته به آن آستان ملایک پاسبان مشرف گشته، تحمیدات الهی را بجای آوردم، مترنم به این ابیات گشتم: «این منم یا به خواب می‌بینم»

خداوند متعال به عصمت صدیقه طاهره نصیب همه دوستان این بزرگوار بفرماید که این صحن و سرای مبارک را زیارت کرده به این آستان مشرف شوند.

الحق خوب گفته:

ایوان نجف عجب صفایی دارد حیدر، بنگر چه بارگاهی دارد

ای کعبه به خود مناز از روی شرف جایت بنشین که هر که جایی دارد

پس از زیارت اذن مرخصی حاصل نموده به خانه مراجعت کرده، عیال کلیددار که نواده شاهزاده محمدولی میرزا (۱) است دیدن نموده، ناهار خورده، چهار ساعت به غروب مانده سوار شده به مسجد کوفه رفتیم. شاهزاده عمه مرصع خانم هم همراه بود. متولی مسجد کوفه چه بسیار خوب زیارت می‌خواند. در دوازده مقام نماز کرده، دعا خوانده و دعا گفته، حضرت مسلم (ع) را زیارت کردیم. بعد در اطاقهایی رفته فاتحه خوانده مراجعت کردیم. چون وقت تنگ بود به «مسجد سهله» ممکن نشد برویم، چون مذکور نموده بودند که دروازه را خواهند بست. به هر جهت شب به حرم مشرف گشته، حاجی ابراهیم خان را دیدم در ایوانی نشسته که تاریک بود. پس زیارت در زیر ناودان طلا رفته زیارت خواندیم و نماز زیارت خوانده مراجعت به منزل نمودیم.

به سوی کربلای معلی

صبح سه شنبه بیست و نهم شهر شوال ۱۲۹۷ به حرم مشرف گشته، مراجعت نموده، ناهار خورده، مجدداً به زیارت رفته به حرم مشرف شده، مراجعت نموده سوار شدیم و روانه کربلای معلی شدیم. از جمعیت خدمه و گدایان چه بگویم که از حد تحریر بیرون است. تا وادی‌السلام از دست

۱- محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار است که سالها حاکم یزد بوده و از وی سفرنامه حجی بر جای مانده که درکتاب «به سوی ام‌القری» آن را چاپ کرده‌ایم.

ص: ۶۹

جمعیت خلاصی نداشتم. از شدت ازدحام خلق روی تخت را نینداخته بودند. بیرون که آمدند ملتفت شدند و در صحرای وادی السلام مدتی معطل گشته، طلب مقبره حاجیه باجی کرده، پیدا نشد. فاتحه خوانده سوار گشته، وقت غروب کنار نهری که مرحوم محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک از آب فرات جدا نموده و به نجف اشرف برده، نماز ظهر و عصر را گزارده سوار شدیم.

دو ساعت از شب گذشته، در یک فرسخی کاروانسرا هوا طوفانی گشته در این صحرای مخوف- نعوذاً باللَّه- طوری گشته که چشم چشم را نمی‌دید. اگر لطف الهی و توجه مولای مؤمنان نبود، جان به سلامت در نبرده بودیم. با هزار مشقت به کاروانسرا رسیدیم، در حالتی که به تحریر خارج است.

قهوه‌چی و یک نفر کجاوه‌کش از ما مفقود گشته، شمع هم در نزد قهوه‌چی بود. با هزار زحمت از باد و طوفان پناه به دیواری برده و خود را به خدای مهربان سپردیم. قهوه‌چی پیدا نشد. لابداً دو نفر عسکر که همراه سوار بودند انعام مخصوص دادند، در آن بیابان فرستاده فریاد می‌کردند و قهوه‌چی را به اسم صدا می‌کردند. نزدیک صبح بود که آنها را پیدا نموده آوردند. احدی گمان حیات آنها را نداشت. خداوند نخواست که مقتول عربهای دزد بشوند. شب را هر طور بود به روز آورده، طلوع آفتاب سوار گشته به راه افتادیم. چهار ساعت به غروب مانده، روز چهارشنبه، سلخ شهر شوال المکرم، وارد کربلا شدیم. در دم خیمه‌گاه پیاده شده وضو ساخته، در آنجایی که شبیه حجله حضرت قاسم- علیه‌السلام- ساخته‌اند، نماز ظهر و عصر گزارده در نزد خیمه‌های حضرت چاهی که حضرت علیه‌السلام-، نیزه مبارک را فرو کرده آب بیرون آمده و صحابه غسل کرده به جهاد رفته‌اند. عربی بار کرده که برود از چاه آب بیاورد. همین که رفت از چاه پایین برود، دختر خاله گفت: مبادا در چاه بیفتی، از وسط چاه، شخص عرب در مقام حضرت گفت: عجب! یعنی من در چاه می‌افتم؛ تا از زبانش این مطلب جاری گشته، بی اختیار در چاه افتاد، به طوری که خالی از خنده نبود. پس از این که از چاه بیرون آمده، به زبان فارسی و عربی گفت، تا تو گفتی در چاه نیفتی، افتادم و الّا نمی‌افتادم. بعد داخل خیمه‌گاه گشته، زیارت نموده، مراجعت به خانه کردیم.

روز پنج شنبه، غره ذی قعده، صبحی به حرم مشرف گشته، در سر مقبره مرحوم شاهزاده یک سوره الرحمن خوانده و فاتحه خوانده برخاسته، به مقبره جان

ص: ۷۰

بی‌بی، والده نواب علیّه سرکار شاهزاده خانم رفته، قرآن را تا باز کردم، همان سوره الرحمن آمد، خوانده یک سوره عمَّ هم به جهت مرحوم عمادالدوله و سوره یُسبِّح للّه به جهت مرحوم صارم الدوله خوانده برخاستم. در بی‌اعتباری دنیا از آن حالت به این حالت افتادن، قدری افسوس خورده و گریه کرده از خداوند طلب مغفرت نموده، به حرم مطهر حضرت عباس-ع- مشرف گشته. چون حرم مبارک دور است، هوا هم گرم بود، داخل حرم شده، همین قدر که بوسیدم دیگر حالت زیارت خواندن باقی نبود. در مسجد زنانه توقف نموده، دختر خاله عیال «شیخ الرئیس» که سه سال بود به جهت تحصیل در سامره بود و حال به عزم زیارت کعبه معظمه آمده است به کربلا، در حرم پیدا شد. قدری صحبت نموده از گرما آسوده گشته به حرم مشرف شدیم، زیارت نموده به منزل مراجعت کردیم. دیدم عمه شاهزاده آقاسید سعید و تاج الملوک و خانم و عروس عمه آقا سید سعید دیدن ما آمده، در منزل نشسته بودند. ساعتی با هم صحبت داشته، برخاستند. قدری کارهای آدمهایی که روانه طهران بودند، درست نموده، حساب آنها را پرداخته، نزدیک به غروب حمام رفته، به خدا پناه از این حمام که حمام معتبر کربلا است، خداوند اجر اخروی مرحمت فرماید.

دو ساعت از شب جمعه دوم گذشته، به حرم مطهر منور حضرت خامس آل‌عبا مشرف گشته، با وجودی که خلوت شده بود، به قدری جمعیت بود که راه نبود و دست به ضریح مبارک نمی‌رسید. زیارت و نماز زیارت خوانده، دعای کمیل را چون شب جمعه بود در همانجا خوانده معاودت به منزل کرده، صبح جمعه دویم بعضی ناتمامی کارها را صورت داده، همه اهل حاج بیرون رفته بودند. قریب ظهر وضو ساخته به حرم مشرف گشته آستان مبارک را بوسیده، نماز بجا آورده، بعد به حرم مبارک حضرت عباس مشرف شده، زیارت خوانده، آستانه را بوسیده، مرخصی حاصل نموده، با هزار مشقف از دست گدا و خادمها که به تحریر در نمی‌آید بیرون آمده و از ازدحام خلق به سلامت در رفته سوار شده روانه بیرون شدیم. در صحرا، جایی که چادرهای اهل حاج را زده بودند، چادر زده بودند.

داخل چادر شده با حالت خستگی، چاپار در شرف حرکت بود. مشغول تحریر شدم.

آغاز سفر حج

شب شنبه، سوم شهر ذی‌قعدة الحرام،

ص: ۷۱

الی ساعت هفت نشسته تحریر می‌کردم و مشغول خداحافظی در باطن بودم؛

یا رب امان ده تا باز بینم روی عزیزان چشم محبان

پس‌ازنوشتن‌کاغذها پاکت را به قاصد داده، قدری خوابیده که صدای دمام بلند شد.

در حقیقت امروز روح از بدن خارج می‌شود. برخاسته، وضو ساخته، فریضه صبح بجا آورده، گفتند: بسم‌اللَّه، سوار شوید.

از کربلا یک دو نفر به مشایعت آمده بودند.

حرکت امروز اثرش بیشتر از حرکت روز طهران بود. بسم اللَّه گفته، همه را به خدای واحد سپرده از سنگر! امیر آخور سوار شدیم.

دو ساعت به غروب مانده پیاده شده، هوای گرم و حرکت غیر قاعده. خداوند خودش تفضل بفرماید که این سفر دور را به خوشی و سلامتی قطع نماییم.

روز شنبه، سوم شهر ذی‌قعدهٔ‌الحرام منزل در «خان شور» بود. شب را مانده، وقت سحر دمّام زده، بعد از نماز روز یکشنبه چهارم سوار گشته راه افتادیم. در بین راه قلعه بود و چشمه آبی معروف به «عین سعید». همانجا امیرحاج که عبدالرحمان باشد، بیرق کوبیده به جهت آب گیری، از قرار مذکور الی روز دیگر آب یافت نخواهد شد. در چادرها منزل کرده، همه راه از صدمه حرکت راه و گرمای روز به خدا پناه می‌برم که ناخوش نشوم تا تقدیر چه باشد.

شب دوشنبه، پنجم ذی‌قعدهٔ الحرام، نیمه شب سوار شده، دو ساعت به غروب مانده پیاده شدیم. در صحرایی که بجز خاک چیزی دیده نمی شد. تا وقت سحر در این صحرا مانده، دو ساعت به صبح مانده حرکت نموده، روز سه شنبه ششم شهر ذی‌قعده نزدیک به غروب به منزل رسیده، شب را اندکی توقف کرده، دو ساعت به اذان مانده حرکت نموده، از کمی آب و گرمی هوا چه شرح دهم! خداوند هیچ مسلمانی را در این صحرای بی‌آب و علف اجلش را نرساند.

روز چهارشنبه به جایی رسیدند که چند چاهی داشت، لکن آبش شور بود. در اینجا نیز مذکور گشته که تا سه منزل دیگر آب یافت نخواهد شد، ظرفها را آب گیری کرده، روز پنج شنبه و جمعه و شب شنبه آب نبود.

و به جهت این که جمّالها نرسیده بودند، همان اول شب دمام زده حرکت نمودند.

بعضی پیاده‌ها ملاحظه می‌شد که نزدیک به قبض روح بودند. در همان منزل هم یک نفر از اهل شمیران ناخوش بود، وفات نموده با هزار معرکه یک مشک آب پیدا کرده، مبلغ یک تومان و دو هزار به بیع در آورده، غسلش داده بدبخت را در همان

ص: ۷۲

صحرا به یک طوری به منزله دفن رسانیده، بعد سوار شده یک دو ساعتی راه رفته بودند که جمال هر حمله‌داری آب رسانیده. در این شب یک هنگامه برای آب بود که تحریر راست نخواهد آمد. بحمداللّه تعالی آب رسید و مردم جانی گرفته؛ تعجب است از این شترها که نه آب و نه علف دارند، روز هم این همه راه می‌روند. سه ساعت به غروب مانده، سر چاه آبی رسیدند که به حساب خودشان آب شیرین بود. اصل صحرا در زیر خاك هم سنگ است که میخ آهنی هم خواسته‌اند به جهت چادر در زیر زمین بکوبند میخ شکست. لابدی بندهای چادر را به سنگ بسته بودند. هرچه خاك پس می کردی سنگ بود. در این صحرا به قول خودشان یک صد و هشتاد چاه است و از کارهای دیو است. از قرار قاعده هم باید همین قسم باشد، به جهت آن که از قوه بشر نیست که بتواند سنگ را حفر کند. از قراری مذکور شد همه جا سنگ است. خلاصه آبگیری کرده‌اند، آب اینجا شیرین بوده، لیکن رنگ آب به مثل زعفران شده بود از کثرت داخل شدن کثافت شتران. دو ساعت از شب گذشته چاوش آواز کرده که دو منزل دیگر آب یافت نخواهد شد. وقت سحری سوار گشته تخميناً روز چهارده ساعت یا پانزده ساعت راه می‌روند.

بسوی جَبَل

روز دوم ذی‌قعدهٔالحرام، از کربلا- بیرون آمده، روز جمعه شانزدهم هم وارد جبل شدیم. در این چند روز به جز خاك زمین و آسمان چیز دیگر دیده نشد. یک روز قبل از ورود جبل قلعه بود. قدری زرات (۱) کِشته بودند. به جهت نان نمودن. یک دو ساعت در آنجا توقف کرده، یک فنجان چای خورده، مجدداً آبگیر کردند، سوار شدیم. یک ساعت به غروب مانده پیاده شدیم. چون این منازل اسم معینی نداشت، تحریر نشد. جمعه شانزدهم، پنج ساعت به غروب مانده وارد جبل شدیم. شب شنبه هفدهم توقف نموده روز شنبه هفدهم، «امیر محمدخان» که پادشاه جبل است، در میان حاج آمد، دیدن کرد. بسیار با اوضاع است. اسبش را یراق طلای ... زده بود. قبای زری گجرات هم پوشیده بود. تمام غلامهای او از همه قسم آراسته با تفنگهای بست نقره آمدند در چادر بیرون نشستند.

تعارفات به عمل آمده، خودش میان چادر نشسته بود. تمام عمله‌جات او بیرون نشسته بودند. مثل رسم اهل عجم که باید خادم در نزد مخدوم ننشیند، از این قبیل رسومات در

۱- شاید: ذرت

ص: ۷۳

میان نیست. پنج عراده توپ دارد. شبی چند شتر در کارخانه‌اش به جهت عمله‌جات او طبخ می‌کنند. شب یکشنبه، هیجدهم و شب دوشنبه نوزدهم، دو ساعت از آفتاب گذشته، سوار شدیم، الی یک ساعت به غروب مانده راه آمدیم. از کربلا الی جبل ابداً کوهی به نظر نیامد، بجز زمین و خاکهای نرم چیزی دیده نشد. سه منزل از این منازل همه شن‌زار است و همه شن قرمز است که معروف به خاک زرگری است که طلا- و نقره را پاک می‌کنند. جبل همه کوه بود. دور صحرا را همچو تصور می‌شد که دیوار مدور کشیده‌اند. در بعضی جاها به قدر صد ذرع فاصله کوه به همدیگر نزدیک بود. مجدداً که از آنجا می‌گذشتم همچو به نظر می‌آمد که دور صحرا را دیوار از کوه کشیده‌اند. شب سه شنبه بیستم، چهار ساعت به غروب مانده، به دهی رسیدیم که او را «عربان مسته جده» می نامند. در پشت دیوار باغ منزل کردیم. باز چاوش آواز کریهش را در آورد که آب زیاد بردارید که چند روز دیگر آب یافت نخواهد شد. شب چهارشنبه، بیست و یکم از مسته جده شش ساعت از شب گذشته سوار شدیم. چهار ساعت به غروب مانده در صحرایی افتادیم که او را غرالیه! می گفتند. در دو فرسخی، آبادی به نظر می‌آمد. اینجا خاک امیرمحمد است. دو روز دیگر از خاک امیر محمد بیرون می‌روند و به خاک حربی (۱) می‌افتند.

شب پنج شنبه، بیست و دوم ذی‌قعدهٔالحرام، بعد از طلوع ماه، سوار شده، راه افتادیم. خداوند مهربان به فضل خودش شامل احوال ما شود که به سلامتی این راه را قطع نماییم و ان شاءاللّٰه به مقصد برسیم.

از شب پنج شنبه، بیست و دوم الی شب یکشنبه بیست و پنجم، در منازل آب نبود.

روز یکشنبه در بین راه چاه آبی بود. آبگیری کردند از آبی که هم تلخ بود و هم شور؛ بعد هم در منازل تا روز سه شنبه، بیست و هفتم. د راین روز بین راه، چاه آبی دیده شد.

و در این صحرا درخت خار مغیلان زیاد بود.

همچو تصور می‌شد که این درختها را دستی کِشته‌اند. همه به ترتیب و به ردیف روییده شده بود. بعضی سبزهای دیگر هم بود که می‌گفتند خرزهره است. هرگاه یک باران بخورد، جمیع سبز خواهد شد. یک نفر حاجی گرگانی که زن او همکجاوه آدم ما بود، روز یکشنبه از قافله مانده، شب که منزل آمدند معلوم شد که در صحرا مانده است. آدمی به جستجوی او فرستاده، صبح سه شنبه او را آوردند. بعد از آمدن معلوم شد که دو نفر عرب سواره و یک نفر پیاده به او

۱- مقصود آل‌حرب است.

ص: ۷۴

گفتند: حاجی چرا عقب مانده‌ای؟ این بدبخت اجل برگشته حالی کرده بود که شتر راه نمی‌رود. در جواب گفتند: هرگاه پول بدهی ما بار تو را حمل خواهیم کرد. هر طور بوده مشارالیه را پیاده کرده بار او را بر شتر خودشان بار کرده، به قدری آهسته حرکت نموده که از نظر حاج ناپدید گشته، او را پیاده نموده، به قدر شصت تومان وجه نقد همراه داشته، از او گرفته، در حضور او به سه قسمت نموده، آخر الامر در خیال قتل او افتادند. حاج مزبور در مقام عجز برآمده از قتل او گذشته، قدری از واحد یموت (۱) او را کوبیده، زیر جامه او را بیرون آورده، گفتند از این راه به هر جا که می‌خواهی برو. حاجی بیچاره آن شب در آن صحرا گریان و نالان بسر برده، روزش هم تا طرف ظهر به همین درد گرفتار بوده که آدمهایی که به جستجوی او رفته بودند، به او رسیده، آن بیچاره را سوار کرده با حالت فلاکت او را به حاج رسانیدند.

روز سه شنبه، بیست و هفتم، در سر چاه رسیده، مجدداً آبگیری کرده، سوار شدیم. از قراری که مذکور می‌شود، ان‌شاءاللّه به یاری ائمه اطهار- علیهم‌السلام-، دو روز دیگر به احرامگاه خواهیم رسید.

روز چهارشنبه، بیست وهشتم شهر ذی‌قعدهٔالحرام، بعد از فریضه صبح حرکت نموده، یک ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. آب اینجا گرچه شیرین است، ولی خوب آبی نیست.

روز پنج شنبه بیست و نهم، پس از نماز صبح حرکت نموده، در صحرایی که خار مغیلان زیاد داشت و به قدرت کامله الهی مثل این که باغبان به ترتیب نشانیده باشد، به نظر می‌آمد. بعضی از صحرا مثل باغچه به نظر می‌آمد. راه می‌رفتم. شب جمعه غرهٔ ذی‌حجه مذکور ساخته‌اند که فردا به «وادی عقیق» خواهیم رسید.

شب شنبه دویم شهر ذی‌حجهٔالحرام ۱۲۹۷ نصف شب محرم شدیم. هوای شب هم خوب بود. عمله‌جاتی که همراه بودند، همه را داماد جناب حاجی آخوند، آداب احرام را به ایشان آموخته در وادی عقیق محرم شدند. سه روز محرم بودیم.

روز یکشنبه، سوم شهر ذی‌حجه به «وادی لیمو» رسیدیم. همان باغات آنجا نمایان است. خانه مسکونی اهل آنجا پیدا نبود. به جهت این که راه امروز همه دره بود، قدری لیمو و نارنج گرفته، لیموی ترش آنجا همان لیمویی است که در شیراز آب می‌گیرند. عرب بادیه‌نشین چه می‌داند

۱- چوبدستی که سر آن با آهن یا قیر درگرفته باشد. معنای لغوی آن هم روشن است یعنی یکی بزنند می‌میرد!

ص: ۷۵

لیموی آبی چه چیز است.

مکه معظمه

دوشنبه، چهارم، را یک فرسنگ از وادی پایین‌تر افتادیم. روز دوشنبه مزبور، چهار ساعت به غروب مانده، بحمداللّٰه وارد مکه معظمه شدیم. در دو فرسخی چاهی بود مشهور به «چاه حضرت امام حسن- علیه‌السلام-». از قرار مذکور در نیم فرسخی هم کوه نور است.

شب پنجم ذی‌حجه، فرستاد از چاه زمزم یک مشک آب آورده، غسل طواف نموده به حرم مشرف شدم. بعد از طواف، سعی صفا و مروه را بجا آورده، وقتی که به منزل مراجعت کردم، مناجات می‌کردند. از شدت خستگی و گرما شام نخوردم. یک شبانه روز مثل آدم مدهوش افتاده بودم. به هر جان کندن که بود، شب را به حرم مشرف شدم. عیال حاجی ایشیک آقاسی‌باشی حضرت والا که از شیراز آمده بود پیدا شد. مذکور نمود که امروز آمده‌ام.

عصری هم عیال عبدالحسین‌خان سرتیپ همشیره نواب حضرات شیرازیها آمدند.

خانه‌ای که به جهت ما کرایه کرده بودند جای نشیمن نوکر نداشت، دیدن کرده، تغییر جا داده، آمدیم خانه دیگر که مال شریف قدیم بود که اسمش «شریف مهدی» بود.

پناه می‌برم به خدا از این بالاخانه که پنجاه و شش پله می‌خورد و نفس آدم قطع می‌شود. «میرزا یوسف مستوفی تبریز» که آشتیانی است، او هم در همین خانه نشسته بود. به هر زحمت بود، روز دو مرتبه صبح و شام به حرم مشرف می‌شدیم. هر سه (۱) دفعه، سه طواف، دو طواف بجا می‌آوردیم. (۲) به سوی عرفات

شب جمعه هشتم در میان حضرات اهل تسنن شهرت یافته که امشب عرفه است. همه بحمداللّٰه کوچیده رفتند به منا.

شب جمعه حرم محترم خلوت، امشب فرصتی غنیمت کرده الی نزدیک صبح بحمداللّٰه تعالی مشغول طواف بودیم و به کام دل حجر را می‌بوسیدیم. پنج مرتبه طواف کردم که هر طوافی هفت شوط است که هفت مرتبه باشد. بحمداللّٰه خداوند این نعمت را نصیب کرده، صبح جمعه هشتم مجدداً غسل کرده، به حرم مشرف گشته، در زیر میزاب رحمت محرم شده رفتیم به عرفات. سرکار نواب مستطاب اشرف والا «حسام‌السلطنه» به ملاحظه این که زیاد مخالفت حضرات نکرده باشد، شب را در منا

۱- کذا

۲- در اصل: هر سه دفعه، سه طواف دو طواف بجا می‌آوردیم!

ص: ۷۶

توقف کرده، یک سر به عرفات رفتند. یک عمل مستحب که توقف در منا است به جهت خاطر حضرات از حجاج فوت شد. ظهر وقوف عرفات بجا آورده تا غروب مشغول دعا بودیم. شب را سوار شده به مشعر آمدیم. سنگ جمع نموده، اهل تسنن به منا رفته بودند. صبح بعد از طلوع آفتاب به صحرای منا آمده رفتیم رمی جمره را بجا آورده، بعد قربانی کردند. ممکن نشد که به جهت طواف به مکه مشرف بشویم.

منا

شب یازدهم و دوازدهم حضرات شب را حاج شامی و حاج مصری هر یک از طرفی آتش بازی خوبی کردند. در کوه باروط (۱) ریخته بودند، بسیار خوب و قشنگ در می‌رفت. به قدر سه ساعت بل متجاوز مشغول آتش بازی بودند. فردای یازدهم حضرات به شهر آمدند. من هم به شهر آمده طواف حج و طواف نساء را بجا آورده، مراجعت کردم. شب دوازدهم را هم ماندیم، بعد از ظهر دوازدهم در «مسجد خیف» رفته نماز نموده آمدیم رمی جمره را بجا آورده مراجعت به شهر کردیم. شب را با وجود هزار جور خستگی به بیت‌اللَّه رفته و طواف کرده از خداوند مسألت نموده که حاجت مشروعه دنیا و آخرت همه را ان‌شاءاللَّه بر آورده نماید. هوای منا بد بود. اکثری از اهل حاج ناخوش شد. شب سیزدهم به تب و استخوان درد مبتلا شدم. هشت روز تب داشتم. با حالت خراب که ابداً حرکت نکردم.

بحمداللَّه تعالی خداوند رحم فرمود. صحت حاصل گشته هر طور بود به حرم شب مشرف شدم.

شنبه بیست و دوم اندکی بهتر شده، به زیارت حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه کبری و عبدالمطلب و عبدمناف و حضرت آمنه مادر حضرت رسول- صلی اللَّه علیه و آله- مشرف شده، شب را هم به هر قسم بود، به حرم مشرف گشته دو بار بیشتر نتوانستم طواف کنم. روز بیست و پنجم ذی‌حجه، عصری به حرم مشرف شده، سوار شدیم، آمدیم به جایی که عمره می‌برند و معروف به «شیخ محمود» است، به خیال این که صبح سوار می‌شویم. بعد معلوم گشته که این عرب حربی شتر ندارد.

به سوی مدینه

روز بیست و ششم ذی‌حجه را توقف کردیم. سرکار حضرت اشرف ارفع والا حسام‌السلطنه و بعضی از حجاج همه در این صحرا معطل مانده، هوا هم به شدت قلب

۱- کذا

ص: ۷۷

است. خداوند خودش ترحم فرماید که به سلامتی به مدینه منوره مشرف شویم. یک ساعت به غروب مانده از روز چهارشنبه، بیست وهفتم ذی‌حجه، از شیخ محمود حرکت کرده سوار شتر حربی شده، روانه شدیم. نعوذاً باللّه از این شترها که هر سه ساعت به قدر فرسخی راه می‌روند. نزدیک طلوع صبح به «وادی فاطمه» رسیدیم. آب جاری داشت. از قرار مذکور آب چشمه چنان گرم بود مثل این که گرم کرده باشند. سه ساعت به غروب مانده از روز پنج شنبه بیست وهشتم شهر مذکور سوار شده در این شب دراز قوس تا طلوع صبح راه رفتیم. نه شام ممکن شد خورده شود نه آرام داشتیم.

نماز فجر را خوانده سوار شدیم. تا سه از دسته گذشته به منزل رسیدیم. هیجده ساعت این شترهای مردنی راه می‌رفتند. در ساعت نُه از این ساعات رسیدیم به منزل «بئر طفله»، یک چند خانه بود. هندوانه هم یافت می‌شد. لیکن چندان خوب نبود. روز جمعه بیست و نهم ذی‌حجه، سوار شده، راه افتاده، وقت مغرب برای نماز پیاده شده نماز خواندیم. پناه به خدا از جمّالها. یک دسته غلام سیاه زبان نفهم مصیبتی به سر حجاج می‌آوردند، نمی‌گذارند شتر قدم از قدم بردارد، همه را داد می‌زنند: شوی شوی.

چهار ساعت از دسته گذشته پیاده شدیم.

وقت نماز صبح باران هم گرفت. با وجودی که چند روز از قوس می‌گذرد از گرمی نمی‌شود ازخالق پوشید. در کجاوه هم عرق می‌کنیم. نعوذاً باللّه از تابستان به مردم چه می‌گذرد! روز شنبه غره شهر محرم الحرام ۱۲۹۸ در «بئر هندی» منزل کردیم. چند چاه آب بود و چند خانه از نی. شنبه غره محرم الحرام وقت غروب سوار شده، یک ساعت از شب گذشته، حجاج را نگاه داشته که راه گل است نمی‌شود رفت. شتران را قطار کردند، به هزار زحمت امشب تا نماز صبح راه آمدیم. بعد نماز خوانده سوار شدیم.

تا چهار ساعت به غروب به منزل «رابغ» که کنار دریا است رسیدیم. بیست ساعت تمام در کجاوه بودیم، گرسنه، بی‌قوت و غذا.

منزل رابغ نخلستان کثیری دارد، قلعه دارد، عسکر منزل دارند و بیرقی زده بودند و چند عراده توپ هم در این قلعه بود. لیمو و نارنج هم دارد و دیگر از صدمه راه برای حجاج حالی باقی نمانده است. سرکار حضرت والا «حسام‌السلطنه»- دام اقباله العالی- هم اظهار کسالت و درد پا دارند. خداوند وجود مبارک ایشان حفظ بفرماید. شب یکشنبه دوم محرم سه ساعت به دسته مانده، از

ص: ۷۸

منزل رابغ سوار شده، فریضه صبح را در بین راه خوانده، سوار شدیم. عصری برای نماز ظهر و عصر پیاده شده، دوباره سوار شدیم الی ساعت هفت از شب گذشته، متصل در راه بودیم تا آن که به منزل «بئر عثمان» رسیدیم. چند چاه آبی در این منزل بود.

هیچ کس خاطر ندارد کسی بیست و یک ساعت سوار باشد. از بی‌شتری و حرکت آهسته شتر، به حدی بر حجاج بد می‌گذرد که از قوه تحریر و تقریر خارج است. همه خسته و مانده و بی‌شام جمیع مدهوش افتاده، خاصه پیاده‌ها. صبح از طلوع آفتاب باز بنای حرکت بود. خدمت سرکار اشرف والا حسام‌السلطنه فرستادم که مردم از دست در رفتند. جواب فرمودند چاره نیست، آن قدر زحمت کشیده‌ام که خود را به حاج شامی رسانده‌ام و هیچ خاصیت بودن حاج شامی معلوم نشد. بایّ تقدیر رسیدن این قافله و بار کردن شامی یکی بود. به هر زحمتی که بود باز سوار شده و این سواری روز سه شنبه چهارم شهر محرم‌الحرام است. امروز همه راه دره بود و از دو طرف درختهای خار مغیلان در دامنه بود. وقت نماز عصر، پیاده شده، بعد از ادای واجب سوار شدیم. سه ساعت از شب گذشته، شب چهارشنبه، پنجم، وارد شدیم. حاجیِ شامی افتاده بود. شترها همه در بین راه وامانده به یک فلاکتی که نمی‌شود تقریر کرد. آن نیمه شب شامی طبخ کرده وقت اذان صبح حرکت نموده، تمام حاج به زمین مانده. این منزل را که معروف به ابوزجاج (۱) است و به قولی «بئر قچی» و «شیخ علی» نیز گویند و می‌گویند اهل این ده همه «شیعه» هستند، نخلستان زیادی دارد و دو سه قنات آب جاری هم دارد. سرکار والا حسام‌السلطنه اول صبح سوار شده حجاج را گذاشت، پشت سر حمل شامی را گرفته تشریف بردند! پیغام دادم که مال نداریم. جواب فرمود همه به روز شما گرفتار هستند، شما را به خدا می‌سپارم و تشریف بردند. الی چهار ساعت از دسته گذشته، به همین قسم گرفتار این جمّالهای پدر سوخته بودند این حجاج بیچاره، لابدی کم‌کم شترهای وامانده آوردند، سوار شده. از منزل امروز که بئر قچی است حرکت کرده، همه جا در میان دره می‌رفتیم. دو سه جا آبادی بود، نخلستان زیادی در دامنه کوه بود و آب جاری خوبی داشت. بسیار خوب و با صفا بود.

پنج شنبه، ششم، چهار ساعت از شب گذشته، وارد منزل بئر قچی شده، یعنی آب از زمین بئر قچی بیرون می‌آید. ساعت

۱- کذا

ص: ۷۹

هشت غذایی خورده خوابیدیم. وقت طلوع صبح حاج شامی حرکت کرده، سرکار والا حسام السلطنه- دام اقباله العالی- با حاج شامی حرکت کرده، امیر زاده ابوالنصر میرزا (۱)با بار بنه در اینجا مانده. دو ساعت از روز گذشته یک نفر از اهل حاج رفته بود در باغ به جهت خبر آوردن که او را لخت کرده‌اند. چند نفر تفنگچی به جهت این که مشارالیه را از چنگ درد نجات بدهند، از عقب او رفته معلوم شده، هرگاه اینها نرفته بودند، مشارالیه را مقتول می‌ساختند. تصور نمایید که تا چه مقام دشمنی با «شیعه» دارند که به پای قتل بیچاره‌ها هم ایستاده‌اند! چهار ساعت از روز پنج شنبه گذشته، از منزل بئر قچی سوار شده روانه راه شدیم. با امروز سه منزل دیگر به مدینه منوره داریم. این منزل «بین‌الحرمین» است. خداوند رحمن به سلامتی و خوبی قسمت نماید که به آستان مبارک مشرف گشته و آن آستان را زیارت نمایم. چهار ساعت از شب جمعه هفتم محرم گذشته، به منزل خیام رسیدیم. اسم این منزل از قرار تقریر عکّام است که چندین مرتبه آمده‌اند.

هرگاه غلط و نامربوط نوشته شده باشد تقصیر راوی است.

صبح جمعه هفتم محرم ۱۲۹۸ بعد از طلوع آفتاب حرکت کرده، یک ساعت و نیم به غروب مانده، برای نماز ظهر و عصر پیاده شده، صحرا اگر چه همه جا خار است، لیکن آن قدر صحرای با روح با شکوهی است که حد وصف ندارد. بعضی درختهای بزرگ بی‌خار هم بود. جویا شده که اینها چه درختی است. گفتند: درختی است که از او صمغ بیرون می‌آید و آن را روغن بلسان درست می‌کنند. اصل درخت بعضی بسیار بزرگ بود و برگهای ریز سبزی داشت، مثل برگ اوشن. نیم ساعت دیگر که قدری مسافت پیدا گشته، چاهی بود و دور درخت نخل هم در صحرا بود. از قرار مذکور چهار ساعت از شب گذشته به منزل می‌رسیم. به هر جهت این قدر این شترهای لاغر ضعیف و این سگهای سیاه جمّال آهسته آمدند که بعد از اذان صبح به حاج شامی رسیدیم که در شرف حرکت بودند. بیست ساعت درست در کجاوه و شکدفها مردم بیچاره مقیم بودند. خداوند بر پیاده‌های بیچاره رحم کند که قریب به هلاکت شده‌اند. تا چادر سر پا کنند، نماز صبح قضا شد. خدا انصافی به قونسول بدهد که حجاج را گرفتار این سیاه‌های زبان نفهم و این شترهای مردنی می‌کنند.

۱- پسر حسام السلطنه

ص: ۸۰

منزل امروز که شنبه هشتم شهر محرم است، می گویند «بئر ماشی» است و از قرار مذکور شش فرسنگ به مدینه رسول- ص- مانده است. خداوند متعال ان شاءاللّه تعالی توفیق مرحمت بفرماید که فردا شب که شب قتل است در مدینه باشیم. چهار ساعت از شب یکشنبه نهم محرم الحرام ۱۲۹۸ گذشته، از بئر ماشی گذشته سوار شده راه افتاده، امشب که شب تاسوعا است، وقت فریضه صبح مسجد شجره رسیدیم. در مسجد شجره فریضه صبح را گزارده سوار شدیم. قدری که راه رفتیم مستقبلین آمده اسب سواری آورده عسکر همه صف نظام بسته، موزیکان می‌زدند. عربها به قول خودشان، هویسه می کردند، کیل می کشیدند. با وجودی که امشب شب عاشورا است، هیچ شایسته این ساز نبود، جای آن داشت که سرکار نواب مستطاب اشرف والا حسام‌السلطنه- مد ظله العالی- بفرمایند که این حرکات [را] که شایسته این شب نبود، ترک کنند.

مدینه منوره

قدری که گذشتیم، گنبد حرم مبارک که گنبد سبز است، با گلدسته‌های حرم نمایان شد. بعد از حمد الهی که خداوند این نعمت عظمی را نصیب این بنده روسیاه کرده، سجده شکر بجا آوردم. چهار ساعت از روز یکشنبه، نهم محرم گذشته، وارد شهر «مدینه منوره» شدیم. نزدیک حرم مبارک خانه مکبّر که خطیب است منزل نموده، در بالاخانه که رو به باغ بود و کوه احد هم مقابل بود، سکنی گرفته، عجب صفا و هوای خوبی دارد مدینه! در حقیقت مثل بهشت است. این کوهها به حدی باشکوه است که هوش از سر آدم بیرون می‌برد.

الآن که آخر قوس است، همه چیز بهم می‌رسد. از قبیل باقلای تازه و بادنجان و سبزیهای خوب که مثل زمرد سبز است.

پس از ورود در منزل ناهار خورده، غسل کرده، به حرم مبارک مشرف شدیم. آستان مبارک را بوسیده، زیارت خوانده، به حرم بقیع مشرف شده زیارت نموده مراجعت کردیم. اول شب از باب‌الرحمه به حرم مبارک مشرف شدیم. بعد از خواندن زیارت تا چهار ساعت از شب گذشته در حرم مبارک بودیم. تمام گلدسته‌ها را چراغان کرده بودند. از کوچه بسیار با شکوه به نظر می آمد. آن گلدسته‌هایی که چراغان کرده بودند، سه طبقه است، هشت مناره دارد که هر طبقه البته به قدر دویست چراغ می‌سوزد.

در حرم مبارک هم چراغ زیاد بود. از خانه‌ها

ص: ۸۱

هم آواز کیل کشیدن که عربها دارند و آواز ساز بلند بود. در حرم مبارک بعداز نماز عشا روبروی مسجد زنانه مقابل منزل خواجه‌های حرم، جمعی نشسته ذکر می گفتند. یک دسته هم روبروی حرم مبارک مشغول ذکر بودند و به لحن خوش لااله الااللّٰه می گفتند. در حقیقت خالی از تماشا نیست. به قدری این اسم مبارک را ادا می کنند که از نفس می‌افتند و غش کرده به زمین می‌افتند و از عرقهای آنها، حضرات هم‌جنسها به جهت تبرک بر سر و صورت خود می‌مالند. محمل حضرت رسول- ص- و محمل دیگر در حرم مبارک مقابل ضریح مبارک بود.

صبح دوشنبه که روز قتل است، بعد از مشرف شدن به حرم مبارک و خواندن زیارت و زیارت عاشورا، سوار گاری شده به [مرقد] حمزه مشرف شدیم. آن جایی که جای دندان مبارک است، زیارت کردیم، از آنجا رفتم بالا سایر شهدا را زیارت کرده تا نزدیک کوه که مسجد کوچکی است و محرابی هم دارد. داخل شده، دو رکعت نماز خواندیم. در این کوه درختی از لای سنگها در آمده است. گفتند اینجا بر حضرت ختمی مرتبت نازل گشته است. قدری بالا رفتیم تا آن که به شکاف کوه رسیدیم. آنجا هم زیارت نموده مراجعت کردیم.

شب سه شنبه، یازدهم شهر محرم‌الحرام ۱۲۹۸ از در باب الرحمه به حرم مبارک مشرف شده زیارت حضرت نبوی- ص- و صدیقه طاهره- سلام‌اللّٰه علیها- را خوانده نزد ستون توبه آمده نماز خوانده دعای ستون را هم خوانده مراجعت کردم. صبح سه شنبه، یازدهم از باب جبرائیل به حرم مشرف شدیم. بعد از زیارت به «بیت‌الاحزان» آمده، روضه خواندیم.

پس از استماع ذکر مصیبت در «مقبره مرحوم شیخ احمد احسائی» که پشت بقعه مبارک چهار امام است، فاتحه خوانده، بعضی جای دیگر هم فاتحه خوانده، زیارت حضرت فاطمه بنت اسد را در دو جا بجاآوردم، اول در بقعه‌ای که پشت بقیع است و شیخ ابوسعید هم در آنجا مدفون است، زیارت نموده، ثانیا در حرم مبارک حضرت امام حسن- ع- زیارت حضرت فاطمه بنت اسد- علیهاالسلام- را بجا آورده مراجعت به خانه کرده، پس از صرف ناهار به زیارت حضرت عبداللّٰه- ع- پدر حضرت رسول- ص- مشرف شدم. زیارت نموده مراجعت کردم. شب چهارشنبه، دوازدهم شهر محرم، بعد از نماز عشا، حضرات به حرم مبارک مشرف شده، بعد از زیارت

ص: ۸۲

حضرت خاتم انبیا- ص- و صدیقه طاهره- علیهاالسلام- به خانه مراجعت کردیم.

صبح چهارشنبه از باب جبرائیل به حرم مبارک مشرف شده، از آنجا به بقیع رفته زیارت ائمه بقیع را نموده مراجعت به منزل کردم. شب پنج شنبه را بعد از نماز به حرم مشرف شده، زیارت کرده، مراجعت به منزل کردم. صبح پنج شنبه، سیزدهم محرم از باب جبرائیل به حرم مبارک مشرف گشته، پس از زیارت، به بقیع رفته ائمه بقیع- ع- را زیارت کرده، وقت مراجعت در میان کوچه، حجاج را دیدم که تازه وارد می‌شدند، به خانه آمده شب جمعه چهاردهم، بعد از نماز از در باب السلام به حرم مشرف گشته زیارت حضرت ختمی‌مآب- صلی اللَّه علیه وآله- وحضرت‌صدیقه‌طاهره- علیهاالسلام- را بجا آورده نماز نزدیک ستون ابولبابه کرده، دعا خوانده مراجعت کردیم.

صبح جمعه حاجی شاهزاده خاله که همراه حجاج جَبَل آمده بود، دیدن آمده، عصری به زیارت ائمه بقیع- علیهم‌السلام- رفته سرکار حضرت والا حسام‌السلطنه- مد ظله العالی- در بقیع بودند. از آنجا به زیارت حضرت رسول- صلی اللَّه علیه وآله- مشرف گشته یک ساعت از شب شنبه گذشته، همراه حجاج شامی از راه شام تشریف فرمای گشته، بنا به خواهش آقا حسن وکیل‌الدوله که آمده بود در منزل عمله‌جات و به جهت من پیغام فرستاده بود که شما خدمت حضرت والا عرض کنید که مرا مرخص بفرماید که در خدمت شما باشم، عریضه خدمت ایشان عرض کرده، جواب فرمودند که وکیل‌الدوله مرا تنها نخواهد گذاشت. همه این حجاج از مکه معظمه پس از توکل به خدا و به امیدواری حضرت والا آمده بودند. همه را گذاشته و تشریف بردند و همه را مأیوس از خود کردند. هیچ شایسته نبود که در غیاب ایشان مردم بدحرفی بکنند.

صبح شنبه پانزدهم، به قاعده مستمر، به زیارت حضرت رسول- صلی اللَّه علیه وآله- و صدیقه طاهره- علیهاالسلام- مشرف شده، پس از زیارت مراجعت به منزل کرده، شب یک شنبه و شب دوشنبه و شب سه شنبه هیجدهم را هم هر روز و هر شب بحمداللَّه تعالی به حرم مبارک مشرف گشته محمل حضرت پیغمبر- صلی اللَّه علیه وآله- و محمل عایشه را که بردند، شب را بر حسب قاعده سابق نمی‌گذارند حجاج عجم تا ساعت چهار در حرم نزدیک ضریح مبارک بروند. خیلی عجب است که این اشخاص از هیچ نجاست احتیاط ندارند،

ص: ۸۳

بزهای ایشان در کوچه‌ها ویلو می‌باشند و شب را هم به خانه صاحب می‌رود بدون این که کسی سرقت کرده باشد.

حرکت به سمت جده

روز سه شنبه قرار شد که شریف، حجاج دریایی را حرکت بدهد. بارها را بار کرده بعد موقوف شد. صبح چهارشنبه، هفدهم محرم‌الحرام پنج ساعت از دسته گذشته از مدینه منوره حرکت کرده با هزار زحمت از کوچه و بازار گذشتیم. گذر به گذر جلو گرفته که خاوه (۱) بدهید. به هر جهت از شهر بیرون آمده در خارج شهر به جهت جمع شدن حجاج توقف کردیم. شب چهارشنبه هیجدهم که اول چله بزرگ زمستان است در بیرون شهر مدینه توقف شده است. در حقیقت هوا مثل هوای بهار است و بسیار با روح است. صحرا و کوه مدینه مثل بهشت است. خداوند ان‌شاءاللّٰه بحق همین بزرگواران که در این زمین مدفون شده‌اند، روزی و قسمت بفرماید که یکبار دیگر به عتبه‌بوسی این بزرگواران مشرف شویم. همه سختیهای راه و جمالهای سیاه به واسطه یک مرتبه عتبه‌بوسی بر طرف شده.

صبح چهارشنبه از بیرون دروازه سوار گشته، هوا قدری بهم خورد. قدری گذشت، بنای بارندگی شد. حضرات شریف که اهل حاج، شتر از آنها کرایه کرده‌اند بخاطر ایشان رسید که از سرکار حسام‌السلطنه چیزی بند نشدیم و نصف کرایه را نداده‌اند و فسخ کرده از راه شام تشریف برده، حال جلو این شاهزاده را می‌گیریم، در باران نگاه می‌داریم، یک صد تومانی بیرون می‌آوریم. آمدند جلو را گرفته گفتند: چرا جلو را می‌گیرید؟ در جواب گفتند خاوه می‌خواهند. آدمهای ما گفتند که ما تمام کرایه را پرداخته، خلعت هم داده‌ایم.

کرایه‌کشها جواب گفتند که پول به محمد کائنی (۲) داده‌اید به ما که نداده‌اید. دیدم اوضاع بدی است، به آدمهای خود گفتم برگردید به مدینه پیش والی مدینه و در حکومت حرف را تمام کنید، گور پدر این هم کرده، همراه حجاج جبل می‌روم. این وجه را به والی مدینه می‌دهم که از شریف بگیرد.

همین که دیدند این زمین زمینی نیست که بشود از این قبیل نقشها به آب ریخت به التماس پیش آمده، حضرات حجاج شیرازیها و «نصیرالملک» و سایرین تمام رفتند، همین شترهای شریف که کرایه به ما داده بودند، ماند. بعد از راه افتادن باران شدت کرده، همین که آمدیم برویم،

۱- نوعی مالیات

۲- شاید: کاتبی؟

ص: ۸۴

رودخـانه‌ای در پیش بود که شـتر نمی‌توانست بگـذرد. راه را چپ کرده. یـک نفر هم همراه است که «کامـل افنـدی» است، خودش می‌گوید که نوکر ایران نیستم، قونسول از من خواهش نموده که همراه حجاج باشم.

مرد زرنـگ زبان‌فهمی است. قـدری از راه را چپ کرده، باز به رودخانه که از سـیل جاری شـده، گیر افتاد. لابـدی به رودخانه زده، شتر را آب می‌پیچاند. به هزار زحمت از آب گذشته، تا یکساعت و نیم به غروب مانده، رعد و برق بود و هوا هم مه گرفته بود، بعد آفتاب شـد. نماز ظهر و عصـر کرده سوار شدیم. بحمداللّه تعالی در این صـحرا و کوه با جمعیت قلیل که همان خودمان و عمله‌جات خودمان بود، به سلامتی منزل رسیدیم.

وقتی که به منزل «قبهٔ الرود» رسـیدیم، هشت ساعت از شب گذشـته بود. پس از ورود و زدن چادر، عیال عبدالحسـین‌خان سرتیپ به معذرت آمد که ما نمی‌دانستیم.

جواب گفتم که بحمداللّه تعالی به خیر گذشـته، لیکن هر گاه من می‌دانستم مثل شخص نصیرالملک به این شدت بی‌کفایتی خواهد کرد، عسـکر را بگـذارد برود و یک قافله را بی آن که چهار تفنگچی همراه داشـته باشـند، حرکت بدهـد مروری داده می‌شـد، خبر آمده ان شاءاللّه تعالی مآل را بخیر بگرداند.

پنج ساعت از روز پنج شـنبه بیسـتم محرم‌الحرام گذشته از منزل قبهٔ‌الرود حرکت کرده، اگر چه هوا ابر است، لیکن بارندگی ندارد و بعضـی جاها زمین مثل زمرد سبز است. نه ساعت از شب جمعه، بیست و یکم گذشته، به منزل «بیرایه» رسیدیم. جزئی آبادی داشته و چاه آبی و گوسفند و بزی هم مشاهده می‌شد. شانزده ساعت، شش فرسنگ راه آمدیم، از بس که این شترهای حربی بد است و راه نمی‌رود. روز جمعه، بیست و یکم، شـش ساعت از دسـته گذشـته سوار شدیم. منزل امروز تمام دره و کوه است. بعضی جاها قسمی است که کجاوه‌هـا و شـکدف به کوه می‌خورد. شتر هم راه نمی‌رود. تصور نماییـد قطـار مورچه است که راه می‌رود. زکـام سـخت شدیـدی عـارض شـده و سـینه هم درد دارد. به یـک حالت خرابی در کجاوه افتاده‌ام که از وصف بیرون است. بار زیادی از ینبع به مـدینه می‌رفت و بعضـی حجـاج دریایی هم که از عـدم مال، در مکه معظمه مانـده بودنـد، امروز از راه ینبع می‌آمدنـد که به مـدینه مشرف بشوند. از مکه به جده رفتند و از راه ینبع می‌آمدند.

شب شنبه، بیست و دوم شش ساعت از شب گذشته به منزل «بئر خلع» وارد

ص: ۸۵

گشته؛ روز شنبه، پنج ساعت به غروب مانده، از منزل بئر خلع حرکت کرده، شب هنوز به منزل نرسیده که از چهار طرف صدای دزدا دزد درگرفت. بعد معلوم گشته که در بین راه، خورجین پسر حاج عبدالهادی استرابادی که در بغداد تجارت دارد، از زیر پایش بریده با بقچه رختش را بردند. سنگها برای کاسه مشعل می‌پراندند که مشعل جلو خاموش بشود، بیایند میان حجاج. این حرکات بسیار شبیه است به مثال حسین کُرد که در کتابها نقل می‌کنند. امشب بحمداللّٰه تعالی زود به منزل رسیدیم. اسم این منزل «ربالحسان» است. آبادی آنجا منحصر است به چند چاه آب و چند باب خانه و یک دو باب دکان، تا این که حجاج بیچاره رفتند جزئی استراحت نمایند که آواز حرامی حرامی بلند شد. حسن‌خان نامی از اهل شیراز لنگه بارش را بردند، شیرازی‌گری به خرج داده در نیمه شب سر دزد دوید که واحد یموت را به مغزش کوبیده با سر شکسته برگشت. از قراری که معلوم گشته، جوالی که قدری در او برنج و آرد بوده با بقچه رختش را بردند. چیزی که برایش باقی مانده بود سر شکسته. چون شب زود به منزل رسیده بودیم، یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته، از منزل «بئر الشیخ» حرکت کرده به راه افتادیم. صحرای امروز همه جلگه است و صحرایی بی‌آب و علف است.

این دو منزل که بئرالحسان و بئرالشیخ باشد، آب خوبی ندارد، هم بد مزه است، هم شور مزه، مثل این است که زرنیخ داشته باشد. راهی که به مکه مشرف می‌شوند، تمام منازل آب داشت و آب خوبی هم بود.

هیچ معنا نداشت که شخص عاقلی راه آبدار خوب را از دست داده و عسکر را بگذارد و عقلش را به دست جمال بدهد. عرض این است که بر گذشته افسوس خوردن ثمری ندارد. امیدوار به درگاه حضرت متعال چنان است که این چند روز هم به سلامت بگذرد. چهار ساعت از شب دوشنبه، بیست و چهارم محرم گذشته، به منزل «مستوره» رسیدیم. یک دسته قافله هندی، در دو سه ساعت قبل از حجاج عجم جدا گشته تا این که وارد شدیم. فریاد از طرف هندیها بلند شد. معلوم شد معلوم گشته که جعبه‌ای که در او نوشته و سند و هفتصد ریال فرانسه بوده برده‌اند. امشب هوا سرد است به قدری که آدم میل به پوشش و آتش می‌کند. بعضی اشخاص از قبیل شریف و برادرش و کامل افندی و یک دو نفر دیگر از وقتی که سر کار حسام‌السلطنه تشریف برده‌اند، در چادر نوکرها هستند. شب را تا صبح مشغول

ص: ۸۶

خوردن چای و کشیدن قلیان می‌باشند.

آدمها هم کشیک می‌باشند. صبح قرار گذاشتند که دو ساعت به غروب مانده حرکت کنند که نماز صبح را منزل برسند به ملاحظه این که اگر شب از روی بار چیزی عیب کند، جمال از عهده برخواهد آمد و حال آن که از روی بار جوال پسر حاجی عبدالهادی را بردند، کسی چیزی نداد. آب منزل مستوره علاوه بر شوری تلخ است که شام شب تلخ شده است، لابدی گفتم ناهار را بخورند. نماز ظهر و عصر را کرده، سوار شوند.

چهار ساعت به غروب مانده، روز دوشنبه، بیست و چهارم محرم الحرام، از منزل مستوره سوار گشته روانه منزل رابغ شدیم. امروز هم صحرا جلگه است و همه حرکت از مدینه الی حال، رو به قبله است.

روزها با وجودی که هوا ابر است، چند روزی است که از جدی می گذرد. روی کجاوه پایین است. با یک دانه پیراهن، عرق متصل جاری است. وقت نماز مغرب حجاج پایین آمده نماز خوانده، سوار گشته هشت ساعت از شب سه شنبه، بیست و پنجم، به نخلستان رابغ رسیدیم. به جهت آبی که در جلو بود، حجاج معطل شدند. جمالهای سیاه زبان نفهم، شترهای ما را باز کرده، به قدر دو ساعت و نیم در صحرا گرداندند. هر طرف رفتند، راه را پیدا نکردند. با هزار زحمت از آب گذشته، تا راه را پیدا کردند تا چادر زدند، نماز صبح شد. نماز کرده، چای خورده، روز سه شنبه، بیست و پنجم شهر محرم، در منزل رابغ ماندیم. شب چهارشنبه، بیست و ششم را هم مانده، وقت طلوع آفتاب، روز چهارشنبه، بیست و ششم، از منزل مزبور سوار شدیم. دو ساعت به غروب مانده به جهت ادای فریضه پیاده گشته، بعد از ادای نماز پیاده شدیم. دو ساعت از شب گذشته، جمالها جلو گرفته که می‌خواهیم بار بیندازیم. خواستند مانع شوند. بازی درآوردند که راه گم شده است.

خلاصه هیچ کس که به قدر ذره‌ای عقل و شعور داشته باشد، خودش [را] به دست این جمالهای سیاه دیوانه نخواهد داد. در راه جبل به هیچ وجه این حرکات بی معنا نیست که مردم کتابچه در مذمت راه جبل می‌نویسند و مخلوق را می‌ترسانند. در بین راه خورجین به زیر پای خودش که در شکدف نشسته بود بریدند. بیچاره دیده بود شکدف کج می‌شود، خیال کرده بود این که جمال می‌خواهد درست کند. وقتی خبر گشته که لنگه جوال را برده بودند. خیلی عجب است که دولت تمکین دارد که این

ص: ۸۷

همه خواری بر سر حجاج بیاورند. هرگاه بخواهند اظهار مطلب هم بکنند، داوری در میان نیست. در حقیقت گروهی از حجاج در دست این غلامهای سیاه اسیر و گرفتار می‌باشند. هرگاه در راه جبل حجاج صدمه داشته باشند، اقلا آدمی هم هست که بشود سؤال و جوابی کرد.

بأیّ تقدیر بعد از گذشتن ده ساعت از لیل پنج شنبه، بیست و هفتم، وارد منزل «قطیمه» گشته، روز را توقف کرده، سه ساعت به غروب مانده، از روز پنج شنبه، بیست و هفتم، از منزل حرکت کرده ساعت شش از شب، جمالهای از خدا بی‌خبر حجاج را در بین راه نگاه داشته که راه را گم کرده‌ایم. قدری بازی درآورده راه افتاده، باز قدری که رفتند اجماعی کرده، های و هوی درگرفت. یکی گفت: دریاست، دیگری صدا برآورد باتلاق است پس از مدتی معطلی حاصل گشته، معلوم شد قدری آب باران است. یک مشعل‌کش، مشعل را نرسانده بود. خورجین از زیر پای فروش (۱) خودمان پاره شد، اسباب خورجین را برده بودند. یک فرسخ به منزل خیط مانده بود که حجاج را نگاه داشته که راه گم شده، باید در همین‌جا توقف کرد. همه اهل حاج جمع گشته، خواستند این چهار نفر غلام سیاه را از این خیال منصرف کنند، ممکن نشد. لابدی فرود آمدند. آب هم به قدری که وضوی نماز صبح بسازند، یافت نمی‌شد. به هزار زحمت صورت نمازی به جای آورده، بعد رفتند در یک فرسخی، یک آب گل‌آلود بسیار کثیفی که همه جور جانوری در میان او بود آوردند.

عجب مصیبتی به سر حجاج می‌آورند. در حقیقت از حیّز تحریر خارج است.

روز جمعه، بیست و هشتم، در صحرای بدون اسم بسر برده، چهار ساعت به غروب مانده از روز مزبور حرکت کرده راه افتادیم، تا امشب چه شود. حجاج فلک زده را به جده برسانند یا آن که در صحرا بازی دیگر جور کنند. یک ساعت از غروب گذشته، به جهت نماز مغرب پیاده گشتیم.

بعد از ادای فریضه سوار گشته، ساعت شش صدای فریادی برآمد که شتر را با صندوق برده‌اند. تعاقب کرده، فرصت بردن نکرده شتر را در بیابان گذاشته گریخته‌اند و صندوق، مال حاجی میرزا محمد داماد حاج محمد صادق اصفهانی که تاجر معروفی است بود. شب الی صبح مثل حرکت کردن مورچه این شترها حرکت کردند. به جهت نماز صبح پیاده شدیم، در صحرایی که بسیار با صفا بود، از همه قسم گل و گیاه داشت و از قبیل خطمی فرنگی و گل زرد

۱- ظاهراً

ص: ۸۸

زیاد داشت. همه صحرا پس از طلوع کردن آفتاب مثل زمرد سبز بود. با وجودی که زمین همه شن است، به قدرت کامله الهی از آمدن دو باران این همه نباتات روییده شده است. از قرار مذکور چهار سال است که در این مملکت باران نیامده بحمداللّٰه امسال قدم حجاج خوب بوده که بارانهای نافع مرحمت شده. چهار فرسنگ به شهر مانده، قونسول استقبال کرد. اصرار زیادی نموده که به قونسولخانه بروم. چون عیال نداشت از این جهت نرفتم. کمال ادب بجا آورد.

در جدّه

شش ساعت از روز شنبه، بیست و نهم محرم‌الحرام سال ۱۲۹۸ گذشته، وارد شهر جده شدیم. در بالاخانه‌ای منزل کردیم که تمام دریا نمایان است. امشب واپور روی دریا ایستاده است که هیچ حرکت نمی‌کند.

شب یکشنبه، غره شهر صفرالمظفر ۱۲۹۸ هلال را در پشت بام دیده تحمیدات الهی بجا آمده که بحمداللّٰه تاکنون به سلامت می‌باشیم. امید به درگاه حضرت سبحان است که از این دریای عظیم، جانی به سلامت بیرون ببریم. خداوند عالِم است که غره ربیع الاول کجا خواهیم بود. «اللّهمّ اجْعَلْ عَواقِبَ أُمورنا خیراً بحقِّ محمدٍ وآله.

صبح یکشنبه، غره شهر صفر، حاجی عبداللّٰه دیرباج کشتی را آورده سؤال کرده‌اند، گفت این واپورها خوب نیست، به جهت این خوب نیست که حجاج باید چند روزی در اینجا توقف کنند تا آن که کشتی خوب برسد. عصرها با دوربینی تماشای دریا می‌کنم. تقدیرات الهی است، من کجا جده کجا، تماشای دریا کجا! در حقیقت انسان از عاقبت امورش بی‌خبر است که چو می‌شود.

امروز که روز سه شنبه است، هنوز اثری از کشتی نشده است. همان هفت واپور است که سابق در دریا ایستاده بوده. خانه‌های جده هم مثل خانه‌های مکه معظمه است.

این منزلی که حالیه سکنی داریم، از زمین الی بالای بام هشتاد پله می‌خورد و این اتاق که نشسته‌ایم شصت و چهار پله می‌خورد. دو روز است متصل باد می‌آید. مادامی که باد است، هوا سرد است که آدم میل به پوشیدن کلیجه (۱) می‌کند. همین که هوا از باد می‌ایستد، گرم می‌شود. از روزی که وارد خاک عربستان شده‌ایم، که اوایل میزان بود، تاکنون که قریب به نصف شدن چله بزرگ زمستان است، همین حالت در همه وقت و همه جا دیده شده است. تا هوا نسیم دارد، قدری خوب است، گرم نیست؛ هر وقت از نسیم افتاد، مثل جهنم است. حال با

۱- نوعی جامه که کوتاهتر از قباست و از پنبه بافته شده و بیشتر اختصاص به زنها دارد. در باره آن نک: دهخدا، ذیل مورد

ص: ۸۹

وجودی که متصل دو روز است نسیم می‌آید، آبها در کوزه به شدت گرم است.

خداوند ان شاءاللّٰه سبب سازد که واپور به زودی برسد. هرگاه آدم مآل کار را بداند، به قدری که در جده معطل شده‌ایم، در مدینه منوره توقف می‌کردیم که در حقیقت بهشت است و روح آدم تازه می‌شود. سر و جانم به فدایت یا رسول‌اللّٰه- ص-! خداوند را به حق همان بزرگوار قسم می‌دهم که یک بار دیگر قسمت نماید به آن آستان مبارک مشرف شوم.

وقت حرکت از مکه معظمه به مدینه طیبه، از راه «فرع» رفتیم. و اسم منازل از قراری است که مذکور می‌شود. وادی فاطمه، عسفان، قطیمه، رابغ، بئر رضوان، ابوعاع، ریان، قصیر، بئر ماشی، مدینه طیبه. مراجعت از «راه سلطانی» بود، بدلخواه جمالهای پدر سوخته و شریف غیر انسان. برتری که راه سلطانی داشت این بود که پست و بلندی است و الا از حیث آب و صفا راه «فرع» هیچ نسبتی به این راه نداشت.

منازل مراجعت از مدینه الی جده از راه سلطانی: قبةالرود، عار، بئر حسانی، بئرالشیخ، مستوره، رابغ، قطیمه، خیط، جده.

شهر «جده» شهر بزرگی است؛ از مدینه طیّبه بزرگتر است. هفت عراده توپ رو به دریا کنار دریا گذارده‌اند. در مدینه طیبه همه چیز از مأکولات بود، لیکن در اینجا بعضی چیزها از قبیل سبزی‌آلات و نارنج نیست. پرتقال و لیمو جزئی در بازار هست.

خیار سبز هم دانه دانه بهم می‌رسد. اگرچه از افسوس خوردن ثمری حاصل نیست، لیکن توقف اینجا، هرگاه در مدینه حاصل می‌شد، خوب نعمتی بود. چقدر بد می‌گذرد که در یک منزلی مکه معظمه توقف داشته باشیم و ممکن نباشد مشرَّف شویم.

امشب شب جمعه ششم شهر صفر است، عید مولود حضرت ظل‌اللّهی است.

پارسال در چنین شبی کجا بودیم امسال در کجا هستیم! بحمداللّٰه سلامتی هست و به زیارت بیت اللّٰه مشرف گشته‌ام و خدمت حضرت ختمی مرتبت- ص- و ائمه هدی- علیهم‌السلام- مشرف گشته‌ایم.

جهت دلتنگی این است که در یک منزلی مکه معظمه توقف داریم و سعادت یاری نداد که دو دفعه مشرف شویم. همراهان همتی ندارند و الاـ ممکن است که مشرف شویم. در هر صورت، حالیه در بالاخانه جده گرفتارم. فردا که ششم شهر صفر است همه آشنایان و احباء در دارالخلافه در یک جا

ص: ۹۰

جمع هستند.

خبر ما برسانید به مرغان چمن که هم‌آواز شما در قفس افتاده

روز جمعه ششم که روز مولود است، قونسول (۱) به جهت مبارک باد عید آمده و مبارک باد گفته، به قاعده‌ای که جناب سپهسالار در طهران شب هفتم را مهمانی می‌کرد، او هم امشب که شب هفتم است، مهمانی دارد. از من هم وعده خواسته است که خانه روبروی خانه من است، تشریف بیاورید. شب در آنجا تماشای آتش‌بازی نمایید. عذر خواستم، لکن از قرار مذکور مثل دارالخلافه، آتش‌بازی و مهمانی فراهم آورده؛ از نصیرالملک و عبدالحسین خان سرتیپ و بعضی دیگر که حاضر بوده‌اند، وعده خواسته، از قرار تقریر، نصیرالملک، چون به جهت کرایه مال با قونسول میانه نداشت، در مهمانی حاضر نشده، لکن سایرین همه حضور به هم رسانده، با کمال وجد و سرور، شب را به سرآورده، امید که خداوند وجود مبارک اعلی‌حضرت اقدس شهریاری را در ظل حمایت خود محفوظ بدارد و طول عمر به ایشان کرامت فرماید که ابدالدهر در کل ممالک محروسه این جشن را داشته باشند.

همه روزه منتظر واپور هستیم. واپور حاجی موسی را به جهت آن که حجاج وازده بودند شکست خورده، اوّل نفری سی‌ریال و چهل ریال گفتگو می‌کردند، حال به پانزده ریال و دوازده ریال رسیده. چون توقف حجاج در جده به طول انجامیده، ملاحظه سیزده صفر نکرده در روز پنج شنبه دوازده شهر صفر هشتصد و سی نفر از اهل حاج همراه واپور حاجی موسی حرکت کرده‌اند.

خداوند- ان شاءاللّٰه- حافظ همه باشد. ما که حال در جده مقیم می‌باشیم، تا چه تقدیر شده باشد و از خدمت ام‌البشر که مرخصی حاصل شود. از پریشانی خیال تاکنون که دوازده شهر صفر است، خدمت جده مشرف نشده بودم. حال تحقیق نموده، مذکور شد که به منزل نزدیک است، لابدی پیاده راهی شدیم. در میان کوچه که می‌گذشتیم، جلوخوان و دالان بسیار عالی به نظر آمد که صندلیها و نیمکت بسیار در آن گذارده بود و یک نفر خواجه درب در ایستاده بود. پیش رفته تماشا نموده خواستیم بگذریم. خواجه به زبان عربی حالی کرد که کسی در اینجاست. هرگاه بخواهید، بالاخانه را تماشا کنید، ممکن است. عیال عبدالحسین خانِ سرتیپ، که همشیره سهام‌الدوله است، همراه بوده رفتیم بالاخانه. اصل بالاخانه تو در تو بود. نیمکتها گذاشته بودند. خانم خانه

۱- در اصل: قنصول

ص: ۹۱

که صاحب خانه باشد، مهمانی رفته بود. دو نفر دختر کوچک و چند نفر کنیز حبشی بسیار خوش‌سیما در آنجا بودند. خواجه به زبان عربی گفت: همه جا را خوب تماشا کنید. بسیار خوب عمارتی بود. حمام قشنگ از مرمر داشت. به قاعده خودمان قبه هم ساخته بودند. شیشه نصب کرده بود. یک شیر آب سرد از بیرون و یک شیر آب گرم هم از بیرون. تون حمام هم بسیار به قاعده بود. جویا شدم از خواجه: أیْنَ مَوْلاک؟ جواب داد: فی السّوق. یعنی در بازار است.

از آنجا بیرون آمدم تا جده مسافت زیادی بود. هوا هم گرم. هر چه بود رسیدیم.

قبر امّ‌البشر؛ حضرت حوا- علیهاالسلام- به ترکیب یک ناودان از دو طرف را بالا آورده‌اند. پایین پا یک پنجره آهن است، بوسیده و فاتحه خوانده، استدعای مرخصی کردم. میان در و میان بقعه هشت است.

تفصیل آن از قراری است که حضرت والا معتمدالدوله- روحی فداه- در کتاب «روزنامه سفر مکه معظمه» (۱) مرقوم فرموده‌اند. و این بقعه محل ناف مبارک است. دو بقعه هم در میان همان شبیه قبر حضرت حوا است که دیوار کشیده و ساخته‌اند. از قراری که حضرت والا در کتاب روزنامه متعرض شده‌اند، یکی قبر عثمان پاشا، و دیگری از خویشان عثمان پاشا است. عجب حرکت قبیح غیر قاعده کرده‌اند که در روبروی جسد حضرت، مرده دفن کرده‌اند. پس از زیارت مرخصی حاصل کرده، مراجعت کردیم.

به محض ورود به منزل خبر دادند که واپور آمده است و ان شاءاللّه به بوشهر خواهد رفت. امروز دو واپور رفته و دو واپور آمده است. حال که یوم جمعه است و سیزدهم صفر است، چهارده روز است که در جده توقف داریم. بجز غم و غصه کاری نداریم. چند شبانه روز است به شدتی هوا گرم است که با وجود یک پیراهن در بالاخانه بلند که شصت هفتاد پله می‌خورد، عرق متصل جاری است. جای شکر بحمداللّه باقی است که قبل از ورود به جده، باران خوب نافع آمده است و الا از بی‌آبی که به قول خودشان چهار سال باران نیامده بود، چه می‌شد و به چه قسم ممکن بود که این قدر توقف کرد! امروز حاجیان عقب مانده که روز حرکت ما از مدینه، روز ورود آنها بود، بعضی از راه «ینبع» و بعضی از «رابغ» فراراً آمده‌اند. هزار ریال به جهت خاوه (۲) به حمله‌دار داده‌اند. حمله‌دار پولها را برداشته فرار نموده. در رابغ جلو حاج را گرفته، مطالبه خاوه کرده‌اند. این حجاج

۱- مقصود کتاب هدایة السبیل فرهاد میرزاست.

۲- نوعی مالیات

ص: ۹۲

بیچاره که پول به حمله‌دار داده بودند، جمیع را نگاه داشته‌اند، بعضی فرار کرده‌اند. از قرار تقریر، حجاجی که از راه ینبع آمده‌اند شریف را در ینبع دیده‌اند.

کانه بازیهایی که روز حرکت از مدینه به سر ما می‌خواستند در بیاورند به سر حجاج بیچاره در آورده‌اند. ان‌شاءاللّٰه بلا به سر شریف اینها بخورد، یقین است که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله- از این اولادها بیزار است. خیلی عجیب است از این طایفه که لااله‌الااللّٰه می‌گویند و از نجاست به هیچ وجه احتیاط ندارند، در همان جایی که بول می‌کنند، فوراً وضو بجا می‌آورند و با پای برهنه در همان مکان راه می‌روند. چیزهای غریب از آنها مشاهده می‌شود. مُبال (۱)را به قسمی ساخته‌اند که حکماً ترشح به آدم بخورد. با وجودی که به این شدتها بی احتیاطی دارند، با این پاهای کثیف در حرم رسول اللّٰه- صلی اللّٰه علیه و آله- داخل می‌شوند و عجمِ بیچاره را از حرم می‌رانند.

امروز که یکشنبه پانزده شهر صفر است، هنوز معلوم نشده است که کی از جده حرکت خواهیم کرد. با هزار زحمت، نصیرالملك یک جهازی دیده است، به تحریر قونسول مردم را منع می‌کنند و جار می‌زنند که دو روز دیگر، جهازی بهتر خواهد آمد و نفری دوازده ریال هم خواهد گرفت.

مردم احمق دیگر تصور این را ندارند که به قدر سه ریال به جهت توقف خرج دارند.

همان ملاحظه ارزانی را دارند. حاجی‌نبی نامی که از اهل شیراز است، و از قرار مذکور حاکم مشهد مرغاب است، بعد از این حجاج به مدینه طیّبه مشرف شده، روز پنج شنبه دوازده وارد جده شده است به قدر سیصد نفر حاجی که عقب مانده و پول خاوه را شریف خواسته بود طوری نموده از رابغ آمده است. همه حجاج از این سیصد نفر به جهت ضمانت مشارالیه مطیع او شده‌اند. به تحریک قونسول او هم نمی‌گذارد که این حجاج حرکت کنند. به ملاحظه این که بعد کشتی ارزانتر خواهد آمد. و هر روزه جارچی جار می‌زند که حجاج حرکت نکنند یوم آتی کشتی ارزان خواهد گیر آمد و نفری دوازده ریال بدهید. نصیرالملك هم صاحب این جهاز که الآن جهاز انگلیس است، دیده است که به بوشهر برود. معلوم است کسر شأن اوست که حاجی نبی‌خان حرفش بهتر از او باشد، به همین قسم مانده است.

لابدی آدمی نزد حاجی نبی‌خان فرستادم که این چه شیطنت است که پیش گرفته‌ای؟

جواب گفته که شرط می‌کنم که این جاهز که بعد برود، زودتر از این جهاز به منزل برسد،

۱- آبریزگاه.

ص: ۹۳

اگر سرکار می‌فرمایید من هم با این جهاز می‌آیم اما قریب هفتصد تومان ضرر من است که در بین راه به حجاج داده‌ام و بارهای من هم در مکه مانده است. در این صورت چو تکلیف است که من بکنم؟

حال که به این قسم سرگردان مانده‌ایم، خداوند خودش فرجی برساند.

تاکنون به هیچ وجه اسباب حرکت کردن واپور فراهم نیامده. از جانب نصیرالملک هم حرکتی نمی‌شود. بدیهی است در ملک خود هر کسی می‌تواند کاری به قدر قوه صورت بدهد. لیکن هرگاه در خارج کاری پیش برود خوب است. مجدداً لابدی آدمی فرستاده‌ام حاجی نبی‌خان را حاضر کرده، گفتم: تو وعده دادی که روز دوشنبه که امروز است، جهاز خواهد آمد. حال همینجا در منزل عمله‌جات توقف داشته باشید هر وقت جهاز آمده به خانه‌ات برگرد. همین که ساعتی حاجی نبی‌خان را نگاه داشتند، در میان مردم شهرتی پیدا شده که حاجی نبی‌خان را گرفتند. بعد از ساعتی واپور آمد. حاجی مزبور و عمله‌جات به اتفاق رفتند واپور تازه را دیدند. بسیار بدجهازی بود. کُتریهای (۱) زبری داشت. حاجی نبی‌خان خجل گشته فوراً پول بداد به آدمها که اگر من بروم چتی [!] بگیرم کسی به من نمی‌دهد، شما بفرستید بگیرند. فرستادند گرفتند. باز طرف عصری، جارچی به فریاد آمده که بیایید در جهاز عدن. وکیل جهاز دید که مردم آنجا نمی‌روند، لابدی واپور روانه کرد. با وجود این که واپور رفت، باز کار لنگ است. امروز و فردا می‌کنند. آدمی نزد نصیرالملک فرستادم، این چه اوضاعی است؟ گفتی حاجی نبی خان شیطنت می‌کند، فرستادم او را آوردند. این جهاز هم که رفت، یک نفر هم پیش قونسول فرستادم که صریح بگو من نوکر دولت ایران نیستم تا آن که من تکلیف خودم را دانسته باشم. بیست روز است که در جده معطل هستم. عوض این که خودت واپور خوب معین نمایی، کارشکنی می‌کنی. هرگاه به جهت کرایه با نصیرالملک گفت و شنید دارید، به سایرین چه دخلی دارد. فوراً خودش آمد به عذر خواهی. عصر هم نصیرالملک و عبدالحسین خان سرتیپ و فضل‌علیخان و جمعی از تجار و حجاج آمدند در چادر بیرون.

دو سه ساعت نشسته قرار دادند فردا که چهارشنبه است، اسباب بکشند. پس فردا به سلامتی ان شاءاللّٰه در واپور برویم. اگر این پیغامهای سخت نبود، الی آخر ماه صفر در جده مانده بودیم.

۱- گویا به معنای اتاقها یا سالنهای داخل کشتی که مسافران در آن می‌نشینند. مؤلف بعد از این کطریها ضبط کرده است.

ص: ۹۴

حرکت از جده به بوشهر

روز چهارشنبه، هیجدهم صفر المظفر ۱۲۹۸ بحمداللّٰه اسباب به کشتی بردند.

صبح پنج شنبه قونسول بکاره مخصوص حاضر کرده، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم گفته، در بکاره نشسته، عیال سرتیپ هم همراه در بکّاره نشسته بود. در جده این جهاز هم تا حال حاج نبرده بود. یکماه است که کار می‌کند. اما کاپیتان بیست سال است که در دریا خدمت کرده. از قراری که مذکور داشته‌اند، خودش آدم خوشرویی است. اسم کاپیتان «کپیتان لپ لت» است و اسم جهاز، جهاز ظفر است. مال شخص انگریزی است.

صبح پنج شنبه نوزدهم صفر که وارد جهاز شدیم. کطریهای موافق قاعده؛ اصل میزخانه که ناهارخوری کاپیتان است، با کطریهای دور که خانه نصیرالملک با سه صبیه‌اش و زن عبدالحسین خان سرتیپ و همشیره نواب عروس شاهزاده حاجی دلشاد خانم که عیال محمد حسن خان پسر امین نیکی! باشد با دختر حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی در این کطریها نشسته‌اند.

چهارده نفر مرد در روی عرشه نشسته‌اند.

احدی دم در کطری نمی‌آید. مُبال (۱) هم به قاعده در دالان کطری است. نوکر در دمِ در خبر می‌کند، ناهار و شام و چای را می‌دهند اندرون. همه چیز در کمال قاعده است. شب جمعه واپور حرکت نکرده، صبح جمعه را هم ماند که عصری حرکت کند. عصر هم قونسول آمد رفت عرشه، سلام رساند.

طبیب آمد حجاج را دید، شب شد. کاپیتان گفت شب است دیگر حرکت موقوف است.

دریا در انقلاب است و کوه هم در مقابل است. شب جمعه بیستم که شب اربعین است، روضه خوان آمد، ذکر مصیبتی کرده، شب شنبه بیست و یکم هم در دریا نشسته حرکت نکردیم.

صبح شنبه به یاری ائمه اطهار- علیهم‌السلام- حرکت کرده، تا بنای حرکت را گذاشت، احوالها منقلب گشته به یک قسمی افتاده بودم، مثل آدم مدهوش بودم. تا غروب دو بار تهوع کرده، چشم باز کرده، شب یکشنبه را هم بی‌قوت و غذا افتاده بودم. تمام زنهای کطری از خانم و کنیز تمام افتاده به حالت خراب. روز یکشنبه بدتر از روز اول شدیم. عیال حاجی اسداللّٰه بیک! ایشیک آقاسی باشی حضرت اشرف ارفع والا معتمدالدوله- روحی فداه- با وجودی که حالت خودش خراب بود، به هر قسم بود از منزل خودش آمده مشغول پرستاری شد. آدمهای خودم همه افتاده‌اند.

۱- آبریزگاه

ص: ۹۵

تا غروب بی قوت افتاده که یک فنجان چای هم ممکن نشد بخورم. آمدند که مرا حرکت بدهند از روی نیمکت روی تخت ضعف کردم. هوای کطری حبس و جمعیت زنها که به همه حالت تهوع دست داده، مشرف به موت بودیم. خداوند پدر و مادر عیال ایشیک آقاسی را رحمت کند. رفت در منزل خود، حاجی عبداللّٰه را خواست که فکر منزل دیگر که در عرشه است بکند. کاپیتان را حالی کردند. چون آدم درستی بود همین قدر فهمید که کی می‌خواهد بیاید، فوراً اتاقش را خالی کرده. کوچ ایشیک آقاسی‌باشی مرا به کول گرفته تا به منزل رسانید. ابداً شعور این را نداشتم که بفهمم، همین که در کطری در میان نیمکت افتاده‌ام قدری باد خوردم، حال آمده فهمیدم که تغییر منزل کرده‌اند. شب را بی‌حال افتاده بودم.

شب دوشنبه و روز دوشنبه باد سخت می‌آمد که آب دریا کوه کوه بلند می‌شد. شب سه شنبه تا صبح خواب نکردم به همان حالت که افتاده بودیم، افتادیم.

کاپیتان هم در بالای آن عرشه باز جای دیگری داشت. هر ربع ساعت شروع به آواز می‌کرد، تا صبح بیدار بود. کشتی به شدت تلاطم داشت و صدای غریب از او ظاهر می‌شد. در همین شب سه جهاز دیگر هم گذشت. هنوز به باب اسکندر نرسیدیم.

روز سه شنبه بیست و چهار شهر صفر هوا ابر است و باد هم به شدت می‌آید.

لیکن آن تلاطم و انقلاب روز پیش را ندارد.

خداوند خودش رحم کند که به سلامت به منزل برسیم، حالیةً که باد معرکه می‌کند. از قراری که می‌گویند، عصری از باب اسکندر خواهیم گذشت. اهل این کطریِ پایین تمام مدهوش افتاده‌اند و حالتی ندارند. پنج ساعت و نیم به غروب مانده از باب اسکندر گذشتیم. در میان دریا کوهی است و قلعه بزرگی ساخته‌اند. با دوربین خوب قلعه و جای عسکر نمایان بود. موافق قاعده از بالای قلعه تا کنار آب جاده بود. بیرق بزرگی زده بودند که شب در بالای آن چراغ روشن کنند که وقتی کشتی در شب عبور می‌کند بفهمند که به کوه نخورد. از روی آب درست به نظر نمی‌آید که وسعتش چه قدر است.

بحمداللّٰه از باب اسکندر به سلامت گذشتیم، لیکن باد به شدت می‌آید.

شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر صفرالمظفر که شب چهارشنبه آخر صفر است، به شدت باد می‌آید و آب دریا متلاطم است. سه ساعت از شب گذشته گفتند جهازی از دور می‌آید. چراغش کم‌کم نزدیک

ص: ۹۶

شـد. بهر قسـمی بود بلنـد شـده از پشت آینه تماشا می‌کردم. آمـد آمـد، چنان نزدیک شـد به‌قدر بیست ذرع، مثل یک شـهر بزرگ چراغـانی؛ البته هزار چراغ روشن بود. گویا نمی‌دانست که این واپور هم در دریا است که به این شـدت نزدیک آمـده بود. اهل این کشتی دسـتپاچه شـده؛ کاپیتان شاقوت زد، بالا می‌دویـد، پایین می‌آمد که به یک مرتبه یا اللّه یا اللّه اهل کشتی بلند گشـته مرگ را معاینه به چشم خود دیدند. همین که صدا بلند شد، چرخ این کشتی را عقب چرخ دادند. آن کشتی هم به همان قسم که پیش آمده بود، همان قسم عقب رفت. ربع ساعت نکشـیده از نظر ناپدید شد. روح از بدن همه، از نفهمیدگی اهل این کشتی و اضطراب مردم بی‌معنی بیرون رفت. عجب مردمان بی‌شعوری دارد ایران، بقدر ذره‌ای ادراک ندارند، بخصوص مردمان فارس که مستعد یک آواز هستند که هنگامه بر سر پا کنند.

بعد از گذشتن کشتی شب را الی صبح از کثرت باد و حرکت کشتی خواب نکردیم.

بشدت هرچه تمام‌تر باد می‌آمد.

صبـح چهارشـنبه بیسـت و پنـج صـفر بـه اصـطلاح چهارشـنبه سـوری است. بـاد قـدری آرام است. جنـاب سـلالهٔ السـلطان آقـا میرزا عبـدالوهاب که پیشـنماز اصـفهان است در کشتی است. سـید خوبی است. دعای چهارشـنبه سوری و غرق نشدن در دریا را فرسـتاده خواندیم. خداوند ان شاء اللّه تعالی به حرمت همه اولیای حق که به سلامت همگی را به منزل برساند، توکلت علی اللّه.

جهان را صاحبی باشد خدا نام کزو شوریده دلها کرد آرام

هرچه مقدّرست می‌شود، از قراری که مذکور است چهارشنبه آتیه ان شاء اللّه به توفیق الهی به منزل خواهیم رسید.

شب پنج شـنبه بیست و شـشم و شب جمعه بیست و هفتم، به شدت هرچه‌تمام‌تر باد می‌آید. از اول شب تا صـبح کاپیتان بیدار است. خواب به چشم اینهـا وجود نـدارد. در مملکت ایران، یک شب کسـی بیخوابی بکشـد، هزار جور آه و ناله می‌کنـد، مثل مرده هر جا باشـد می‌افتـد، لیکن اینها نه به جایی می‌افتند، نه طوری که رفع کسالت بشود، متصل در حرکت و راه رفتن می‌باشد. در این کطری که منزل داریم، چرخ سکان کشتی پشت او است.

شب و روز چشم اینها به قطب است و چرخ را حرکت می‌دهـد از روی قطب و دقیقه نمی‌تواند مژه بهم بزنند. بزرگ است خداوندی که این همه هوش داده است بنده را که چنین اسبابی در دریای عظیم فراهم

ص: ۹۷

می‌آورد.

روز جمعه بیست و هفتم شهر صفر وعده داده که از مسقط بگذرد. به نظر نمی‌آید. به جهت این که واپور کثیری در این چند روز گذشته، و ما مانده‌ایم. جهت را از دیلماج کشتی سؤال می‌کنم، می‌گوید: اینها جهاز به تابوت حاجی بار نمی‌کنند، به جهت این که حاجی‌ها کثیف هستند و کشتی را ضایع می‌کنند. بعد از بیرون رفتن حجاج مشغول شست و شوی کشتی هستند.

خداوندِ مسبب الاسباب، خودش بخوبی همگی را به ساحل نجات برساند. شب هم آخر ماه و تاریک شب است. شعر خواجه علیه الرحمه مناسب حال اهل کشتی است.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

بجز این که خداوند، عالِم است که الآن در کدام نقطه دریا هستیم، احدی نمی‌داند که کجا هستیم و چه شب و روزی در گذر است.

سر در کنار جانان خفته خبر ندارد کین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان

به ایّ تقدیر، ساعتی هزار مرتبه مرگ را به چشم ملاحظه می‌کنیم از خدا بی‌خبرها، بیست روز بدون سبب در جده، ما را معطل کرده، حال چهار چهار چله است و شبهای تاریک و انقلاب دریا است کشتی نشسته‌اند که حاجی ابوالقاسم و یا فلان آقای دیگر می‌خواهد مداخل کند. عصر جمعه شده، مسقط پیدا نشده. شب شنبه، بیست و هشتم، که شب قتل است، باد باز شدت کرد. از سر شب تا صبح از واهمه، خواب به چشم نمی‌آید.

دو چشم بازنهاده نشسته‌ام همه شب چه فرقدین نگه می‌کنم ثریا را

و از حضرت باری مسألت می‌کنم که به زودی همه را به سلامت به وطن مألوف برساند و ما را غذای ماهیان دریا نسازد. در این چند روز سه نفر خوراک ماهیان شده‌اند.

یک نفر نایب توپخانه مبارکه، یک نفر هم یزدی و دیگری اصفهانی بود. صبح شنبه، بیست و هشتم، دو ساعت از دسته گذشته، اعلام کردند می‌خواهیم لنگر بیندازیم. چرخ را پاک کرده، روغن بزنیم. کوه و جزیره بن خلقان نمایان است. از قراری که مذکور شده است، اهل انگلیس از خاک این کوه مس می‌گیرند. کوه دیگر هم که قدری مسافت با این کوه داشت، میان دریا نمایان بود. جزیره کورمور می‌گفتند. اگر نامربوط نوشته شده باشد، گوینده غلط ذکر کرده است.

امروز دوشنبه است. می‌گویند که فردا طرف عصری به مسقط می‌رسیم. آن

ص: ۹۸

هم خداوند بهتر می‌داند. حال که سر در کف دست گرفته نشسته‌ایم شب را تا به نصف شب، همه‌اش مشغول روضه‌خوانی و سینه‌زنی هستند. چهار ساعت به غروب مانده، شخص ... ناخوش بود، به رحمت ایزدی پیوست. از کطری پیدا بود که پس از غسل و کفن و نماز او را به دریا انداختند. از جهت آب هم به مردم سخت است. از کثرت طمع، جمعیت را زیاد کرده آب کفایت نمی‌دهد. از دو ساعت به غروب مانده هوا قدری آرام گرفته. آب دریا موج نمی‌زند، کشتی به آرامی در حرکت است. اول مغرب بنای آمدن باد شده است. «شب آبستن است تا چه زاید سحر». تا صبح چه شود و خواست خداوند چه باشد.

روز یکشنبه بیست و نهم شهر صفر المظفر، پنج ساعت و نیم به غروب مانده، کوه بزرگی نمایان گشته، گفتند کوه موسیره است، یک فرسنگ از جهاز دور است. آن طرف خشکی است، عجب وجدی برای مردم دست داده از دیدن کوه، حظی دارند که کوه پیداست. خوب است هر روز اسباب هراج می‌کنند و خودشان را مشغول دارند.

جماعت شیرازی هرگز وجود خودشان را کسل نگاه نمی‌دارند. شب دوشنبه سلخ شهر صفر، یک نفر شیرازی مرحوم گشته، همان شبانه، های و هوی درگرفت و او را به دریا انداختند. باد هم می‌آید. صداهای عجیب و غریب هم از چرخ‌ها بلند می‌شود.

شب هم بلند است. هشت ساعت از شب گذشته، گفتند به کوه رأس الحد می‌رسیم.

پنج ساعت از دسته گذشته، روز دوشنبه سلخ، به کوه شور رسیدیم. چهار و نیم به غروب مانده کوه مسقط نمایان گشته، دو کشتی بادی کوچک هم از بغل می‌گذشت.

کوه نزدیک بود، لیکن عمق دریا زیاد است که اگر از نزدیک و کناره کوه هم بگذرد، ضرری نمی رساند. از قراری که مذکور شده است، عمق دریا سیصد نعل است. با وجود این که کاپیتان، از قبله به جهت زیادی آب و تلاطم دریا نگذشت، بسیار آدم معقولی است، چون می داند در این کطری نشسته‌ام، شب با سکان‌چی به طور نجوی حرف می‌زند که مبادا بیدار بشوم. هرچه حرکات خلاف و بی‌ادبان است از اهل مملکت خودمان است.

شب سه شنبه که غره ربیع الاول است، بحمداللّه تعالی از برکت ائمه اطهار- علیهم‌السلام- دریا آرام است.

بندر عباس

دو ساعت از روز سه شنبه غره

ص: ۹۹

ربیع‌الاول ۱۲۹۸ گذشته. بندرعباس که یکی از بندرات فارس است، نمایان شد و به قدر دویست نفر حاجی که بعضی از اهل کرمان و بعضی از اهل محالات فارس می‌باشند، اسبابهای خودشان را جمع کرده بردند. یک هنگامه و قال و قیلی در جهاز افتاد، مثل این که تکیه دولت به هم می‌خورد، بلکه هزار مرتبه بالاتر. سه شنبه چهار ساعت به غروب مانده بندرعباس نمایان شد. لنگر انداختند و حاجی‌ها رفتند.

بعضی از حجاج هم به جهت خرید رفتند.

میل نصیرالملک این بود که شب را بماند.

کاپیتان راضی نشده، عبدالرسول‌خان آدم نصیرالملک که در بندرعباس است آمده بود پیش مشارالیه. حاجی ابوالقاسم بوشهری در بکاره نشست رفت به بندر عباس. پس از رفتن مشارالیه، معلوم شد که مشارالیه به خیال این که به واسطه زیادتی که به حجاج کرده، مبادا در بوشهر به صدا بیایند، پیغام داده که من چندی در اینجا توقف می‌کنم.

در باطن خیالش این بود که چندی که گذشت، حجاج متفرق خواهند شد و کسی متعرض من نخواهد گشت. تصور حجاج بیچاره کنند که در چند جا این بیچاره‌ها را می‌چاپند.

نزدیک به غروب کاپیتان، شاقوتِ راه افتادن جهاز را زد. اشخاصی که باید دوباره از بندر مراجعت کنند، به جهت خرید رفته بودند نیامده بودند، با وجودی که کاپیتان جار زده بود من غروب می‌روم، کسی به جهت خرید نرود. چون حرف به گوش اهل فارس فرو نمی‌رود و گوش به این مطلب ندادند. وقت مغرب، جهاز حرکت کرد. از قراری که مذکور شده، چند نفری ماندند. بعضی به دستپاچگی خود را بالا انداختند. دو نفر هم با هم دعوا کردند. یکی خودش را به کشتی آویخته بود به دریا بیندازد؛ آدمهای ما دیدند، های و هوی کرده بالا کشیدند. بحمدالله تعالی الآن را هوا آرام است. نصیرالملک هم کارهایش قدری ناتمامی داشت. پیغام کرد جهاز را نگاه دارند.

کاپیتان صریح جواب داد از تو معتبرتر هم در این جهاز هست، چرا هرگز به من امر و نهی نمی‌کند. روزی هزار روپیه خرج من است بالاخره. این جهاز که لنگر انداخته بود با دوربین در کطری پیدا بود. بسیار قشنگ بود. گفتند جهاز یکنلی (۱) است، یکی از بوشهر آمده و به بمبئی می‌رود؛ دیگری هم از بمبئی آمده به بوشهر می‌رود. رفت در بندر لنگه کارش صورت بدهد. از آنجا به بوشهر برود. جهازی که به بوشهر می‌رفت، خیلی نزدیک بود و بسیار هم قشنگ بود.

۱- کذا

ص: ۱۰۰

گفتنـد این جهـاز از آن بزرگتر است، خداونـد تبارک و تعالی چنان هوش به اینها مرحمت فرموده که دریا را مثل راه خشک تصور می‌کنند. همه قسم تصرفات به عمل می‌آورند. چنان چه این همه اسباب در دریا فراهم کرده‌اند. سکانچی مثل دهنه اسب سر جهاز را این طرف و آن طرف می‌گردانـد، مثل جلوی اسب را کسـی بگرداند. بلکه این در نزد ایشان اسهل‌تر (۱) است، به جهت این که هر گـاه اسب سرکشـی را کسـی بخواهـد جلوی او را برگردانـد، مشـکل است و لیکن سـکانچی بـا کمـال سـهولت سـر جهـاز را بر می‌گرداند.

دو ساعت از شب چهارشنبه دویم ربیع الاول گذشته، بنای آمدن باد است.

خداونـد- ان شـاءاللَّه- این دو روز هم بر ما ترحم خواهـد فرمود. عجب طایفه‌ای هسـتند این اعراب که از یهودی بـدتر هسـتند. اهل کشتی همه فرنگی و خارج مذهب می‌باشند.

از اول شب تا نصف شب همه مشـغول سـینه‌زنی و روضه خوانی می‌باشـند، هیـچ نمی‌گویند چه می‌کنید، اما مدینه طیّبه در شب قتل در همه خانه‌ها آواز دف و دایره و هلهله بلند بود. (۲) کسی از ترس جرئت نکرد که اسم امام حسین- ع- در میان بیاورد.

لعنت خـدای بر این طایفه که از کافر حربی بدترند. داخل کشتی شده، چند روز دیدم مؤذن اسم مبارک حضـرت امیرالمؤمنین- ع- را ذکر نمی‌کنـد. پیغـام کردم که حالا- چرا اسم مبارک حضـرت مولای متقیان را ذکر نمی‌کنـد. معلوم شـده بود که فراموش کرده! حال همه روزه در اذان ذکر اسم مبارک می‌شود. سـر و جانم به فدای اسم مبارکت یا امیرالمؤمنین. وقت سـحری بحمداللَّه تعالی باد آرام گرفت و آب دریا در نهایت آرامی است.

روز چهارشنبه دوم ربیع‌الاول، آب دریا بسیار روشن است. مثل آینه صاف است. بر عکس دریای پیش که سیاه بود.

شب پنج شنبه، سیم ربیع‌المولود، حجاجی که به بوشهر پیاده می‌شوند، عالَمی دارند.

آنهایی که خیال رفتن عتبات دارند، وجد دیگری دارند. خداوند مسبب الاسـباب احدی را از درگاه خود مأیوس نگرداند. روز پنج شنبه، شـش ساعت از دسـته گذشـته، به سلامت در لنگرگاه بوشهر لنگر انداخته که حجاجی که پیاده می‌شوند، پیاده شوند. اگر چه هوا ابر است، لیکن از برکت ائمه اطهار باد و باران نیست. حاجی محمد باقرخان، حاکم بوشـهر تا از دور علامت دولت علیّه ایران را دید، سواره بکاره دودی گشته، آمد.

لنگرگاه بوشهر، مثل لنگرگاه جده نیست،

۱- «سهل‌تر» صحیح است.

۲- مقصود شب عاشورا است که رسم بسیاری از سنیان برپایی جشن است، همان رسم ناپسندی که امویان برقرار کردندو اکنون- و با تأسف- اهل سنت آن را منسوب به احادیثی کرده به صورت یک سنت نگاه داشته‌اند.

ص: ۱۰۱

آنجا هم نزدیک است هم آب کمتر دارد. دو ساعت به غروب مانده به توفیق الهی، از واپور پیاده شده، به بکاره دودی سوار شدیم. در حقیقت، این بکاره بسیار آراسته و قشنگ است. کطری بسیار خوب دارد که شش در به بزرگی درهای کالسکه بزرگ از شیشه دارد و از هر طرفی باز بوده، اتاق فرش کرده، دور تا دور نیمکت گذارده، دستک انداخته بسیار قشنگ. اینجا که نشستم ملاحظه جهاز بزرگ را می کردم. عجب جهازی بود. اهل بوشهر می گفتند تا حال جهاز به این بزرگی به این لنگرگاه نیامده، بیست پله می خورد که از جهاز بالا بروی و پایین بیایی و تمام مس بود و آهن. از زیر که نگاه می کردی، چیز غریبی در دریا ایستاده بود. بکاره دودی خیلی امتیاز داشت. یک ساعت و نیم به غروب مانده از بکاره بیرون آمده، داخل چهار برج که عمارت حکومتی است شدیم.

حاجی محمدباقرخان، کمال انسانیت را بجا آورد. بحمداللّٰه تعالی از خبر سلامتی حضرت اشرف والا- روحی فداه- و سرکار نواب علیّه عالیه- دامت شوکتها چشم و دلم روشن شده و تلگراف سلامتی رسید.

شب جمعه را به انتظار تلگراف طهران روز کردم. روز جمعه هم تا غروب جواب نیامد.

حالت خرابی داشتم که به شرح نمی‌توان درآورد. بحمداللّٰه تعالی وقت مغرب جواب تلگراف طهران رسید. شکر الهی را بجا آوردم. غروب حمام رفته شب در عمارت بالاخانه رو به دریا منزل کردم.

روز شنبه، پنجم ربیع‌الاول هم بحمداللّٰه تلگراف از شیراز رسید. توقف در جده بیست روز کشید. نمی‌دانم توقف در بوشهر تا کی تقدیر شده باشد. بحمداللّٰه تعالی همه روز از شیراز و طهران تلگراف می‌رسد. چون امیرآخور حضرت والا از شیراز باید بیاید، تا امروز که سه شنبه است نیامده. خیال کردم که تخت و مال از همینجا گرفته، سوار شویم. چون به جهت طهران تلگراف کرده بودم، جواب نرسید، از این جهت موقوف کردم. امشب به قاعده معمول شب عید است و نهم ربیع‌المولود.

تنها در بالا خانه رو به دریا نشسته‌ام.

صبح چهارشنبه، تلگراف میرآخور از یک منزلی رسید که عصر وارد می‌شویم.

عصری وارد شد. روز پنج شنبه و جمعه به جهت خستگی مالها که از گردنه و کتلها آمده بودند، ماندیم.

به سوی شیراز

صبح شنبه، دوازدهم ربیع‌الاول، هوا ابر بود، هر چه گفتند امروز بمانیم، قبول

ص: ۱۰۲

نکرده، بارها را بار کردند. همین که کجاوه‌ها و تخت را بار کردند، باران شدیدی باریدن گرفت که از ناودانها آب جاری گشته چون ممکن نبود که سوار شویم، لابدی موقوف کردیم. قرار شد، عصری حرکت کرده، در یک فرسخی منزل نماییم. سه ساعت به غروب مانده، با آن که باران می‌آید، سوار شدیم. پس از سوار شدن، شدت کرده همه جا باران آمد تا این که به منزل رسیدیم.

شب را مهتاب شد و بسیار هوای خوبی بود.

چند عمارت دیگر هم در نزدیکی بود که مال تجار فرنگی بود. شب را در عمارت ملک مانده، صبح یکشنبه، سیزدهم حرکت کرده، یک فرسخ که مسافت شد، راه سخت و باطلاق شده، یک مرتبه قاطر تخت کش در باطلاق فرو رفت، آدمها و شاطران ریخته تخت را باز کردند. با هزار زحمت، قاطران را از گل بیرون کشیدند تا گوش قاطر گِلی بود. می‌گفتند اگر تخت بسته نبود قاطر فرو رفته بود. دو ساعت به غروب مانده با هزار زحمتِ باطلاق، به کاروانسرای احمدی پیاده شدیم. در بالاخانه کاروانسرا منزل کردیم. شب هم شب چهاردهم! مهتاب شبی است.

صبح دوشنبه چهاردهم از کاروانسرای احمدی سوار شده در صحرایی که بسیار با صفا است و از همه قسم گل و لاله روییده و زمین مثل زمرد سبز است، عبور می‌نماییم. راه گل است اما نه به شدت دیروز. بهار اینجاها همین فصل است. در حقیقت بسیار خوب صحرایی است، لیکن از برای اشخاصی خوب است که سواره باشد و تفرج کند نه کسی که در تخت نشسته است.

وقت ناهار پیاده شده، ناهار خوردیم. تمام صحرا پر بود از همه رنگ گل و گیاه. سه ساعت به غروب مانده وارد کاروانسرای «برازجان» شدیم. در برازجان تلگرافخانه نیست. محمدخان حاکم برازجان، نبود، رفته بود به دهات دیگر. کاروانسرا را مشیرالملک ساخته است. بد کاروانسرایی نیست. بهتر از کاروانسرای احمدی است. گویا مستحفظ درستی نداشته باشد. اتاقها به واسطه بارندگی همین دو سه روز زیاد چکه کرده است. الحق باران خوبی متصلا در این چند روز آمده است که زمین را به این قسم سبز و خرم کرده است. بار زیادی به بوشهر می‌رفت. اکثری تنباکو و پنبه بوده است.

صبح سه شنبه از کاروانسرای برازجان حرکت نموده صحرا مثل زمرد سبز است. از طرف دست راست هم کوه و دره نزدیک بود. تمام کوه سبز بود. در این صحرا گل شقایق هم باز شده بود. راه هم باطلاق

ص: ۱۰۳

نبود. درخت کنار هم در راه بود. به جهت ناهار پیاده شده، چادر آفتاب کرده جای بسیار خوبی زده بودند که تمام گل بود. از قراری که می‌گویند دو ماه دیگر در همینجا به شدتی گرم خواهد شد که هر گاه خاک زمین به پای آدم برخورد، می‌سوزاند.

بحمداللّه امسال بارندگی به قاعده شده است. ان شاءاللّه سلامتی و وسعت به همه کرامت بفرماید.

پس از صرف ناهار سوار شده، به قدر یک فرسنگ که آمدیم، به «دالکی» رسیدیم، از محل دشستان است. کاروانسرا داشت، گویا جای خوبی نبود، در صحرا چادر زدند. بحمداللّه تعالی بعد از شش ماه در صحرایی چادر زدیم که آب جاری دارد. در بین راه هم تفنگچی گذاشته‌اند، به جهت حفظ قافله. این راه همیشه مخوف بود.

لیکن بحمداللّه تعالی، اکنون در کمال امنیت است که قافله در صحرا می‌افتد و خوفی هم ندارد. ان شاءاللّه تعالی خداوند این امنیّت را از مردم نگیرد. شب در چادر بودیم.

صبح چهارشنبه شانزدهم ربیع‌الاول، از دالکی سوار شده، روانه شدیم. قریب یک فرسنگ که گذشتیم به اوّل کتل می‌بود رسیدیم. از تخت پایین آمده سوار اسب شدم. قدری که راه آمدیم تخت هم از کتل در نمی‌شد. لابدی تخت را باز کرده به دوش کشیدند، بسیار گردنه سختی بود.

خداوند حافظ است که از این کوهها آدم به سلامت می‌گذرد. در کوه در کنار رودخانه به جهت صرف ناهار پیاده شدیم. عجب جای باشکوهی است. کوه مثل زمرد سبز است و از همه قسم گل و لاله روییده است. هرگز کوه شمیرانات با وجودی که ییلاق است در بهار سبز نیست و اینجا با وجودی که سنگستان است، از یک رو باران این قسم سبز و خرّم می‌شود. بعد از ناهار سوار شده دو دفعه به گردنه افتادیم. حاجی محمد صادق اصفهانی، به قول خودش راه را ساخته است. اما قسمی ساخته است که چاروادار و بار از آنجا عبور نمی‌کند. با سنگهای قلبه ساخته است که سر بالا و سرازیر شدن سخت است. از قراری که می‌گفتند عوض دعای خیر ناسزا در حق او می‌گفتند. و از راه دیگر عبور می‌کنند. از اوّل این راه پیاده شده به هزار معرکه تا بالای گردنه پیاده آمدیم، کجاوه هم گیر کرده بود.

لابد، بار کردند، بسیار زحمت داشت، سه ساعت به غروب مانده به منزل کنار ...

رسیدیم. چون هوا ابر بود به ملاحظه باران آدم‌ها در چادر منزل کردند. ما در میان مسجد شب منزل کردیم، کاروانسرا دارد

ص: ۱۰۴

لکن خراب است. نصف شب باران باریدن گرفت، نوکرهای بیچاره را خوب درست کرد.

صبح پنج شنبه ۱۷ [ربیع] باز هوا ابر است، به ملاحظه کتل کجی که می‌گویند از راه دیروز سخت‌تر است، مبادا باران بگیرد، ماندیم، شاید هوا باز شد و حرکت کنیم، هرچه انتظار باز شدن هوا را کشیدیم، به هیچ وجه اثر باز شدن ندارد. لابد سوار شدیم. محض سوار شدن باران گرفت تا آن که پای کتل کجی رسیدیم، از تخت بیرون آمده سوار شدیم. قدری آمدیم به پای گردنه رسیدیم، عجب گردنه سختی است. سر بالایی بسیار شد و همه سنگ، دیشب باران آمده حال هم مشغول باریدن است. زمین هم گل است. «توکلت علی اللّه» گفته، جلودار هم نمی‌تواند جلوداری کند.

پیاده‌ها پاها را برهنه کرده‌اند یک طوری که نوشتنی نیست، تا آن که کسی خودش معاینه نبیند، نمی‌داند چه هست.

بحمد اللّه تعالی هر طور بود گذشتیم، هرگاه گل نبود پیاده می‌شدیم، چون گل بود پا لیز می‌خورد، نمی‌شد چادر را جمع کرد. لابدی سواره از گردنه بالاـ آمدیم. اندکی رفت که راه بهتر بشود که باران شدت کرد. چتر بالای سر گرفتیم، مثل ناودان از چتر سرازیر بود.

به همین حالت به سلامت بحمداللّه تعالی به «کمارج» رسیدیم. آتش درست کرده، چادر و چاقشور (۱) را خشک کرده، تخت هم در پایین گردنه مانده بود. از اینجا پیاده رفته است به دوش گرفته وقت مغرب رسیدند.

باز هم هوا ابر است. باران هم آهسته می‌آید. با وجود شدت باران و مه هوا و کوه، صحرا صفایی داشت مثل بهشت. روح آدم تازه می‌شد؛ زمستان این صفحات همین بارندگی است. از گردنه‌ها خلاص شدیم.

حال سقف اتاق چکه می‌کند خداوند خودش حافظ است. ان شاءاللّه حفظ خواهد فرمود و به سلامت به منزل خواهد رسانید.

در پای گردنه جایی به جهت قراول که کشیک قافله را می‌کشید ساخته‌اند.

بحمداللّه تعالی از اقبال بلند پادشاه و عدالت حضرت والا «معتمدالدوله» راه به طوری امن است که قافله بار خودش را در صحرا می‌اندازد و خودش می‌رود میان کاروانسرا.

در حقیقت همان رعیتها دزد بوده‌اند که حال قوّه حرکت ندارند.

صبح آفتاب بوده از کمارج سوار شده پای کتل سنگی پیاده شدیم. از گردنه گذشتیم، برای ناهار پیاده شده، صحرای اینجا تمام بابونه است و بابونه کازرونی که معروف است مال همین صحرا است. در بین راه شاطری از شیراز آمده پاکت سرکار

۱- چاقچور، نوعی جوراب که از نک انگشتان تا کمر را می‌پوشاند.

ص: ۱۰۵

علیّه عالیه- دامت شوکتها را آورده، در میان پاکت ایشان پاکت طهران هم بوده، تحمیدات خداوندی را به جا آورده که چنین روزی مجدداً نعمت فرموده. یک ساعت به غروب مانده وارد «کازرون» شدیم.

شب شنبه، نوزده شهر ربیع‌الاول در کازرون ماندیم. صبح شنبه از کازرون حرکت کرده؛ این صحراها مثل صحراها و کوههای روز پیش سبز و باصفاست، ولی به آن خوبی نیست. قدری که آمدیم به اول کتل دختر رسیدیم. از اول «کتل دختر» تا به آخر کتل تخمیناً نیم فرسخ بود. همه را پیاده آمدیم تا پایان کتل که آفتاب گردان (۱) ناهار خوری را زده بودند، ناهار خوردیم، سوار شدیم. تمام صحراها درخت بلوط است، زمینها هم سبز است، مثل باغات فصل پاییز شمیران و از دو طرف کوه است و بالای کوه همین درخت بلوط بوده لیکن سبز نبوده. از میان زمین سبز که عبور می‌کردیم، مثل این که خیابان بسته باشند.

قریب دو فرسنگ آمدیم رسیدیم به «کتل پیرزن». از تخت پیاده شده سوار شدم، تخت را پیاده‌ها بر دوش گرفته می‌آوردند. هوا هم ابر است، لکن بحمداللّه باران نمی‌آید. بر پدر کتل دختر و پیرزن هر دو لعنت. عجب راه قلبی است. بیچاره آن قافله که متصل از این راه به بوشهر می‌رود و مراجعت می‌کند. نیم ساعت از شب یکشنبه، بیستم شهر ربیع الاول سال ۱۲۹۸ گذشته، به سرای میان کتل رسیدیم. اینجا سرد است و کوهها هم پر از برف است. روز یکشنبه از کاروانسرا حرکت کرده، این کاروانسرا را مرحوم حاج قوام الملک ساخته، میان کتل پیرزن است. تخت را پیاده‌ها به دوش گرفته و ما همه راه را سواره بودیم. از سربالایی خلاص شده به سرازیری افتادیم.

آب هم جاری است. لابدی پیاده شدیم و از سرازیری گذشتیم. بعد سوار شده مجدداً به گردنه افتادیم. پناه می‌بریم به خدا از این گردنه. پس از تمام شدن گردنه دوباره سوار تخت شدم.

در «دشت ارچن» برای نماز پیاده شدیم. جایی بود که می‌گفتند که «قدمگاه حضرت سلیمان» است. بحمداللّه تعالی بعد از شش ماه امروز چشم ما به برف افتاده است و بحمداللّه تعالی تا اینجا از برکت ائمه اطهار- علیهم‌السلام- به سلامت می‌باشیم.

هزار مرتبه شکر می‌کنم خداوند را. دشت ارچن همیشه محل شیر بوده است. حالا بحمداللّه تعالی از کثرت امنیت شیر هم فرار کرده است، به قول به رعایا. باری ناهار خورده سوار شدیم. از تخت بیرون نیامدیم

۱- سایبان

ص: ۱۰۶

اما همه کتل به زحمت آمدیم. از کاروانسرای میان کتل هم سوار شده به زحمت آمدیم.

شب دوشنبه بیست و یکم شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۸ وارد «خان زنیان» شدیم.

از شهر دو سه نفر آمده بودند. نواب علیّه عالیه- دامت شوکتها- اظهار مرحمتی فرموده، بار خانه مرکبات و شیرینی التفات فرمود. شب خان زنیان بسیار سرد بود که صبح آب یخ کرده بود. روز دوشنبه از اینجا حرکت کردیم برای ناهار بالای «چناررادار» پیاده شدیم. بعد از ناهار سوار شده، دم کاروانسرای چناررادار شاهزاده‌های شیراز و آدم و جمعیت با کالسکه آمده بود. با سرکار بدرالدوله و شمع ایران خانم و شاه‌سلطان خانم در یک کالسکه بودیم. با جمعیت استقبالچیها وارد «باغ عفیف‌آباد» شدیم.

نزدیک غروب نواب علیّه عالیه، سرکار شاهزاده‌خانم- دامت شوکتها- تشریف آوردند. شب هم بارانی بود. صبح سه شنبه، بیست و دوم، به سلامت وارد شیراز شدیم.

باران هم به شدت جاری بود، به مردم از جهت بارندگی بد گذشت و در «ارک کریمخانی» وارد شدیم.

سرکار علیّه، جمعیت اهل فارس و شاهزادگان را مهمان کرده بودند. همه را دیدیم. بعد حضرت اشرف والا تشریف آوردند. بحمداللَّه تعالی خداوند متعال در این سال از مرحمت کامله خود، به دو زیارت بزرگ، این بنده شرمنده را مستفیض فرمود.

پس از زیارت بیت اللَّه الحرام و حضرت ختمی مآب- صلی‌اللَّه علیه وآله- به زیارت حضرت اشرف والا- روحی فداه- و زیارت حضرت علیه عالیه- دامت شوکتها مشرف شدم. الحمد ثم الحمد.

پس از ورود، طرف عصری حمام رفته خلعت مرحمتی را پوشیدم. روز سه شنبه بیست و دوم و چهارشنبه مهمانی بوده و آمد و رفت هم زیاد بود. چاپار هم به طهران می‌رفت. روز جمعه، بیست و پنجم رفتم به «حافظیه». پناه می‌برم به خدا از رفتن به حافظیه. چه حالت از برایم دست داد! حیاط خارجی به جهت خانم شاهزاده جوان ناکام ساخته‌اند. یک دست عمارت است. حوض آب و باغچه با صفای خوبی داشت. آبی را هم وقف کرده‌اند به جهت مخارج آنجا. شب مراجعت کردیم. زمان توقف در شیراز از روز ورود تا زمان حرکت دو ماه و یازده روز طول کشید. در این مدت بسیار سخت گذشت، خاصه چند روز بعد از عید نوروز که خبر ناخوش جناب وزیر لشکر رسید. در ماه جمادی الاولی هر چه بگویم بد گذشت.

ص: ۱۰۷

بحمداللَّه خداوند تفضل فرموده در روز شنبه غره جمادی الثانیه، جواب تلگراف میرزا سید رضی حکیم‌باشی رسید که بحمداللَّه تعالی تب قطع شده است. قدری آسودگی حاصل شده است. در این مدت یکماه و چندی، نه شب خواب و نه روز آرام داشتم. مملکت فارس شهر زندانی بوده از برای من که به وصف بیرون است. چگونه شکر این نعمت عظیم را می‌توان بجا آورد که بحمداللَّه با دل خوش حرکت کردیم.

روز سه شنبه چهارم شهر جمادی الثانیه ۱۲۹۸ در کمال سلامت و عافیت از شیراز حرکت کردیم. در بین راه بر پرخارپشت آن کوه که معروف است به کوه بمود از قراری که می‌گویند شکارگاه خوبی است، به جهت ناهار پیاده شده بعد از ناهار سوار شده قریب غروب وارد «زرقون» شدیم. بعضی بارهای عقب مانده بود. یک روز توقف کرده، روز پنج شنبه، ششم، از زرقون سوار شده راه قدری خوب نبود که کالسکه به سختی می‌گذشت. دو فرسخ از زرقون گذشته به پل خان رسیدیم. از پل گذشته، جهت ناهار پیاده شدیم. پس از صرف ناهار سوار شدیم. چهار ساعت به غروب مانده وارد «تخت جمشید» در پایین تخت کنار نهر آب افتاده بودند. از تخت جمشید تا شیراز ده فرسخ است.

صبح جمعه، هفتم، سوار شده رفتم بالای تخت به تماشای آثارهای قدیم که باقی مانده است. از ستونهایی که در زیر تخت بوده است، علی الحساب باقی است.

قادر است خداوندی که به انسان این همه هوش داده است. در حقیقت از جمله چیزهایی که دیدنی است یکی این آثار تخت جمشید است که تاکنون باقی مانده است و این صورتهایی که به سنگها نقش کرده‌اند باقی است، از جمله جایی است که او را آئینه‌خانه می‌گویند. سنگها را چنان صیقل داده‌اند مثل آینه، بعد از دو هزار سال برق می‌زند. در میان درگاه، خدا عالم است که در بوده یا نبوده، حالا ـ مثل در است. از دو طرف صورتی نقش کرده‌اند، به قاعده باید صورت جمشید باشد. دو نفر پشت سرش ایستاده، یکی چتر دستش است که بالای سرش گرفته است و یکی دیگر هم چیز دیگری در دست گرفته، معلوم نشد چه چیز است. نقشهای غریب به سنگها است.

بالای کوه که آتشکده است، در هفده سال قبل که آمدیم، همان بالای کوه، صورتها نمایان بود. امسال خاکِ کوه را، حضرت اشرف والا- روحی فداه- داده است برداشته‌اند و خیمه در زیر پیدا شده است و

ص: ۱۰۸

صورتها که در اطراف است نمایان شده است. بیشتر از صورتهایی که به سنگها نقش است، همه را تراشیده‌اند. کسی نمی‌داند کار کیست اما صورت این آتشکده که در زیر خاک بوده و در دو سال قبل خاکش را برداشته‌اند، خوب پیداست.

علامتهای غریب دارد. از نقش و نگار در و دیوارهای شکسته آثاری پدید است. سنادید عجم را حیف از این بنای قریب که در مملکت ایران بوده است و خراب شده است.

پس از تماشا از همانجا سوار شده، راه افتادیم. در بین راه برای ناهار پیاده شده، بعد از ناهار سوار شده، چهار ساعت به غروب مانده، روز جمعه، هفتم جمادی الثانیه، وارد «سیوند» شدیم. هوای این منزل بهتر از آن دو منزل است. زمینها سبز است، پر از شقایق. بسیار با صفا است. از تخت جمشید تا سیوند پنج فرسخ است.

صبح شنبه، هشتم جمادی الثانیه، از سیوند سوار شده روانه منزل «کمین» شدیم. جمیع راه از کوه و صحرا پر از درخت چاتلان قوش بود که بعضی‌ها بنه می گویند.

بسیار چیده، شب پلو پختند و ترشی انداختیم. چهار ساعت به غروب مانده، به منزل رسیدیم، با وجودی که در ناهارگاه به قدر دو ساعت نشسته بودیم. از سیوند تا کمین پنج فرسنگ است. هوای سیوند از کمین سردتر است. همه جا منزل دارد و کنار جوی آب است. صبح یکشنبه، نهم جمادی الثانیه، از منزل کمین سوار شده، راه امروز با صفاتر از روزهای پیش بوده. اغلب جاهای صحرا پر از گل شقایق و گلهای دیگر بود.

جایی که به جهت ناهار پیاد شدیم، مجموع صحرا، گل الوان و زیبقهای قشنگ بود.

صحرا پر از مشک تراشه و مرزه کوهی بود.

بعد از صرف ناهار سوار شده راه افتادیم. به جهت رودخانه‌ای که جلوی راه بود، راه را چپ کرده، به قاعده باید در «مشهد مرغاب» بیفتند. به جهت همین مطلب، در قادرآباد منزل کردند که پهلوی مشهد مرغاب است.

در سر راه مشهد مرغاب، جایی است که «مشهد مادر سلیمان» می‌نامند. بعضی می گویند که مرقد «کیخسرو» است و بعضی می گویند مرقد مادر جمشید است. چون بعضی جمشید را سلیمان می‌دانند، دور نیست که مشهد مادر سلیمان همان مشهد مادر جمشید باشد و از جمشید است که بناهای عظیم باقی است.

از اول منزل تا آخر منزل امروز، چهار فرسنگ بود. از کمین تا این منزل نزدیک‌تر از سیوند تا کمین است. بحمداللّٰه تعالی هوا خوب است، گرما چندان صدمه

ص: ۱۰۹

نمی‌زند. خداوند ان شاءاللّه تعالی همه منازل را به خوشی بگذراند که به سلامتی همه اهل وطن را ملاقات کرده باشم.

صبح دوشنبه، دهم، از منزل «قادرآباد» حرکت کرده روانه شدیم. منزل امروز سه فرسخ و نیم بود. صحرا مجموع از گل و گیاه معطر بود. ناهار را در منزلی که «عباس‌آباد» می‌گویند صرف نموده، روز چندان گرم نبود، لکن شب سرد بود. صبح سه شنبه، یازدهم، هم از منزل عباس‌آباد سوار شده، روانه شدیم. منزل امروز هفت فرسنگ بود. در بین راه در باغی به جهت صرف ناهار پیاده شدیم. هوا هم خوب بود.

این منازل سرحد است. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل «مشکین» شدیم.

صحرا بسیار سبز و خرم است. شب هوا سرد بود.

صبح چهارشنبه، دوازده جمادی الثانیه، از منزل مشکین سوار شده، راه افتادیم. راه امروز همه دره و کنار کوه بود.

اغلب کوهها پر از برف است، لیکن بسیار با صفا و خوش هوا بود. از همه طرف آبها جاری بود. یک طرف برف بود. طرف دیگرپر از گل و لاله‌های الوان بود. از لاله قرمزش گفتم قدری چیدند. میان دره نزدیک برف، به جهت ناهار پیاده شدیم.

بسیار ییلاق خوبی است. سه ساعت به غروب مانده، به منزل رسیدیم. این منزل را سرچشمه و میان کل‌کتل (گل) می‌گویند.

کوهها پر از برف است. روبروی چادر، چشمه آب صافی بود. شب به شاطرها گفتند، رفتند در کوهها کون کوه (۱) را آتش زدند، خالی از صفا نبود.

اقلید

صبح پنج شنبه سیزده جمادی الثانیه، از منزل سوار شده، راه امروز هم از کنار کوه بود، اما برف نزدیک نبود و آن صفای روز پیش را نداشت. از بالای کوه، صحرای اقلید مثل زمرد سبز نمایان بود. قبل از ظهر وارد اقلید شدیم. در میان باغ چادر زده، منزل کردیم. بلبل زیاد داشت و بسیار خوب می‌خواندند. هوای اقلید هم بسیار خوش هوا است. چون چند منزل آمده بودیم، روز جمعه، چهاردهم اطراق کردند به جهت نعل بندی مالها. اقلید بسیار ده آبادی است.

دوازده محله دارد. هشت حمام دارد، همه چیز به قاعده دارد. قصبه خوبی است.

روز شنبه، پانزدهم، حرکت کرده، روانه آباده شدیم. قبل از ظهر وارد آباده شدیم. از اقلید تا آباده پنج فرسنگ است.

هوای آباده به خوبی اقلید نیست. آبادی

۱- در اصل چنین است.

ص: ۱۱۰

اقلید بیشتر از آباده است. امروز در بین راه متصل باد سخت می‌آمد.

صبح یکشنبه، شانزدهم جمادی الثانیه روانه «شولکستان» شدیم. منزل شولکستان بسیار بد منزلی است. در هیجده سال قبل که از این راه به شیراز می‌رفتیم، به همین حالت بود. در این مدت، هیچ آبادتر نشده است. آبش هم خوب نیست.

صبح دوشنبه، هفدهم شهر مزبور، از منزل شولکستان حرکت کرده، چون منزل نه فرسخ است و دور است، پیاده و سواره از همه جهت صدمه می‌خوردند. در بین راه در کنار نهر آب منزل کردند. آبادی قدری دور بود. معروف به چشمه‌ریزه و کوه بلوان است. آذوقه از قبیل کاه و جوی مال، از منزل پیش برداشته‌اند. ماشاءاللّٰه جمعیت اردو بسیار زیاد است. تقریباً سیصد زن متجاوز در اردو است. اشخاصی که از راه اصفهان می‌خواستند بروند، از شولکستان مرخص شده رفتند.

صبح سه شنبه، هیجدهم، از منزل حرکت کرده روانه شدیم. هوای امروز گرم است. قبل از ظهر به منزل «رُمشن» رسیدیم. این ده از محال اصفهان است و از دهات مرحوم امین الدوله قدیم است که وقف حضرت امیرالمؤمنین- ع- کرده. ده آباد معتبری است.

صبح چهارشنبه، از منزل رمشن حرکت نموده روانه شدیم. راه امروز همه کویر بوده برخلاف روزهای قبل که تمام پر از گلهای الوان بود. در بین راه، دو آب انبار ساخته‌اند که در حقیقت هر کس این بنای خیر را گذاشته، ثواب عظیمی کرده است که در صحرای کویر آب انبار ساخته است، به جهت مترددین سخت نباشد در هوای گرم.

کنار آب‌انبار به جهت ناهار پیاده شده، بعد از ناهار سوار شدیم. امروز به جهت برخاستن نسیم، هوا قدری خوب است. در بین راه، دو جا آبادی بوده، می‌گفتند آب این دهات از زمین می‌جوشد و جاری است. بجز اهل همان دهات، هر کس بخورد ناخوش می‌شود. چهار ساعت به غروب مانده وارد «حسن‌آباد» شدیم. آب این ده شور است. جوی اینجا وقت درو کردنش شده است. در منزل رمشن، آلوچه‌ها خوب درشت شده بود، لیکن اینجا آلوچه ندارد. زمین هم خاکی است که جانورهای زیاد دارد. به هر طوری که بود شب را روز کردیم.

ورزنه اصفهان

صبح پنج شنبه، بیستم جمادی الثانیه،

ص: ۱۱۱

که روز تولد سیدهٔالنساء- علیهاالسلام- است، از منزل حسن آباد سوار شدیم. راه امروز هم، همه کویر(۱) است. در بین راه، یکجا آبادی بود. درخت پسته زیادی داشت.

شش ساعت از دسته گذشته، از پل «زاینده رود» اصفهان گذشتیم. سیفی کاری اینجاها دو ماه دیگر به دست خواهد آمد. اغلب جایها خراب بود، جای دیگر را ساخته بودند.

گفتند آنجا را آب می‌گرفته است. از اینجا تا شهر اصفهان، می‌گویند پانزده فرسنگ است. جایی که چادر زده‌اند، صحرای خشک بی‌آبی است. رودخانه دور افتاده است. این ده را «ورزنه» می‌نامند و در اینجا به جهت شوری زمین، کبوتر خانه‌های متعددی ساخته‌اند به جهت جمع کردن کوت از برای حاصل. روز اینجا بسیار گرم بوده، لیکن شب به جهت آمدن باد، هوای جوهری پیدا کرده. می‌خواستند یک شب دیگر در این راه توقف کنند، چون آب دور بود و زمین هم سبزی نداشت، موقوف کرده، صبح جمعه، بیست و یکم، حرکت نموده، روانه شدیم.

زمین و صحرای ورزنه به انتها رسیده، نزدیک است که از کویری خارج شود. بعضی جاها گیاه قلیلی نمایان است. در بین راه آب‌انباری ساخته‌اند. پهلوی آب‌انبار به جهت ناهار پیاده شدیم. آب‌انبار خوب آب سردی داشت.

چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل «امامزاده قاسم» شدیم. در میان باغ چادر زده بودند. خالی از صفا نبود. جوی آب خوبی از کنار چادر می‌گذشت. در این چند روز هیچ آب صاف دیده نشده، به جهت این که اردو کنار نهر می‌افتاد که [جز] امروز که نهر آب از دست اردو محفوظ است. (۲) در بین راه امروز چند جا آبادی بود.

کوهپایه

صبح شنبه، بیست و دوم جمادی الثانیه، از منزل امامزاده قاسم سوار شده، روانه شدیم. منزل امروز در بین راه دهات متعدد بود. دو سه ده کنار راه بود. بعضی در دامنه بود. صحرای بسیار خوب و هوای خوب داشت. هوا ابر بود. به جهت ناهار پهلوی باغی در سر قنات پیاده شدیم. آب شیرین گوارایی داشت. آب دیروز صاف بود لیکن قدری شورمزه بود. وقت خوردن ناهار رعد برخاست و تگرگ شدیدی آمد. بعد هوا بارانی شده، عجب هوایی شده، مثل بهشت. اغلب دهات متصل به یکدیگر بود.

باغاتش بیشتر از خانه رعیتی بود. اکثر جاها خراب بود. این دهات کوهپایه اصفهان است. چهار ساعت به غروب مانده وارد

۱- در اصل: کبیر

۲- چنین در اصل

ص: ۱۱۲

منزل «نی» شدیم. چون مالها بعضی وامانده شدند.

روز یکشنبه، بیست و سیم، توقف کردیم در منزل «نی». عبای کوهپایه اصفهان که معروف است از اینجاست. کوه برف دارد و هوا هم سرد است. اینجا ییلاق است.

اردستان

صبح دوشنبه، بیست و چهارم، از منزل نی حرکت کرده روانه شدیم. امروز هم دهات و باغات زیادی در طرف یمین و یسار راه در بین راه بود. هوا هم گرم بود. پنج ساعت به غروب مانده وارد «اردستان» شدیم. این فقره که می‌گویند «اردستان باج به شغال می‌دهند» حقیقت دارد. از قراری که تحقیق کرده، معلوم شده، اگر کسی یک تیر تفنگ برای شغال بیندازد همه آن باغ را شغال ویران می‌کند. اردستان از دهات قدیمه است. آبادی فراوان دارد، قصبه خوبی است. الآن سپرده به میرزای فرهنگ است.

از دهات معتبر اصفهان است. قناتی دارد.

می‌گویند قریب دوازده سنگ آب دارد و معروف است به قنات «اروند شاه». امروز با وجودی که به قدر دو سنگ آب از کنار چادرها می‌گذشت، از بس هوا گرم بود، از شدت گرما دارد سبز نشد. (۱) ساعتی استراحت کرده، حال که اول جوزا است، به این شدت گرم است، یکماه دیگر چه خواهد شد؟ خوب است که جزئی نسیمی دارد.

صبح سه شنبه، بیست و پنجم شهر جمادی الثانیه سال ۱۲۹۸، از اردستان حرکت کرده، راه امروز آبادی و دهات نزدیک جاده (۲) نبود. از دور، از طرف یمین راه، در دامنه پیدا بود. با وجود بودن دهات، صحرا خشک و کویر است و به شدت هم گرم است. کنار جوی آبی به جهت ناهار پیاده شده، آب این جوی شور بود. بعد از صرف ناهار سوار شده، روانه شدیم، پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل «مغا» شدیم. هوا ابری بود و به شدت هم گرم بود.

شب اندکی هوا خوب شد که با یک کتان خوابیدیم.

نطنز

صبح چهارشنبه، بیست و ششم جمادی الثانیه، از منزل مغا سوار شدیم. به قدر دو فرسنگ که رفتیم، از خاک اصفهان بیرون رفته، وارد خاک «نطنز» شدیم. راه امروز هم کویر است. در بین راه آبادی به نظر نیامده که یک دو جا، از دور به نظر می‌آمد. داخل خاک نطنز که شدیم، اول یک

۱- چنین در اصل.

۲- در اصل: جَعْده، که همان جاده با تلفظ محلی است

ص: ۱۱۳

دهی بود که معروف به «بادآباد» است.

مخروبه‌اش زیادتر از آبادی بود. دهات نظنز، به تیول حضرت اشرف ارفع والا «حسام‌السلطنه»- مدظله العالی- است. هوا به شدت گرم بود. اول غروب باد برخاست.

خاك غریبی شد. زیاد بد گذشت. رفته رفته هوا چندان بد نشد. یک چند قطره باران هم آمد.

صبح پنج شنبه، بیست و هفتم، جمادی الثانیه، از منزل «مهدی‌آباد» سوار شده، روانه شدیم. امروز هم کویر است. یک دو جایی آبادی بود. در بین راه آب انباری هم به جهت مترددین ساخته بودند. قبل از ظهر وارد منزل «دیزآباد» شدیم. هوا هم گرم است. ساعتی گذشت، گرد و خاك شد تا غروب متصل باد می‌آمد. وقت غروب اندکی آرام گرفت.

فین کاشان

صبح جمعه، بیست و هشتم از منزل سوار شده روانه فین کاشان شدیم. هوا به شدت گرم بود. چند جایی از دور، دهات به نظر می‌آمد. یک جا زیاد سبز وخرم بود؛ در صحرای خشك و کویری خیلی غریب است. آن صفحات عربستان با آن گرمی هوا، یک باران که می‌بارید، زمینها پر از گل و گیاه می‌شد و این صحرا چنان خشك است که دود بلند می‌شود، اگرچه صحرای شمیران هم باشد که هوا خوش است. شش ساعت از دسته گذشته، وارد «فین کاشان» شدیم. چهار از دسته گذشته وارد شهر کاشان شده بودیم. شش ساعت از دسته گذشته به فین رسیدیم. دو ساعت درست به جهت بدی کوچه‌ها معطل شدیم. اما فین اصل حوضخانه بزرگ که مرتبه‌های بالا را تخته‌بندی کرده‌اند، از بناهای «شاه صفی» است. بسیار خوب هم هست. کوره آب از کف حوضخانه می‌جوشد. هزاره‌ها سنگ مرمر است. سقف چهار طرف به باغ نگاه می‌کند. بالای حوضخانه را تخته‌بندی سه مرتبه کرده‌اند. آن بالا جای با صفای بسیار خوبی است. در طرف دیگر باغ هم باز حوضخانه دیگری است که مرحوم خاقان خلد آشیان ساخته است و تصویرهای شاهزادگان و خود خاقان جنت مکان را در آنجا نقش کرده‌اند. جلو تالار دیگر حوضی ساخته‌اند که معروف به «چل‌چشمه» است.

کف حوض کاشی است. چشمه چشمه آب می‌جوشد. در جبین باغ هم خلوتها است.

همه صفای فین به آن آب است. آنچه معروف است می‌گویند این آب، آب حیات دارد. این آب به این زیادی که تخمیناً از دو

ص: ۱۱۴

سنگ آب بیشتر است، از زیر کوه بیرون می‌آید، نه قنات است و نه رودخانه، زحمتی هم ندارد. می گویند، هیچ زیاد و کم نمی‌شود. به جهت بعضی امراض، مردم داخل این آب می‌شوند و می گویند مفید است.

روز شنبه، بیست و نهم، در فین توقف کردیم. یکشنبه، سلخ هم حرکت نکردیم. روز دوشنبه، غره رجب المرجب ۱۲۹۸ از فین حرکت کرده روانه شدیم. راه فین قدری سنگلاخ است که به سختی کالسکه می گذرد. دهات از دور و نزدیک در اطراف هست. «نصرآباد» کاشان که خربزه معروف کاشان مال نصرآباد است، در سر راه است. از کنار جاده که عبور می‌شود، کاروانسرا همانجا است. ده بزرگی است. سه فرسخ از شهر کاشان دور است. در بین راه در جای دیگری به جهت ناهار پایین آمدیم که تنباکوکاری کرده بودند. بعد از صرف ناهار سوار شدیم. حضرت اشرف ارفع والا به جهت فاتحه «فیض» به کاشان تشریف برده بودند. قدری طول کشید. وقتی به منزل «سن سن» رسیدیم، سه ساعت به غروب مانده بود. هوا گرم بود ولی شب چندان عیب نداشت.

صبح سه شنبه، دویم رجب المرجب سال ۱۲۹۸ از منزل سن سن سوار شده روانه شدیم. راه امروز همه کویر بود. یک دو جا آبادی مختصری بود. به قدر دو فرسخ بیشتر، تمام راه دره ماهور بود که هیچ جلگه نبود. به جهت ناهار جایی است که حوض آبی شبیه استخر ساخته‌اند و چند درخت دورش بود، پیاده شدیم. زوار قم هم از قم مراجعت کرده بود، همان کنار افتاده بودند.

ناهار خورده سوار شدیم. از سن سن تا «لنگرود» می گویند هشت فرسنگ است.

اما هشت فرسنگ به نظر نمی‌آید. در کنار چادر جوی آبی بود. باغات زیاد به نظر می‌آمد. از لنگرود تا قم دو فرسنگ است.

قدری از «پاسنگان» بالاتر است. از کاشان تا قم شانزده فرسنگ است.

قم

صبح چهارشنبه، سیم شهر رجب المرجب ۱۲۹۸ از لنگرود حرکت کرده روانه قم شدیم. به جهت ناهار وارد قم شدیم. در میان باغ چادر زده بودند. هوا بد نبود. امسال در قم از قضایای اتفاقیه، یخ نگرفته بودند، برف از کوه می‌آوردند. عصر چهارشنبه به حرم مشرف گشته، بعد از زیارت، سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته، آنجا نشسته مشغول تلاوت قرآن و گریه بودم که

ص: ۱۱۵

همسفری‌های مکه معظمه از حسن اتفاق همچو اتفاق افتاد که از راه جبل حال به حضرت معصومه- س- رسیده‌اند. خانم متعلقه نواب امیر اسماعیل میرزا با یک دو نفر دیگر تشریف آوردند آنجا قدری نشسته؛ درحقیقت نعمت غیر مترقبه بود. بعد از ساعتی برخاسته، سر مقبره مرحومه عموقرنی! متعلقه سرکار اشرف والا احتشام السلطنه، صبیه حضرت اشرف ارفع والا حسام السلطنه رفتم. آنجا هم قدری نشسته افسوس بی‌وفایی دنیا را خورده طلب مغفرت کرده، برخاسته سر مقبره مرحوم مستوفی الممالك پدر جناب جلالتمآب آقای مستوفی الممالك- مدظله العالی- رفته، فاتحه خوانده و طلب مغفرت کرده، مراجعت کرده، شب برخلاف منزل سابق هوا سرد بود.

صبح پنج شنبه، چهارم شهر رجب المرجب، مجدداً به حرم مشرف شده، سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته، مراجعت کردم. عصر هم به حرم مشرف گشته، تلگراف احوال پرسی به طهران کرده بودم، جواب رسیده معلوم شد که دوباره به جناب وزیر لشکر کسالت پیدا شده است. پناه به خدا، بجز ملتجی شدن به ائمه اطهار- ع- راه نجاتی ندارم. نمی‌دانم چو گذشت. طرف عصری بحمداللّٰه تلگراف رسید که قدری بهترم. خداوند- ان‌شاءاللّٰه- خودش از این گرداب غم به زودی نجات بدهد. مأیوس و ناامید- ان‌شاءاللّٰه- از در خانه‌اش مرا بر نگرداند. خیال داشتند روز یکشنبه از قم حرکت بفرمایند. چون خبر ناخوش جناب وزیر لشکر دوباره رسید، صبح شنبه ششم رجب المرجب، به حرم مشرف گشته، مرخصی حاصل کرده از قم بیرون آمدیم.

قبل از ناهار به «پل دلاك» رسیده منزل «آب شور» میان چادر معلوم است چو خواهد شد با حال پریشان. خداوند خودش این پریشانی را بخوبی به اصلاح بیاورد.

صبح یکشنبه، هفتم، از پل حرکت کرده روانه «حوض سلطان» شدیم. خداوند- ان شاءاللّٰه- تعالی مآل را به خیر گرداند و فرج بعد از شدتی برساند، بحق محمد و آله.

پنج ساعت از دسته گذشته وارد حوض سلطان شدیم. تا عصر هوا نسیمی داشت.

پنج ساعت از شب گذشته، به شدت باد خاست که چادرها همه کنده شد. به هر قسم بود شب را صبح کرده، صبح دوشنبه از حوض سلطان حرکت کرده در بین راه نواب امیرزاده سلطان حسین میرزا به استقبال آمده بود. احوال‌پرسی کرده ایستادند تا حضرت اشرف ارفع افخم والا از عقب

ص: ۱۱۶

رسیدند. قبل از ظهر وارد منزل «کنار کوه» شدیم. چه حالی بعد از ده ماه سفر در خود ملاحظه می‌کنم. خداوند- ان شاءاللَّه- به خیر بگرداند و این حالت پریشان را بحقّ محمد و آله- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به خیر و خوبی مبدل بگرداند.

از قضایای اتفاقیه در این راه اسبابهای ما هیچ عیب نکرده بود. مکرر در این منزل که بار ما همه بقچه و اسباب بود، در رودخانه کنار کوه در آب افتاد و همه اسباب ضایع شد. با این حالتِ خراب که دارم اطلاع داده که چنین حادثه واقع شد. گفتم تقدیر همچو شده بود حکایتی ندارد.

خلاصه شب سه شنبه نهم رجب در کنار کوه بودیم و باد شدیدی هم می‌آمد.

صبح سه شنبه از کنار کوه حرکت کرده در «کهریزک» نور چشمان به استقبال آمدند، پناه می‌برم به خدا، به چه حالتی وارد شهر می‌شدم، نمی‌فهمیدم که در زمین یا در هوا! دیگر وارد شهر شدن را زبانم یارای تقریر ندارد و قلم از تحریر عاجز است که بگویم، به چه قسم وارد حیاط شدم. خداوند را به چه زبان تشکر کنم که به این قسم وارد شدم. کاش در صحرای بی‌آب و علف و دریاهای پر خطر بودم و به این حالت داخل خانه نمی‌شدم. چه حالتی، من به مردن راضیم، پیشم نمی‌آید «اجل بخت ببین کز اجل هم ناز می‌باید کشید» مردن حق است، آدم یکبار می‌میرد، من ساعتی هزار بار می‌میرم.

تمت النسخه الشریفه فی شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ حسب‌الفرمان لازم‌الاذعان حضرت علیّه عالیه- دامت شوکتها- شاهزاده خانم صبیه رشیده حضرت اشرف ارفع امجد افخم والا- معتمدالدوله- روحنا فداه- متعلقه جناب جلالتمآب اجلّ اکرم نصیرالدوله- مد ظله العالی- سمت تحریر پذیرفت.

چون این نسخه شریفه از تقریرات حضرت علیّه عالیه- دامت شوکتها- است و از دستخط نقل گشته، انصاف این است که مخلع به خلعت مرحمتی گشته بین‌الاقران مفتخر گردد. یا علی مددی.

ص: ۱۱۷

پی نوشتها:

ص: ۱۱۸

مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی- ۳

جعفر الخیاط/ محمدرضا فرهنگ

۱۳- سیر ریچارد بورتون

بورتون چهل سال پس از سفر بورخارت موفق به زیارت مکه شده و توانسته است با موفقیت و بدون آن که شناخته شود تمامی مناسک حج را بجا آورد (کاری که در برخی موارد بورخارت موفق به انجام آن نشده بود) و علت این توفیق را می‌توان در قدرت بر مخفی‌کاری او دانست؛ زیرا او پیش از مسافرت، زبانهای عربی، فارسی و ترکی را آموخت و از چگونگی مناسک و احکام دینی اسلام آگاهی یافت و ماهها پیش از اقدام به سفر مکه آمادگیهای لازم را برای توفیق در این سفر تهیه دید؛ برای نمونه، خود را در حالی که سی و سه سال داشت ختنه نمود و رنگهای گوناگون را برای رنگ‌آمیزی پوست و موی خود تجربه کرد و نیز چگونگی پوشیدن کفش نعال و یا حمل نیزه را به خوبی آموخت.

بورتون یکی از کارمندان شرکت هند شرقی معروف بود. وی پس از سالها خدمت در بخشهای گوناگون این شرکت، مرخصی طولانی گرفت و آنگاه به دریافت کمک مالی از انجمن جغرافیای پادشاهی انگلیس برای مسافرت به جزیرةالعرب و حجاز نایل گردید و پس از تهیه مقدمات سفر، عاقبت در سوم ماه جولای سال ۱۸۵۳ م. با نام مستعار «میرزا عبداللّه» از اهالی بوشهر، از انگلیس عازم اسکندریه شد.

ص: ۱۱۹

ستیون دیردون نویسنده کتاب «سوارکار عرب» می‌نویسد: بورتون پیش از آغاز سفرش اطلاع یافت که شخص انگلیسی به نام «والین» [Wallin [در سال ۱۸۴۵ م. به مکه رفته و مراسم حج را با حجاج انجام داده است، لیکن از ترس جانش، بویژه آن که مسلمانان پس از آن که دو تن یهودی را شناخته و اعدام نموده بودند، از نوشتن دیده‌ها و شنیده‌هایش خودداری نموده بود، از این رو بورتون به او نامه‌ای نوشت تا از تجربیاتش در این سفر استفاده نماید، لیکن نامه‌اش هنگامی به مقصد رسید که مدتی از مرگ والین می‌گذشت، به ناچار سفرنامه بورخارت را مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد و خود را طبق اطلاعات آن سفرنامه، آماده سفر به مکه نمود.

بورتون پس از آن که چندین بار هویت و ملیت خود را در مصر تغییر داد، عاقبت از راه ینبع خود را به مدینه منوره رسانید و به عنوان یکی از حجاج افغانی در آنجا مستقر گردید. او پس از آن که مدتی به گشت و گذار و بررسی اماکن مقدسه و بقاع در مدینه پرداخت، به همراه کاروان شامی، در روز ۳۱ جون ۱۸۵۳ م. عازم مکه گردید و پس از ۸ روز مسافرت سخت کاروان با ۷۰۰۰ حاجی، به امّ‌القری وارد شد.

بورتون از نخستین مشاهدات خود در مکه می‌گوید: او هرگز آن زیبایی و تناسبی که در ابنیه و عمارتها و آثار یونان و ایتالیا است و یا آن عظمت بربر گونه‌ای که در بناهای هند متجلی است در ساختمان مکه ندیده است، لیکن منظره مکه برایش جالب توجه و غریب آمده، از این رو می‌گوید:

«من به این حقیقت اعتراف می‌کنم که از میان تمام آن مردمی که به پرده‌های کعبه آویزان شده و می‌گریند و یا سینه خود را بر روی حجرالاسود قرار داده و می‌فشارند، شخصی به اندازه من- که یکی از حجاج شمال اروپا بودم- دارای احساسات شدید و عواطف لبریز نبود و تصور می‌کردم تمام آنچه که شعرای عرب در اساطیر خود آورده‌اند، از حقیقت و راستی برخوردار است، و این نسیمی که می‌وزد و پرده‌های کعبه را به حرکت درمی‌آورد، نسیم بال ملائک است، نه نسیم روح‌بخش صبحگاهی. لیکن باید این حقیقت را بازگو کنم که عواطف و احساسات شوریده حجاج از عمق ایمان آنان نشأت می‌گرفت، در حالی که احساسات من ناشی از غرور و شوق پیروزی بود.»

سرریچارد بورتون به تفصیل به توصیف سفر خود به مکه و مدینه پرداخت و سفرنامه

ص: ۱۲۰

خود را در دو جلد تدوین نمود و سفرنامه او تقریباً عین سفرنامه بورخارت است، با این تفاوت که توضیحات و تعلیقات او گونه‌ای دیگر است، از این رو به تکرار آن نخواهیم پرداخت و تنها مشاهدات بورتون در داخل کعبه را می‌آوریم؛ زیرا توضیحات بورخارت در این زمینه کوتاه و فشرده است.

در داخل کعبه

بورتون می‌گوید: «... جمعیت فراوانی گرداگرد کعبه ایستاده بودند و من هرگز میلی به ایستادن در آفتاب سوزان ماه ایلول با سری برهنه و پایی بی‌موزه نداشتم، لیکن در این میان صدایی برخاست که راه را برای حاجی که قصد ورود به داخل کعبه را دارد باز کنید و در این هنگام حجاج به کناری رفته و دو مرد قوی هیکل که در پایین درب کعبه ایستاده بودند به سوی من آمده و مرا با بازوهای قدرتمند خود به سوی درب کعبه بلند کردند و مرد سوّمی از داخل درگاه کعبه مرا به سوی خود کشید و بدین‌گونه خود را در دروازه کعبه یافتم. در این هنگام تعدادی از خادمان کعبه که همگی از خانواده‌های مکی با چهره‌هایی به رنگ سبزه تند بودند، به من خوش‌آمد گفتند، در بین این خادمان، جوانی سبزه با هیئتی ساده، از قبیله بنی‌شیبه بود، افراد این خانواده تولیت و کلیدداری کعبه را به عهده دارند و در سالی که من در مکه بودم رئیس این قبیله شیخ احمد نام داشت. آن جوان سبزه کلید نقره‌ای در کعبه را در دست داشت. لحظاتی بعد، بر روی صندلی کوتاهی نشسته و از هویت و ملیت من سؤالاتی نمود. پس از دریافت سؤالات مناسب، به محمد پسرکی که به همراه من بود دستور داد مرا به داخل ساختمان راهنمایی کند و دعاهای مخصوص را برایم بخواند. و این حقیقت را انکار نمی‌کنم که هنگامی خود را در داخل این چهاردیواری بی‌پنجره یافتم و به یاد مردمان متعصب و شوریده‌ای که در پای دروازه کعبه ایستاده‌اند، خود را همانند موشی که در داخل قفسی گرفتار شده تصور نمودم، ولی این هراس مانع آن نگردید که در مدت زمانی که همراهم مشغول خواندن دعا بود به دقت به بررسی و بازرسی اطرافم نکنم، و توانستم با مدادی که همراهم بود نقشه تقریبی کعبه را بر روی پیراهن سفید احرامم ترسیم نمایم.

اما داخل کعبه؛ در حقیقت هیچ جایی را به سادگی این عبادتگاه مشهور ندیده‌ام. کف داخلی کعبه با قطعه‌های رنگارنگ مرمر که رنگ سفید بر آنها غلبه می‌کرد، پوشیده شده بود،

ص: ۱۲۱

اما پوشش دیوارها تا آنجا که قابل رؤیت بود، با همان مرمرهای رنگارنگ بود. لیکن سنگها در قطعه‌های متفاوت و بی‌نظم چیده شده بودند و بر روی برخی از آنها نوشته‌های بلندی نقش بسته بود. قسمتهای بالای دیوار و بخشی از سقف- که نگاه کردن به آن حمل بر بی‌احترامی است- با پوششی گرانقیمت به رنگ سرخ و مطلّا پوشیده بود، و معمولًا این پوشش را بر دور ماندن از دسترس حجاج تا ۶ پا بالا می‌کشیدند. سقف کعبه (بر روی) سه ستون قرار گرفته بود که قطر هر کدام ۲۰ اینچ بود، علاوه بر این، سقف توسط تعدادی ستونهای مایل که بر روی دو دیوار شرقی و غربی تکیه داده شده حفاظت می‌شد. سه ستون اصلی کعبه با پوششی از چوبِ ندّ کندکاری و تزیین شده بود. در رکن عراقی درب کوچکی قرار داشت به نام «باب‌التوبة» که منتهی به راهرو تنگی می‌شد و معمولًا خادمان کعبه از آن، برای رفتن بر روی بام کعبه استفاده می‌کردند. اما رکن حجرالاسود یا حجرالاسعد را صندوقی با قبه‌ای مسطح و مضلّع اشغال کرده است و معمولًا کلیدهای کعبه در داخل آن قرار داده می‌شود. درب کعبه و این صندوق از چوب ندّ ساخته شده‌اند. در داخل کعبه برجستگیهایی معدنی به ارتفاع ۹ پا از سطح زمین قرار دارد که نوع معدن آن را نتوانستم تشخیص دهم و به آنها تعدادی چراغ آویزان می‌گردد که گفته می‌شود چراغها از طلا هستند. با این که حجاج فراوان و یا خادمان زیادی در داخل کعبه نبودند، لیکن این مکانی که دیوارهای آن فاقد پنجره می‌باشد و دربهای آن باریک و تنگ ساخته شده، فضای شبیه به زندان ونیز را در خاطره زنده می‌کند، هنگامی که انسان در داخل کعبه است از بدن او قطرات درشت عرق سرازیر می‌گردد، و هنگامی که تصور پر شدن این مکان از حجاج متعصب را نمودم موی بر اندامم راست شد.

مراسم عبادت در داخل کعبه عبارت بود از دو رکعت نماز و خواندن دعاهای طولانی در هر یک از رکن شامی (در غرب) و رکن عراقی (شمال) و رکن یمانی و بالاخره در مقابل ثلث جنوبی دیوار شرقی.»

در اینجا بورتون اشاره می‌کند که گفتار بورخارت که «در برابر هر رکنی از ارکان چهارگانه ۲ رکعت نماز خوانده می‌شود» درست نیست، و حقیقت آن است که او بدان اشاره نموده است.

بورتون می‌گوید: پس از انجام این مراسم به سوی دروازه کعبه رفتم در حالی که هنوز مردم به یکدیگر فشار وارد می‌آوردند.

ص: ۱۲۲

پوشش کعبه

هنگامی که به مکه رسیدیم، پوشش تازه‌ای از دیوار کعبه آویزان شده بود، لیکن پرده از بالا با تناب تا قسمتی از دیوار کعبه، که از دسترس حاجیان دور بماند، بالا برده شده بود.

پرده از پارچه سیاه برّاقی بافته شده بود و نوشته‌های طلایی آن در قسمت بالا- قرار گرفته بود و دور کعبه را فرا می‌گرفت. تلألؤ نوشته‌های مطلّا چشمها را خیره می‌کرد. بنا به روایت مشهور، نخستین کسی که به کعبه پرده آویخت تُبّع حمیری بوده است و این سنت تا به امروز باقی است، و پیشتر سنت عربها بر این بود که پرده تازه را بر روی پرده قدیم نصب می‌کردند، لیکن بعدها بر اثر سنگینی پرده‌ها و احتمال فروریختن کعبه این سنت منسوخ گردید. هزینه بافت این پرده در زمان قصی از مردم جمع‌آوری می‌شد تا آن که ابوربیعه المغیرهٔ بن عبداللّه به ثروت هنگفتی دست یافت و چندین سال تمام هزینه پرده را پرداخت و از این رو به لقب «العادل» شهرت یافت. اما پیامبر- ص- ترجیح می‌داد پرده کعبه از پارچه نازک یمنی بافته شود و هزینه آن را از بیت‌المال مسلمین می‌پرداخت و در زمان خلافت عمر، او ترجیح داد که پرده از کتان مصری ساخته شود و همه‌ساله پرده‌ای نو را دستور می‌داد و پرده قدیمی را در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسیم می‌نمود. در دوران خلافت عثمان پرده کعبه هر سال در دو نوبت تعویض می‌شد؛ یک بار در زمستان با پارچه‌ای حاشیه‌دار و یک نوبت در تابستان با پارچه کتانی. اما در عهد معاویه، او نخست پرده‌ای از کتان و حریر می‌آویخت، لیکن بعدها پرده‌های اهدایی وی بافته شده از پارچه‌های یمانی راه‌راه گردید و به شیبهٔ بن عثمان دستور داد همه ساله پیش از آویختن پرده نو پرده قدیمی را پایین آورده و دیوار کعبه را با عطر خلوق خوشبو نماید، و شیبه اقدام به توزیع قطعات پرده قدیمی میان حجاج می‌نمود، و عبداللّه بن عباس نیز بر کار او اعتراضی ننمود.

در قرن نهم میلادی مأمون خلیفه عباسی سالی سه بار پرده کعبه را تعویض می‌نمود، نخستین بار کعبه را در روز دهم محرم‌الحرام با پارچه حریر که زمینه آن قرمز رنگ بود و در بار دوم در روز اول شوال کعبه را با پارچه حریر سفید رنگ می‌پوشاند. و هنگامی که به خلیفه عباسی، المتوکل، گزارش داده شد که پرده کعبه بر اثر دست مالیدن حاجیان فرسوده می‌گردد، نخست دستور داد که کعبه را در یک زمان با دو پرده بلند، که تا زمین می‌رسید، بپوشانند و بعدها دستور داد هر دو ماه یکبار پرده تعویض گردد. این اهمیت عباسیان به کعبه دلیلی است

ص: ۱۲۳

بر تسلّط آنان بر حجاز و توجه به مسائل آن، موضوعی که مدتها میان بغداد و مصر و یمن دست به دست می گشت.

در دوران ادریسی (قرن دوازهم میلادی) پرده کعبه را عباسیان از حریر سیاه بافته و از بغداد ارسال می‌داشتند، لیکن در دوران ابن جبیر پرده به رنگ سبز با نخهای طلا بوده است.

در قرن سیزدهم میلادی پادشاه مصر سلطان قلاوون عهده‌دار ارسال پرده کعبه گردید. وی برای تأمین هزینه پرده دو دهکده به نامهای بیسوس و سندبوس را که عایدات فراوانی داشته وقف نمود. عایدات این دو دهکده که در مصر قرار داشتند برای تأمین مخارج دو پرده؛ نخست پرده‌ای سیاه برای پوشش خارجی کعبه و دیگری قرمز برای پوشش داخل کعبه به مصرف می‌رسید. افزون بر این، پرده‌های نیز برای پوشش قبر پیامبر- ص- در مدینه منوره بافته و ارسال می‌شد. هنگامی که عثمانیان بر حجاز و سرزمینهای مقدس مستولی شدند، سلطان سلیم رنگ سیاه را برای پرده کعبه انتخاب نمود و پس از وی فرزندش سلطان سلیمان (در قرن شانزدهم) موقوفات فراوانی را برای این کار معین نمود، و از این پس پرده کعبه، هرگاه که خلیفه جدیدی به حکومت می‌رسید، تعویض می‌شد. اما وهّابیان آنگاه که بر مکه مستولی شدند، نخستین بار کعبه را با پارچه‌ای قرمز رنگ، که از جنس عباهای عربی بافته شده در احساء بود، پوشاندند.

بورتون در پایان سخنش در این باره می گوید: پرده کعبه در زمان او (یعنی سال ۱۸۵۳ م.) در کارگاه بافت پارچه‌های پنبه‌ای در مصر که به نام «خرنقش» مشهور بود در محله باب‌الشعریه قاهره بافته می‌شد، این پرده معمولًا از ۸ قطعه تشکیل شده است که دو قطعه آن برای هر یک از دیوارهای کعبه است و محل اتصال هر دو قطعه با کمربندی مطلّا پوشیده می‌شد و آنگاه زیر پرده را با آستری سفید می‌پوشاندند و این پرده به وسیله تنابهای پارچه‌ای بر کعبه آویزان می گردید. و گفته می‌شود که هنگام بافت این پرده، تمامی آیات قرآن بر روی آن نوشته می‌شده است، لیکن در دوره‌ای که بورتون شاهد آن بوده تنها آیه شریفه «إنّ اول بیتٍ وُضع للناس للذی ببکهٔ مبارکاً و هدیً للعالمین» و ۷ سوره از سوره‌های قرآن، یعنی سوره کهف، مریم، آل‌عمران، توبه، تبارک، طه، با خط «طومار» که از درشت‌ترین خطوط شرقی است، نوشته می‌شده؛ بگونه‌ای که از دور قابل خواندن بوده است. اما کمربند طلایی که گرداگرد پرده را فرا گرفته به عرض دوپا و در ارتفاع ثلث بالای پرده قرار دارد: این کربند از

ص: ۱۲۴

چهار قطعه به هم دوخته تشکیل شـده است. بر روی قطعه اول و دوم، آیات و اسـماء جلاله خداوندی و بر روی قطعه سوم و چهارم لقب و نام پادشاه حاکم نقش بسته است، تمام این نوشته‌ها و نوشته‌های پرده کعبه با نخهایی از طلا که از حریر قرمز است بافته شده. هنگـامی که بافت این پرده در کارگاه خرنقش قاهره به پایان می‌رسـد، طی مراسـمی به مسـجد سـیدنا الحسـین- ع- در قاهره منتقل شده و در آنجا آستر زیرین آن هم دوخته می‌شود و سپس آماده برای حمل به سوی مکه می گردد.

شهر مکه

در سفرنامه بورتون گزارشهای جالب توجه و ارزشمندی درباره زندگی شهری مکه آمده که در آن به توصیف شهر مکه و ساکنین آن پرداخته است. بورتون می گوید: مکه برغم قدمت کعبه و مسجدالحرام، که تاریخچه ساختمان آن به اعماق تاریخ پیوند دارد، از ساختمان جدیدی برخوردار است، این شهر در حوالی سالهای ۴۵۰ میلادی توسط قصی و افراد قبیله قریش ساخته شد، در حدود ۳۰ تا ۴۵ هزار نفر سکنه دارد ولی گنجایش اسکان سه برابر این جمعیت را داراست. خانه‌های آن از آجر و سنگ گرانیت و سنگهای لاشه کوههای شـهر ساخته شـده است. دورنمای مکه شبیه به دشتی پرپیچ و خم و موج‌دار در میان تپه و کوهپایه‌ها است، طول شـهر از معبده در شمال تا کوه اجیاد در جنوب ۲/۵ مایل است، و عرض شـهر از کوه ابوقبیس در مشرق (که در کوهپایه غربی آن عمده خانه‌های شهر ساخته شده است) تا کوه هندی در مغرب است و در میانه و مرکز این خط کعبه قرار گرفته است.

بورتون هنگام توصیف وضعیت مردمان مکه می گوید: بسیاری از مسلمانانی که او سخن آنان را شنیده است، معتقدند که آینده اسلام و مسلمانان مواجه با مشکلات و مصیبتهای بسیاری است (و با توجه به این تفکر است که بورتون به مسیحیان توصیه می کند که از این وضعیت برای نشر مذهب مسیحیت میان مسلمانان بهترین استفاده را می‌توانند بنمایند و از راه تبلیغ می‌توانند در جوانان مسلمان و نسلهای آینده نفوذ نمایند) و آنگاه بورتون به این نتیجه‌گیری می‌رسد که هر آگاه به وضعیت جهان، این موضوع را درک خواهد نمود که انگلستان در آینده مجبور به سیطره و تسلط بر مرکز اسلام و منبع او خواهد گردید، و این تسلط از راه نیروی نظامی و در اختیار گرفتن این قبله مقدس انجام می‌پذیرد. بورتون آنگاه به

ص: ۱۲۵

سفرنامه بورخارت و گفته‌های او درباره انتشار فروش مشروبات الکلی در مکه اشاره دارد و می گوید: بطور مطلق او چنین موضوعی را ندیده است، علاوه بر این برخی از افسران ارناؤوط به او گفته‌اند که آنان در قاچاق نمودن بعضی از بطریهای مشروب از جده به مکه با مشکلات فراوانی روبرو گردیده‌اند. و آنگاه می گوید: احتمالًا آنچه را که بورخارت گفته به علت وضعیت غیر طبیعی شهر مکه بوده که در آن هنگام تحت سلطه و سیطره محمدعلی پاشا بوده است.

از حوادث جالب توجهی که بورتون نقل می کند قضیه شخصی است که طواف دادن او را به عهده داشته است. بورتون می گوید: این شخص به او اصرار ورزید که او به نیابت از طرف پدر و مادرش به انجام حج بپردازد و آنقدر بر این موضوع اصرار ورزید که بورتون مجبور به پذیرفتن شد و آنگاه آن مطوف به نیابت از پدر بورتون که نام او را یوسف بن احمد و مادرش که نام او را فاطمه دختر یوسف قرار داده بود، حج انجام داد و اجرت مقرره برای این کار را هم دریافت نمود!

بورتون از قبرستان مکه که او آن را قبرستان مقدس (جنةالمعلی) نامیده دیدار کرده و درباره مشاهدات خود چنین می گوید: در این قبرستان جایگاهی که بر آن جنازه عبداللَّه بن زبیر به دستور حجاج بن یوسف ثقفی به دار آویخته شد را دیدم. او همچنین قبر عبدالرحمن بن ابی‌بکر را دیده است که می گوید نزد شیعیان و سنیان مورد احترام بوده است. و نیز قبر خدیجه کبری را دیده که روی آن از پارچه‌ای سبز رنگ پوشیده شده بوده. افزون بر اینها، او قبر مادر پیامبر- ص- آمنه را دیده است که به تازگی بازسازی آن پس از تخریب وهابیان تمام شده بوده است. بورتون آنگاه به تشریح دیدارش از دیگر اماکن مکه که پیشتر بورخارت به توصیف آنها پرداخته بود می‌پردازد و می گوید: طبق منابعی که او آنها را دیده، در مکه دوازده محل معروف که زیارتگاه است وجود دارد ولی او تنها نامی از این اماکن را شنیده است و از محل دقیق آنها اطلاعی در دست نمی‌باشد نظیر المختبا (/ مخفی گاه)، خانه الخیزران که پیامبر- ص- در آغاز پیامبری در آنجا نماز می گزارد، زادگاه عمر، خانه ابوبکر، زادگاه جعفر طیار در نزدیکی گورستان الشبیکه، المدّعی، دارالهجره، مسجدالرایه که پیامبر- ص- پرچم خود را پس از تسلیم مکه به ارتش اسلام در آنجا قرار داد، مسجدالشجره، که بورتون ادعا می کند علت این نامگذاری این است که در این مسجد پیامبر- ص- درختی را به حرکت وادار نمود، مسجد جعرانه، که در این مسجد پیامبر لباس احرام به تن کرد و تا کنون مورد احترام و

ص: ۱۲۶

تقدیس ایرانیان است، مسجد ابراهیم، مسجد ابوقبیس، مسجد ذی‌طوی.

بورتون در پایان سفرنامه خود به میهمانی شامی که یکی از اهالی مکه به نام علی بن یاسین الزمزمی از او کرده، یاد می‌کند و می‌گوید: در این میهمانی خوراکیهای گوناگونی نظیر برنج (البلاد)، بامیه، ماکارونی، بریانی، قارچ، دلمه، کباب، سالاد، نان مخصوص، و دسرهای همچون شیربرنج، راحهٔالحلقوم، کنافه (نوعی شیرینی) را در سفره دیده است، و برخی از این خوراکیها را با قاشق چوبی میل کرده است. او به این نکته اشاره دارد که عربها از روش فرانسویان در خوردن خوراکیها ناآگاهند و زمان طولانی را در سر سفره نمی‌گذرانند.

بورتون ضمن اشاره به خوراکیها می‌گوید: مکه مقدار زیادی مواد غذایی و سبزیجات مورد نیاز ساکنین خود را از شهر طائف و دشت وادی فاطمه تأمین می‌کند و این مواد در موسم حج به ۱۰۰ بار شتر می‌رسد، علاوه بر این سبزیجات، میوه‌های دیگری نظیر هندوانه، خرما، لیمو، انگور، خیار و جز اینها نیز به مکه آورده می‌شود.

بورتون پس از این مدت، از مکه به جده رفته و حقیقت و هویت خود را برای کنسول انگلیس (مستر کول) فاش می‌نماید، وی ضمن قدردانی از این کنسول و رفتار او می‌گوید:

برغم این که این کنسول خدمات فراوانی به کشورش نموده است لیکن به مسؤولین انگلیس توصیه می‌کند که مناسب است علاوه بر کنسولی در جدّه، نماینده‌ای نیز در مکه قرار دهد و ناظر به جریانات آنجا شود تا این که این مادر شهرهای اسلامی تحت سیطره نیروهای انگلیس درآید.

درباره اهمیت جدّه، بورتون می‌گوید: برای درک اهمیت این بندرگاه کافی است گفته شود در سال تنها ۲۵ تا ۳۰ کشتی تجارتی از هند به این بندر وارد می‌شود که مال‌التجاره‌ای برابر با ۲۵ میلیون روپیه به همراه دارند.

۱۴- مستشرق هلندی هورغرونیه

مستشرق هلندی «سنوک هورغرونیه» استاد دانشگاه لیدن، این توفیق را به دست آورد که به مدت یک سال از ۱۸۸۴ لغایت ۱۸۸۵ را در حجاز بگذراند، در این مدت، ۶ ماه را در مکه و ۶ ماه دیگر را در شهر جده گذرانید. او در مدتی که در مکه بود، اوقات خود را به عنوان «یکی از دانشجویان علوم اسلامی» به تحصیل فقه می‌گذرانید. این استاد دانشگاه پیش از

ص: ۱۲۷

مسافرت خود، کتاب مفصلی را به زبان هلندی به چاپ رسانیده بود که در آن به تحقیق درباره مناسک حج و آغاز و مراحل پیشرفت و تغییرات آن در جاهلیت و اسلام، مورد بررسی قرار گرفته بود. او آنگاه در سال ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ یک مجلد کتاب قطور را که از دو جزء تشکیل شده بود، به چاپ رسانید. این کتاب به زبان آلمانی بود و در آن هورغرونیه آرای یکسویه خود را درباره مکه آورده بود. جلد اول این کتاب محتوی شرح کوتاهی درباره وضعیت جغرافیایی مکه و تاریخ کامل و مفصلی درباره این شهر از زمان پیامبر تا سال ۱۸۸۵ م. بود و تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد. این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه نشده است. اما جلد دوم این کتاب را مستر جی‌ایج موناهان (یکی از کنسولهای پیشین انگلستان در جدّه) به انگلیسی ترجمه و آن را در سال ۱۸۳۰ م. با عنوان «مکه در اواخر قرن نوزدهم» منتشر نمود. هورغرونیه در این جلد به زندگانی مردم مکه و عادت و فکلور و وضعیت اجتماعی و علمی آنان و دیگر ساکنین مکه و بویژه مردمان اهالی اندونزی، که او از آنان با نام «جاوا» یاد می‌کند، پرداخته است.

هورغرونیه درباره ساکنین مکه می‌گوید: هر تازه واردی هنگام راه رفتن در خیابانهای مکه، تنوّع قومیت مردمان آنجا، توجهش را جلب می‌کند، در میان مردمان از ترکان با چهره‌ها و پوستهای سفید و شفاف تا سیاهان اهل نوبه با پوستی و چهره‌ای به دست تیره و سیاه را مشاهده خواهد کرد. از سوی دیگر میان بسیاری از این قومیتها خصومت وجود دارد و مردمان هر ملیتی گونه‌هایی از نفرت خود را نسبت به قومیت دیگر ابراز می‌دارند. و بیشتر این مردمان به منظور مجاورت در کنار مسجدالحرام و جستن تبرک و ثواب در مکه اقامت گزیده‌اند، لیکن گروههایی نیز به غرض تجارت و سودجویی و منافع دنیوی در آنجا ساکنند، ولی در عین حال، حتی مسائل دینی و عبادتی که بسیاری را تشویق به ماندن در مکه می‌کند، مانع از ارزیابی این کار با دیدگاههای مادی و دنیایی نمی‌شود، از این رو بسیاری از مسلمانان این جمله را تکرار می‌کنند: «حج مبرور، ذنب مغفور و تجارهٔ لا تبور» (۱)، هورغرونیه وجود فعالیتهای تجارتی را دلیل بر وجود منافع دنیوی در سفر حج دانسته است و می‌گوید در این بازار فعالیت و سودآوری هندیها با فروش مال‌التجاره خود یا وام دادن، سود فراوانی را نصیب خود می‌کنند

۱- مقصود از این تجارت نه معنای متداول و اصطلاحی آن، که عبارت از تجارت کالا است، بلکه مقصود تجارت با خداونداست که او وعده سود اخروی به حج‌گزاران داده است و کسی که با خداوند تجارت حج انجام می‌دهد، هرگز از سود بی‌نصیب نخواهد بود.

ص: ۱۲۸

و به رغم حرمت شرعیِ ربا در اسلام، این بازرگانان معمولًا با استفاده از حیله‌های شرعی و با وام دادن پول و گرفتن سودی با عنوان «مرابحه» سعی در شرعیت بخشیدن به معاملات ربوی خود دارند؛ برخی از این راهها و حیله‌های شرعی عبارتند از نوشتن مبلغی در سند بیش از آنی که بدهکار دریافت داشته و باید بپردازد و دیگر آن که این جنسی را که ارزش و بهای کمی دارد به قیمت فاحشی به مدیون فروخته و قیمت آن را که در واقع برابر با سود وام خود است جزء وام او در موعد سررسید دریافت می‌دارد و بیشتر وام‌گیرندگان از مردمان طبقه متوسط می‌باشند.

هورغرونیه می‌گوید: رقیب سرسخت هندیها در تجارت و سودآوری، اهالی حضرموت هستند که این افراد معمولًا با دست خالی به مکه آمده و به علت قابلیت فوق‌العاده در تحمل سختیها و گرسنگی و عقل اقتصادی، در مدت کوتاهی با انجام هر کاری که برایشان پول‌آور باشد، به دارایی و ثروت دست می‌یابند، این افراد حتی به کارهایی که با شرافتشان ناسازگار باشد نیز دست می‌زنند بسیارشان در روز نخست با حرفه بارکشی و حمّالی آغاز می‌نمایند و پس از مدّتی در ردیف بازرگانان جدّه قرار می‌گیرند. علاوه بر این دو گروه، مردمانی هم از یمن برای کسب و کار به مکه می‌آیند لیکن اهالی یمن هرگز قادر به برابری با حضارمه نمی‌باشند.

هورغرونیه پس از توصیف برخی مکیهای فقیر ساکن در مکه، که در آنجا به کار اشتغال دارند؛ نظیر اعراب بدوی، مغربیها، افغانیها و جز اینها به سیاهان آزاد، که به «تکروریین» مشهورند، و بندگان آزاد شده اشاره دارد. او همچنین به کارهای ناشایستی که برخی زنان فاسد انجام می‌دهند اشاره دارد (و به نظرم از یک استاد دانشگاه بعید است که در پی یافتن اعمال ناشایست مردمان پست باشد) و می‌گوید: برخی از زنان فاسد و پست- و بویژه زنان مصری- به مکه آمده و برای سرپوش گذاشتن بر فحشا، خود را از راه (الزواج بالمقاولهٔ/ ازدواج قراردادی) به همسری مردی درآورده و آنگاه به شغل کثیف خود ادامه می‌دهند.

هورغرونیه از مردمان اهل اندونزیِ ساکن در مکه تعریف و تمجید فراوانی نموده و می‌گوید: این «جاوه‌ایها» برخلاف دیگران برای تجارت و سود مادّی به مکه نمی‌آیند، بلکه غالباً برای انجام فرائض دینی و مجاورت، ساکن مکه می‌گردند. (البته به نظر من گو این که مسلمانان اندونزی مردمانی پاک و خوش‌قلبند لیکن به نظر می‌رسد توجه این مستشرق به

ص: ۱۲۹

این مردمان به علت هلندی بودن او می‌باشد که مدت زمان زیادی اندونزی را در تحت سیطره استعماری خود داشته است).

هورغرونیه می‌گوید: برغم تعدد قومیتها و ملیتها در مکه، چهره عمومی شهر از جهت زبان و عادات و رفتارها، چهره یک شهر مغرب عربی را دارد، در این شهر افراد طبقه بالای جامعه را شریفان و سادات و دیگر خانواده‌های ریشه‌دار و قدیمی حاکم در مکه تشکیل داده و افراد طبقه پایین را دیگر اعراب مناطق حجاز که به مکه می‌آیند تشکیل می‌دهند. لیکن به این نکته اشاره دارد که همواره مردم طبقه پایین به سهولت و سادگی سر طاعت و تسلیم در برابر شرفای حاکم فرود نمی‌آورند. از این رو هر گروهی بنا به عادت و رفتار قبیله‌ای و ملّیِ خود عمل می‌کند. و به رغم این که وضعیت عمومی، چهره یک شهر مغرب عربی است، همگی از شریف مکه گرفته تا گدای سرگذر در این امر اشتراک عقیده دارند که هر کدام به راهی حاجیان را دوشیده و آنها را وسیله امرار معاش خود قرار دهند؛ زیرا همگی- به صورت مستقیم یا غیر مستقیم- از راه سفر حجاج ارتزاق می‌کنند.

هورغرونیه درباره تجارت برده و بردگی می‌گوید: انواع بردگان آفریقایی را می‌توان به وفور در دکه‌های برده‌فروشان یافت، و او در بازار برده‌فروشان، که عبارت بود از سالنی بزرگ در نزدیکی دروازه مسجدالحرام (باب الدریبه)، همه نوع برده؛ اعم از مرد و زن را که در معرض فروش بوده‌اند دیده است. برخی از این بردگان به تازگی برای فروش به بازار آورده شده بودند و برخی دیگر برای چندمین بار به فروش می‌رفتند. او به توصیف مفصلی از بازار و متاع آن؛ یعنی برده می‌پردازد و می‌گوید: احساس او از وضعیت فروش این بود که بردگان همانند گاوان به فروش می‌رفتند؛ بویژه کنیزکان جوان، لیکن می‌گوید با دقت بیشتر دریافته است که این دختران جوان هرگز از وضعیت خود ملول و پشیمان نبوده‌اند. این مستشرق آنگاه به چگونگی جمع‌آوری و انتقال این بردگان و تأثیر بردگی آنان در انتشار اسلام در آفریقا و بیرون آن پرداخته و می‌گوید: اعراب و مسلمانان به هر جای آفریقا رفته‌اند اسلام را تبلیغ و نشر داده‌اند و این حقیقت که هر جا روستا و دهی که بردگان آن مسلمان شده و به آن بازگشته‌اند، بزودی آثار پاکیزگی و اشتغال سکان آن به کار ثمربخش از قبیل کشاورزی و صنعت و آموزش روی آورده‌اند. برای اروپاییان و مبشّرین مسیحی مشهود است و ساده‌ترین راه برای تمییز میان دهات و روستاهای بت‌پرست و مسلمان این پدیده است. آنگاه هورغرونیه با ناراحتی به این

ص: ۱۳۰

نکته اشاره می کند که مسیحیان مؤمن همواره از این حقیقت خجلت زده‌اند که بردگانی که نیمی از آنان لخت بوده و تحت سیطره مسیحیان می‌باشند، از تمدن اروپایی تنها گذاشتن کلاههای پهن و گشاد و مشروبخواری را آموخته‌اند، در حالی که مسلمانان سیاه به کار و تولید مشروع روی آورده‌اند.

وی می گوید: هنگامی که هزاران سیاه و حبشه‌ای برای بردگی به کشورهای اسلامی آورده می‌شوند، آنگاه که به یاد سرزمین و زادگاه خود می‌افتند این حقیقت برای آنان آشکار می‌شود که تنها پس از بردگی است که انسانیت به آنها هبه شده است از این رو مردمانی آرام و قانع و سر به زیر می‌شوند و هرگز آرزوی بازگشت به موطن خود را نمی کنند، بدینجهت به کشورهای اروپایی توصیه می کند که تجارت برده را با راههایی غیر از نیروی نظامی و ناوهای جنگی از میان بردارند و این راه عبارت است از آموختن زندگی و ارزش آن به آفریقاییان تا بدین وسیله این تجارت منفور از میان برداشته شود.

هورغرونیه در بخش دیگری از سفرنامه خود به چگونگی استفاده مادیِ اهالی مکه از حجاج دارد. او نخست به آل‌شیبه که کلیدداران کعبه هستند اشاره کرده و می‌نویسد: در این روزگار افراد این خانواده، از راه فروش قطعه‌های پرده کعبه، که از سالهای گذشته باقی مانده است و همه ساله تجدید می‌شود، ارتزاق می‌نمایند، علاوه بر این، درآمدهایی نیز از راه اجازه وارد شدن حجاج به داخل کعبه دارند و همان‌گونه که معروف است درب کعبه در روزهای ۱۰ محرم‌الحرام و ۲۷ رجب و ۱۵ شعبان هر سال به روی حجاج گشوده می‌شود. علاوه بر این موارد، در برخی از روزهای ماه رمضان و ماههای حج نیز حجاج می‌توانند داخل کعبه شوند و همچنین با پرداخت مبالغ هنگفتی از سوی برخی از ثروتمندان عرب، آل‌شیبه درب کعبه را می گشایند. از مراسم گشایش درب کعبه برخی از خواجگان حرم نیز سود می‌برند.

هورغرونیه از گروهی که به سقایت حجاج می‌پردازند، با نام «الزمزمیین» یاد کرده و چنین می گوید: سقایت و آبیاری حجاج از دیرباز در دست بنی‌العباس بوده و این سمت را از یکدیگر به ارث می‌برده‌اند، از این رو آنچه در رابطه با چاه و آب زمزم بوده در دست این خاندان است. لیکن پس از آن که بنی‌العباس از این سمت شانه خالی نمودند، آب چاه زمزم مقدس برای همه حاجیان مباح گردید و همه کس در استفاده از آن آزاد گردید. لیکن حقیقت امر جز این است و گروهی از سقایان تقسیم آب این چاه را به خود اختصاص داده‌اند، بدین

ص: ۱۳۱

گروه نـام «الزمزمیـۀ» گفته می‌شود و این گروه در نزدیکی حرم وسایـل کار خود از قبیل کوزه و مخازن آبی که آب زمزم را خنک نگه می‌داشت حفظ می‌نمودند و آنگاه این آب را به حجاج اجاره داده تا هر موقع نیاز داشـته باشـند بنوشند، علاوه بر این کار، افراد گروه زمزمیه به انجام برخی خدمات برای حجاج، در مقابل دریافت مقداری پول، مشغولند.

هورغرونیه سـپس به متولیـان امـاکن مقـدس مکه اشاره دارد، لیکن بیشتر درباره گروه «مطوّفین/ طواف‌دهنـدگان» سـخن می‌رانـد و می‌گویـد: این گروه از دیربـاز به انجـام کارهای حجاج می‌پرداخته‌انـد و مشـهور این است که هر گروه از مطوفان و خانواده‌شان، به خدمت گروهی از حجاج، که از ملیت معینی می‌باشـند، می‌پردازند؛ مثلًا برخی از مطوفین مخصوص حجاج عراق می‌باشـند و برخی دیگر از آنِ حجاج ترک یا شام و جز اینها، این گروه معمولًا مشتریان خود را از جـدّه اسـتقبال نموده و بهمراه آنها به مکه می‌آیند و پس از پـذیرایی از آنان در منازل خود، آنان را به مسـجدالحرام و عرفات و مشـعر و منا برده و تمام مناسک حج را به همراه آنان به جـای می‌آورنـد. این گروه همواره در جامعه مکه از قـدرت و نفوذ و اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و سـطح فرهنگی و شـعور اجتماعی آنان با دیگر ساکنین مکه متفاوت است.

هورغرونیه آنگـاه به گروه دیگری که عبارتنـد از دسـتفروشان و صـرافین و صاحبـان اتـاق و خانه که به حجاج اجاره داده می‌شود و همگی از سفر و اقامت حجاج در مکه استفاده مادّی می‌نمایند اشاره دارد.

این مستشـرق در بخش دیگری از کتاب خود اشاره به آرامشی دارد که در مکه در ماه محرم‌الحرام و پس از بازگشت گروه بسیاری از حاجیان به کشورهای خود به وجود می‌آیـد. او می‌گویـد گروهی از حجاج سـعی می‌کنند تا روز عاشورا را، که روز فتح مکه در صـدر اسـلام بوده، در مکه باشـند و به ایرانیـان اشاره دارد و می‌نویسـد: حاجیان ایرانی معمولًا در روز عاشورا به صورت محرمانه به عزاداری امام حسین- ع- می‌پردازند، ولی در جدّه و پس از جنگ عثمانی و روسیه، ایرانیان این مراسم را علنی برگزار می‌کنند و او از سـبب و ارتبـاط میان «آزادی مراسم عزاداری» و جنگ حکومت عثمانی و روسـیه اطلاعی نـدارد. در ادامه می‌نویسـد: ایرانیان در دهه محرم در منزل بزرگی اجتمـاع نمـوده و به عزاداری می‌پردازنـد، درب این منزل بر روی همه بـاز است و هر کسـی می‌توانـد در مراسم شرکت جوید و خود هورغرونیه نیز در محرم سال

ص: ۱۳۲

۱۸۳۴ میلادی در این مراسم شرکت جسته است و می‌گوید: او حاکم ترک را که به دعوت کنسول ایران در آن مجلس حضور داشته دیده است و این حاکم نه تنها از شربتی که در مجلس به حاضرین می‌دادند نوشید بلکه گریه تأثرآوری نیز نمود!

او آنگاه به مناسبتهایی که مردم مکه آنها را پاس داشته و مراسمی برپا می‌دارند و بر سر مزار اولیا می‌روند، اشاره می‌کند و می‌گوید: روزهای معینی در سال وجود دارد؛ نظیر «یوم ستنامیمونه» و «یوم الشهداء» و «یوم الشیخ محمود» و «یوم المهدلی». یوم الشهدا، بزرگداشت روزی است که حسین بن علی و یاران او در پای کوه فخ به شهادت رسیدند، او در سال ۷۸۶ م. از شهر ینبع بر علیه عباسیان قیام کرد و شهید گردید. لیکن برخی از مکیان معتقدند که در پای این کوه آرامگاه برخی صحابه نظیر عبداللَّه بن عمر می‌باشد.

زندگی اجتماعی و خانوادگی مردم مکه

هورغرونیه بخشی از کتاب خود را به زندگانی خانوادگی مردم مکه در سالهای ۱۸۸۵ م.

اختصاص داده و به تفصیل، گاهی هم با غرض‌ورزی فراوان، به آن پرداخته است. او می‌گوید:

هنگامی که مکیان اصطلاح حریم را بکار می‌برند مقصود آنان همسر و کلفتها و تمام زنانی هستند که در خانه او زندگی می‌کنند، آنگاه ادعا می‌کند که روابط زناشویی مسلمانان ساکن مکه سست و ناپایدار است وگرنه چرا برای آمد و شد زنان محدودیتهایی قرار داده شده و بر چهره آنان نقاب و حجاب گذاشته شده است؟ و می‌گوید علی العموم زن بی‌شوهر اعم از باکره و غیر باکره به عنوان بار سنگینی بر دوش خانواده خود شمرده می‌شود، مگر آن که آن خانواده ثروتمند باشد، از این رو این گونه زنان همواره در پی یافتن مردی هستند که او را شریک موقت زندگانی خود قرار دهند و از این راه مخارج زندگانی خود را تأمین نمایند و اضافه بر این مهری نیز به تناسب وضعیت تمکن مرد به او داده شود و احتمالًا خادم یا کنیزی نیز در اختیار او قرار داده شود. حتی برخی از زنان ثروتمند آرزوی یافتن چنین مردانی هستند که با آنان رابطه زوجیت موقت برقرار نموده و بدین وسیله از شرّ فامیلهای سودجوی خود رهایی یابند. و این در حالی است که یک مرد اروپایی به رغم داشتن روابط دوستی با زنان هرگز از روابط زناشویی خود با همسرش روی گردان نمی‌باشد! و اصولًا عشق واقعی هرگز به مخیله مرد مسلمان خطور نمی‌کند!

ص: ۱۳۳

او با اقرار به این که اصل کلی در زندگی خانوادگی و زناشویی مکه داشتن یک همسر است و بودن همسران متعدد و تعدد زوجات بسیار اندک و غالباً در میان مردان ثروتمند است، لیکن به استنتاجات غلطی پرداخته و معتقد است که خیانت همسران به شوهران خود یک قاعده و اصل کلی در مکه است!

وضعیت علمی شهر مکه

هورغرونیه بیش از ۵۰ صفحه از سفرنامه خود را به وضعیت علمی شهر مکه اختصاص داده و در آن به فقه اسلامی و سرآغاز علوم دینی و دیگر علوم پرداخته و آنگاه اشاره‌ای به مذاهب چهارگانه و انتشار آن در مکه دارد و سپس به مناصب و مقامات علما و روحانیان می‌پردازد. درباره مراکز علمی شهر مکه می‌گوید: غالب مجالس درس علوم دینی در مسجدالحرام برگزار می‌شود، بدین گونه که پس از پایان گرفتن نماز جماعت حلقه‌هایی در گرداگر مسجد تشکیل شده و استادان فقه مذاهب چهارگانه به تدریس مشغول می‌شوند، تعداد اندکی از این استادان فقه را بر مذهب حنبلی، که تشابه زیادی با مذهب وهابیان دارد، می‌آموزند، پس از حنابله مالکیان هستند که حلقات درس فقه آنها اندکی بیش از حلقه‌های درس حنبلیان می‌باشد؛ زیرا اصولًا پیروان مذهب مالکی در کشورهای مسلمان آفریقایی- بجز مصر سُفلی- هستند؛ یعنی اهالی سودان و بردگان مشهور به التکروریین و مسلمانان حبشه و دیگر اسلام آورندگان از سرزمینهای برده‌پرور، که پیرو طریقه سنوسی می‌باشند، همگی بر مذهب مالکی می‌باشند. اما فقه حنفی به علت آن که فقه مذهب رسمی ترکان عثمانی است. از حلقه‌های تدریس بیشتری برخوردار است. ترکان پیشتر بنا به رعایت وضعیت جهانی مکه که مورد توجه تمامی مسلمانان با مذاهب گوناگون می‌باشد برای هر مذهبی یک قاضی در مکه نصب می‌نمودند، لیکن بزودی بر این حقیقت واقف شدند که نفوذ کلمه و سلطه آنها در مکه هنگامی است که قانون آنان حاکم باشد. بنابر این بعدها تنها به نصب یک قاضی حنفی در مکه بسنده کردند، و این در حالی بود که در مکه اکثریت با شافعیان بود. این قاضی منصوب تنها به اختلافات و دعاوی متعلق به احوال شخصیه می‌پرداخت، اما دیگر دعاوی تنها بر طبق قانون عثمانی مشهور به «قانون منیف» [/ قانون مدنی جدید دولت عثمانی] حل و فصل می‌گردید. هورغرونیه گوید با توجه به مذهب رسمی ترکان طبیعی

ص: ۱۳۴

بود که مدرسان و امامان حنفی مسجدالحرام بیشترین حقوق را از دولت عثمانی دریافت دارند، و بنا بر لیست سال ۱۸۸۶- ۱۸۸۵ میلادی پنجاه تا شصت امام از عایدان حرم مکه حقوق دریافت می‌کرده‌اند که یک سوّم این امامان از حنفیان بودند. امامان حنفی از نقاط مختلف کشورهای اسلامی نظیر هند و آسیای مرکزی در روسیه و مکه و جز این بوده‌اند. با تمام این احوال، همواره مذهب شافعی از اهمیت فوق‌العاده‌ای در مکه برخوردار بوده و امامان و مدرسین این مذهب حلقه‌های تدریس متعددی را در مسجدالحرام برقرار می‌داشتند. و علت این انتشار و اهمیت را به عباسیان نسبت می‌دهند، اینان در مدت خلافت خود و برای مبارزه و مقابله با شیعیان زیدی که اکثریت مطلقی در جنوب و غرب جزیرةالعرب داشتند، از مذهب شافعی حمایت نمودند و بدین ترتیب از موقعیت والایی در مکه برخوردار شدند.

او در ادامه این بخش می‌گوید: شرفای مکه مردمانی فرصت‌طلب و سودجو هستند؛ زیرا آنان مذهب واقعی و اصیل خود را که همانا شیعه زیدی بوده رها نموده و به مذهب شافعی که مذهب اکثریت رعایای آنان در مکه است گرویده‌اند. اما شیعیان زیدی همچنان با قدرت تمام بر بخشهایی از مناطق مجاور مکه تسلط دارند، تسلطی که روزگاری تمامی غرب جزیرةالعرب را دربرمی‌گرفت. و با توجه به این اکثریت شافعی در مکه است که برخی از امامان شافعی منصب «شیخ العلماء» را در مکه به دست آورده‌اند، همچنان که از میان ۵۰ یا ۶۰ امام حرم ۲۰ تا ۳۰ امام از مذهب شافعی می‌باشد، و حلقات درس فقه شافعی یکی از پررونق‌ترین درسهای علمی مکه است. بیشترین این علما و امامان شافعی در مکه زاده شده و همانجا تربیت یافته‌اند؛ نظیر احمد دحلان که شیخ العلما است، و سید عبداللّه الزواوی که پدر او محمدصالح یکی از زاهدان و صوفیان مشهور بود، و ابی‌بکر الشطا. و از دیگر امامان شافعی می‌توان از محمد البسیونی و عمر الشامی و مصطفی عفیفی و محمد المنشاوی یاد کرد. اینان علمایی هستند که تحصیلات خود را در الأزهر به پایان رسانده‌اند. در میان شافعیان می‌توان علمایی از حضرموت نظیر محمدسعید بابصل که عهده‌دار منصب «امین الفتوی» نزد شیخ العلما می‌باشد و یا از داغستان نظیر عبدالحمید الداغستانی که برخی معتقد بودند از داناتر از زینی دحلان است. آنگاه هورغرونیه توصیف طولانی و مفصلی درباره حلقات تدریس و نحوه برگزاری آن و ساعتهای آن و تعداد این حلقات و چگونگی آغاز استاد به تدریس و دیگر اطلاعات درباره این مراکز علمی می‌پردازد.

ص: ۱۳۵

مکه در سالهای پایانی قرن نوزدهم

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم بتدریج روابط میان شرفای مکه و حکامی که از سوی استانبول برای حکمرانی بر مکه تعیین می‌شدند رو به تیرگی رفت، و تلاش حکام و والیان بر قبضه هرچه بیشتر قدرت بود تا بدین وسیله از نفوذ و قدرت شرفا کاسته و آنان را حاکمانی تشریفاتی که دارای مناصبی مذهبی می‌باشند بنمایند. پس از آن که شریف عبدالمطلب که از خاندان زیدیه بود، برای بار سوم و پس از کشته شدن شریف حسین به شرافت مکه رسید روابط میان او و حاکم تیره‌تر و متشنج‌تر گردید به گونه‌ای که نفوذ و قدرت خود را بر تمامی منطقه مکه مستحکم نموده و قدرت واقعی را خود را در دست گرفت، این وضعیت مسؤولین باب عالی را به تفکر درباره محدود نمودن او واداشت، از این رو در ماه اکتبر سال ۱۸۸۱ میلادی فرمانده لشگر جدیدی به نام عثمان نوری‌پاشا برای مکه تعیین شد و حاکم پیشین مکه عزّت پاشا نیز تحت فرمان او قرار گرفت، این دو با نقشه ماهرانه‌ای توانستند کاخ شریف عبدالمطلب را محاصره نموده و فرمان عزل او را به وی ابلاغ نمایند و آنگاه او را دستگیر و به طائف برده و پس از مدتی او را در قصرش در منا حبس نمودند و وی تا هنگام مرگش در ژانویه ۱۸۸۶ در آن قصر زندانی بود. پس از برکناری شریف عبدالمطلب، باب عالی شریف عون را که عمرش ۵۰ سال بود به شرافت مکه منصوب نمود، این شریف برغم افکار تجدد طلبانه خود، میل به انزوا و گوشه‌گیری و دوری از مسائل و بحثهای سیاسی داشت، لیکن حاکم عثمانی مکه آن قدر بر نفوذ و سلطه خود توسعه داد که سبب گردید حتی شریف مکه عاجز از انجام وظایف رسمی محوله به او گردد، و این امر موجبات دلسردی و نفرت خانواده شرفای مکه و اطرافیان شریف شد و در نهایت و در اثر استیصال شریف عون دست به اقدامی زد که پیش از او هیچ شریفی این کار را نکرده بود، بدین گونه بود که شریف تصمیم گرفت خود و تمامی خانواده‌اش و گروهی از شرفای مکه و اطراف آن و قاضی شافعی مکه و گروهی از علما مکه را به سوی مدینه ترک کنند. این مهاجرت عجیب و بدون آگاهی مقامات عثمانی در مکه، در شبی تاریک انجام گرفت و همگی مکه را به سوی مدینه رها نموده و از آنجا پیکهایی به دربار عثمانی فرستادند و انزجار و نفرت خود را از حاکم عثمانی به گوش باب عالی رساندند و اعلام نمودند تمامی مهاجرین تا هنگامی که حاکم عثمانی در مکه حکومت می‌کند به آنجا بازنخواهند گشت و از آنجایی که خلیفه عثمانی احترام ویژه‌ای برای دوست دیرین

ص: ۱۳۶

خود شریف عون قائل بود به خواسته او تن داده و بلافاصله حکم عزل حاکم مکه را صادر و عثمان پاشا را به شهر حلب منتقل نمود. پس از این عزل، شریف و تمام همراهانش به مکه مراجعت نمودند. از این پس شریف با قدرتی که به دست آورده بود تمامی دوستان و یاران حاکم پیشین را از مناصب خود عزل نمود و بدین وسیله قدرت از دست رفته خود را بازیافت و حاکم جدیدی که از سوی باب عالی برای مکه تعیین شده بود همواره با شریف با احترام رفتار می‌نمود و سعی در انجام خواسته‌های او را داشت.

پس از مرگ شریف عون در سال ۱۹۰۵ میلادی احمد رابت پاشا حاکم مکه به منظور تسلّط بر مکه و توسعه نفوذ خود، پسر خواهر شریف عون؛ یعنی شریف علی بن عبداللّه بن محمد بن عون را، که شریف خردسالی بود، برای تصدی منصب شرافت مکه به باب عالی پیشنهاد نمود و پیشنهاد او مورد قبول قرار گرفت، لیکن در سال ۱۹۰۸ میلادی و همزمان با مشروطیت در دولت عثمانی دولت جدیدی بر سرکار آمد و دولت احمد رابت پاشا را از حکومت خلع کرد و سپس شریف علی را نیز از شرافت مکه عزل و به جای او شریف عبد الاله پاشا را منصوب نمود، این شریف که دوران پیری و کهنسالی را می‌گذراند، بیشتر دوران زندگانی خود را در استانبول گذرانده بود و تقدیر این بود که هرگز بر حکومت مکه نایل نگردد؛ زیرا پیش از رسیدن به مکه درگذشت. پس از مرگ این شریف دو تن از شرفای برجسته؛ یکی شریف علی حیدر از نوادگان زید و دیگری شریف حسین بن علی از نوادگان عون برای تصدی منصب شرافت مکه کاندید شدند و چون شریف علی حیدر با یک زن انگلیسی در استانبول ازدواج کرده بود از این رو باب عالی او را مناسب منصب شرافت ندید و در نهایت شریف حسین انتخاب و فرمان و خلعت شرافت مکه را دریافت داشت.

شریف حسین بن علی

دیغوری در کتاب خود (حکام مکه) می‌گوید: شریف حسین بن علی در سال ۱۸۹۳ و در حالی که ۳۷ سال داشت، به خاطر داشتن روحیه انقلابی، به همراه خانواده‌اش به استانبول کوچانیده شد. شریف حسین در آن تاریخ سه فرزند به نامهای علی، عبداللّه و فیصل داشت.

شریف حسین تا سال ۱۹۰۸ در استانبول بود. وی در این ۱۵ سال به صورت زندانی محترمی زندگی را می‌گذراند. فرزندان خود را در مدارس استانبول به تحصیل واداشت و عاقبت در سال

ص: ۱۳۷

۱۹۰۸ استانبول را به سوی مکه برای تصدی پُست شرافت ترک گفت. در دوران شرافت این شریف راه‌آهن شام- مکه برقرار و بدین وسیله سفر حجاج راحت‌تر انجام گرفت.

دیغوری در کتاب خود می‌نویسد: همزمان با کشیده شدن راه‌آهن به سوی حجاز، افکار انقلابی جدیدی که مردم عرب را به وحدت کلمه و جدایی از امپراتوری عثمانی فرا می‌خواند در میان اعراب رواج یافت، این افکار بویژه پس از بروز مشروطیت و تدوین قانون اساسی در کشور عثمانی شیوع بیشتری یافت، در این وضعیت و شرایط بود که شریف حسین بن علی استانبول را به مقصد مکه ترک گفت. از این شریف در آغاز به عنوان یکی از دوستداران و حامیان باب عالی و حکومت عثمانی یاد می‌شد، لیکن پس از آن که او سربازان خود را برای سرکوب عشایر قصیم و عسیر و توسعه نفوذ شرفا بر این مناطق گسیل داشت، نسبت به اخلاص و وفاداری او شبهه‌هایی به وجود آمد. در این شرایط افسری انگلیسی به نام ویفل توانست مخفیانه به حج رفته و مدتی را در مکه بگذراند، زمان ورود او به مکه مصادف با سالهای نخستین حکومت شریف حسین بن علی بود. او در کتاب خود که به نام «یک حج‌گزار متجدد در مکه» است، مجلس سالیانه تأیید نصب شریف حسین بن علی به شرافت مکه را این گونه توصیف نموده است:

«... امروز روز عید است، تمامی مردم لباسهای نو بلکه بهترین لباسهای خود را دربر کرده‌اند و چادر منظره بسیار زیبایی دارد. صبحگاهان برای مشاهده این مجلس که در آن مردم به شریف هدیه تقدیم می‌کنند رفتیم. مراسم جشن در چادری بزرگ برگزار می‌شد که بر روی بلندی نصب شده، این چادر عبارت بود از چهار سراپرده بزرگ و چندین چادر کوچک، و سربازان در دو سوی چادر کوچه‌ای درست کرده و همگی آماده‌باش به میهمانان احترام می‌کردند و مانع ورود مردمان عادی می‌گردیدند. آنگاه به تدریج میهمانان فرا می‌رسیدند و شریف مکه هر کدام را به همراه حاشیه و همراهانشان استقبال نموده و آنان را در جایگاهشان که در گوشه سراپرده قرار داشت می‌نشاند، این افراد همگی نمایندگان ولایات اسلامی و حاکم مکه و گروهی از شخصیتهای برجسته مسلمان هندی و دیگر شخصیتهای معروف مسلمان بودند. و پس از رسیدن تمام این میهمانها و قرار گرفتن در جایگاهشان، در این هنگام سفیر عثمانی به همراه هدیه پادشاه که در سینی طلایی قرار داشت به مجلس وارد گردید. ویفل می‌گوید من نمی‌دانم هدیه پادشاه چه بود، چون روی آن را با پارچه‌ای پوشانیده بودند، لیکن

ص: ۱۳۸

آگاه شدم که پیشتر هدیه پادشاه عبارت از چندین هزار لیره طلا بود، همزمان با ورود سفیر عثمانی، شریف به پیشواز او تا دروازه سراپرده آمده و او را تا میان چادر همراهی نمود. پس از تقدیم هدیه پادشاه به شریف و بازگشت سفیر به اقامتگاهش، تمامی میهمانان بپاخاستند و به ترتیب در مقابل شریف قرار گرفته و ضمن سلام، هدایا و تبریکات خود را بدو تقدیم کردند.

شریف حسین بن علی مردی است که در میان مردم از محبوبیت زیادی برخوردار است و من هنگامی که او را دیدم او را لایق این مقام یافتم؛ زیرا او برغم تلاشش در حفظ هیبت و وقار و عظمت خود، سعی در احیای سنت پیامبر- ص- و خلفای نیکوکار او را دارد که تمامی مردمان به سهولت بدانان دسترسی داشتند و با تمام مردم با مهربانی و برادری رفتار می‌کند آن گونه که در قرآن و اسلام بدان توصیه شده است.

۱۵- سنت جون فیلبی (۱)

عبداللَّه فیلبی (نام فیلبی پس از تشرف به اسلام) در کتاب خود؛ «چهل سال در سختیها» از خاطرات و دیده‌های خود از اولین سفرش به مکه چنین می‌نویسد: پس از تشرف به اسلام مکرر از دوستم، ملک عبدالعزیز، خواستار فراهم نمودن مقدمات سفر به مکه را می‌نمودم، لیکن او مرا به صبر و بردباری توصیه می‌کرد و از من خواست مدتی را در جدّه به عنوان آموزش و تجربه‌یابی گذرانده و در این مدت آموزشهای دینی لازم را بیاموزم آنگاه به زیارت مکه روم لیکن توقف طولانی در جده چندان برایم خوشایند نبود، از این رو از ملک عبدالعزیز خواهش نمودم به همراه او به ییلاق طائف بروم که خواهش من پذیرفته شد. در روز ۷ جولای سال ۱۹۳۰، پادشاه تلفنی اطلاع داد که خود را آماده سفر به مکه نمایم؛ سفری که همان روز بعد از ظهر انجام پذیرفت.

فیلبی می‌گوید: دو ساعت پس از پشت سر گذاشتن شهر طائف به «واحه الحده» در دشت «وادی فاطمه» در فاصله چند میلی مکه رسیدم، در این جا گروهی از شخصیتهای سعودی که قرار بود مرا تا مکه همراهی نمایند به پیشواز من آمده بودند، در میان آنان شیخ عبداللَّه سلیمان وزیر مالیه عربستان و شیخ فؤاد حمزه معاون وزیر خارجه حضور داشتند. من با این گروه در چادری ملاقات نمودم و آنگاه پس از گرفتن وضو و پوشیدن احرام به وسیله ماشینی به سوی مکه حرکت نمودم و پس از عبور از الشمیس و العلمین (که حدود حلّ و حرم

۱- از مأمورین بلند مرتبه انگلیس در هند و عربستان بود. او نقش حساس و کلیدی در به قدرت رساندن خاندان آل‌سعود بازی کرد و تا آخر عمر در عربستان زندگی نمود و روابط بسیار دوستانه و صمیمی با تمامی سران آل‌سعود برقرار نمود. در سال ۱۹۳۰ بر طبق اصول مذهب وهابیان اسلام آورد و سالها در مکه و جدّه زندگی کرد.

ص: ۱۳۹

بودنـد) و قهوةالعبـد یـا قهوة سـالم (/ قهوه‌خـانه سالم) و چاه آب این قهوه‌خانه، و المقتله، و امّالـدود، و بسـتان البیر، و جرول به خانه میزبانم شـیخ عبداللَّه الجمیل در حومه غربی مکه رسیدم. شب ورودم به مکه مصادف با سال ۱۳۶۰ ه. و شب تولّد پیامبر- ص- بود. پس از صـرف شام و پیش از نیمه شب به همراه یکی از روحانیون وهابی به نام صالـح العنقری به سوی مسـجدالحرام حرکت کردم، می گویـد در این لحظـات من بـا قلبی آکنـده از شوق پـذیرفتن اسـلام این دین سـهل و بسـیطی که بیشترین تأثیر را در روحیه انسان می گـذارد، و این دینی که پیامبرش فرموده (کل مولود یولـد علی الفطرة، و انما ابواه یهودانه أو ینصـرانه) متوجه مسـجدالحرام شدم. کفشـهای خود را در برابر درگاه بلند مسجد که برای جلوگیری از ورود آب بارانهای سیل‌آسا ساخته شده از پای درآوردم، خود را در اختیار آن روحانی راهنمایم قرار دادم، وی مچ دست راست مرا گرفته و با خود از دروازه (باب السلام) به داخل هدایت کرد، در برابرم صـحن بزرگ مسـجد که در زیر مهتـاب زیبـا با شـکوه و عظمت می‌نمود قرار داشت، در میانه این فضای آکنـده از روحانیت کعبه بـا پوشـشی سـیاه رنگ قرار گرفته بود، در بلنـدای ۱۳ از سـطح زمین کمربنـدی از نوشـته‌های نقره‌ای بر روی پرده کعبه دیـده می‌شد. چند صد نفر در گوشه و کنار مسـجد به عبادت و نماز و تأمل مشغول بودند، و این در حالی بود که دهها نفر به طواف گرد کعبه مشـغول بودنـد. طواف این گروه جریـانی لا-ینقطع بود که تنهـا به هنگام اقامه نماز جماعت از هم گسـیخته می‌شـد. من بهمراه راهنمایم و در حالی که دعاهای مخصوص را تکرار می کردم از میان گذرگاه سـنگلاخی گذشـته و به میانه مسـجد و در برابر کعبه قرار گرفتم، در جایی در برابر کعبه و حجرالاسود ایسـتاده بودم که مقام یا نمازخانه حضـرت ابراهیم و چاه زمزم به ترتیب در سـمت راست و چپ من قرار داشـتند. حجرالا-سود در رکن شـرقی کعبه و در ارتفـاعی برابر بـا کتف انسـان قرار داشت. هنگـامی که دیگر حاجیـان راه را برای مـا باز کردنـد، راهنمایی من با حالت خشوع بـدو نزدیک شـده و آن را بوسـید و من نیز این کار را انجام دادم، آنگاه راهنما مرا به طواف هفت گانه به گرد خانه کعبه هـدایت کرد او به هنگام طواف دعا می‌خوانـد و من نیز از او پیروی می کردم و هربار پس از یکبار طواف در برابر حجرالاسود می‌ایسـتادیم و پس از بوسیدن آن، طواف دیگری را آغاز می کردیم و این بوسیدن را یکبار دیگر نیز در هر بار در برابر رکن یمانی که عبارت بود از قطعه سـنگی گرانیتی در داخل دیوار کعبه انجام می‌دادیم. پس از پایان طواف هفت گانه، به سوی مقام ابراهیم رفته و دو رکعت نماز

ص: ۱۴۰

طواف را انجام دادم، آنگاه این مراسم را با نوشیدن مقداری از آب چاه مقدس؛ یعنی زمزم به پایان بردیم، آب این چاه را گوارا و بدور از عوارض بد (نه آن گونه که بورتون و دیگران گفته و از طعم و مواد شیمیایی داخلش بدگویی کرده بودند) یافتم. در حقیقت باید بگویم که شعائر طواف بسیار جالب و در روحیه انسان تأثیر فراوان دارد، تأثیری که کلمات قادر به توصیف آن نبود، لیکن فیلبی می‌گوید: از عجایب آن که من هرگز با این شعائر احساس غربت ننمودم، بلکه برای من بگونه‌ای بود همانند این که قبلًا این کارها را انجام داده‌ام. و احتمالًا سبب این آشنایی مطالعات فراوانی است که من پیش از این سفر درباره حج و شعائر آن داشته‌ام و درباره لطفی که ملک عبدالعزیز به من نمود می‌توانم ادعا کنم که من نخستین کسی هستم که بطور فعلی و در میان گروهی از اشخاص که در نزدیکی مسجدالحرام به عنوان نماینده و رمز اسلام هستند اسلام آورده‌ام!

پس از پایان این مراسم صحن بزرگ مسجدالحرام را پشت سر نهاده و از دروازه «باب‌الصفا» به همراه راهنمایم برای انجام مراسم سعی به مسعی رفتیم، این مراسم عبارت است از پیمودن مسافتی از راه که در میاه دو کوه (یا تپه) صفا و مروه قرار دارد، این راهپیمایی ۷ بار و برابر مسافتی نزدیک به ۳۸۰ یارد می‌باشد، ۳۵ یارد از این راه به صورت دویدن طی می‌شود. ۱/۵ میل از این راه سنگلاخ و بسیار آزار دهنده و خسته کننده بود. در پایان هر یکبار طی طریق به سوی کعبه ایستاده و دو رکعت نماز گزاردیم، از این رو پس از پایان تمامی مناسک به علت خستگی، از این که بالاخره به خانه میزبانم شیخ عبداللّه سلیمان بازگشته‌ام خوشحال شده و بقیه شب را به استراحت پرداختم. پیش از استراحت مدت کوتاهی با یک مهندس لهستانی به نام فؤاد احمد سافیشکی که اسلام آورده و بر اداره کارگاههای دولتی نظارت دارد گفتگو نمودم. در بامداد روز بعد که مصادف با روز جمعه بود یکی از علمای وهابی به نام شیخ عبداللّه بن حسن به دیدارم آمد، این روحانی وهابی که از خانواده سازنده دین وهابی است برای تبریک اسلام آوردنم و آماده نمودن برنامه دیدارم با دیگر سران وهابی در محل نماز جمعه به حضورم آمده بود. و چون تا هنگام نماز جمعه وقت زیادی باقی مانده بود از این رو شیخ فؤاد حمزه مرا برای دیدن شهر مکه با ماشین خود همراهی نمود، در هنگام ظهر به نماز جمعه رفته و آنگاه به خانه برای خوردن ناهار به خانه شیخ عبداللّه سلیمان بازگشتم. شیخ عبداللّه بن حسن بسیار با من مهربانانه رفتار می‌نمود. برای او صحنه‌هایی از

ص: ۱۴۱

نخستین دیـدارمان را در قهوه‌خـانه بیر ابن‌حسّـانی که من هنوز مسـلمان نبودم و او هنگام دیـدن من به بودن کافری مثل من اعتراض نموده بود بازگو کردم، و او با خنده پاسخ داد در آن روز میان تو و جهنم جز مرگ فاصـله‌ای نبود، لیکن امروزه اگر خداوند اسلام تو را بپذیرد پس از مرگ به بهشت خواهی رفت.

حاج عبـداللَّه فیلبی در کتاب خود آورده است: پس از این زیارت مسـجدالحرام، او مکه را به سوی طائف ترک نمود و در آنجا بود که به دیدار ملک عبدالعزیز رفته و او ضمن اظهار خوشحالی نام عبداللَّه را برای او انتخاب نمود.

فیلبی بعـدها به مکه بازگشت و سالها در آنجا سـکونت گزید و یکی از شـهروندان مشـهور و مهم این شـهر گردید. بازگشت او در پایان سال ۱۹۳۰ بود. و می‌گویـد: پس از بـازگشت به مکه چنـد روزی را در منزل عبـداللَّه الفضـل (رئیس هیئت مشورتی پادشـاه) گذرانـدم تا توانسـتند برایم منزل مناسبی تهیه کننـد. این منزل به شـماره ۲۷ در محلـه جرول قرار داشت که از محلات مشـهور مکه بشـمار می‌رفت. این خانه در نزدیکی باغ شـهرداری و کاخ وزیر مالیه قرار داشت. و بـدین‌گونه از آخرین روز ماه نوامبر سال ۱۹۳۰ یکی از شهروندان اهل مکه شدم، و تا ربع قرن در این شهر اقامت داشتم.

پی نوشتها:

ص: ۱۴۲

مدینه از دیدگاه جهانگردان اروپایی- ۱

جعفر الخیاط/ محمدرضا فرهنگ

در قرنها و دورانهای پیشین تعدادی از جهانگردان اروپایی توانستند به داخل شهر مدینه منوره راه یافته و به دیدار آن نایل گردند. برخی از اینان مسلمانان واقعی و حقیقی بودند و تعدادی دیگر غیر مسلمان بوده ولی با تظاهر به اسلام راه خود را به سوی مدینه می گشودند. در میان این جهانگردان، نویسندگان و پژوهشگرانی برجسته یافت می‌شود که به تاریخ مدینه پرداخته و مشاهدات خود را از این شهر در کتابها و نوشته‌های خود، ثبت کرده‌اند که این تحقیقات برای آگاهی از وضعیت شهر مدینه و ساکنان آن، در دورانها گذشته از ارزش والایی برخوردار است. غالب این جهانگردان، افزون بر مدینه، از مکه نیز دیدار داشته و در مراسم حج شرکت جسته‌اند و درباره وضعیت مکه و مناسک حج نیز نوشته‌ها و خاطراتی از خود بر جای نهاده‌اند که پیشتر بدان اشاره نمودیم.

۱- لودویکو فارتیما Vartouamus Ludvicuo

نخستین جهانگردی که در قرنهای اخیر، به زیارت و دیدار از مدینه دست یافته، جهانگرد ایتالیایی گمنامی است به نام لودویکو فارتیما وی از اهالی شهر بولونی ایتالیا بود که در سال ۱۵۰۳ میلادی از شهر ونیز با کشتی عازم اسکندریه شد و سپس

ص: ۱۴۳

خود را به شام و شهر دمشق رسانید و در آنجا پس از برقراری دوستی با یکی از افسران ممالیک عزم سفر به سرزمینهای مقدس در مکه و مدینه را نمود و آنگاه در حالی که لباس سربازان ممالیک را بر تن داشت، در روز هشتم فوریه به همراه دوست خود با کاروان حجاجِ شام، رهسپار شد.

بررسی سفرنامه فارتیما نشان می‌دهد که او مردی کینه‌توز و دشمن اسلام و مسلمانان بوده و در نوشته خود، علاوه بر بی ادبی به پیامبر و مسلمانان، مطالبی برخلاف واقعیت، که نشانگر بی‌فرهنگی و انحطاط اخلاقی اوست، آورده. او در سفرنامه خود ادعا می‌کند که در این سفر، با بسیاری از زنان مسلمان روابط نامشروع داشته است. و می‌گوید در این سفر کاروان آنان به کوهی در نزدیکی مدینه رسید که در اطراف آن قومی از یهود که تعداد آنها پنج هزار نفر بود، سکونت داشتند. آنان دارای پوستی سبزه متمایل به سیاهی و قدی کوتاه که از ۵ یا ۶ وجب تجاوز نمی‌کرد و صدایی نازک و زیر همچون صدای زنان بودند، این طایفه از گوشت بز زندگی خود را می‌گذراندند و هرگاه به مسلمانی دست می‌یافتند، او را زنده پوست کنده و می‌خوردند!

او هنگامی که به شهر مدینه، که آن را «مدینهٔ النّبی» می‌نامد، رسید سه روز در آن اقامت نمود و ادعا می‌کند که در این مدت توانست به داخل حرم، که آن را «معبد» می‌نامد، وارد شود و در توصیف کوتاهی که از «مسجد» آورده، می‌گوید:

سقفش گنبدی شکل است که از دو دروازه بزرگ وارد آن می‌شوند. سقف مسجد را حدود ۴۰۰ ستون از آجر سفید! برپا نموده و حدود سه هزار آویز! روشنایی آن را تأمین می‌کند. در گوشه‌ای از مسجد، مقداری کتاب دینی، که در آنها احکام اسلام و زندگانی پیامبر و صحابه نوشته شده، قرار دارد.

او درباره مدفن مقدس پیامبر- ص- می‌گوید: در نزدیکی قبر پیامبر قبرهای ابوبکر و عثمان (!) و فاطمه قرار دارد، و در توصیف اینان می‌گوید: امام علی داماد و شوهر دختر پیامبر است، اما ابوبکر و عمر دو تن از فرماندهان ارتش اویند!

۲- ژوزف پیتس[Yoseph Pitts]

در سال ۱۶۷۸ میلادی جوانی انگلیسی از اهالی آکسفورد به نام ژوزف پیتس که شوق جهانگردی را در سر می‌پروراند و برای ارضای خواسته خود در سن ۱۶ سالگی، به نیروی دریایی پیوست و

ص: ۱۴۴

در نخستین سفر دریایی خود در دریای مدیترانه به دست دزدان دریایی که جزایری بودند، اسیر گردید و مدت ۱۵ سال را در بردگی نزد یکی از افسران سواره ارتش الجزایر گذرانید، این افسر برای کفاره گناهان خود فشار زیادی را به برده خود وارد آورد که او را به مسلمان شدن وادار نماید تا این که بر اثر فشارهای او، این برده شهادتین را بر زبان جاری نمود ولی در تمام سالهای پس از این شهادت، که در کشورهای اسلامی گذرانید، همواره علاقه و وفاداری خود را به مسیحیت از دست نداده و عشق به آن را در دل خود زنده نگه داشت. پس از اسلام آوردن، افسر جزایری او را به همراه خود به سفر حج برد و پس از زیارت مدینه او را در مکه در راه خدا آزاد نمود. لیکن پس از آزادی ژوزف به عنوان خدمتکار نزد سرور پیشین خود به خدمت ادامه داد و به همراه او از سفر حج به الجزایر بازگشت و بعدها نیز توانست با همیاری کنسول انگلیس وسایل فرار خود را فراهم نماید، آنچه که نشانگر تعصب او به نصرانیت است این است که او پس از رسیدن به بندر لیغهورن در ایتالیا و به محض آن که پای خود را بر سرزمین مسیحیت قرار داد، چندین بار زمین را بوسه زد و از این که عاقبت از اسلام رهایی یافته و به مسیحیت بازگشته است سجده شکر نمود. ژوزف بعدها خاطرات سفر خود به مکه و مدینه را به تفصیل نوشت و توضیحات فراوانی درباره مکه و مدینه در خاطرات خود آورده است.

او می گوید: مدینه شهری است کوچک و حقیر ولی در عین حال از برج و باروی محکمی برخوردار است و در آن مسجد جامع بزرگی قرار دارد لیکن به عظمت (معبد) مکه نمی‌رسد. او معتقد است که باروی شهر میان سالهای ۱۵۰۳ و ۱۶۸۰ میلادی ساخته شده است. در یکی از گوشه‌های مسجد جامع، ساختمانی به مساحت ۱۵ قدم مربع را اشغال نموده که در آن پنجره‌های بزرگی قرار دارد که از مس زرد ساخته شده، و در داخل این بنا تعدادی آویز روشنایی و مقداری وسایل و هدایای ارزشمند می‌باشد. و در این مسجد، اثری از سه هزار آویز که برخی نوشته‌اند نیست. در میانه این ساختمان قبر «محمد» [ص] قرار دارد (که نویسنده با اسائه ادب به آن حضرت ایشان را دروغگو می‌نامد). او آنگاه به پرده‌های آویخته می‌پردازد و می گوید: در میان مردم این گفتار خرافی شهرت دارد که بدن پیامبر در تابوتی میانه زمین و آسمان قرار دارد و آنگاه به جایگاهی که برای

ص: ۱۴۵

حضرت مسیح بن مریم آماده شده اشاره می کند. او سپس به وضعیت اقتصادی شهر اشاره دارد و می گوید: شهر مدینه نیازمندیهای خود را از کشور حبشه که در آن سوی دریای سرخ قرار دارد، تأمین می کند.

*** پس از این جهانگرد تعداد دیگری از اروپاییان به زیارت مدینه نائل گردیدند، و بویژه در قرن نوزدهم و در این باره می‌توان از حمله محمدعلی پاشا به حجاز که برای نجات این ایالت از حاکمیت وهابیان و سرکوب آنان انجام پذیرفت یاد کرد، این تهاجم سبب گردید تعدادی از جهانگردان اروپایی به همراه ارتش مصر به سرزمینهای مقدس وارد گردند و از مکه و مدینه دیدار کنند. از میان این جهانگردان می‌توان از «بورخارت» و سربازی اسکاتلندی به نام «توماس کیث» نام برد. توماس یکی از خواجگان ممالیک مصر بود که به همراه ارتش محمدعلی پاشا و با نام مستعار ابراهیم آغا وارد حجاز گردید و این شانس نصیب او شد از افرادی باشد که در حمله طوسون پاشا فرزند محمدعلی پاشا بر علیه مدینه در سال ۱۸۱۲ میلادی شرکت نماید، و از اولین سربازانی باشد که به شهر مدینه پای گذارد و آنگاه خود را در عجیب‌ترین مقامی بیابد که هرگز تصور آن را نمی کرد و آن عهده‌دار شدن منصب حاکم نظامی شهر مدینه است که این مقام را در مدتی کوتاه در اختیار داشت!

مستر هوغارث در کتاب خود The () Peuetration Of Arabic (ص ۱۸۶) نام اروپاییانی که توفیق دیدار سرزمینهای مقدسه را یافته‌اند، این گونه آورده است:

اروپاییانی که موفق به این دیدار گردیده‌اند، فراوانند؛ از میان آنها می‌توان افراد زیر را یاد کرد: از ایتالیا فارتیما، و فیناتی. از آلمان فایلد، وستیزن، فون‌مالتزان. از انگلستان پیتس، بورتون و کیتس. از سویس بورخارت. از اسپانیا بادیا.

از سوئد والین. از هلند هوروغرونیه. از فرانسه کوتر نلمونت.

علاوه بر این افراد، گروهی دیگر از سربازان و ماجراجویان نیز به آنجا رفته‌اند؛ برای نمونه جهانگردی به نام نیبور شنید که یک جراح فرانسوی و دو تن انگلیسی توانسته‌اند به این سرزمین وارد شوند، همچنین جهانگردی به نام دوطی شنیده است که تعدادی فرانسوی به سرزمین مقدس وارد شده‌اند، و همین جهانگرد به یک ایتالیایی که خود را فراری می‌نماید و به همراه کاروان حجاج ایرانیان سفر می کرد،

ص: ۱۴۶

در راه مکه دیـده است. و ژوزف پیتس یک ایرلنـدی را در مدینه دیده است. همچنین مالتزان جهانگرد می گوید که کنسول فرانسـه در تونس به نام آن‌لیون به سـفر حـج رفت و از مکه و مـدینه دیدن نمود و همین سـفر را یکی از ناخدایان انگلیسـی نیز انجام داد. و علاوه بر این افراد گروهی از اهالی شـرق اروپا همچون یونان نیز به سـرزمینهای مقدس رفته‌اند. گذشته از این با توجه به سست‌دینی و سـهل‌انگاری خـدیوی محمـدعلی پاشا و فرزنـدش تعدادی از اروپاییان- از آن جمله بورخارت- با اجازه او به سـرزمینهای مقدس آمـد و شـد نمودنـد، و از میـان آنانی که موفق به زیارت شـهر مـدینه گردیدنـد می‌توان از فارتیما، فایلـد، پیتس، ستیزن، بورخارت، والین، بورتون و کین یاد کرد که توانسـتند به درون شـهر راه یافته و از آن دیـدن کنند، همچنین جهانگردی به نام سادلیر شـهر را از بیرون برج و بـاروی آن مشاهــده نمـود و از میـان تمـام ایـن جهـانگردان می‌تـوان از جـان لـویس بورخـارت سویســی یـاد کرد. او جهانگردی دانشمند با آگاهیهای علمی فراوان بود که در سال ۱۸۱۴ میلادی از دو شهر مکه مکرمه و مدینه منوره دیدن نمود، و در همین سـفر نظاره‌گر لشکرکشـی محمدعلی پاشا برای سرکوبی وهابیان در حجاز بود و تمام مشاهدات خود را به تفصیل در سفرنامه خود آورده است. پس از او نیز جهـانگرد دیگری به نام سـر ریچارد بورتون در سال ۱۸۵۳ میلادی از مدینه دیدار نموده و سـپس به سفر حج رفته و خاطرات خود را به تفصیل در سفرنامه خود تدوین نموده است.

این دو جهانگرد به علّت آگاهیهای خود تقریباً آنچه که در ذهن انسان درباره این دو شـهر می گـذرد، آورده‌انـد و به شـرح و بسـط تمامی آنچه مربوط به این دو شهر و دیگر شهرهای حجاز است پرداخته‌اند.

۳- جان لویس بورخارت

آن‌گونه که بورخارت ادعا می کند، او هنگامی که در دوران محمدعلی پاشا به مصـر آمد، اسـلام آورد و خود را شیخ ابراهیم نامید و پس از آشـنایی با محمدعلی پاشا روابط نزدیکی با او برقرار نمود و سـپس به همراه او در لشکرکشی بر علیه وهابیان به حجاز سفر کرد و در این سـفر بود که محمدعلی پاشا- به رغم این که در مسـلمان بودن بورخارت مشکوک بود- مقدمات سفر او را به مکه و مدینه فراهم آورد، از این رو بورخارت با زیرکی توانست حقیقت خود را پنهان داشته و به این مسافرت بپردازد و

ص: ۱۴۷

تمامی مشاهدات و حوادث و تجربیات این سفر را در سفرنامه خود (۱) on Account of Territories in Hedjaz Which Mohammadans Regard assocred.شرح دهد ..

بورخارت پس از انجام مناسک در مکه به سوی مدینه رهسپار گردید و در بامداد روز ۲۸ ژانویه سال ۱۹۱۵ میلادی وارد شهر مدینه شد. او فاصله دو شهر را در ۱۳ روز طی نمود و از شانس بد او آن که در مدینه به مرض مالاریا گرفتار آمد و آن‌قدر نیروی او را فرسوده نمود که از زندگانی مأیوس گردید و تصور نمود در مدینه مرده و همانجا دفن خواهد گردید، لیکن برغم ناتوانی و مرض، او توانست مشاهدات بسیاری از وضعیت شهر مدینه داشته باشد و تمام آن را به تفصیل در چندین فصل از سفرنامه خود (از ص ۱۳۸ تا ۲۹۲) آورده است.

بورخارت می‌گوید کاروان بار و بنه خود را در میدان بزرگی که در حومه شهر مدینه بود، بر زمین نهاد و او توسط خادمان حرم توانست منزلگاه مناسبی برای خود تهیه کند و آنگاه بر طبق معمول او را برای انجام مراسم زیارت به سوی حرم راهنمایی کردند و او در این جا بود که دریافت این مراسم بسیار کوتاهتر و راحت‌تر از مراسم حج می‌باشد، و در مدتی که او در مدینه بود طوسون پاشا پس از سرکوبی وهابیان و تار و مار آنها شهر را در اشغال خود داشت، و به سبب جنگ بدویان و شترداراني که مسؤولیت حمل خوراک و آذوقه شهر را به عهده داشتند گریخته و از این رو کمبود خوراکی در شهر محسوس بود. بورخارت علاوه بر این از بدی هوا و طعم مشمئز کننده آبِ نوشیدنیِ شهر سخن می‌گوید.

بورخارت در بخش دیگری به توصیف موقعیت طبیعی شهر می‌پردازد (توصیفی مشابه آنچه که در دائرةالمعارف اسلامی آمده و به نظر می‌رسد آنان در نوشته خود به گفته‌های بورخارت در سفرنامه‌اش اعتماد داشته‌اند) و می‌گوید:

شهر دارای برج و باروی مستحکمی بود؛ بگونه‌ای که آن را در برابر هجوم مصون می‌دارد، از این رو شهر یکی از پایگاههای مستحکم حجاز به شمار می‌رود، این بارو نخستین بار در سال ۳۶۰ ه. بنا گردید و پس از این تاریخ چندین بار ترمیم و بازسازی شد بویژه در سال ۹۰۰ ه. لیکن برج وباروی شهر در وضعیت کنونی آن (آغاز قرن نوزدهم) توسط سلطان سلیمان قانونی در سالهای پایانی قرن شانزدهم به وجود آمد، اما خندق گرداگرد بارو در سال ۷۵۱ میلادی کنده شده است. شهر سه دروازه زیبا دارد:

دروازه مصری در سمت جنوب، (این دروازه

۱- Burchardt, Gohn lewis- Travels in Arabia, Comprehending

ص: ۱۴۸

و دروازه باب الفتوح در قاهره زیباترین دروازه‌هایی است که بورخارت در مشرق زمین دیده است). دروازه شامی در سمت شمال و دروازه جمعه در سمت مشرق.

علاوه بر اینها دری نیز در سمت جنوب به نام «الباب الصغیر» می‌باشد که وهابیان هنگام اشغال مدینه در سالهای پیشتر، آن را بسته‌اند. و در نزدیکی دروازه شامی و در بخشی که قلعه قرار دارد محرابی است که گفته می‌شود پیشتر بخشی از نمازخانه‌ای بوده که مسجدالسباق نام داشته و همواره صحابیان جنگجو مسابقات دو خود را از آنجا آغاز می‌کرده‌اند.

بورخارت درباره وضعیت ساختمانها در مدینه می‌گوید که تمامی ساختمان از سنگ ساخته شده و معمولًا خانه‌ها از دو طبقه با بامهایی باز و بدون پوشش است و چون معمولًا سنگهای ساختمانی تیره رنگ بوده و مردم از رنگ استفاده نمی‌کنند. از این رو منظره عمومی شهر دلگیر و تیره است، لیکن در عین حال می‌توان مدینه را یکی از بهترین شهرهای شرقی بشمار آورد و شهر حلب از این دیدگاه پس از او قرار دارد. علاوه بر این خیابان اصلی شهر را که از دروازه مصری به سوی مسجد بزرگ شهر کشیده شده می‌توان عریضترین خیابانها شمرد، در این خیابان بیشترین تعداد مغازه‌ها و فروشگاهها را می‌توان یافت.

خیابان دیگر شهر به نام «شارع‌البلاط» می‌باشد که از مسجد تا دروازه شامی کشیده شده و بورخارت برخی از خانه‌های این خیابان را مخروبه دیده است. و به اعتقاد او بطور کلّی مکه شهری است با معماری عربی ولی مدینه بیشتر به شهرهای سوریه شباهت دارد. بورخارت سپس به شمردن کوچه‌هایی که میان این دو خیابان قرار گرفته‌اند، پرداخته و نام آنها را این گونه آورده: الساحه، کومهٔ الحشفه، البلاط، الزقاق الطویل (در این کوی، خانه قاضی و تعدادی از باغهای زیبا قرار دارد) زقاق الذره، سقیفهٔ الشاخی، زقاق البکر، و در بخش شمالی خیابان البلاط به طرف شمال؛ یعنی در میان مسجد تا باب الجمعه، محله‌ها و کوچه‌های الحماثه، زقاق الحبس، زقاق انکینی، زقاق الصماهدی، حارهٔ المیده، حارهٔ الشرشوره، زقاق البدور، حارهٔ الأغوات (که این کوی خواجگان حرم مطهر است) قرار دارند و در بخشهایی که از باب الجمعه و به سمت جنوب شهر تا دروازه مصری و بازار بزرگ محله‌ها و کویهای: دوران، الصالحیه، زقاق یا هو، حارهٔ احمد حیدر، حارهٔ بنی حسین (که در این کوچه خانواده‌ای

ص: ۱۴۹

با این نام سکونت دارند)، حارهٔ البسوغ، حارهٔ السقیفه، حارهٔ الرصاص، زقاق الزرندی، زقاق الکبریت، زقاق الحجامین، حارهٔ سیدی مالک (که منزل مالک بن أنس فقیه مشهور سنی در آن بوده است) و حارهٔ الخماشین قرار دارند.

بورخارت می گوید: عربها- بطور عموم- توجهی به شکوه و زیبایی ساختمان ندارند و حتی بزرگان و سران آنان نیز در ساختمانهای خود به حداقل و ضروری بسنده می کنند. از این رو در شهری همانند مدینه ساختمانهای باشکوهی- جز چند ساختمان- نمی توان یافت، و از معدود بناهای چشم گیر در مدینه، یکی حرم پیامبر است که در آن آرامگاه پیامبر بزرگ اسلام است و دیگری مدرسه‌ای عمومی است به نام «المدرسهٔ الحمیدیه» در خیابان البلاط، و سومی ساختمانی است در نزدیکی حرم مطهر که امام حرم در آن سکونت گزیده، و چهارمی انبار بزرگ حبوبات شهر است که در میان آن حیاط بزرگی قرار دارد و این ساختمان در بخش جنوبی شهر می‌باشد، و بالأخره حمامی است در نزدیکی انبار غلّه و این تنها حمام عمومی شهر است که در سال ۹۷۳ ه. به وسیله محمد پاشا وزیر سلطان سلیمان ساخته شده است.

اما قرارگاه نظامی شهر عبارت است از قلعه‌ای با برج و باروی استوار و محکم و نفوذ ناپذیر، و در آن تعدادی اتاق باسقفهای گنبدی شکل است که دیوارهای آن قدرت مقاومت در برابر گلوله و بمب را دارد.

این قرارگاه می‌تواند ۶۰۰ تا ۸۰۰ نظامی را در خود جای دهد و هرگاه آذوقه و ذخیره و اسلحه به مقدار کافی در آن انبار شود، هیچ نیروی از اعراب قادر به شکست دادن آن نخواهد بود؛ زیرا این قلعه از سنگهای سختی بنا شده که هرگز گلوله و توپ بدان آسیب نمی‌رساند. علاوه بر آن که می‌تواند در برابر توپهای اروپاییان نیز مقاومت کند. این قلعه دارای چاه عمیقی است که آب آن نوشیدنی است.

حومه شهر مدینه

آن گونه که بورخارت می گوید، حومه شهر منطقه وسیعی از دو بخش غربی و جنوبی شهر را فرا گرفته و وسعتی برابر مساحت خود شهر را دارد و حدّ فاصل میان شهر و حومه آن را فضای بازی فرا گرفته که در بخش جنوبی، کمی تنگ‌تر و در بخش غربی تا دروازه باب المصری وسیعتر است و به «المناخه» شهرت دارد. حومه شهر فاقد بارو است، لیکن تنها در دو بخش جنوب و

ص: ۱۵۰

غرب آن بارویی است که در قیاس با باروی اصلی شهر، استواری و استحکام کمتری دارد. مدینه افزون بر دروازهای اصلی، چهار دروازه چوبی کوچکتر دارد که می‌توان از آنها به بیرون شهر راه یافت، حومه غربی شهر که در برابر دروازه القاهره و میدان المناخه قرار دارد از خیابانهای منظم و زیبایی تشکیل شده که در آن خانه‌هایی همانند خانه‌های داخل شهر می‌باشد و از میان این بخش از حومه شهر، خیابان وسیعی به نام «الضبريّه» می‌گذرد که در دو سوی آن ساختمانها و خانه‌های زیبایی قرار دارد، و در نزدیکی همین خیابان، طوسون پاشا در منزلگاه خاصی سکونت دارد و در نزدیکی او نیز بازرگان ثروتمند شهر؛ یعنی عبد الشکور ساکن است.

مهمترین کویهای حومه شهر عبارتند از: حارةالعنبريه، حارة الواجهه، حارة الساح، حارة أبي عيني، حارة مصر، حارة الطيار، حارة نفيسه، حارة الحمديه، حارة الشهريه، حارة الخيبريه، حارة الجفر و بسیاری از مردمان ساکن در مدینه مالک ویلاهای تابستانی در کویهای حومه شهر می‌باشند که همه ساله یک ماهی را در آن به استراحت و جمع آوری محصول خرما می‌گذرانند.

در المناخه دو مسجد وجود دارد؛ یکی «مسجد محمد علی» که گفته می‌شود پیشینه آن به سالهای آغاز اسلام باز می‌گردد، گو این که ساختمان کنونی آن در سال ۸۷۶ ه. تجدید شده است و گفته می‌شود که پیامبر چندین بار در آن نماز گزارده است و دیگری «مسجد عمر» است که در نزدیکی آن مدرسه عمومی ساخته شده، و پیشتر، از آن برای انبار وسایل جنگی و استراحتگاه سربازان استفاده می‌شده است.

حرم پیامبر- ص-

بورخارت بخشی از سفرنامه خود را به توصیف حرم پیامبر- ص- اختصاص داده و می‌گوید: گوهر گرانبهایی که سبب اهمیت مدینه بوده و آن را در ردیف مکه از جهت فضیلت (بله نزد برخی همچون پیروان مالک بن أنس مدینه افضل از مکه است) قرار می‌دهد همانا مسجد جامع بزرگ شهر است که در داخل آن قبر پیامبر- ص- می‌باشد. این مسجد همانند مسجد مکه حرم نامیده می‌شود و در بخش شرقی شهر و نه میانه آن قرار گرفته است. مساحت و ابعاد حرم مدینه، کوچکتر از حرم مکه است چنانکه طول آن ۱۶۵ پا و عرض آن

ص: ۱۵۱

۱۳۰ پا است لیکن از جهت معماری شبیه حرم مکه ساخته شده است، بدین گونه که فضای بازی در میان (صحن) است و اطراف آن را شبستانهایی که ستونهای متعددی سقف آن را حمایل هستند، فراگرفته، و در میانه صحن مسجد بنای کوچکی نیز قرار دارد، لیکن ستونهای مسجد مدینه نسبت به قرار گرفتن ستونهای حرم مکه، که گرداگرد کعبه و با عمق بیشتری می‌باشد، نظم کمتری دارد، علاوه بر این که ستونهای حرم مدینه دارای ضخامت و قطر یکسانی نیست؛ مثلًا در بخش جنوب حرم که قبر مطهر پیامبر قرار دارد و مقدسترین مکان مسجد شمرده می‌شود، ابعاد ستونها بزرگتر از ستونهای دیگر بخشهای مسجد است و قطر هر ستون یک و نیم پا می‌باشد. اما سقف مسجد که بر روی ستونها قرار گرفته از تعدادی گنبد کوچک تشکیل گردیده، که پوشش داخلی آن با رنگ سفید- همانند سقف مسجد مکه- مزین شده است. اما دیوارهای داخلی مسجد نیز با رنگ سفید رنگ‌آمیزی شده است، لیکن دو قسمت جنوبی و بخشی از زاویه جنوب شرقی با قطعه‌های بزرگ سنگ مرمر تا سقف پوشانیده شده است، و اما سرتاسر دیوار جنوبی مسجد از چندین ردیف کتیبه تشکیل شده که بر روی آن آیات قرآن با حروفی بزرگ و مطلّا نوشته شده است.

سپس بورخارت به تفصیل درباره بخشهای حرم و ضریح مطهر و قبوری که در اطراف ضریح مطهر است پرداخته و می‌گوید:

پیشتر اشیای گرانقیمتی در اطراف این قبرها وجود داشته که بخشی از آن از سقف داخلی مرقد مطهر آویزان بود و بخشی دیگر از این نفایس، در صندوقهای مخصوصی قرار داشت که بر روی زمین چیده شده بودند؛ او از جمله این نفایس، از نسخه‌ای از قرآن کریم یاد می‌کند که به خط کوفی نوشته شده و از آنِ عثمان بوده است و می‌گوید: گفته می‌شود این قرآن همچنان در مدینه می‌باشد.

بورخارت سپس به محاصره شهر مدینه توسط وهابیان پرداخته و می‌گوید:

بخش بزرگی از این نفایس در روزهای محاصره، توسط بزرگان شهر و به منظور تقسیم میان مردم (و در واقع این بزرگان همه این اموال را میان خود تقسیم کردند) به یغما رفت و آنچه از این نفایس ارزشمند باقی ماند نصیب امیر سعود وهابی شد. او پس از فتح شهر مدینه به داخل حجره مطهر رفت و هرآنچه از نفایس در آنجا باقی مانده بود، غارت نمود. او بخشی از نفایس

ص: ۱۵۲

غارت شده را به شریف مکه فروخت و باقی مانده آن را به همراه خود به درعیه برد. از جمله اشیای گران قیمتی که در این حمله به غارت رفت (و در واقع قیمتی‌ترین تحفه مسجد بود) عبارت بود از ستاره براقی که از قطعات الماس و لؤلؤ ساخته شده که تلألؤ این جواهرات چشم را خیره می کرد و بر روی قبر مطهر پیامبر- ص- آویزان بود و در میان مردم به «الکوکب الدرّی» شهرت داشت. علاوه بر این نفایس، در داخل حجره مطهر تعداد زیادی از ظروف و کاسه‌های طلایی، گردنبندها، دستبندها و سینه‌بندها بود که همگی به همراه نفایس دیگر از سوی ثروتمندان و امیران مسلمان، به‌ویژه امپراتوران عثمانی به آرامگاه مقدس حضرت هدیه شده بود و بی‌تردید این مجموعه کم نظیری بود که نمی‌شد برای آن قیمتی تخمین زد و گفته می‌شود ارزش نفایسی که شریف مکه (شریف غالب) از امیر سعود وهابی خریداری نمود برابر با یکصد هزار دلار بوده است. همچنین گفته می‌شود که بزرگان مدینه برابر با پنجاه هزار دلار کاسه و ظروف طلایی برداشتند!

اما درباره آنچه که امیرسعود با خود به یغما برد؛ گفته می‌شود ارزش جواهرات و لؤلؤ و مرجانهایی که او برداشته، برابر با قیمت نفایسی است که به شریف مکه فروخته است. و شاید بتوان گفت ارزش مجموع نفایس و جواهراتی که در این حوادث به یغما رفت برابر با سیصد هزار دلار بوده است! لیکن قراین و شواهد فراوانی است که نشان می‌دهد مجموع آنچه که مسلمانان در طی قرنها و نسلها به این مکان مقدس هدیه نموده‌اند، مبلغی به مراتب فراتر از آنی است که ما تخمین زده‌ایم و به احتمال قوی، بخش عظیمی از این هدایا از سوی حکام مدینه که تا اندازه زیادی از استقلال عمل برخوردار بوده و تولیت ضریح مقدس را نیز به عهده داشته‌اند دزدیده شده است، کاری که علمای مکه در سیصد سال قبل انجام داده و بنا به روایت مؤرخ؛ قطب الدین، آنان تعداد زیادی از چراغهای مطلّا و شمعدانهای طلایی کعبه و حرم را در میان لباسهای خود قرار داده و به بیرون از حرم بردند. لیکن بخشی از ظروف طلایی ارزشمند حرم و مدینه، بعدها و پس از استیلای طوسون پاشا بر شهر مدینه و جستجوی او در خانه‌های شهر، جمع آوری و به قیمت ده هزار دلار از دارندگان آنها خریداری کرد و بار دیگر به ضریح مقدس بازگردانده شد.

بورخارت در ادامه توصیف حرم

ص: ۱۵۳

می گوید: بر روی حجره مطهر گنبد زیبایی قرار دارد که از تمام گنبدهای متعدد مسجد که سقف مسجد را تشکیل داده‌اند، بزرگتر بوده و سر بر آسمانها می‌ساید و از فاصله بسیار دور قابل دیدن است، و هنگامی که دیدگان مسافرین برای نخستین بار بر این گنبد می‌افتد، به خواندن اوراد و اذکار و ادعیه مذهبی مشغول می‌شوند. قسمت خارجی گنبد با سُرب پوشیده شده و در بالاترین نقطه آن گویی طلایی و هلال طلایی بزرگی قرار دارد که تلألؤ طلای هردو، خیره کننده است و به دستور سلطان سلیمان قانونی و در استانبول ساخته شده است. اما ساختمان گنبد و حرم از آن سلطان قایتبای پادشاه مصر است که میان سالهای ۸۸۱ و ۸۹۲ ه. ساخته شده است. و هنگامی که وهابیان بر مدینه مستولی شدند، تلألؤ طلای گنبد و دستور سرانشان به تخریب گنبدها و قبرها آنان را وسوسه نمود، از این رو برای سرقت طلا و انهدام گنبد تلاش نمودند، لیکن استحکام ساختمان گنبد و حرم و وجود پوشش سُربی بر روی گنبد مانع از انجام خواسته آنان شد، علاوه بر این دو تن از وهابیان که برای سرقت طلا خود را به نوک گنبد رسانده بودند بر اثر از دست دادن تعادل، به پایین سرنگون شدند که این سرنگونی را اعراب وهابی نشانه معجزه پیامبر دانسته و از تلاش برای انهدام گنبد دست برداشتند.

در درون حجره پیامبر و در نزدیکی پرده قبر «ستّنا فاطمه» قرار دارد که با پوششی از حریر سیاه طلا دوزی شده، پوشیده است، ولی در عین حال درباره محل دقیق دفن حضرت فاطمه اختلاف نظر وجود دارد که گروهی اینجا را مدفن دانسته و گروهی دیگر بقیع را، از این رو زائران، آن حضرت را در هر دو جا زیارت می‌کنند. در دیوار شرقی مسجد و در برابر قبر حضرت فاطمه پنجره کوچکی قرار دارد که به «مهبط جبرائیل» شهرت دارد و گفته می‌شود همواره جبرائیل در این مکان بر پیامبر وارد می‌شده است.

بورخارت می گوید: تزیینات و آنچه که گرداگرد قبر پیامبر و روضه دیده، هرگز متناسب با مقام و منزلت پیامبر- ص- و آن جایگاه مقدس نبوده است، از این رو معتقد است که در صورت مقایسه تزئینات هر کلیسایی از آن کاتولیکها در اروپا زیباتر و با عظمت‌تر به نظر می‌آید، واین نمایانگر این حقیقت است که مسلمانان به اندازه کاتولیکها- و حتی پروتستانها- رغبت به فداکاری و بخشش اموال درباره جایگاه

ص: ۱۵۴

مقدس خود نمی‌باشند.

آنگاه بورخارت به مراسم و تشریفات زیارت از حرم شریف می‌پردازد و سپس می گوید: در شمال مسجد فضای بازی قرار دارد که «صحن» نامیده می‌شود و در میان آن، ساختمان کوچک گنبد داری قرار دارد، این ساختمان جایگاه نگهداری شمعها و چراغهای حرم است.

و در نزدیکی این اتاق، نرده‌های چوبی قرار دارد که دو درخت نخل مقدس را حفاظت می کنند و گفته می‌شود این درختها را حضرت فاطمه- ع- کاشته است. و در نزدیکی درختان، چاهی است که به «بئرالنبی» شهرت دارد لیکن آب آن سنگین بوده و گوارا نمی‌باشد؛ از این رو چاه فاقد تقدس است. بورخارت می گوید:

هنگامی که او در مدینه حضور داشت همسر محمد علی پاشا، خدیو مصر، به زیارت آمده بود و به دستور او مقدار فراوانی شمع را با زحمت فراوان از ینبع به مدینه آوردند و آنها را به حرم شریف اهدا نمودند.

حرم شریف چهار دروازه بزرگ دارد که عبارتند از: ۱- «باب السلام» و بنا به روایت سمهودی پیشتر به «باب مروان» شهرت داشته است. این دروازه در زاویه جنوب غربی مسجد قرار گرفته و دروازه اصلی مسجد شمرده شده و همواره زائران حرم را برای نخستین بار از این در به داخل راهنمایی می کنند. این دروازه گو این که کوچکتر از برخی از دروازه‌های حرم است لیکن زیباترین دروازه حرم بلکه زیباترین در در مشرق زمین به شمار می‌رود. این در از چهارچوبی قوسی شکل، که اطراف آن را با مرمرها و کاشیهایی با رنگهای متنوع تزیین داده‌اند، تشکیل شده است. به ویژه آیات قرآن که با حروفی درشت و طلایی بر روی چوب چهارچوب در کنده شده، تلألؤ و زیبایی ویژه‌ای به این در می‌دهد.

۲- «باب الرحمه» که پیشتر بدان «باب العتیق» گفته می‌شد. این درب در باروی غربی مسجد است و همواره جنازه مردگان را از این دروازه برای خواندن نماز بر آنان، به داخل مسجد می آورند.

۳- «باب الجبر» که به «باب الجبرائیل» نیز شهرت دارد.

۴- «باب النساء»، دو درب آخر، در باروی شرقی مسجد قرار دارند، و باب النساء نزدیکترین در به قبر «ستّنا فاطمه» است. و تمامی دروازه‌ها را سه ساعت پس از غروب آفتاب، می‌بندند و یک ساعت به فجر و اذان صبح باز می‌شود، اما مؤمنانی که قصد شب زنده داری در مسجد را دارند می توانند

ص: ۱۵۵

رخصت برای این کار را از خواجه، مسؤول و کشیک حرم که همواره در نزدیکی حجره پیامبر استراحت می‌کند، به دست آورند. اما در شبهای ماه مبارک رمضان دربهای حرم هرگز بسته نمی‌شود. اما نظافت مسجد و شستشوی حجره پیامبر و دیگر اجزای مسجد و روشنایی حرم و جز اینها، همگی به عهده پنجاه نفر از خواجگان حرم است که سازمانی شبیه به سازمان خواجگان مسجد الحرام در مکه دارند، این خواجگان از اهمیت فوق العاده‌ای در مدینه برخوردارند. زیباترین لباسها را در بر می‌کنند؛ لباسهایی که از شال کشمیر و پارچه‌های گرانقیمت هند تهیه شده و هنگامی که از بازار شهر می‌گذرند مردم دستهای آنان را می‌بوسند، از این روست که خواجگان از نفوذ قابل توجهی درباره مسائل داخلی مدینه برخوردارند، این خواجگان از حقوق سالیانه ویژه‌ای برخوردارند که همه ساله به وسیله کاروان حجاج شام از استانبول برای آنان فرستاده می‌شود، علاوه بر این، بخشی از هدایای زوّار به حرم، به آنان تعلق می‌گیرد، همچنین این خواجگان از زائران ثروتمند وافرادی که به داخل حجره پیامبر راه می‌یابند پولهایی به عنوان هدیه دریافت می‌دارند. رئیس این خواجگان به عنوان «شیخ الحرم» شهرت دارد و او رئیس حرم نیز می‌باشد و شخصیت اول شهر مدینه به شمار می‌رود؛ از این روست که اهیمت او بیش از موقعیت رئیس خواجگان حرم مکه است. شیخ الحرم خواجه‌ای از خواجگان است که او را از استانبول و باب‌العالی «/ دربار عثمانی» می‌فرستند و معمولًا این خواجگان همچون پاشاهای حجاز که به جدّه تبعید می‌شوند از تبعید شدگان می‌باشند.

بورخارت می‌گوید: شیخ الحرمی که او دیده است همان «قزلر آغاسی» در دوران سلطان سلیم بوده، و او را چندین بار دیده است که جلوتر از طوسون پاشا که پاشایی است با رتبه پاشای جده؛ با سه نشان حرکت می‌کرده است. همچنین بورخارت طوسون پاشا را در حال بوسیدن شیخ الحرم در داخل مسجد دیده است. این شیخ الحرم دفتری دارد که از دفتر و تشکیلات پاشای مدینه مفصل‌تر است، و با توجه به این موقعیت بود که حتی وهابیان پس از استیلا- بر مدینه رعایت احترام او را نموده و امیر سعود به شیخ الحرم اجازه داد که به همراه گروهی از خواجگان و ما یملکشان به سوی ینبع عقب نشینی کنند، این خواجگان معمولًا در میان مردم به «الأغوات» شهرت دارند، و رئیس

ص: ۱۵۶

آنها با عنوان «حضرت عالی» همانند پاشا و شریف مکه مورد خطاب قرار می گیرد.

علاوه بر این خواجگان، گروهی از مردم مـدینه که به «فراشان» شـهرت دارند به خدمت در مسـجد مشـغولند، این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زواران و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می‌پردازند، تعداد این فراشان بسیار است. بورخارت آنگاه به اهمیت کشاورزی در زندگانی مردم مدینه پرداخته و می گوید گرداگرد مدینه را نخلسـتانها فراگرفته که در میان آنهـا خانه‌هـا می‌باشـند و مهمترین محصولاـت کشـاورزی در مـدینه گنـدم و جو و انواع سبزیجات و میوه‌ها می‌باشـد. البته مهمترین محصول مـدینه خرمـا است، اما جو غـذای اصـلی مردم شـهر را تأمین می کنـد از این رو زمینهای زیادی به کشت آن اختصاص یافته است، و محصول بسـیار خوبی نیز از آن به دست می‌آیـد و معمولًا درو آن در ماه مارس انجام می گیرد. اما میوه‌ها بیشتر در باغهایی تولیـد می‌شود که در حومه قُبـا می‌باشـد، در این باغهـا انـار، انگورهـای عـالی، گلابی، موز، هنـدوانه، و سبزیجاتی نظیر شـلغم، تره، گشـنیز، پیاز، هویـج، لوبیا به عمل می‌آید. علاوه بر اینها در مدینه درخت زالزالك فروان دیده می‌شود. بورخارت به خرما و درخت آن می‌پردازد و شـرح مفصلی درباره چگونگی کاشت و برداشت محصول آن می‌دهد و می گوید در مدینه مشهور است که یکصد گونه خرمـا به عمـل می‌آیـد، فراوانترین و ارزانترین گونه آن به نـام «جبلی» می‌باشـد، و علاـوه بر این نوع، از «الحلوه» و «الحلیه» که دارای خرمای کوچکی است، و «الصـیحانی» و «البرنی» یاد می کنـد و می گوید: در مدینه خرمایی بود که نام آن را فراموش نمودم و از خصوصـیات این نوع این بود که حتی پس از خشـك شـدن همچنـان سبز رنـگ بـاقی می‌مانـد و نوع دیگری نیز بود که به رنگ زعفران بود و معمولًا این دو گونه را به نخ کشیده و آن را می‌فروشند، به این گردنبند خرمایی «قلائد الشام» گفته می‌شود.

بورخارت در پایان بخش جغرافیای مدینه درباره منطقه حرام شهر سخن می گوید و می گوید این حریم در گرداگرد شهر، به مسافت ۱۲ میـل می‌باشـد و در این مسـاحت، کـوه «عیر» در بخش جنـوبی و کـوه «ثـور» در بخش شـمالی شـهر قرار دارنـد، (کـوه ثور کوه کوچکی است که در پس کوه اُحُد قرار دارد). حریم محدوده مقدسی است که

ص: ۱۵۷

باید همه مردم احترام آن را پاس داشته و از خونریزی و کشتار (بجز در موارد دفاع و تهاجم کافران) و صید پرندگان و بریدن درختان خودداری نمایند. ولی بورخارت می‌گوید در این روزگار که نیروهای مصری شهر را اشغال کرده‌اند، هرگز حرمت حریم نگه داشته نمی‌شود و فراوان دیده می‌شود که درختان بریده و پرندگان صید شده و در گوشه و کنار شهر درگیریهای خونینی رخ می‌دهد، و با این که غیر مسلمانان حق وارد شدن به حریم را ندارند لیکن بورخارت برخی از مسیحیان یونانی را دیده است که برای انجام برخی کارها در اردوگاه ارتش طوسون پاشا به خدمت گرفته شده‌اند.

دیگر زیارتگاه مدینه

به گفته بورخارت: در همان روزی که زائر مدینه از زیارت حرم و ضریح مقدس پیامبر فارغ می‌شود، به زیارت قبرستان شهر، که در آن تعدادی از امامان و صحابه و شهدا و بزرگان مدفونند، می‌رود. این قبرستان در بیرون باروی شهر و در نزدیکی باب الجمعه است و به نام «مقبرهٔ البقیع» مشهور است. این قبرستان فضایی است مربع شکل به مساحت چند صد قدم و گرداگرد آن دیواری است که از سوی جنوب به دیوار خانه‌های حومه شهر و از دیگر اطراف به دیوار باغها و نخلستانها چسبیده است. این قبرستان با توجه به والایی و بزرگی و قداست مقام مدفونین در آن، بسیار حقیر به نظر می‌آید و شاید کثیف‌ترین قبرستان یک شهر به حجم شهر مدینه در مشرق زمین به نظر آید، هیچ یک از قبرها ساختمان مناسبی ندارد بلکه قبرها که عبارتند از تپه‌ای خاکی با قطعه سنگی بر روی آن به طور نامنظم در گوشه و کنار پراکنده‌اند. وضعیت کنونی قبرستان و تخریب ساختمانهای آن را مردم به وهابیان نسبت می‌دهند و در این رابطه به باقیمانده گنبدها و ساختمانهای مخروبه که بر روی قبر عباس و دیگر امامان و حضرت فاطمه و عموهای پیامبر- ص- قرار داشته و به وسیله آنها تخریب شده اشاره می‌کنند.

بورخارت وضعیت کنونی بقیع را عبارت از تپه‌هایی پراکنده از خاک و حفره‌ها و انباشته‌های زباله و .... می‌داند آنگاه نام بزرگانی را که در بقیع دفن شده‌اند می‌آورد، لیکن هنگام بر شمردن نام امامان مدفون در بقیع، به اشتباه قبر امام حسن- ع- را به امام حسین- ع- سیدالشهدا نسبت داده و می‌گوید: در این قبر تنها جسم او قرار دارد ولی سر او بعدها به قاهره برده شد و در

ص: ۱۵۸

مسجد ویژه‌ای که برای حفظ آن ساخته شد قرار گرفت. بورخارت آنگاه به دیدار خود از کوه احُد و مسجدی که بر روی قبر حمزه و دیگر شهیدان احُد، مثل مصعب بن عمیر و جعفر بن شماس و عبداللَّه بن جحش ساخته شده می‌پردازد و می گوید گنبد این مسجد را وهابیان خراب کرده‌اند ولی به قبرها آسیبی نرسانده‌اند. بورخارت می گوید:

در نزدیکی این مکان قبه‌ای بر روی جایگاهی که پیامبر در جن احُد آسیب دید ساخته شده است و در نزدیکی این گنبد قبرستانی است که بورخارت آرامگاه ۱۲ تن از یاران پیامبر را که در جنگ احُد شهید شده و در آنجا مدفون شده‌اند، دیده است و می گوید وهابیان گنبد و ساختمان بر روی این قبور را خراب نموده و اثاثیه آنها را به غارت برده‌اند. و نسبت به آنها هتک حرمت نموده‌اند. بورخارت می گوید: از عادات مردم مدینه آن است که هر سال در ماه جولای، همگی به کوه احُد رفته و به مدت سه روز به تفریح و شادی می‌پردازند. وی سپس به توصیف دیدار خود از منطقه پرداخته و می گوید: آنچه که درباره این منطقه می‌توان گفت: آن است که سرتاسر این بخش را باغهای سرسبز که در آن انواع میوه- بجز سیب و گلابی- به عمل می‌آید پوشانده است و شهر مدینه انواع میوه مصرفی خود؛ نظیر لیمو، پرتقال، انار، موز، انگور، زردآلو و انجیر را از این باغها تأمین می کند. این درختان در میان درختان خرما و سدر رشد می کنند و در میانه این باغها مسجد باستانی قبا قرار گرفته است که در گرداگرد آن چهل خانه می‌باشد. بورخارت مسجد را کوچک و در وضعیتی مخروبه یافته است و می گوید:

جایگاه مبرك الناقهٔ (نشیمنگاه شتر) و جایگاهی که پیامبر در آن نماز گزارد و سپس رو به سوی مکه نمود و آزار قریشیان را یادآور شد را دیده، همچنین او جایی که در آن آیه قرآن مربوط به قُبا نازل شده را دیده است. و در فاصله کوتاهی از مسجد قبا، او مسجد علی و در نزدیکی آن نیز چاه عمیقی به نام «العین الزرقاء» را دیده است.

مردم مدینه

بورخارت درباره مردمی که در مدینه سکونت دارند، می گوید: بیشتر آنان، همچون مردم مکه، از مردمان غریبی هستند که قداست شهر آنها را جذب نموده و از سرتاسر جهان اسلام بدانجا هجرت کرده‌اند؛ از این رو در مدینه گروههایی از هر کشور اسلامی می‌توان یافت، اما از نسل انصاری که به همراه پیامبر در سال ۶۲۲

ص: ۱۵۹

میلادی در مـدینه سـکونت داشـتند، جز اقلیت کوچکی بـاقی نمانـده است و تنهـا در مـدینه نزدیک به دَه خانواده وجود دارنـد که می‌تواننـد اثبـات کننـد تبارشـان به أوس و خزرج می‌رسـد، و این خانواده‌هـا غالباً فقیرنـد و از راه کشاورزی در باغها و کشتزارهای حومه مـدینه امرار معاش می‌کنند، لیکن از سویی دیگر تعداد خانواده‌های منسوب به شرفای حسینی در مدینه کم نبوده لیکن بیشتر آنان اصالت مدنی نداشته بلکه پدران آنها بر اثر جنگهایی که شرفا بر علیه مدینه می‌کرده‌اند، در این شـهر متوطن شده‌اند، و بیشتر این شـرفای حسینی از طبقه علمـا و دانشـمندان می‌باشـند، امـا شـرفای جنگجویی که همـاورد شـرفای مکه باشـند بسیار نـادر و کم می‌باشـند. علاوه بر اینهـا در مـدینه قـبیله کوچکی از شـرفای حسینی می‌باشـند که از نسل امـام حسـین- ع- (برادرامـام حسن- ع-) می‌باشـند، و گفته می‌شـود این قـبیله پیشـتر از اهمیت و قـدرت فراوانی برخـوردار بـوده و بخش اعظم عایـدات مـالی حرم مـدینه را تصاحب می‌کرده‌اند؛ زیرا آنان در قرن سیزدهم متولّیان مورد احترام قبر مطهر پیامبر بوده‌اند، لیکن کم کم از تعداد افراد و نفوذ آنها کاسته شـده؛ بگونه‌ای که امروزه تنها تعداد اندکی خانواده از آنها باقی مانده، لیکن همین چند خانوار از بزرگان و ثروتمندان شـهر مدینه بشـمار می‌آیند و در کوی مخصوصی سکونت داشته و عایدات هنگفتی دارند که بیشتر از سوی ایرانیانی که به مدینه می‌آیند به دست آنان می‌رسـد، از گفته بورخارت در سـفرنامه خود چنین بر می‌آید که این شـرفا از شـیعیان مدینه شـمرده می‌شوند. و برغم این که آنـان عبـادات خـود را در ظـاهر بر طبق روش عبـادت سـنیان انجـام می‌دهنـد لیکن مردم آنـان را به عنوان شـیعه یـا «رافضه» می‌شناسـند. و مشـهور در مـدینه این است که تعـدادی خانوار از باقیمانـدگان انصار پیشـین و تعـداد زیادی خانوار از عربهای ساکن مـدینه که به کار کشاورزی اشـتغال دارند از شـیعیان یا رافضه باشـند که به «النواخله» (۱) شـهرت دارنـد؛ زیرا در میان درختان نخل زندگی می‌کنند. اینان خانوارهای بزرگی بوده و به شـجاعت شهرت دارند و بویژه هنگام اشغال مدینه توسط وهابیان، اینان مقاومت سرسـختانه‌ای نمودند و بنابه روایت تاریخ و آگاهان، نواخله از نسل کشاورزانی می‌باشند که در باغها و کشتزارهای امام حسن- ع- به کـار مشـغول بوده‌انـد، بورخارت می‌گویـد: نواخله روابط خانوادگی نزدیکی با هم داشـته و کمتر از خانواده‌های غریب و ناآشـنا همسر اختیار

۱- امروزه اینان به شیعیان نخاوله مشهورند.

ص: ۱۶۰

می‌کنند و غالب این مردمان تا هنگامی که در نخلستانهای خود هستند، تظاهر به تشیع می‌کنند لیکن هنگامی که به شهر می‌آیند ادعاء می‌کنند سنّی هستند، گروهی از نواخله در حومه مدینه سکونت گزیدند و کار قصابی را پیشه خود قرار دادند، و در صحرای مشرق مدینه و در فاصله سه روز راه از شهر، قبیله‌ای به نام «بنی علی» سکونت دارند که همگی معتقد به مذهب ایرانیان (شیعه) می‌باشند. بورخارت از این که در شهر مقدس اسلام مکه از سوی زیدیه و مدینه توسط شیعیان احاطه شده است اظهار تعجب می‌کند، و می‌گوید به نظر می‌رسد هیچ گونه تلاشی برای راندن آنان انجام نمی‌گیرد!

از دیگر خانواده‌های قدیمی در مدینه، می‌توان از آنانی که از نسل عباسیان می‌باشند نام برد، لیکن این مردمان که به «الخلیفه»؛ یعنی بازماندگان از نسل خلفا شهرت دارند امروزه مردمانی فقیر و کم اهمیتند.

بورخارت آنگاه به عمده مردمان مدینه اشاره دارد و می‌گوید: نسل دوم و سوم مردمان غیر عربی که به مدینه هجرت کرده‌اند به تدریج عرب شده و آثار عربیت را حتی در شکل ظاهری چهره آنان می‌توان مشاهده کرد. وی در پایان این فصل درباره پوشش و لباس مردم مدینه و اسلحه آنان و وضعیت اقتصادی و تجارت و خوراک و عادات و رسوم و طبایع آنها به تفصیل سخن می‌گوید.

۴- سر ریچارد بورتون

پس از گذشت چهل سال از سفر بورخارت، جهانگرد دیگری به نام سر ریچارد بورتون در سال ۱۸۵۳ میلادی به دیدار از مکه و مدینه نائل آمد، این انگلیسی توانست با مهارت تمام حقیقت شخصیت خود را از همگان مخفی کند و بدین گونه مدت درازی را در مدینه و مکه به گردش و دیدار از آثار آن بپردازد و مناسک حج را نیز بجای آورد. او خود را افغانی و به نام «عبداللّه» معرفی نمود و بدین گونه حقیقتش بر کسی فاش نشد. بورتون سفرنامه جالبی در دو جلد از خود بر جای گذاشت که مطالعه آن نشان می‌دهد او به راحتی توانسته است همه مطالب را درباره این دو شهر جمع آوری نموده و در کتاب خود بیاورد. Editedby hiswifeisab ۹۹ elBurtton)L ondon ۰۳۶۹۱ .Memorialedition .-Burton ,RichardF(۱)Personal Narrative o faPiligrimaulet oALMadinahdM e ccah . و برغم این که در سفرنامه خود مطالبی غیر واقعی و خلاف حقیقت از اسلام و مسلمانان آورده، لیکن نوشته او از

۱- -

ص: ۱۶۱

جنبه‌های بحث و تحقیق و بویژه جنبه‌های تاریخی و جغرافیا ارزش فراوانی دارد.

بورتون در ۲۵ جولای ۱۸۵۳ از راه بندر ینبع که از بنادر دریای سرخ است به مدینه رسید و پیش از رسیدن به شهر، دورنمای آن را این گونه توصیف می‌کند: در برابر دیدگانم دشتی وسیع قرار داشت که منتهی الیه آن سرزمینهای نجدیان پرخاشگر است، و در سمت راست شهر تپه‌های سنگی تیره و عبوسی دیده می‌شود که کوه احُد است، و در دشت میان این دو مرغزار سرسبزی است که در میان آن یک یا دو گنبد سفید نمایان بود، این دشت سرسبز در سمت راست تا نخلستانها و باغهای سرسبز قبا که همچون نگین سبز زمردی در میان دشت تیره تلألؤ داشت ادامه می‌یافت، و فضای این دشت را آفتاب پگاه پوششی از مِه پراکنده همراه با شبنم داده بود، در فاصله دو میلی از این دیدگاه شهر مدینه منوره وسیع و فراخ به نظر می‌رسید، لیکن هنگامی که به نزدیکی شهر رسیدم به اشتباه خود پی بردم. دشت مدینه در منتهی الیه جاده پر پیچ و خمی که از حرّه می‌گذشت قرار داشت، ورودی شهر بر بلندای مستطیل شکلی قرار داشت که از میان باروی گلی شهر می‌گذشت، این دروازه نام «العنبری» داشت، و در سمت راست آن گنبد و گلدسته‌های زیبای ترکی دیده می‌شد که از آن تکیه‌ای است که محمد علی پاشا آن را برای مسافران درویش ساخته است.

پس از این تکیه در امتداد یک خط دراز مجموعه‌ای از ساختمانهای کوتاه سفید رنگ با پنجره‌های نازیبا قرار دارد و در میان نخلستانهای شمال مدینه، ساختمان مخروبه، سقاخانه‌ای به وضوح دیده می‌شد و در فاصله میان این مخروبه و قلعه نظامی شهر ساختمان کاخی به سبک کاخهای ترکیه را دیدم که همان قصر حاکم بود، در گوشه شمال غربی باروی شهر قلعه سفید رنگ مستطیل شکلی را دیدم که بخشهایی از آن بر پایه‌های سنگی بنا شده بود که یادآور مظهر باروها و ساختمانهای اروپایی را داشت، از این جهت تقارن عجیبی میان این مظهر و پیشینه شرقی آن و در ذهن تداعی می‌شد، در حومه شهر مدینه که «المناخة» نام دارد و در میان قطعات تیره سنگ کوهها و تپه‌ها و ساختمانهای سنگی میان آن، گنبد و گلدسته‌های نوساز ۵ مسجد دیده می‌شود که تلألؤ خاصی دارند و در پس آن در منتهی الیه شرق مدینه جوهره اصلی شهر که همانا برجهای چهارگانه (شاید مقصود او گلدسته‌های حرم

ص: ۱۶۲

باشد) و گنبد سبز رنگ زیبا، که در زیر آن پیامبر آرمیده است، چشم را خیره می کند، و کمی دورتر از آن، تعدادی گنبد سفید که بر روی سطحی سبز رنگ بنا شده دیده می‌شود (قبرستان بقیع) از این نقطه، و به سمت جنوب باغها و نخلستانهای عظیمی به چشم می‌خورد که در تاریخ اسلام به «درختان مدینه» شهرت دارد و در پس آنها دشتهایی قرار دارد که پوشیده از سنگهای سیاه آتشفشانی است که در میان آنها راههای پر پیچ و خمی برای عبور کاروان شتران باز شده است.

بورتون آنگاه به مراسم استقبال از رسیدن او به شهر پرداخته، می گوید: عربها معمولًا در این گونه وضیعیتها از دیگر اقوام شرقی، از عواطف و احساسات بیشتری برخوردارند؛ زیرا در خمیره آنها محبت و عاطفه بیشتری نهفته است و می‌توانند عواطف و علاقه خود را به تازه وارد به بهترین شکلی ابراز نمایند، می گوید پس از آن که کاروان از دروازه العنبری گذشت، گروه گروه در معبر خاکی به حرکت درآمده و از محله العنبریه- که مهمترین محله حومه شهر است- عبور نمودند، آنگاه از روی پلی سنگی با یک دهانه که بر روی مسیلی به نام «السیح» ساخته شده بود گذشتند و پس از طی مسافت کوتاهی، به دشت «المناخه» رسیدند؛ جایی که مستقیماً مسافرین را به دروازه مصری می‌رساند.

تفاوت میان مکه و مدینه

بورتون در یکی از بخشهای سفرنامه خود به برتریهای مکه و مدینه نسبت به همدیگر پرداخته و می گوید:

مسجد النبی یکی از دو حرم است و دومین مسجد از میان مساجد سه گانه اسلامی است که محل عبادت به شمار می‌رود و دو مسجد دیگر؛ یکی مسجد الحرام در مکه است که پیشینه قداست آن به ابراهیم خلیل می‌رسد و دیگری مسجد الأقصی در بیت المقدس است و گروهی به این سه مسجد چهارمی را اضافه کرده‌اند که همانا «مسجد التقوی» در قبا است، و در روایتی از پیامبر- ص- آمده است که:

«الصلاة فی مسجدی هذا خیرٌ من ألف صلاة فی أماکن أخری، الّا المسجد الحرام.»

از این روست مسافری که برای زیارت به مدینه می‌رود بر او لازم است نمازهای پنج گانه خود را در مسجد و روز خود را به خواندن قرآن و شبها را به تفکر و تأمل در آن بگذراند. نامی که برای بازدید از

ص: ۱۶۳

مسجد النبی و دیدار از مقدسات آن معمول و متداول است «الزیاره» می‌باشد و میان این زیارت و آنچه که مسلمانان در مکه انجام می‌دهند تفاوت وجود دارد؛ زیرا قرآن حج را بر همه مسلمانان واجب کرده و باید در طول عمر خود یکبار آن را به جای آورند، لیکن زیارت کاری است مستحب و نیکو.

علاوه بر این، طوافی که گِردخانه خدا در مکه انجام می‌گرفت در مدینه و گرد قبر پیامبر انجام نمی‌شود، همچنین زیارت کننده لباس احرام نمی‌پوشد و نباید قبر مطهر را دست مالیده و یا سینه خود را بر روی آن قرار دهد و یا صورت خود را با خاک و غبار اطراف آن آمیزش دهد؛ کارهایی که هر مسلمان در مکه انجام می‌دهد. و به نظرم همین چند مورد تفاوت کافی است که ارزش و قداست ماه را برتر کند، لیکن نظرات مردم بویژه در شرق متفاوت است، از این رو مالکیها برای مدینه ارزشی بیش از مکه قائلند، آنان معتقدند وجود قبر پیامبر- ص- و قدسیت شهر و منافع دینی در آن بیش از مکه است، و برخی دیگر معتقدند که پیامبر محل و شهر مهاجرت خود را بر دیگر شهرها برتری داده است؛ همان گونه که ابراهیم- ع- ماه را برتری داد.

همچنین روایت دیگری می‌گوید: «جسم هر فردی از همان زمینی است که در آن مدفون می‌شود از این رو شهر مدینه این شرف را داشته است که مواد جسم پیامبر را بدو دهد. اما افرادی نظیر عمر بن خطاب نمی‌دانسته‌اند کدام یک را بر دیگری ترجیح دهند، و اما وهابیان از آنجایی که معتقد به شفاعت پیامبر در روز قیامت نبودند و قبر پیامبر را همچون دیگر قبور مردگان بشمار می‌آوردند و معتقد بودند که جایگاهی است که سبب می‌شود برخی مسلمانان احمق! به عبادتهای مشرکانه بپردازند، از این رو نسبت به آن بی‌حرمتی روا داشته و محتویات آن جایگاه مقدس را به گونه وحشیانه‌ای غارت کرده و علاوه بر اسائه ادب به آن، از وارد شدن زوّار سرزمینهای دور به مدینه جلوگیری به عمل آوردند، لیکن عموم مسلمانان بر این اعتقادند که بیت‌اللّٰه الحرام بر همه موجودات عالم فضیلت و برتری دارد، اما در عین حال معتقدند که شهر مدینه ارزشمندتر و والاتر از تمامی شهر مکه و تمامی سرزمینهای جهان بجز بیت‌اللّٰه الحرام می‌باشد، البته اعتراف و اعتقاد به این فضیلت بدین معنا نیست که ساکنین مکه افضل از ساکنین مدینه می‌باشند، لیکن اهالی مکه در عین حال معتقدند که آنان بر مردم مدینه برتری

ص: ۱۶۴

دارند، و همین اعتقاد را مردم مدینه نیز دارند.

حرم پیامبر

بورتون هنگامی که قصد وارد شدن به داخل حرم مقدس را داشت، از این که این مکان مقدس فاقد هرگونه نماو سر در خارجی بود تعجب نمود، وضیعتی که هرگز در مقام و شأن چنین جایگاه مقدسی نمی‌باشد، از این رو می‌گوید: این مسجد به عنوان یک مکان مقدس فاقد هرگونه جلال و زیبایی است! علاوه بر این، او پس از آن که از دروازه «باب الرحمه» وارد مسجد گردید، از منظره عادی و تزیینات بی‌ارزش و بدور از ارزش هنری و مادی که جایگاهی را که تمامی مسلمانان در شرق و غرب جهان آن را تقدیس می‌نمایند قرار گرفته است، شگفت زده شد. وی می‌گوید مسجد پیامبر با مسجد الحرام تفاوت دارد و در عین سادگی بیننده را تحت تأثیر فلسفه وجودی خود، که همانا تعبیر از یگانگی است، قرار می‌دهد، اما می‌گوید: هر مقدار که به مسجد پیامبر بیشتر دقت نمودم آن را جایگاهی برابر با حوزه هنرهای درجه دو و یا مغازه عتیقه فروشی که مملوّ از جنسهای کم بها با پوششی تصنعی از آبرو داری فقرا یافتم!

مسجد پیامبر ساختمانی است به شکل متوازی الأضلاع که بلندی آن بیش از ۴۲۰ قدم و پهنای آن ۳۴۰ قدم می‌باشد، و بلندای آن از سوی شمال به جنوب می‌باشد، و همانند سبک ساختمانی تمامی ساختمانهای مذهبی اسلام دارای حیاطی سرباز در میانه ساختمان می‌باشد که بدان صحن یا حوش یا حصوه و یا رمله می‌گویند.

گرداگرد فضا را شبستانهایی با ستونهای متعدد؛ همانند دیرهای ایتالیا فرا گرفته و سقف این رواقها را سطحی یکسان به همراه گنبدهای کوچک نیم نارنجی مشابه گنبدهای اسپانیا پوشانده است، رواقها به چهار بخش تقسیم می‌شوند که به وسیله راهروهای باریکی با یکدیگر در ارتباط بوده و از سطح مسجد ۴ یا ۵ پله پایین‌تر است، این رواقها سرتاسر ضلع شمالی را فرا گرفته و به نام پادشاه عثمانی به «الرواق المجیدی» شهرت دارد، همچنین در ضلع شرقی رواق ادامه دارد که به علت وجود آرامگاه حضرت فاطمه- س- به نام رواق باب النساء شهرت یافته است و همواره زنها از این دروازه برای زیارت قبر مقدس به داخل مسجد وارد می‌شوند. اما بیشترین فضای رواقها را بخش جنوبی مسجد، به همراه تعداد زیادی از ستون‌ها که گرداگرد

ص: ۱۶۵

روضه را فرا گرفته‌اند، در بردارد و در حقیقت این بخش حرم آنچه را که مقدس است در خود جای داده، و در امتداد دیواره غربی مسجد که به رواق باب الرحمه شهرت دارد، رواقی برابر با رواق سمت شرقی می‌باشد.

این چهار رواق مقدس را که نمای برابری دارند از داخل ستونهایی برپا داشته‌اند که از لحاظ شکل و مواد ساختمانی نا برابرند، اما کف رواق جنوبی که در بخشی از آن ضریح مقدس قرار دارد با سنگهای مرمر سفید زیبا که در میان آنها به طرز جالبی نماسازی شده پوشانیده شده و بر روی این سنگفرش حصیرهای خشن که بر روی آن فرشهای کثیف و پاره که بر اثر استفاده فراوان مؤمنان از آن ساییده شده، پوشیده می‌باشد.

گلدسته‌ها

تعداد مناره‌های حرم شریف پنج است، لیکن یکی از این پنج تا که مناره «شکیلیه» نام دارد و در زاویه شمال شرقی حرم می‌باشد منهدم گردیده و هم اکنون مشغول ساختن گلدسته جدیدی در جای آن می‌باشند. اما مناره «باب السلام» در نزدیکی دروازه‌ای به همین نام قرار دارد و همانند برجی دراز و زیبا است که در بلندای آن گوی بزرگی از مس به شکل مخروط تلألؤ دارد. اما مناره «باب الرحمه» در میانه دیواره غربی مسجد قرار دارد و از لحاظ شکل ظاهری ساده‌ترین گلدسته‌ها بشمار می‌رود و در راستای آن، دو محوطه حوضی شکل وجود دارد که در بالای محوطه دوم به شیوه متداول در گلدسته‌های ترکیه و مصر سطح شیب دار مخروطی شکلی ساخته شده است. اما مناره «سلیمانیه» در زاویه شمال شرقی مسجد برافراشته شده و نام آن برگرفته از نام سازنده آن؛ یعنی سلطان سلیمان قانونی می‌باشد، برجی است سنگی و استوار و مستحکم که در راستای گلدسته سه محوطه قرار دارد، و محوطه اول و دوم فضایی چند ضلعی است.

اما محوطه سوم استوانه‌ای شکل می‌باشد، و گرداگرد هر سه محوطه قرار دارد، و محوطه اول و دوم فضایی چند ضلعی است.

اما محوطه سوم استوانه‌ای شکل می‌باشد، و گرداگرد هر سه محوطه نرده‌هایی جهت حفاظت افراد گذارده شده است. و بالاخره مهمترین مناره حرم در زاویه جنوب شرقی مسجد قرار دارد، و این گونه تصور می‌شود که مناره در جایی ساخته شده که بلال- مؤذن پیامبر- از آنجا مؤمنان را به نماز دعوت می‌کرده است، بورتون می‌گوید: علت

ص: ۱۶۶

اهمیت این مأذنه بدین خاطر است که معمولًا مؤذنین بلند مرتبه از آنجا به اذان گفتن می‌پردازند. این مأذنه همانند گلدسته سلیمانیه، از سه محوطه تشکیل شده که در اطراف آن نرده‌های حفاظتی قرار داده شده است. و منتهی الیه هر دو مناره به ساختهای بیضی شکل که از اطراف آن چوبهایی مثلثی شکل بیرون آمده ختم می‌شود و بر روی این چوبها در شبهای عید و مناسبتها- همانند شب رسیدن کاروان شامی- فانوسهای نفتی آویزان می‌گردد، و در حقیقت با این آویزها قصد اثبات مقوله خرافه‌ای که در میان اهالی مدینه شایع است که همواره بر بالای قبر پیامبر- ص- نوری تا اعماق آسمان برافراشته می‌باشد را دارند!

میان حجم و شکل ظاهری این چهار مناره، هیچ هماهنگی و تشابهی وجود ندارد، از این رو برای کسی که برای اولین بار بدانها نگاه می‌کند بسیار منظره تعجب آوری ایجاد می‌کند، گو این که مناره‌ها در مجموع از جلال و زیبایی برخوردارند.

بورتون می‌گوید: چشمان او پس از چند روز اقامت در مدینه به این وضعیت خو گرفت و توانست اختلاف حجم و شکل این چهار مناره را هضم نماید.

رواقها و ستونهای حرم

ناهماهنگی و ناهمگونی گلدسته‌های حرم به رواقها و شبستانهایی که در اطراف فضای باز حرم است نیز سرایت کرده است. در امتداد بخش شمالی، ساختمان و رواقی است که با یک ردیف ستونهای گرانیتی زیبا و همگون بر پا ایستاده است و زمین این بخش را مرمرهای زیبا پوشانده است. اما شبستان شرقی از سه ردیف ستون تشکیل شده، لیکن عمیق‌ترین رواقها را دو رواق غربی و بویژه جنوبی فرا گرفته که ضریح مطهر نیز در آن قرار دارد، و در این دو شبستان ردیفهای فراوانی از ستونهای سنگی می‌باشد، لیکن ستونهای تمامی رواقها فاقد هماهنگی لازم و ضروری است. برخی از ستون‌ها از سنگهای مرمر قیمتی و زیبا است و برخی دیگر از سنگهای صیقل نایافته‌ای است که با کاشیهای کم بها و با رنگهای قرمز و سیاه- همانند چهره دلقکهایی که در تئاترهای لندن ظاهر می‌شوند!- پوشانیده شده است، علاوه بر این، این ستونها از لحاظ حجم نیز با یکدیگر متفاوتند، برای نمونه ستونهای رواق جنوبی در مقایسه با سایر ستونهای دیگر شبستانها از ضخامت و حجم بیشتری

ص: ۱۶۷

برخوردار است، همچنین کمتر می‌توان به دو تاج مشابه (که در بالای ستونها است) برخورد کرد، گذشته از این که برخی از آنها با ناآگاهی از اصول و فن معماری ساختمانها و برخی دیگر بدون هر گونه ضابطه‌ای بنا شده‌اند؛ از این رو است که بورتون می گوید: او نمی‌تواند تحسین و اعجاب خود نسبت به گلدسته‌ها را شامل حال ستون رواقها بنماید. و در میان این ستونهایی که سزاوار تعریف نیستند. سه ستون هست که در تاریخ اسلام از شهرت به سزایی برخوردارند؛ از این رو نام آنها به رنگ نوشته شده، همچنین ۵ ستون دیگر از شرافت نام داشتن نیز برخوردارند، نخستین ستون به نام «المخلّق» است که نام خود را از خلوقی (نام نوعی عطر) که بدو در مناسبتهای ویژه آلایند گرفته است، این ستون در سمت راست محرابی که جایگاه نماز گزاردن امام مسجد است قرار دارد و نشان دهنده جایگاهی است که پیامبر- ص- پیش از ابداع منبر در آنجا می‌ایستاده و با تکیه بر «اسطوانهٔ الحنانهٔ» خطبه نمازهای جمعه را می‌خوانده است. و ستون دیگر که سومین ستون از دو سوی منبر و حجره پیامبر قرار دارد، به «اسطوانهٔ القرعهٔ» شهرت دارد؛ زیرا پیامبر به همسر خود فرموده بود: «هرگاه مردم ارزش این جایگاه را بدانند برای نماز گزاردن در آن به قرعه متوسل خواهند شد.»

در منابع تاریخی برای این ستون دو نام دیگر که یکی «عمود المهاجرین» و دیگری «عمود المخلّق» نیز آمده است. در فاصله میان ۲۰ ذراعی «عمود المهاجرین» و دو ستون به حجره پیامبر و چهار ستون به منبر پیامبر، ستون «عمود التوبه» یا «عمود ابی‌لبابه» قرار دارد، نام این ستون برگرفته از حادثه‌ای است که برای یکی از انصار به نام ابولبابه رخ داد، این مرد یهودی‌الأصل که از قبیله أوس بود، هنگامی که برای گفتگو درباره قبیله بنی‌قریظه، که از قبائل یهود مدینه بودند، نزد پیامبر حضور یافت مرتکب جسارتی شد و پس از پشیمانی به منظور اظهار توبه و قبول آن از سوی خداوند و پیامبر خود را به درخت خرمایی که در این جایگاه بود بست و بدین گونه پیشمانی خود را اظهار نمود.

اما ستونهایی که از شهرت کمتری برخوردارند؛ عبارتند از: «اسطوانهٔ السریر» و آن جایگاهی است که همواره پیامبر- ص- در آنجا بر روی نشیمنگاهی که از برگ درخت خرما ساخته شده بود، می‌نشست و به تأمل می‌پرداخت و دیگر «اسطوانه علی» است که جایگاه نماز گزاردن علی بن ابی

ص: ۱۶۸

طالب- ع- پسر عموى پيامبر است كه در نزديكى پسر عموى خود به نماز مى‌ايستاده است. سومين ستون به نام «اسطوانهٔ الوفود» است كه پيامبر- ص- در آنجا سفرا و نمايندگان و فرستادگان مناطق و سرزمينها را به حضور مى‌پذيرفته است.

چهارمين ستون «اسطوانهٔ التهجد» است و آن نمايانگر جايگاهى است كه پيامبر همواره شبها در آنجا به عبادت مى‌پرداخته است. و بالاخره پنجمين ستون به «مقام جبرائيل» شهرت دارد، اين ستون نام ديگرى نيز دارد كه «مربعهٔ البعير» است و بورتون در تفسير اين نام در حيرت مانده است.

رواقهاى چهارگانه مسجد مدينه به فضاى بازى (صحن) كه در ميان اينها قرار دارد و به شكل متوازى الأضلاع مى‌باشد، باز مى‌شوند و آنچه كه در اين صحن جلب توجه مى‌كند همانا نرده‌هاى چوبى مربع شكلى است كه گرداگرد باغچه‌اى را كه در ميان مردم به «حديقه ستّنا فاطمه» باغچه حضرت فاطمه» شهرت دارد، محصور نموده كه در آن ۱۲ درخت خرما قرار دارد كه به خوبى از آنها نگهدارى شده و خواجگان حرم همه ساله خرماى آنها را به سلطان عثمانى و بزرگان مسلمانان هديه مى‌كنند.

در ميان اين درختهاى خرما، باقيمانده درخت سدر كهنسالى است كه برگهاى آن به قيمتهاى گزاف فروخته مى‌شود. در نزديكى اين باغچه پيشتر ساختمان كوچكى بوده است كه بورخارت هنگام ديدار خود در ۴۰ سال قبل از آن ياد كرده است، ليكن اين ساختمان كه به «قبهٔ الزيت» يا «قبهٔ الشمع» شهرت داشته ۳- ۴ سال پيش ويران گرديد.

آرامگاه پيامبر

بورتون فصل پايانى بخشهاى توصيف حرم را به آرامگاه و مدفن پيامبر- ص- اختصاص داده است، و او در اين باره با تشكيك در درستى و حقيقت قبر پيامبر سخن خود را آغاز مى‌كند و مى‌گويد:

با اين كه تمامى مسلمانان اعم از زن و مرد و با سواد و بى‌سواد بر اين اعتقادند كه پيكر پيامبر در حجره خود آرميده است، ليكن من نمى‌توانم شك و شبهه قلبى خود را صحت اين آرامگاه ابراز ندارم و معتقدم كه همان گونه كه وجود قبر مسيح در بيت المقدس مشكوك است، قبر پيامبر نيز آن چنان است! زيرا بايد توجه داشت كه پس از درگذشت پيامبر آشوبى برپا گرديد و گروهى از مردمان معتقد به جاودانگى پيامبر شدند و

ص: ۱۶۹

خبر مرگ او را باور نداشتند و حتی برخی همانند عمر آنانی را که به درگذشت پیامبر اعتقاد داشتند تهدید به مرگ نمود! و در این میانه و هنگامی که جنازه پیامبر در بستر خود بود نزاع شدیدی میان مهاجرین و انصار بر سر تصاحب خلافت رخ داد و گروهی نیز تهدید به آتش زدن خانه علی و فاطمه کردند، خانه‌ای که در چند قدمی جایگاهی است که امروزه آرامگاه پیامبر در آن قرار دارد. و در پایان همان روز عاقبت ابوبکر به خلافت رسید. آنگاه بورتون به عللی که سبب این اعتقاد عجیب و نامأنوس گردیده، می‌پردازد و می‌گوید: از روزهای نخستین هرگز کسی از چگونگی و شکل ظاهری قبر پیامبر آگاهی نداشته، از این رو شکل ظاهری گورها در برخی از کشورهای اسلامی مسطح و افقی بوده و در برخی دیگر محدّب می‌باشد و اگر قبر پیامبر برای مسلمانان معلوم بود شکل آن سنتی برای مسلمانان می‌شد و ناآگاهی از آن مسلمانان را این گونه سر در گم کرده است. علاوه بر این، روایاتی که سمهودی- از مورخین مورد اعتماد- نقل نموده متناقض است؛ زیرا او نخست به توصیف آرامگاه مطهر پیامبر پرداخته، ولی در ادامه سخن خود به صراحت می‌گوید: هنگامی که قایتبای به ترمیم و بازسازی حجره و آرامگاه پیامبر پرداخت، او به داخل رفته و چیزی جز سه گور در عمق زمین که خالی بوده نیافته است. با توجه به این گفتار باید گفت که شیعیان در دورانهای طولانی- که چندین قرن بدرازا کشید- حاکمیت خود بر مدینه جنازه پیامبر را به جای دیگری منتقل نموده‌اند! و به اعتقاد من داستان پرتو نوری که هم مسلمانان بدان اعتقاد داشته و می‌گویند این نور از گرداگرد قبر پیامبر بر می‌تابد و چشمان را خیره می‌کند، خرافه‌ای است از سوی نگهبانان قبر مقدس برای پرده پوشی بر این راز وحشتناک!

سازمان و تشکیلات اداره حرم

بورتون در بخشی از کتاب خود به وضعیت سازماندهی مسائل اداری و آموزشی حرم پیامبر پرداخته و می‌گوید: این تشکیلات و سازمان از سال ۱۸۱۴ میلادی که بورخات در سفر خود به مدینه به توصیف آن پرداخته، تغییرات فراوانی کرده است و سبب عمده آن نسلی از ترکان متولد در مدینه هستند که از نفوذ و قدرت فراوانی برخوردار شده‌اند، از این روست که منصب شیخ الحرم که در دوران بورخارت به عهده یکی از خواجگان حرم بود، اینک به عهده

ص: ۱۷۰

یکی از پاشاهای ترک به نام عثمان می‌باشد، این پاشا را دربار استانبول با حقوقی برابر با سی هزار قروش در ماه منصوب نموده و دستیار و معاون او خواجه‌ای سیاه با عنوان «رئیس الأغوات» با حقوق ماهیانه پنج هزار قروش می‌باشد.

نام این خواجه «طیفور آغا» است که یکی از خواجگان شاهزاده عصمت خانم، خواهر سلطان محمود خلیفه متوفای عثمانی می‌باشد.

نام رسمی رئیس خزانه حرم که عهده‌دار نظارت بر خزانه است، «مدیر حرم» می‌باشد و حقوق ماهانه او هزار و پانصد قروش است.

او دارای دستیاری است به نام «نقیب» که ماهانه هزار قروش حقوق دارد.

اما خواجگان حرم که تعداد آنها بالغ بر یکصد و بیست نفر است، دارای سه سرور می‌باشند که هر کدام در ماه ۷۰۰ تا هزار قروش حقوق می‌گیرند. خواجگان حرم بر سه گروهند: ۱- دربانان که عهده‌دار باز و بستن دربهای حرمند ۲- خبزیه که عهده‌دار نظافت و جاروب نمودن قسمتهای مقدس و پاک حرم می‌باشند. ۳- البطالین که عهده‌دار نظافت و جاروب نمودن دیگر بخشهای حرم هستند، علاوه بر این، تنبیه و بیدار نمودن آنانی که در مسجد خوابیده‌اند را نیز به عهده دارند، و تقریباً وظیفه‌ای برابر کار «شماس» در کلیساها را دارند، و هر یک از این خواجگان به رغم این که بطور افتخاری خدمت می‌کنند، حقوق ماهانه‌ای میان ۲۵۰ تا ۵۰۰ قروش دریافت می‌کنند بیشتر آنان ازدواج کرده‌اند برخی دارای ۳ یا ۴ همسر می‌باشند.

علاوه بر این خواجگان، حرم دارای گروهی خادم است که به «فرّاش» شهرت دارند و تقریباً غالب خانواده‌های متوسط و پایین مدینه از این گروهند. این فراشها به گروههایی ۳۰ تایی تقسیم می‌شوند که بطور متناوب، هفته‌ای یکبار به کار پرداخته و در ازای آن یک غازی که معادل ۲۲ قروش است دستمزد می‌گیرند. کار این افراد منحصر به پاک نمودن زمینها و جمع آوری خاک و خاشاک و جمع و پهن نمودن زیراندازها و فرشها و یا رسیدگی به وضع چراغهای نفتی و جز اینها می‌باشد.

پست‌ترین گروه از خدمتکاران حرم، گروهی هستند که در خدمت «شیخ السقاقی» می‌باشند، اینان که ۴۰ یا ۵۰ نفرند، عهده‌دار رساندن آب به زوّار و پاشیدن آب بر روی زمینها و باغچه‌ها می‌باشند.

اما سازمان مذهبی دارای تشکیلاتی وسیع‌تر از سازمان اداری مدینه

ص: ۱۷۱

است، این سازمان متشکل است از: یک نفر قاضـی که همه ساله او را از اسـتانبول منصوب و به مـدینه گسیل می‌کننـد، این قاضـی همواره ۱۲ ماه در مـدینه به قضاوت می‌پردازد و آنگاه به مکه منتقل شـده و پس از گذرانـدن یک سال در آنجا عاقبت به اسـتانبول باز می‌گردد او دارای سه دستیار می‌باشد که نام «مفتی» را دارند: ۱- مفتی شافعی ۲- مفتی حنفی ۳- مفتی مالکی. و هر یک از این سه نفر، در ماه ۲۰۰ تا ۲۵۰ قروش حقوق دارند. اما اذان گویان حرم، که در اینجا به «الرؤساء» شـهرت دارند، فراوانند: یک گروه از اینها که از طبقات پایین و فقیرنـد، عبارتند از ۴۸ یا ۴۹ مؤذن، که ریاست آنان را ۶ تن از مؤذنان بزرگ به عهـده دارند، و در رأس این ۶ تن شـیخ الرؤساء است که مهمترین مؤذن به شـمار می‌رود و تنها اوست که اجازه دارد از مأذنه اصـلی مسجد اذان بگوید. این شیخ در ماه ۱۵۰ قروش حقوق دارد، و هر یک از ۶ شیخ در ماه یکصد قروش حقوق دارند، اما هر یک از اذان گویان عادی در هر ماه مبلغ ۶۰ قرش می گیرند.

در حرم گروه دیگری وجود دارنـد که عهـده‌دار وظیفه وعـظ و ارشاد و خطابه و امامت جمعه را دارنـد و تعـداد این افراد به ۴۵ نفر می‌رسـد و هر کدام ماهانه ۱۲۰ قرش حقوق دارنـد. این گروه تحت فرمـان رئیس الخطباء هسـتند. علاوه بر اینها حرم دارای ۷۵ امام جماعت می‌باشد که در رأس آنها شیخ الأمه قرار دارد و هر کدام در ماه مبلغ ۱۲۰ قرش حقوق دریافت می‌کنند.

بورتون می‌گوید: او نتوانسته است از مبلغ واقعی بودجه‌ای که سالیانه از استانبول و قاهره به مدینه حواله می‌شود، آگاهی یابد، لیکن می‌گوید مشهور میان مردم این است که این افراد خدمتگذار به حرم، معمولًا بیش از نیمی از حقوق خود را دریافت نمی‌دارند و نیم دیگر آن به چنـگ دیگران می‌افتـد. و سـنت جـاریه بر این است که معمولًا گروهی که عبارتنـد از: مفتیها و رئیس الخطباء و منشـی قاضـی، صـدقات و موقوفـات ارسالی به مـدینه را دریافت داشـته و آن اموال را میان خانواده‌های نیازمنـد با توجه به تعـداد افراد آن، تقسیم می‌کنند. خانواده‌های نیازمند طبق تقسیم‌بندی معینی عطیه و بخششها و موقوفات را دریافت می‌کنند که عبارتند از:

۱- امامان جماعت و خطیبان و سخنوران ۲- سادات از نسل پیامبر- ص- ۳- فقها و ملایان ۴- عامه مردم مدینه و حتی مجاورین.

بورتون می‌گوید: او این اطلاعات را

ص: ۱۷۲

از شخصـی به نام عمر افندی که خود از گروه دوم شـمرده می‌شود، به دست آورده است و این شخص به او گفته است که مستمری سالیانه او از این راه مبلغی معادل ۳ تا ۱۵ ریال است.

شهروندان مدینه

پیشتر در این سفرنامه بخشهایی از خاطرات و گفته‌های بورخارت درباره ساکنین شهر مدینه در سال ۱۸۱۴ م.

گـذشت و اینـک گفته‌های بورتون را پس از ۴۰ سـال از آن تاریـخ درباره همان موضوع با انتخاب آن قسـمتهایی که بورخارت در سفرنامه خود از آنها یاد نکرده است ارائه می کنیم.

بورتون می گوید: گروه اندکی از نسل یاران پیامبر در مدینه به سر می‌برند و او تنها نام ۴ خانواده را به یاد می‌آورد که عبارتند از:

۱- خانواده انصاری؛ که از نسل أبو ایوب انصاری می‌باشند، این خانواده اصیل که در طی ۱۵۰۰ سال بر اثر زاد و ولد گسترش یافته است، عهـده‌دار منـاصب کلیـدداری مسـجد قبـا و امامت حرم مقـدس می‌باشـند لیکن در عین حال از خانواده‌های با نفوذ و ثروتمند شمرده نمی‌شوند.

۲- خـانواده أبی جود؛ از این خـانواده همواره گروهی به عنوان امامت حرم و مؤذن مشـغولند، لیکن مشـهور آن است که از سالهای میـانه قرن پـانزدهم میلادی، این خـانواده رو به نـابودی رفته و تنها باقیمانـده آنان یک دختر و پسـر بوده‌انـد، از سوی دیگر جهانگر مغربی، ابن جبیر می گویـد: او در مـدینه مؤذنی را دیـده است که خود را از نسـل بلال مؤذن پیامبر می‌دانست و به حرفه مؤذنی- که حرفه ویژه خانوادگی آنان است- اشتغال داشت.

۳- خانواده الشـعب؛ و این خانواده‌ای است بسـیار گسترده که گروهی از آنان به حرفه تجارت و مسافرت و گروهی دیگر به خادمی حرم شریف مشغولند.

۴- بیت الکرانی؛ که غالب افراد این خانواده به کارهای تجارتی می‌پردازند.

آنگاه بورتون به وضعیت شیعیان مدینه، در محله نخاوله پرداخته ولی متأسفانه نسبتهای ناروا و نامعقولی به آنان می‌زند که از عقل و منطق و حقیقت بدور بوده و احتمالًا او تنها ناقل روایت و گفتار متعصبینی است که این سخنان مجعول را بدو گفته‌اند، و پیشتر گفته شد اینان گروهی از کشاورزان بودند که در صدر اسلام در املاک امام حسن- ع- به کار مشغول

ص: ۱۷۳

بوده‌اند.

بورتون سپس از خانواده بنی‌حسین، والخلیفیّه، و الصدیقیهٔ از نسل ابوبکر و بنی النجار یاد کرده و آنگاه در ۲۸ صفحه به تحلیل اوضاع اجتماعی مردم مدینه می‌پردازد.

بقیع

بورتون در سفر خود به دیدن قبرستان بقیع شتافته است، از این رو به همراه همسفران خود از مسیر درب الجنازه که به موازات باروی جنوبی شهر است، از مدینه بیرون رفته و خود را به بقیع رسانده است.

او هنگامی که خود را در برابر قبرستان بقیع می‌یابد به نقل روایات تاریخی پرداخته و می‌گوید:

بنابه یک روایت هفتاد هزار قدیس و به روایتی دیگر یکصد هزار قدیس در روز قیامت سر از خاک گورستان بقیع بر خواهند آورد. در این گورستان یکصد هزار صحابی و گروه بی‌شماری از سادات، در طی قرنها مدفون شده‌اند. لیکن به علّت آن که پیشتر علامتی بر گورها قرار داده نمی‌شده، از این رو آثار و شواهد این آرامگاه‌ها و نام مردگان آن از میان رفته است. در روز قیامت نخستین انسانی که سر از خاک برخواهد آورد پیامبر- ص- و خلفای اوینـد و سپس مردگان بقیع و سپس مدفونین «جنهٔالمُعلّا» ی مکه مکرمه وارد قیامت خواهند شد. نخستین مسلمانی که در بقیع دفن شد یکی از صحابه به نام عثمان بن مظعون است. او نخستین مهاجری بود که در مدینه درگذشت و در روز سوم شعبان سال سوم هجرت پس از آن که پیامبر بوسه‌ای بر پیشانی جنازه او نهاد، دستور فرمود او را در دیدرس از خانه‌اش دفن نمایند. در آن روزگار بقیع دشتی بود که سطح آن را در درختچه‌هایی به نام «غرقد» می‌پوشانید؛ از این رو درختچه‌ها را قطع نموده و عثمان بن مظعون را در میانه دشت به خاک سپردند و آنگاه پیامبر- ص- با دو دست مبارک خود دو قطعه سنگ بر بالای سر و پاهای او به عنوان علامت قرا داد.

بورتون می‌گوید: بعدها مروان بن حکم برای از میان بردن موقعیت این قبر، این دو سنگ را برداشت لیکن این کارِ نماینده معاویه با تنفر عمومی روبرو گشت و احتمالًا عثمان بن مظعون از دشمنان بنی‌امیّه بشمار می‌رفت و با گذشت زمان قبه‌ای بر قبر عثمان ساخته شد. پس از عثمان دومین قبر از آن ابراهیم فرزند دوم پیامبر- ص-

ص: ۱۷۴

بود که در نزدیکی عثمان دفن شـد و از آن پس بقیع گورستان مشـهوری گردیـد. این گورسـتان که آرامگاه اولیا و بزرگان اسـلام است فاقد نظم هندسـی است و گرداگرد آن را دیواری فرا گرفته که بخشـهایی از آن با دیوارهای محلات جنوب غربی شـهر متصل است و تنها درب الجنازه آن را از باروی مدینه جدا می‌کند و حدود دیوار شـمالی را بقیع جاده‌ای است به نام «البادیهٔ الشرقی» که از آغاز آن از «باب الجمعه» باروی شـهر است. و با توجه به موقعیت و جمعیت مدینه و مردگان شـهر؛ اعم از افراد ساکن در مدینه و یا مسافرین و غریبانی که آرزوی دفن در بقیع را دارند- بجز رافضیها و کافران- این گورستان بسیار کوچک به نظر می‌آید، از این رو حتماً گورسـتان انباشـته از جنازه مردگان می‌باشد. البته روش مسـلمانان در دفن مردگان، گشایشـی در بر طرف نمودن این کمبود و فشردگی است و سبب می‌گردد که جنازه مردگان در مدت کوتاهی متلاشی گردد. در این گورستان خبری از سبزه و درخت و گُل و گیاه و آنچه که معمولًا ملالت و غم و انـدوه گورسـتانهای مسـیحیان را از میان می‌برد، نمی‌باشد، حتی ساختمانهای آن نیز بقدری سـاده و محقّر است که ارزش سـخن دربـاره آنها را نـدارد و همین بناهای ساده را نیز امیر سـعود و پیروان وهابی او به این اعتقاد که ساختن ضـریح و بنا بر روی قبور حرام است و نیکوترین قبرها گورهای منـدرس است؛ منهـدم نمودنـد. منظره و دیدگاه عمومی این گورستان که بورخارت آن را پیش از سال ۱۸۱۴ میلادی دیده است این گونه بوده: «تپه‌های پراکنده‌ای از خاك، گودالهایی متعدد و وسـیع، انواع زبـاله، هیـچ شاهـد و نشـانه‌ای از بودن گوری ....» لیکن بعـدها دو تن از خلفـای عثمانی، یعنی سـلطان عبدالحمیـد و سلطـان محمود ساختمانهـایی در این گورسـتان بنا نمودنـد. و پس از توصـیف بورخارت، بورتون نیز ورود خود را به بقیع این گونه توصیف می‌کند:

«وارد این قبرسـتان مقـدس شـدم در حالی که نخست پای راست خود را پیش برده بگونه‌ای که قصد وارد شدن به مسـجد را داشـته باشم، و پیش از وارد شدن برای پرهیز از سـنخیت با رافضـیان کفشهای خود را از پایم درآوردم زیرا اهالی مدینه گو این که خود با کفش وارد بقیع می‌شوند لیکن از دیدن ایرانیان که همانند آنان با کفش وارد می‌شوند بسیار خشمگین می‌گردند، آنگاه به خواندن دعای متعارف برای مردگان پرداختم و سپس دو سوره اخلاص و شهادت را خوانده و با پایان یافتن این دعا

ص: ۱۷۵

دستهای خود را بلند نمودم و سوره حمد را به آهستگی تکرار کردم و سپس دو دست را بر صورت خود کشیده و به راه خود ادامه دادم. پس از عبور از باریکه راهی که ضلع غربی بقیع را به مشرق آن وصل می‌کند، به قبر عثمان رسیدیم که بر گور او ساختمان بسیار ساده‌ای قرار داشت [این خلیفه پس از آن که به قتل رسید دوستان او تلاش فراوان نمودند تا او را در حجره مقدس دفن کنند لیکن انقلابیون مصری سوگند یاد کردند که مانع این کار می‌شوند و تنها پس از تهدید حبیبه همسر پیامبر- ص- و دختر ابوسفیان، اجازه انتقال شبانه جنازه او را به بقیع دادند، لیکن در بقیع نیز با مقاومت مردم روبرو شده و امکان دفن او فراهم نیامد، از این رو شبانه جنازه او را در باغی که در بیرون بقیع و در سمت مشرق قرار داشت و به نام «حصن کوکب» معروف بود دفن کردند، و بعدها مروان آن باغ را ضمیمه بقیع نمود] ما نیز بر روی گور عثمان ایستاده و دعایی خواندیم و خادم آنجا را با دادن صدقه‌ای که ده قروش بود راضی نمودیم.

سپس چند قدم به سوی شمال بقیع برداشته و کمی نیز به سمت مشرق رفتیم آنگاه به قبر ابو سعید خدری رسیدیم. او از یاران پیامبر بود و گورش در بیرون قبرستان بقیع قرار داشت. سومین جایگاهی را که زیارت کردیم قبه‌ای بود که در زیر آن قبر حلیمه بدویه (سعدیه) دایه پیامبر قرار داشت و سپس راهمان را به سوی شمال ادامه دادیم و به ساختمان کوچکی رسیدیم که بر روی زمین آن قطعات سنگ گِرد پراکنده شده بود، این سنگها نشان از گور شهدای بقیع است که به وسیله مسلم فرمانده جنایتکار خلیفه فاسق یزید بن معاویه به قتل رسیده‌اند، بورتون می‌گوید: به سبب جنایاتی که یزید بن معاویه درباره اهل بیت مرتکب شده است، مسلمانان از او نفرت دارند و او نزد مسلمانان یهودای اسخریوطی مسلمانان است از این رو امام شافعی به پیروان خود، اجازه لعن و نفرین او را داده است. علاوه بر اینان، بورتون می‌گوید:

مسلمانان حنفی مذهب را دیده است که آرام یزید را لعن و نفرین می‌کنند. پنجمین قبّه در بقیع که بورتون به دیدن آن رفته، از آنِ ابراهیم فرزند خردسال پیامبر بود که در ۶ ماهگی درگذشت (و بنا به روایتی در دو سالگی) ابراهیم فرزند کنیزی به نام ماریه قبطیه بود که از سوی مقوقس، بزرگ قبطیهای مصر و اسکندریه به پیامبر هدیه گردید. پس از مرگ این کودک، خود پیامبر- ص- با دستهای مبارکش او را در

ص: ۱۷۶

گور قرار داده و بر روی او خاک ریخت، و مقداری آب بر قبرش افشاند و سپس چند قطعه سنگ کوچک بر روی او نهاد و آخرین دعای خود را نثار او نمود. گروه بسیاری از مسلمانان مقدس در این بخش از بقیع مدفونند، زیرا هر مسلمانی آرزو می‌کند در زمینی به خاک سپرده شود که دستهای مبارک پیامبر بدان شرافت بخشیده است.

پس از آن به دیدار گور نافع بن عمر، که قاری مشهور است رفتیم. او قرآن را به تجوید و با صدای زیبا می‌خوانده، در نزدیکی او گور مالک بن انس قرار داشت، او زاده مدینه و از برجستگان این شهر بود.

هشتمین قبّه از آنِ عقیل بن ابی‌طالب برادر امام علی-ع- بود. بورتون می‌گوید: گفته می‌شود که عقیل در عهد معاویه در شام بدرود زندگی گفت، لیکن گروهی معتقدند او در بقیع مدفون است زیرا جنازه او را پس از مرگ به مدینه آوردند و در خانه‌اش که به دار عقیل شهرت داشت، دفن نمودند. آنگاه به دیدار قبه‌ای رفتیم که تمامی همسران پیامبر (بجز خدیجه که در مکه مدفون است) در آن آرمیده‌اند، پیامبر ۱۵ بار ازدواج نمود و ۹ تن از آنان پس از رحلت پیامبر باقی ماندند. سپس به گور دختران پیامبر که گفته می‌شود ده تن بودند رسیدیم و فاتحه‌ای خواندیم.

بورتون در ادامه از گدایان و فقیرانی که به مردم چسبیده و تقاضای کمک می‌کنند نوشته و انواع آنان را بر می‌شمرد، و در ادامه می‌نویسد: عاقبت و پیش از بیرون رفتن از بقیع برای یازدهمین بار در برابر یازدهمین قبه ایستادیم، این قبه به «القبهٔ العباسیهٔ» یا «قبهٔ العباس عم النبی» شهرت دارد. بورتون می‌گوید درباره چگونگی و آغاز و اختتام مراسم زیارت مردگان بقیع، میان مردم اختلاف است؛ گروهی آغاز زیارت را از این قبه می‌دانند و گروهی آن را پایان مراسم می‌دانند، لیکن ما در این مورد پیرو شیخ حمید زیارت دهنده بودیم و او هم به خود جرأت تخطی و سرپیچی از سنّت معهوده را نمی‌داد.

بورتون در توصیف قبهٔ العباس می‌گوید: این قبه را که بزرگترین و زیباترین قبه‌های بقیع به شمار می‌رود در سال ۵۱۹ ه توسط خلفای بنی العباس ساخته شد، این قبه در سمت راست کسی است که وارد بقیع می‌شود، و فزونی اهمیت این قبه را از تعداد فراوان گدایان اطراف آن می‌توان پی برد، این گدایان هنگامی که گروههای ایرانی را که در اطراف این قبه تجمع نموده و به دعا و گریه و نماز می‌پردازند می‌بینند، جایگاه

ص: ۱۷۷

مناسبی برای کاسبی خود به شمار آورده و در اطراف آنان تجمع می کنند. هنگامی که به سختی از میان جمعیت راه خود را باز نموده و از دروازه قبه به داخل آن وارد شدم، در برابر خود تعدادی گور یافتم که میانه ساختمان را در بر می گرفت و تنها فاصله کمی با دیوار داشت؛ بگونه‌ای که تنها راهرو کوچک و باریکی میان دیوار و قبور باقی می‌ماند که مردم می توانستند عبور کنند.

اطراف این قبرها نرده بود و روی قبرها از پارچه‌های سبز رنگ که بر روی آنها نوشته‌های سفید رنگی منقوش بود پوشیده می‌شد و این گونه به نظر می‌آمد که تعداد فراوانی از این پارچه‌ها بر روی هم انباشه شده است و شاید هم این تصور من ناشی از شلوغی و ازدحام جمعیت در اطراف قبرها بود که قدرت تشخیص مرا کاهش می‌داد.

در سمت مشرق درون قبه قبرهای امام حسن بن علی نواده پیامبر و امام زین العابدین بن الحسین و فرزند او امام محمد باقر (امام پنجم) و سپس فرزندش امام جعفر صادق قرار داشت، این افراد همگی از نسل پیامبرند که در گور عموی پیامبر دفن شده‌اند. پس از بیرون آمدن از قبه و رهایی از شرّ گدایان به سوی قبر منسوب به حضرت فاطمه که در نزدیکی دیوار جنوبی است رفتیم و به خواندن دعای معروف پرداختیم. بورتون درباره این قبر در جلد ۲، صفحه ۴۱ می‌نویسد: به نظر می‌آید که مورخان مسلمان از تردید و ابهام در قبر واقعی حضرت فاطمه- س- شادمانند؛ زیرا برخی از آنها می گویند آن حضرت در حرم مقدس دفن شده است و دلیل آنها این روایت تاریخی است که می گوید هنگامی که فاطمه- س- مرگ خود را نزدیک دید بسیار شادمان گردید و آنگاه برخاست و غسل بزرگ را انجام داد و لباسهای پاکیزه‌ای در بر نمود و آنگاه حصیری را بر روی زمین اتاق خود که در نزدیکی آرامگاه پیامبر بود انداخت و بر روی آن به سوی قبله آرمید و به اطرافیان خود گفت: من پاکیزه‌ای و جامه‌های پاك در بر دارم، پس به کسی اجازه ندهید که بر بدن من نظاره کند و پس از مرگ مرا در همین جایگاه دفن نمایید و هنگامی که علی- ع- شوهر او بازگشت همسر خود را مُرده یافت، از این رو آخرین خواسته او را برآورده نمود، و عمر بن عبدالعزیز- خلیفه اموی- که به این روایت تاریخی معتقد بود اتاق و حجره فاطمه- س- را به مدفن پیامبر ملحق نمود.

اعتقاد عمومی نزد مسلمانان بر این است که قبر فاطمه- س- در فاصله اندکی از قبر

ص: ۱۷۸

پیامبر قرا دارد.

اما مورخانی که معتقدند قبر فاطمه- س- در بقیع است به این گفتار امام حسن استدلال می‌کنند که فرمود: «اگر اجازه نمی‌دهند در قبر جدم دفن شوم مرا نزد قبر مادرم در بقیع دفن کنید» دنباله این روایت می‌گوید: پس از درگذشت فاطمه- س- علی- ع- و امّ سلمه او را شستشو دادند، لیکن گروهی دیگر می‌گویند اسماء بنت عمیس، همسر ابوبکر، هنگام مرگ در نزدیکی فاطمه- س- بود و به او وعده داد که برای حمل جنازه او تابوتی از چوب خرما شبیه به جایگاه عروسان بسازد، آنگونه که او در حبشه دیده بود، و پس از شنیدن این وعده، فاطمه- س- برای نخستین بار پس از مرگ پدر خود تبسم نمود، و از او عهد گرفت تا هنگامی که پیکر پاک او در اتاق است، اجازه ورود به کسی را ندهد، از این رو اسما هنگامی که عایشه قصد ورود را داشت از او ممانعت نمود و عایشه گریان نزد پدر خود رفت و از رفتار اسما شکایت نمود و بدو گفت همسرش جایگاهی همانند جایگاه عروسان برای فاطمه ساخته است تا جنازه او را در آن حمل کند؛ ابوبکر به در خانه فاطمه رفت لیکن پس از شنیدن وصیت حضرت فاطمه از زبان همسر خود اعتراضی ننمود و به خانه‌اش بازگشت.

پس از درگذشت فاطمه- س- مرگ او از کوچک و بزرگ پوشیده نگاه داشته شد و در نیمه شب با حضور گروه اندکی به همراه شویش حضرت علی- ع- تشییع و به خاک سپرده شد.

اما جایگاه سومی که گفته می‌شود در آنجا به خاک سپرده شده است، مسجد کوچکی است که در گوشه بقیع و در جنوب قبه عباس بن عبدالمطلب قرار دارد و به آن «بیت الحزن» گفته می‌شد زیرا فاطمه- س- روزهای پایانی عمر خود را به گریه و زاری بر پدر خود در آنجا بسر آورد.

امروزه زیارت کنندگان در دو جا به زیارت قبر فاطمه- س- می‌پردازند؛ یکی در قبرستان بقیع، در قبهٔ العباس و دیگری در حرم پیامبر.

هنگامی که قصد بیرون آمدن از بقیع را داشتیم، به سوی شمال آن و در حالی که دروازه مدینه را در سمت چپ خود داشتیم حرکت کردیم، در این قسمت در سر راه قبه کوچکی را دیدیم که در آن عمه‌های پیامبر (وبویژه صفیه دختر عبدالمطلب و خواهر حمزه و یکی از زنان نامدار و شجاع صدر اسلام) آرمیده بودند.

ص: ۱۷۹

مساجد مدینه

بنابه گفته بورتون در صفحه ۴۴، جلد دوم، ۵۰ تا ۵۵ مسجد و جایگاه مقدس در مدینه می‌باشد که بیشتر اهالی مدینه از آنان بی‌اطلاعند و من با توجه به آنچه که در زبان مردم است و آن را شنیده‌ام بازگو می‌کنم.

در فاصله سه میلی شمال غرب مدینه و در نزدیکی دشت وادی العقیق، مسجد قبلتین قرار دارد که برخی این نام را بر مسجدی که به نام مسجد التقوی در قبا است نیز می‌گویند، لیکن برخی دیگر معتقدند هنگامی که پیامبر- ص- در خانه پیر زنی به نام امّ مبشّر غذایی میل نمود، برای نماز به مسجد بنی سلمه عزیمت کرد و هنگامی که در نخستین رکعت، نماز خود را به سوی بیت المقدس برگزار نمود جبرئیل به او وحی نمود که روی خود را به سوی جنوب (مکه) نماید و آنگاه او نماز خود را به سوی قبله تازه به پایان رساند و آگاه شدم که این مسجد، هم اکنون دارای ساختمانی محقّر و بدون دیوار یا مناره می‌باشد، علاوه بر این مسجد دیگری به نام مسجد بنی ظفر یا مسجد البغله می‌باشد و علت نام أخیر او این است که در سمت جنوب آن سنگی قرار دارد که بر روی آن آثار سم قاطر پیامبر می‌باشد و این قاطر همان چهارایی است که مقوقس آن را به همراه ماریه قبطیه و مرکبی (الاغی) به نام یعفور به پیامبر هدیه کرد.

در این مسجد قطعه سنگ مرمری است که پیامبر بر روی آن نشسته و به تلاوت قرآن گوش فرا داده است. و بنا به نقل مورّخان زنان بسیاری بر روی آن نشسته‌اند و به برکت آن از موهبت فرزند برخوردار شده‌اند. این مسجد در شرق بقیع قرار دارد.

در دشت نزدیک قبا مسجدی است به نام «مسجد جمعه» و این همان مسجدی است که پیامبر پس از هجرت به مدینه، نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد و مردم را موعظه فرمود.

مسجد دیگری است به نام «مسجد الفضیح» که این نام به خاطر رخ دادی است که در آنجا رخ داده است و گفته می‌شود که روزی ابو ایوب انصاری با گروهی از دوستان خود در آنجا به شرابخواری پرداختند و در همین هنگام خداوند نوشیدن شراب را حرام نمود و آنان شرابهای خود را بر زمین ریخته و از نوشیدن آن خودداری کردند و پیامبر در این مسجد به مدّت ۶ روز به نماز پرداخت و آن هنگامی بود که برای سرکوبی یهودیان

ص: ۱۸۰

بنی نظیر مشغول بود، به این مسجد همچنین مسجدالشمس گفته می‌شود؛ زیرا مسجدی است که نخستین أشعه آفتاب به آن می‌تابد. در مشرق مسجد الفضیح مسجد دیگری قرار دارد که به «مسجد قریظه» شهرت یافته و این نام به خاطر جایگاهی است که پیامبر در آن به جنگ یهودیان بنی قریظه برخاست و این هنگامی بود که پیامبر خسته از جنگ خندق باز می‌گشت و در این جایگاه برای استراحت کوتاهی اقامت نمود لیکن ناگاه جبرئیل بر او ظاهر گشت و از وی خواست که بدستور خداوند به جنگ باقیمانده کفار؛ یعنی یهود بنی قریظه بپردازد و او نیز خود را آماده نبرد نمود و بیرق را به دست علی سپرد و بدین گونه او را فرمانده لشکر خود نمود و او نیز به جنگ آنان برخاست و همه را قلع و قمع کرد. این عقوبت را کسی جز سعد بن معاذ که بزرگ قبیله اوس بود و نزد او به حکیت رفته بودند برای آنان تعیین نمود.

در آن نزدیکی مسجدی است به نام «مشربه امّ ابراهیم» و این بر جایگاهی ساخته شده که ماریه قبطیه در آنجا باغی داشت.

این مسجد ساختمان کوچکی است که در منطقه عوالی در شمال مسجد بنی قریظه و در نزدیکی بیابان حرّه شرقیه قرار دارد.

در شمال بقیع ساختمان کوچک دیگری است به نام «مسجد الاجابه» و علت این نام گذاری این است که روزی پیامبر در این مسجد که از آن یکی از فروع قبیله اوس به نام بنی‌معاویه بود به نماز ایستاد و در نماز خود دعای طولانی نمود آنگاه رو به صحابه کرده گفت: از خداوند برای امتّ سه چیز را تقاضا نمودم که خداوند دو تا را پذیرفت و سوّمی را اجابت ننمود. آن دو که مورد استجابت واقع شد؛ یکی نجات امتم از مرگ به غرق و دیگری مرگ به قحط سالی بود لیکن خواسته سومی آن بود که سبب نابودی امتم را جنگ داخلی قرار مده که مورد استجابت واقع نشد.

در دشتی که سمت قبا و در نیم میلی شرق مسجد قبلتین واقع است، ۴ مسجد قرار دارد که به «مسجدالفتح» مشهور است. بزرگترین این مساجد، به مسجد الفتح یا احزاب هم خوانده می‌شود که اشاره‌ای است به نام احزاب که در قرآن از آن یاد شده است و پیامبر در این مساجد، هنگام جنگ احزاب نماز خوانده است. این

ص: ۱۸۱

جنگ آخرین پیکاری است که قریش به سر کردگی ابوسفیان با پیامبر پرداختند بر اثر ورزیدن باد سخت و سرد به همراه باران، قریشیان تلفات سنگینی را متحمل شده و شکست خوردند و بدین گونه خداوند دعای پیامبر را اجابت فرمود، از این رو مسلمانان متدین معتقدند هر دعایی در این مساجد مستجاب است. و بنا بر این اعتقاد بود که امام شافعی پس از آن که مورد غضب هارون قرار گرفت، در این مساجد دعا نمود و از خشم او در امان ماند و در موقعیت جایگاهی که پیامبر بر آن ایستاد اختلاف است، لیکن مورّخان معتقدند که جایگاه پیامبر مسجد احزاب است که در غرب این مساجد واقع شده و از همه بزرگتر است. در نقطه پستی از آن، «مسجد سلمان فارسی» است که نقشه خندق را او پیشنهاد نمود و در موقعیتی پایین‌تر از آن، «مسجد علی-ع-» قرار دارد و پس از آن مسجد کوچکتری است به نام «مسجد ابو بکر» و گفته می‌شود این مساجد را ولید بن عبد الملک اموی ساخته و تا کنون چندین بار ترمیم شده است. علاوه بر اینها، ولید بن عبدالملک مسجدی ساخته که به نام «مسجدالرایه» یا «مسجدالضباب» (الذباب) مشهور است. گفته می‌شود این مسجد در جایی ساخته شد که پیامبر بیرق خود را در جنگ خندق بر آن قرار داده بود و فاصله میان مسجد الفتح و مسجد الضباب را بلندی فرا گرفته که به نام کوه سلع یا کوه ثواب خوانده می‌شود، و این کوه در جایگاه مهمی قرار دارد؛ زیرا از آن بخوبی حرم را می‌توان دید.

در فاصله ۱/۵ مایلی جنوب شرقی بقیع، گنبدی است به نام «قوۀالاسلام» که در آن پیامبر چوب خشکی را در زمین قرار داد و این چوب سبز گردید و به درخت بزرگ و پر میوه‌ای تبدیل شد. و در هیمن جا بود که در یکی از سالهایی که مسلمانان قادر به حج نبودند، پیامبر به آنان مکه و مسجد الحرام وعرفات را نمایاند.

بورتون می گوید: البته خوانندگان سفرنامه، مرا به خاطر نقل این خرافات! ملامت ننمایند.

در جنوب قبه حمزه «مسجد عُنین» قرار دارد که بر روی تپه‌ای به نام «جبل الرمّه» قرار دارد، و این تپه‌ای است که تیر اندازان در جنگ احد بر روی آن قرار داشتند. برخی می گویند: حمزه سید الشهدا در این جایگاه کشته شد، لیکن برخی دیگر کشته شدن او را در «مسجدالعسکر» یا «مسجدالوادی» می‌دانند. بورتون می گوید:

ص: ۱۸۲

اینک در محل شهادت حمزه «قبةالمصرع» ساخته شده است. وی علاوه بر این مساجد، از ۴۰ مسجد دیگر فقط نام می‌برد که مهمترین آنها عبارتند از: مسجد بنی عبد الأشهل، مسجد بنی حارثه، مسجد بنی حارم، مسجد الفش، مسجد السوتیه، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی حطمه.

۵- مدینه از دیدگان جون کین

در مراسم حج سال ۷۸- ۱۸۷۷ مردی متهور و جهانگردی از انگلستان به نام جون کین توانست وارد حجاز شده و مراسم حج را در مکه مکرمه به جای آورد و سپس دیداری از مدینه داشته باشد. جون کین در نخستین سفر خود به جده با یکی از امرای مسلمان هند آشنا گردید و آنگاه پس از تظاهر به اسلام با نام «محمد امین» و بعدها «حاج محمد امین» به رکاب این امیر پیوست و جزء همراهان او قرار گرفته و به حج پرداخت و پس از بازگشت به کشورش خاطرات و دیده‌های این سفر را در سفرنامه‌ای به نام «شش ماه در حجاز» ثبت نمود.

جون کین می‌گوید: تعداد حجاج، در این سال به حدود ۴۲۷۱۸ نفر تخمین زده می‌شود و او این گزارش را بنقل از کنسول انگلیس در جده می‌آورد.

این گزارش بعدها در شماره روز ۲۶/ ۷/ ۱۸۷۷ روزنامه تایمز لندن این گونه به چاپ رسید:

«کنسول بریتانیا در جده می‌گوید:

امسال ۷۸- ۱۸۷۷ تعداد ۴۲۷۱۸ حاجی در بندرگاه جده پیاده شده‌اند و این تعداد به مقدار ۴۰۰۰ نفر بیش از تعداد حجاج سال پیش است. تخمین زده شده است که در روز عرفات، که امسال مصادف با عید اکبر بوده است، حدود ۰۰۰/ ۱۸۰ نفر تجمع نموده‌اند».

کین پیش از آن که به همراه امیر هندی به حج عزیمت کند، در جدّه به دیدار کنسول بریتانیا رفته و او را از نام خود و آدرس خانواده و دوستانش در انگلستان و هدف سفر خود آگاه نمود. با این که کنسول او را از عواقب وخیم و خطرات احتمالی این سفر آگاه نمود، لیکن او از عزم خود بازنگشت و لباسهای اروپایی خود را به لباسهای مسلمانان تبدیل نمود و عازم حج گردید. از نکات جالب توجهی که او نقل می‌کند این است که می‌گوید: شنیدم که در مکه زنی انگلیسی به نام «زهره بگم» از چندین سال پیشتر زندگی می‌کند، این زن به همراه شوهر هندی خود که او را در هند به اسارت گرفته از هند به مکه آمد ولی چند

ص: ۱۸۳

سال بعد شوی او زندگی را بدرود گفت و این زن یکه و تنها در مکه ماند و مجبور گردید به تنهایی زندگی خود را ادامه دهد، جون کین با تلاش فراوان او را یافته و در صفحات ۳۵ و ۱۳۷ و ۳۰۰ سفرنامه خود، زندگی جالب و تأثرآور او را مجسم نموده است. حادثه جالب دیگری را که کین نقل می‌کند قضیه سیل مکه است. می‌گوید هشت روز پس از پایان مراسم حج، ابرهای متراکمی آسمان مکه را پوشانید و پس از رعد و برقهای فراوان باران عظیمی باریدن گرفت. شدت باران به گونه‌ای بود که بیننده تصور می‌کرد آسمان شکافته شده و هر آنچه آب دارد فرو می‌ریزد، این بارانها سیل عظیمی را ایجاد نمود که تمام شهر را فرا گرفت و به سوی مسجد الحرام سرازیر شد و گرداگرد کعبه تا ارتفاع ۷ قدم را فرا گرفت.

جون کین دو فصل از کتاب خود را (فصل ۱۳ و ۱۴) به شهر مدینه اختصاص داده است، در نخستین فصل می‌گوید:

هنگامی که برای نخستین بار مدینه از دور دیده می‌شود، تصور شهر استانبول از دریای مرمره یا هر شهر زیبای دیگری در جهان در ذهن انسان تداعی می‌شود و هنگامی که حجاج خسته و درمانده در بیابانها در بامداد یک روز آفتابی چشمان خود را بر باروی سفید شهر و در پشت آنها گلدسته‌ها و گنبدهای طلایی که اشعه زرین آفتاب، زیبایی آنان را دو چندان نمود می‌اندازند و باغها و سبزه‌زارها و کشتزارهای اطراف شهر را که مدینه را همچون نگینی لاجوردین در بر گرفته است می‌نگرند، خود راخوشبخت‌ترین مردمان روی زمین احساس می‌کنند، از این رو جون کین می‌گوید: بسیار بهتر بود نام این شهر را «المحفوفه» می‌گذاشتند تا مدینه؛ زیرا این شهر هر آنچه که ذهن یک شرقی تخیل آن را می‌کند، در خود جای داده است. خانه‌های منظم، کشتزارهای سرسبز و شاداب، آب جاری و روان و جز اینها.

جون می‌گوید هنگامی که به شهر نزدیکتر شدیم، فریاد هلهله و شادی از قافله برخاست و همگی شکر خدا را بجای آوردند، حتی شتران و چهارپایان بی زبان نیز با بالا- بردن گردنهای خود شادی نموده و سعی می‌کردند به سرعت خود را به شهر رسانده و استراحت ممتدی بنمایند. عاقبت پس از طی مسافت ۲/۵ میل وارد شهر شدیم. جون کین می‌گوید: هنگامی که از باروی شهر گذشتیم در برابر خود شهری آرام و زیبا با خیابانهای منظم و تمیز نسبت به دیگر شهرهای شرق یافتم. منظره

ص: ۱۸۴

عمومی شهر حکایت از رفاه اقتصادی و مالی مردمان آن را داشت و این رفاه را می‌شد همه جنبه‌های شهر مشاهده کرد؛ برای نمونه حتی سگان مدینه با سگهای دیگر شهرهای شرق در درنده خویی و حرص و طمع تفاوت داشتند و نسبتاً آرامتر می‌نمودند.

جون کین می‌گوید: به همراه آن امیر هندی به دیدار تعدادی از بازرگانان مدینه که به تجارت خرما اشتغال داشتند رفتیم، آنان نمونه‌هایی از خرمای خود را به همراه داشتند، کین می‌گوید: یکی از بازرگانان به من گفت: مدینه ۵۰ گونه خرما دارد و مرغوب‌ترین گونه آن به نام «چلبی» است که خرمایی است که نسبتاً بلند و لذیذ. از این رو امیر هندی نیم تن از آن را خریداری نمود، گونه دیگر خرمای مدینه خرمایی است که نسبتاً کوچك بوده و هسته بسیار ریزی دارد.

جون کین درباره مدینه می‌گوید:

شاید در تمامی شرق، شهر کوچکی همچون مدینه را نتوان یافت که این گونه رفاه و آبادانی را با هم، در خود جمع کرده باشد. جمعیت شهر در حدود ۲۰ /۰۰۰ نفر است که ۳۴ آنان عرب هستند و ۱۴ باقیمانده ترک و از دیگر اقوام مسلمان. مواد ساختمانی خانه‌های شهر از جنس مواد ساختمانی خانه‌های شهر مکه است، با این تفاوت که بیننده در مدینه خانه مخروبه یا متروکه را مشاهده نمی‌کند، آب و هوا و حرارت شهر بگونه‌ای است که در کشتزارهای سرسبز آن انواع میوه‌ها و سبزیجات به عمل می‌آید و روزانه در بازار تره بار شهر موادی از قبیل:

پیاز، سیر، هویج، چغندر، ترب، لوبیا، خیار و انگور عالی می‌توان یافت. در حقیقت می‌توان گفت در باغها و کشتزارهای مدینه هر آنچه که در ذهن انسان است می‌توان کاشت و به عمل آورد. علاوه بر این، مدینه از نعمت کاشت حبوبات؛ همانند گندم و جو و ذرت بهره‌مند است.

جون کین فصل دوم صفحه ۲۲۷ را به شرح مشاهدات خود از حرم مطهر اختصاص داده است، این فصل با توجه به دیگر فصول سفرنامه مختصر بوده و کین به توصیف جایگاههای گوناگون حرم پرداخته و تقریباً تمام آنی را که سفرنامه نویسان قبل از او آورده‌اند، ذکر کرده است. و ما در اینجا تنها به آن قسمتهایی اشاره می‌کنیم که با گفته‌های پیشینیان تفاوت دارد. وی می‌گوید:

ارتفاع رواقهای ستون‌دار ۳۰ قدم و عرض آنها ۴۰ قدم است و سقفهای گنبدی شکل آن را سه ردیف ستون دایره‌ای شکل

ص: ۱۸۵

حمل می کنند و سنگفرش این رواقها از قطعات بزرگ مرمر صیقلی داده شده است.

و رواق غربی حرم اختصاص به زنان دارد از این رو با دیواره‌ای چوبی شبکه دار از بخش مردان جدا شده است. جون کین می گوید:

در حرم کمی دورتر از منبر امام مسجد نشستم و منتظر برپایی نماز شدم و در این فاصله به اطراف خود نظر کردم و مردمان را به دقت وارسی نمودم. نیمی از مردمان را هندی یافتم و نیم دیگر را اهالی مدینه با گروههای بسیار کمی از ترکان و ایرانیان.

بجز هندیها و خدمتکاران و بندگان، تقریباً تمامی مردم، محترم و با لباسهای آراسته و تمیز به نظر می‌آمدند و از این جهت بر وضعیت مردمان در مکه برتری داشتند، لیکن این توصیف کین از چهره مردمان مدینه تعجب آور است، او می گوید رنگ چهره مردمان عرب مدینه بیشتر متمایل به سبز است تا مردم مکه و این در حالی است که سر ریچارد بورتون در ۳۵ سال پیش از او دقیقاً عکس این توصیف را نموده است! کین می گوید: بر عکس مردم مکه، اهالی مدینه نسبت به خارجیان و مردمان غریب محافظه کارتر و با وقارتر به نظر می‌آیند، کین آنگاه به توصیف آرامگاه پیامبر- ص- می‌پردازد لیکن‌به‌اشتباه حضرت زهرا- س- را همسر برادر پیامبر معرفی می کند.

کین در پایان این فصل می گوید شهر مدینه ۱۳ حجم و وسعت شهر مکه را دارا است لیکن حومه آن در بیرون باروی شهر تا مسافتی متجاوز از یک تا دو میل از هر طرف ادامه دارد (مگر از سمت کوه)، آنگاه به توصیف بارو و دروازه شهر و مواد ساختمانی آن و جایگاه و برتری شهر مدینه بر دیگر شهرها و این که بنابر روایات اسلامی ادای هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت در دیگر شهرهاست می‌پردازد.

پی نوشتها:

ص: ۱۸۶

برائت در عرفات

سید محمدباقر حجتی

از مکّه تا فرودگاه مهرآباد

باید با مدینه وداع می‌گفتیم؛ لذا پس از غسل به منظورِ زیارتِ رسول خدا و ائمه گرامی بقیع و صدیقه کبری- صلوات اللَّه و سلامه علیهم أجمعین- در حالی که اندیشه فراق از مدینه ما را دردمند می‌ساخت مدّتی نسبتاً طولانی در کنار تربتِ پاکِ این بزرگان، به زیارت سرگرم شده و زیارتِ وداعِ با آن حضرات را با افسوس و افسردگی خاطر و آکنده از غم و اندوه از جان و دل بر زبان راندیم و پس از فراغ از این وظیفه دیری نپایید که بر اتوبوس درآمده، شبانه پس از ادای فریضه مغرب و عشا راه دور و دراز مدینه تا مکه را در پیش گرفتیم و در مسجد شجره محرم شدیم و سرانجام ساعاتی قبل از طلوع فجر تشرف به سرزمین مکه، نصیبمان گشت.

دیدار با دو استاد دانشگاه از کشور مغرب

آری سخت فرسوده شدیم، با اعمال عمره تمتع به اضافه بی‌خوابیهایی را که به دوش می‌کشیدیم رمقی برای ملاقات میهمانان نداشتیم، لکن در ساعت حدود دو بعد از ظهر روز

ص: ۱۸۷

یکشنبه ۱۷/ ۲/ ۷۴ دو تن از اساتید دانشکده حقوق دانشگاه محمد ثانی شهر «رباط» از کشور مغرب با اصرار زیادی می‌خواستند با من دیداری داشته باشند. علی‌رغم آن که شب قبل گرفتار کمبود خواب بودم و خود را سخت بی‌حال احساس می‌کردم و ضعف و ناتوانی شدیدی عارضم شده بود، و می‌خواستم دمی بیاسایم ناگزیر پذیرای این دیدار گشته و از این دو استاد بزرگوار و بسیار صمیمی مغرب استقبال به عمل آوردیم و به بحث و گفتگو نشستیم، این دو تن در مقام ستایش از محیط اسلامی ایران برآمدند و از این که شنیده بودند حکومتِ دینی تا اعماق نفوس مردم ایران نفوذ کرده و همه جوانب زندگانیِ آنها را زیر پوشش قرار داه، احساس وجد و شادمانی می‌کردند که بساطِ بی‌دینی و فساد و مراکز انحراف‌آفرینِ جوانان از صحنه ام‌القرای اسلام برچیده شده، و هیچ آثاری از اوضاعی که خاندان منحوس پهلوی برای ایجاد بیگانگی مردم از دین فراهم آورده بودند در ایران مشهود نیست، آنان شگفت زده به نظر می‌رسیدند و برای دیدار از ایران در تب اشتیاق می‌سوختند، به آنها نوید دادیم در فرصت مناسبی از آنها برای آمدن به ایران دعوت به عمل خواهد آمد، و باهم ارتباط فرهنگی و تبادل علمی برقرار خواهیم ساخت. این دو فردِ اهل مغرب که از زوار حرمین شریفین بودند اظهار امیدواری می‌کردند: ممالك و سرزمینهای اسلامی از انقلاب اسلامی ایران الگو برگرفته و نورانیت اسلام و قرآن را بر صحنه گیتی پرتو افکن سازند.

به آنها خاطرنشان ساختم بر اثر پایمردی و فداکاری حضرت امام راحل- قدس سره- و ادامه دهنده راه آن بزرگوار؛ یعنی رهبر گرانقدر جمهوری اسلامی ایران و فقیه اهل بیت- علیهم‌السلام- حضرت آیهٔ اللّه العظمی خامنه‌ای- متع اللّه المسلمین بطول بقائه الشریف- برای حکومت قرآن و اسلام در جمهوری اسلامی ایران نمی‌توان سابقه و نظیری در دوران تاریخ اسلام جز در زمان حضرت رسول- ص- و دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی-ع- جستجو کرد.

به یقین آن نوع آزادی مشروع و امنیت و حاکمیت دینی که در سرزمین جمهوری اسلامی ایران وجود دارد در بسیط جهانِ معاصر بی‌نظیر می‌باشد؛ هر چند دشمنان پر کینه اسلام و قرآن از خودی و بیگانه برای از پای درآوردن چنین حکومتی به توافق رسیدند و هزینه‌های سنگینی را متحمّل می‌شوند، و یا این هزینه را بر دوش پاره‌ای از ممالك به اصطلاح اسلامی، تحمیل می‌کنند و عداوت دیرینه خود نسبت به یکدیگر را کنار گذاشته و بر

ص: ۱۸۸

فروپاشی حکومتِ اسلامی ایران اجماع کرده و از هر وسیله‌ای، اعم از جنگ کلاسیک و یا جنگ روانی و تهاجم فرهنگی و تبلیغات سراپا دروغ و مضحک و اخیراً محاصره و تحریم بهره جسته، به همه گونه مکاید شیطانی چنگ آوردند تا روحیه ملت فداکار ایران را تضعیف کرده و محصول فداکاری و خون شهدا را به تباهی کشانند و این چراغ هدایت ملتهای جوامع اسلامی را خاموش سازند؛ اما «واللَّه مُتمُّ نوره ولو کره المشرکون»، «ولو کره الکافرون.»

چهره شاد این دو استاد- از این که جمهوری اسلامی ایران بدینسان در پیاده کردنِ حکومتِ قرآن کامیاب گشته، آنچنان مرا تحت تأثیر قرار داد که در خود- به علت تقصیر و قصوری که نسبت به این گوهر گرانبها سراغ داشتم- سخت احساس غبن و شرمندگی می‌کردم که مردمی شیفته اسلام و قرآن از دیاری دیگر این چنین در تب و تاب اشتیاق به آرمان مقدس جمهوری اسلامی ایران به سر می‌برند؛ ولی ما در برابر ضایعه‌ها و آسیب‌هایی که ازسوی دشمنان انقلاب متوجه آن است، در نقطه مقابل آنچنان دردمند نمی‌گردیم. واقعاً نمی‌دانیم امام چه کرد! غوغایی در جهان اسلام و حتی بسیط گیتی برپا نمود. باید با نشست‌هایی مداوم و بس طولانی‌تر به دلهای مردمی که از جوامع مختلف اسلامی عاشق و دلباخته انقلاب اسلامی ایران می‌باشند راه یافت.

لذا باید حضور امام راحل و نیات بلندشان را در میان جوامع اسلامی و بلکه جهان بشریت عملًا ارج نهیم.

حجاج ایرانی راست که حضور امام راحل و اندیشه‌های بلند مقام معظم رهبری را میان امتهای اسلام ارج نهند

حضور امام راحل- قدس سره- و اندیشه‌های عزت آفرین مقام معظم رهبری در پهنه جهان و قلوب شیفتگان اسلام و قرآن را می‌توان آشکارا و بی‌پرده، آنگاه بازیافت که از خاور و باختر جهان، دلباختگان آن حضرات و ارج گزاردنِ پایمردیِ این انسانهای نمونه در تجدید و احیای اسلام، از هر زاویه‌ای از سرزمینهای خودی و بیگانه به سوی بعثه مقام معظم رهبری- که علی‌رغم تنگناآفرینیِ دریغ مداران سعودی- لحظه به لحظه سرازیر می‌شدند و پیوندِ استوار خود با قرآن و اسلام ناب محمدی- ص- را که در پرتو انقلاب اسلامی به هم رسیده است به ما خاطرنشان سازند.

ص: ۱۸۹

بسی شگفت‌آور است که مردمی از دوردست‌ترین و گمنام‌ترین مناطق گیتی، جمهوری اسلامی ایران را ملجأ و مرجع و پایگاهی در خور برای جستجو و یافتن گمشده خود احساس می‌کنند، مردمی را در پویش و سرانجام در نیل و دسترسی به مقاصدشان در سفر حج دیدار کردیم که فی المثل از کشور «بورکینافاسو» از محل کاروان خود در سوی ماره در می‌نوردیدند تا دریابند کشوری که دنیا را تکان داده، و مسلمین را بیدار کرده و به آنها تفهیم نموده که اسلام و قرآن را چنان توانی است که همه شؤون زندگانی را با کارآیی وکفایت زیر پوشش خود گرفته، و چنان آنان را از قدرت و توانی بهره‌مند ساخته که در برابر همه قدرت استکباریِ جهان، راست قامت بایستند و کمترین انعطافی از خود نشان ندهند، چگونه کشوری است و با چه ایده‌ای تلاش می‌کند.

آری امثال اینگونه مردم جویا و پرسشگر، پیوسته به ما مراجعه می‌کردند که رمز ورموز موفقیت و کامیابی در استقلال و آزادی از یوغِ استعمار را شناسایی کنند. در میان جمعی که از کشورهای یاد شده با ما ملاقاتی داشتند هر چند همگان مردمی محقق و کارشناس دینی نبودند؛ بلکه سطح اطلاعات علمی و آگاهی پاره‌ای از آنها از انقلاب اسلامی بسیار کم می‌نمود؛ لیکن اجمالًا این باور در آنها وجود داشت: کانونی که باید همه نهضت‌ها و خیزش‌های رهایی‌بخش از آن الهام گیرد جمهوری اسلامی ایران است؛ لذا با این که دو تن از آنها حتی از نعمت خواندن و نوشتن محروم به نظر می‌رسیدند می‌خواستند اطلاعاتی از زندگانی حضرت امام راحل- قدس سره- و انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری کسب کنند، و مراتب اخلاص و محبت‌هایی پالوده از هر گونه آلایش، و احتراماتِ زلال و پاکیزه از هر هدفی، توأم با نفع‌طلبی را به پیشگاه مقام معظم رهبری و آرمانهای انقلاب اسلامی تقدیم کنند.

جز اینان، چنانکه اشارت رفت، مردمانی از کشورهای نیجریه، گینه، مغرب، الجزائر، موریتانی، هند، پاکستان، افغانستان، سوریه، لبنان، سودان، مصر و ده‌ها کشور آسیایی و آفریقایی، و حتی اروپایی چونان به مسؤولان دینی و علمی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران پناه می‌آوردند، پس از گفتگوهایی کوتاه یا احیاناً طولانی که میان ما و آنها مبادله می‌شد با چهره‌ای شاد و آمیخته با این احساس که گمشده خود را بازیافتند ما را ترک می‌گفتند.

شعاعِ مهرِ تابان انقلاب اسلامی، ناشناخته‌ترین امتها و منزوی‌ترین ملتها را زیر

ص: ۱۹۰

پوشش گرفته، و نور امیدی در قلوب آنها پدید آورده که اگر دست در دست هم گیرند و تا حدودی حدّت و صولت اختلافات خود را فرو نشانند، می‌توانند ابرقدرتهای جهان را نه تنها به زانو درآورده؛ بلکه برای همیشه آنها را از کار بیندازند. همچنانکه رمی جمرات برای این ملتها رمز و اشارتی است که با سنگریزه‌ها می‌توان غولِ ابرقدرتِ شیطانیِ جمرات دنیا را زیر خروارهایی از آنها خفه کرد؛ چنانکه امام راحل- قدس اللَّه روحه- به همین نکته اشاره می‌فرمود: «اگر هر یک از مسلمین سطلی آب با خود بردارد و بر سرزمین غصبی اسرائیل فرو ریزد، سراسر این منطقه را با اهلش زیر آب می‌برد.» و دست نشانده جمره عقبه (آمریکا) را برای همیشه بی‌جان می‌سازند.

ممانعت از اجرای مراسم برائت

دستور و درخواستِ اکید و قاطع نماینده محترم مقام معظّم رهبری مبنی بر اجرای مراسم برائتِ از مشرکین موجب گشت در مطبوعاتِ سرزمینی که سمبل بیزاری از مشرکین است به زبان عربی و فارسی، اعلامیه‌هایی منعکس گردد و فاجعه سال ۱۳۶۶ ه. ش. را به رخ شرک ستیزان کشیده و با تهدیدهایی که چنگ و دندان و نیش و پنکال استعمار را از آستین دولتمردان مهبط وحی و مبارزه با شرک نشان می‌داد، عرصه را بر حجاج و زائرانی که هر ساله با الهام از فرمان مقام معظم رهبری در انتظار چنین روزی لحظه‌شماری می‌کردند، تنگ سازند. حتی بدین وجه بسنده نکردند؛ بلکه:

حرامیان، حریم امنِ از شرک را، با بسیج کردن نظامیان و تمهید رزم‌افزارهایی بیش از حد نیاز، در برابر بعثه مقام معظم رهبری، به صف کشاندند. واقعاً بسیار مضحک می‌نمود که اینهمه سلاح و نظامیان در برابر مردمی که نگاهبان امنیت و صیانت مردم از هر گزندی بودند و هیچگونه سلاحی در اختیار نداشتند چه ضرورتی داشت؟! عرصه بسیار وسیع و دور و درازی از اطراف بعثه را برای مصونیت شیطان جن و انس در ینگه دنیا، به محاصره گرفتند تا ثابت کنند با مسلسلها و نفربرها و تانکها و سلاحهای دیگر همواره با موحدان در ستیزند، و به جای برائت از مشرکان، از یکتا پرستان بیزارند؛ چون برائتِ از مشرکان موجب می‌گشت شرک‌مداران جهان، آزرده خاطر گشته و از آن رو که از انقلاب اسلامی زخم خورده بودند، مبادا برائت از مشرکین بر اندام و پیکر مجروح شیطان بزرگ و کوچک نمک پاشیده و فغان و

ص: ۱۹۱

ناله‌های آنها را تشدید کنند، و با تبلیغات دیگری سراپا دروغ گریستن آغاز نمایند!

پلیسهایی بی‌شمار، با دوربینها و بی‌سیم‌ها بر روی زمین و بامهای ساختمان‌های بلند، آمد و شد مردم را در بعثه مقام معظم رهبری از دور و نزدیک می‌پاییدند تا مبادا تجمعی توسط موحدان و خداپرستان پدید آید و بانگ و فریاد شیطان افکنِ اینان در فضای میدانِ «معابده» راهی به سوی کاخ سفید گشوده و تندباد صاعقه توحید در سوی «تل‌آویو» به جریان افتد و ساحت قدسِ! غاصبان قدس را خدشه‌دار سازند، و اضطرابی در «وِتوگرِ» هر تصمیم انسانی به ارمغان آوَرَد!

مگر دیار وحی را با آمریکا و غاصبانِ سرزمین فلسطین و الهام دهندگان صربها در کشت و کشتار و قتل عام مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین، پیوند و خویشاوندی است که با ممانعت از اجرای مراسم برائت، به تکلیف و وظیفه صله رحمِ با آنان، بدینسان سالها است وفادارند؟!

زعما و دولتمردان سرزمینی که از قرنها پیش از صدر اسلام تا کنون، برائت از بتها و طواغیت را در بطن خود به یادگار دارد، و کعبه آن را به هیچ روی سازشی با شرک نیست؛ چرا نمی‌خواهند سیمای شرک‌ستیزی در فضای آن چهره گشاید، و همواره با مظاهر توحید، سودای نبرد و پیکار را در سر می‌پرورانند.

نماینده محترم مقام معظم رهبری علی‌رغم این تنگنایی که ایجاد کردند، اعلامیه‌ای قاطع مبنی بر اجرای مراسم برائت را در فرصت مناسبش صادر کردند تا از این رهگذر با تز «نظم نوین» شیطان- که یکی از مواد آن، کفّ نفس از برائت و آزردن شیطان است!- در سرزمین وحی ستیز شود.

در سوی عرفات

هر چند که قبل از حرکت در سوی عرصاتِ «عرفات» شنیدیم روز یکشنبه ۱۷ / ۲ / ۷۴ / ۷ ذی‌حجه ۱۴۱۵ آتش‌سوزی مهیبی در چادرهای «منا» روی داد که می‌گفتند: حدود پنجهزار چادر دچار حریق گشت؛ لیکن چون هنوز حاجیان برای وقوف در آنجا اقامت نکرده بودند فقط تلفاتِ این حریق به چند تن از کارگرانی که چادرها را در «منا» برپا می‌کردند محدود بود. می‌گفتند این چادرها برای سودانیها در حال برپا شدن بوده و یا برفرازیده بود.

ص: ۱۹۲

باری، شب نهم ذی حجه ۱۴۱۵ ه. ق./ ۱۹/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. برای این که به «عرفات» روی آوریم، اندک وسائلی که در ایام وقوفِ به عرفات و مشعر و منا مورد نیاز می‌نمود فراهم آورده، برای ادای مراسم حج تمتع بر آن شدیم که در مسجدالحرام محرم گردیم. پس از احرام، شب را در منزل بیاسودیم و بنا شد ساعت پنج بامدادان توسط چند اتوبوس روباز- که به همت کارکنانِ شریفِ سازمان حج در خیابانِ جنبِ بعثه مقام معظم رهبری رده شده بودند- راه عرفات را در پیش گیریم تا با ایجاد روزنه‌هایی جدید- با وقوف و درنگِ اندیشمندانه- در قلوبمان (فراسوی عرفان و شناختی کارساز از رهگذر مطالعه آفاق و انفس) خویشتن را بازسازی کنیم.

آری به سرزمینی درآمدیم که به «عرفات» نامبردار است با بیابانی چون عرصاتِ محشر، که حاجیانی پیاده یا سواره بودند، و پیاده‌ها گروهی بدون محموله و عده‌ای کوله باری سنگین بر سر نهاده و احیاناً کودکانِ شیرخواری بر پشت خود- که سرهای این کودکان به گردنشان در میان چادر و پارچه‌ای سبد مانند از تنه آنها آویخته بود- یا در حال خواب به سر می‌بردند و یا با نگاههای معصومانه، اطراف و جوانب را می‌پاییدند و آنچه می‌دیدند چیزی عایدشان نمی‌گشت جز آن که قهراً برکاتی از این رهگذر نصیبشان می‌شد، بی آن که درک کنند در چه راه مقدسی بر روی دوشِ مادر ره می‌سپارند.

این جمعیت انبوه به سان سیل خروشان در سوی عرفات؛ یعنی سرزمینی آهنگ می‌نمودند که شماری از واقفان این سرزمین سایه‌بانی جز چادر نیلگونِ آسمان- که غبارآلوده و افسرده به نظر می‌رسید- پناهگاهی برای مصونیت از تابش آفتاب سوزان در اختیار نداشتند. آری آسمان عرفات فسرده خاطر بود از آن رو که نیای بزرگوار و خورشید سرگردانِ قطب دائره امکان حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- یعنی حضرت سیدالشهدا ابا عبداللَّه الحسین- علیه‌السلام- با یاران وفادارش در این پایگاه مقدس درنگی بس شگرفت داشته و از آنجا سرانجام، راه عرفات به کربلا منتهی گشت، و واقعه‌ای از پس این درنگ، در کربلا روی داد که به قرآن واسلام جان تازه‌ای بخشید. حضرت سیدالشهدا- ع- با دعایی که در میان جمع خاندان و یارانش در عرفات زمزمه می‌کرد چهره عرصه وجود و هستی را ترسیم می‌فرمود، و سیمای جان و جهان و گردونها و گردانند آنها را چنان زیبا و دل‌انگیز و راه‌گشا به تصویر کشیدند که بایسته است همه واقفانِ سرزمینِ عرفات چنان

ص: ۱۹۳

دعایی را از جان و دل بر زبان آورده، عظمت و قدرت حضرت باری (تعالی) را با جمال و جلال و شکوه و همه اوصافش باز یابند تا شوقِ دیدارِ حق درآنان پدید آید؛ و با توجه به مضامین این دعا، خدای متعال را با معاینه دل ازرهگذر این دعا می‌توان به خوبی رؤیت کرد، آنهم در بیابان عرفات، در فضایی باز و رهیده از هر گونه عوامل سرگرم کننده دنیاوی که در چنین جوّ و محیطی آفریدگار جهان هستی را به وسیله خود او می‌توان شناخت. در بخشی از دعای عرفه، حضرت سیدالشهدا- علیه‌السلام- با بیانی بسیار جالب و دل‌انگیز «برهان صدیقین» را به طرزی بسیار گویا و رسا به ما ارائه می‌فرماید.

نگارنده به مناسبت سالگرد شهادت شاهدی از شهود حق، مرحوم آیهٔ اللَّه شهید بهشتی- رضوان اللَّه تعالی علیه- مقالتی نگاشتم که بندهایی کوتاه از دعای عرفه- با شرح مرحوم سید خلف حویزی- را در این مقاله مورد استناد و اقتباس قرار دادم؛ اما چون این مقاله نسبتاً مفصل و گسترده است و در یادنامه مرحوم شهید مظلوم آیهٔ اللَّه بهشتی- طاب ثراه- به طبع رسیده، و اکثر شیفتگانِ این شهیدِ مظلوم را به یادنامه مذکور دسترسی نیست، خلاصه بخشی از این مقاله را- که با دعای عرفه پیوند دارد- در اینجا می‌آورم:

در بخشی از دعای شریفِ عرفه آمده است:

«الهی تردّدی فی الآثار یوجب بعد المزار، فاجمعنی علیک بخدمهٔ توصلنی الیک. کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک. أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک. متی غبتَ حتی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک. ومتی بَعُدْتَ حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک، عمیت عین لا تراک علیها رقیباً و خسرت صفقهُ عبدٍ لم تجعل له من حبک نصیباً.»

در توضیح این بخش از دعای آن حضرت، می‌توان چنین قلم را بر صحیفه رقم زد که به خداوند متعال عرض می‌کند:

بار خدایا! اگر توجه خود را در بررسی آثار قدرت و دست‌آوردهای صنع تو معطوف سازم، و یک به یک آنها را تحت مطالعه و مداقه قرار دهم تا تو را شناسایی کنم، همین امر موجب می‌شود که راه برای وصول به تو و دیدارِ تو دور و دراز گردد.

سیدالشهدا- علیه‌السلام- عرض می‌کند: خدایا! ای محبوب و مطلوب من! اگر خویشتن را برای شناخت تو در آثار و دست‌آوردهای متکثر و آیات متنوع تو سرگرم سازم و در لابلای شاخه‌های به هر سو پر کشیده آثار صنع تو به این سو و آن سو

ص: ۱۹۴

کشانده شوم موجب می‌گردد از مؤثر؛ یعنی تویی که اینهمه آثار را پدید آوردی به گونه‌ای ناخوش‌آیند، دور و بیگانه گردم. و این کار چنان است که واقعیتِ مشهود را رها سازم و برای جستجو و یافتن آن به سراغ نشان و اثرش به تکاپو برآیم و یا چنان است که از یقین روی گردانم و از پی خبر و گزارشِ از یقین، تلاش خود را به کار گیرم؛ و در نتیجه در پایگاهی از خیال محض به سر برم که به هیچوجه مرا به دلیلی قاطع رهنمون نیست، و در میان فضایی از گمانها و احتمالات سرگردان شده که راه را فراسوی من در رسیدن به محبوبم مسدود سازد؛ زیرا وقتی دست‌آوردهای جالب و شگفت‌انگیزِ آفریدگار در دسترس احساس و تفکر کسی قرار گیرد سزا نیست نردبان احساس و اندیشه را هدف قرار دهد، و بر آن، بالا و پایین رود تا فقط درباره نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب این آفریده‌ها نیروی تفکر خود را محدود کرده و اندیشه خود را در ماهیت آنها راکد وایستا سازد؛ بلکه باید بپوید و از این نردبان فکر و استدلال فراتر رود تا آورنده و سازنده آن را شناسایی کند، و دل به محبت کسی ببندد که آنها را آفریده و لباس زیبای هستی را بر اندامشان پوشانده و به گونه‌ای این حقیقت را دریابد که چهره حق را با گستره فراگیرش در تمام آفاق- علی‌رغم کثرات و اختلافِ صور و نگاره‌های آثارش- کشف و شهود نماید.

حضرت سیدالشهدا- علیه‌السلام- آن گاه عرض می‌کند: «فاجمعنی علیک بخدمهٔ توصلنی الیک»؛ «مرا در حضور خویش به خدمتی فرمان ده که راه وصول به تو را بر من هموار سازد.»

سپس عرض می‌کند: «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک»؛ «چگونه می‌توان به چیزی- به آثاری که در وجود خود به تو نیازمند است- بر وجود تو استدلال کرد؟» (وجود تو خود دلیل بر هستی تو است: یا من دلّ علی ذاته بذاته؛ آفتاب آمد دلیل آفتاب)

از این سخن به این نتیجه می‌رسیم که وجود حضرت باری (تعالی) پدیدارترین وجود در عالم هستی است؛ چرا که آن حضرت به خدا عرض می‌کند: «أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک»؛ «آیا غیر تو (یعنی آثارت) دارای آنچنان ظهوری است که در تو چنان ظهور نباشد تا بخواهد ظهور تو را وانمود سازد؟»

(هر چند می‌باید از قانون استدلالِ به آثار در گشودن راه به سوی مؤثر بهره جست؛ امّا اگر صرفاً خود را به این نحو استدلال محدود سازیم، راهی بسیط و سطحی و ساده و فاقد عمق را در پیش گرفته‌ایم، و از برهان صدیقین بهره‌ای عائد ما نخواهد شد، بهره‌ای که ژرف‌بینان را از آن نصیبی هست) لذا سیدالشهدا- که جان عالم را به

ص: ۱۹۵

رؤیت و شهود کشیده- به خدا عرض می‌کند: «متی غبتَ حتی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک»؛ «کی و در چه زمانی از تیر رس رؤیت دل پنهان بودی تا به دلیلی نیاز باشد که بر تو رهنمون گردد (هدف حضرت سیدالشهدا- علیه‌السلام- در این سخن آن است که ظهور وجودِ حق به گونه‌است که به هیچگونه دلیلی- که او را اثبات کند- نیازی ندارد؛ زیرا دلیل عبارت از ترتیب مقدمات معلوم و عناصر شناخته شده ذهنی برای رسیدن و بازیافتن مجهول تصوری و یا تصدیقی است؛ و نتیجه آن معلوم شدن یک امر ناشناخته و مجهول می‌باشد. اما اگر چیزی از لحاظ کمالِ ظهور و آشکار بودن در منتهای درجه باشد- که هیچ چیزی پدیدارتر و روشن‌تر از آن قابل تصور نباشد- و حتی روشن‌تر از این قضیه باشد که فی‌المثل بگوییم: «آسمان بالای سَرِ ما، و زمین زیر پای ما است» قطعاً در چنین جایگاهی در اثبات سخن خود به دلیلی نیاز نداریم، و استدلال ما هذیانی بیش نخواهد بود. علی هذا برای وصول به معرفت حق- که هیچ چیزی آشکارتر و روشن‌تر از آن نیست- نیازی نداریم که از رهگذر استدلالِ به آثارِ آن، او را شناسایی کنیم. آری اگر انسان به مرحله‌ای از عرفان نائل گردد، و چشم بصیرتِ او در سوی واحدِ «دیّان» نشان رود، در چنین پایگاهی تکلّفات دلیل و برهان دچار سقوط گشته و ارزش و اعتبار خود را از دست می‌نهد؛ بویژه اگر دیدگان بصیرتش با چنین گوهرهای درخشانی از این دست سخن که از کان و معدنِ عصمت و طهارت- معدنی که سرشار از حکمت و فصل‌الخطاب است- روشن گردد.)

لذا حضرت سیدالشهدا- علیه‌السلام- همانگونه که خداوند متعال فرموده است: «و نحن أقرب الیه من حبل الورید» به خدا عرض می‌کند: «تو کی و در چه برهه‌ای از زمان از ما دور بودی که آثار تو را مانند نابینایی، عصای خود قرار داده تا به مدد عصاکشِ آثار صنع تو به تو دست یابیم «و متی بَعُدْتَ حتی تکونَ الآثار هی التی توصل الیک» بنابر این سزا است که حضرت سیدالشهدا عرض کند: «عمیت عین لا تراک علیها رقیباً»؛ «آن دیدگانی که تو را مراقب خود نمی‌بیند کور باد» «و خسرت صفقهٔ عبدٍ لم تجعل له من حبک نصیباً»؛ «خسران و زیانِ معامله و سوداگری، بنده‌ای را است که تو از حب خویش نصیبی برای او مقرر نفرمودی.»

آری این دل است که بینایی را از دست می‌نهد، هر چند که چشمِ سرِ انسان به سان چهارپایان و دامها از کار نیفتاده است: «و لهم أعین لا- یبصرون بها أُولئک کالأنعام»؛ «اینان را دیدگانی است که با رؤیت و دیدن، در درون و جانشان به سان «شرّ الدواب» انعکاس و انعطافی در رؤیت حق پدید نمی‌آید: «إنّ شرّ الدواب الصم البکم الذین لا- یعقلون»؛ دیدگان آنها کور نیست؛ بلکه کوردلانی بیش نیستند؛

ص: ۱۹۶

زیرا: «فانّها لا تعمی الأبصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور.» آیا انسانی که حق را علی‌رغم این که هیچ چیز از آن آشکارتر نیست شهود نمی‌کند، احیاناً از دامها فروتر و گمراه‌تر نیست. و این دلها است بر اثر ترکتازی در هوس نمی‌تواند انجام وظیفه کند و از کار می‌افتد و انسان که با خدا در عالم «ذرّ» بیعت و صفقتی و معامله و مبادله‌ای را منعقد ساخته باید در مقام وفاداری و محبت و ادای وظیفه، پایمردی کند؛ ولی آن که از محبت خدا محروم است باید او را در زمره کسانی برشمرد که در تجارت و بیعت و داد و ستد خویش از سرمایه وجودش دچار ورشکستگی و زیانی غیر قابل جبران است.

این بود گزارش بسیار کوتاهی از بندی از دعای عرفه که بایسته است حاجیان در عرفات سراسر آن را زمزمه کنند تا ظهور حق را مزمزه نمایند، و کام جانشان شیرین گردد.

مراسم برائت در عرفات، در محضر قطب کائنات- عج-

سیل جمعیت به سان رودخانه‌هایی- که آبشخور و منبع آن مکه مکرمه بود- در شاخه‌هایی فائض و ریزان و روان بود، و این شعبه‌ها و رودابه‌های زلال در صحرای عرفات به هم رسیده، و در چنین دشت و هامونی در کنار یکدیگر پایگاهی بس ارجمند را بازیافتند. تلاوت آیاتی مبنی بر برائت از مشرکین در فضای عرفات طنین افکند، و سامعه بیدار دلان را نوازش می‌داد. این آوای الهی به ما نوید می‌داد که مراسم برائت را- با تدابیر هشیارانه و سنجیده نماینده مقام معظم رهبری- در پیش داریم. بغضی که بر قلب این گنجور قرآن کریم سنگینی می‌کرد با طلیعه این مقال: «اللهمّ إنّا نشکو الیك فقد نبیّنا و غیبهٔ ولیّنا ...» باز شد و با آمیزه‌ای از گریه‌ای که به دشواری بر آن فائق می‌آمدند ناله و فغان از نهاد عاشقان محضر حضرت ولی عصر- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- برآوردند و عقده‌ها گشودن آغاز کرد، و قطرات اشکی که بر گونه‌ها به سان مروارید می‌لغزید این حقیقت را برای ما بازگو می‌ساخت. هر چند مراسم برائت در کنار کعبه و در خود مکه- مراسمی که حج بدون آن ناتمام و نازا و سترون است- به اجرا در نیامده بود؛ اما حضورِ مداوم امام غایب و پنهان از دیدگانِ سر، و پدیدار برای چشمان تیزبین دل در این جایگاه مقدس چنان حاضران صحنه را دلگرم و امیدوار ساخته بود که سخنان پرمغز و دلنشین و عاطفه برانگیز حضرت آقای محمدی ری‌شهری- حفظه اللّه تعالی- عرصه را برای بانگ و فریاد برائت از شرک و مشرکان بی‌هیچ

ص: ۱۹۷

فتور و سستی و کاستی و دریغ آماده ساخت، فریاد مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و برائت از مشرکین، محیط صحرای عرفات را به اهتزاز و جنبش واداشت، به گونه‌ای که برای مدافعان شیطانِ بزرگ سراسیمگی به بار آورد، و هول و هراسی در نیروی انتظامی پدید آمد که هم از دخالت بیمناک بودند و هم وظیفه شرعیِ آنها ایجاب می‌کرد مانع از سردادن آوای توحید و برائت از شرک گردند؟! ساواکی‌های افغانی فغان برمی‌آوردند که مسأله برائت ادامه دارد باید از استمرار آن پیش‌گیری کرد؛ اما آن افسران ارتشی می‌گفتند: «الآن خلاص!» بگو مگوی اینها با یکدیگر تا جایی پیش رفت که اجرای مراسم برائت به گونه‌ای مطلوب پایان گرفته بود و مأموران دست از پا درازتر از تراکم حصاری که برای مُحرمان مَحْرَمِ بیتِ خدا ایجاد کرده بودند با پراکندن از یکدیگر، کاستند؛ هر چند از مراقبتهایی که با ترس و وحشت آنها توأم بود دست ننهادند، و تا آخرین لحظاتِ وقوفِ حاجیانِ جمهوری اسلامی ایران در عرفات آنان را کما بیش می‌پاییدند، و از ته دل آرزو می‌کردند بانگ «اللَّه اکبر»، «الموت لأمریکا» و «الموت لاسرائیل» بار دیگر تکرار نشود؛ چرا که عرش واشنگتن و اریکه گمارندگان چنان حرامیان بر اثر این فریادهای توحیدی به لرزه درآمده و پایه‌های حکومت شیطانی آنان در هم فرو می‌ریزد. آیا واقعاً هیچ هدف دیگری برای چنین صد و حصری که مانع اظهار بیزاری از شرک و شیاطین جن و انس می‌باشد و مقصد و مقصود دیگری را می‌توان جستجو کرد؟

رهبر بزرگوار و پیشوای فرزانه و بخرد ما فقیه اهل البیت حضرت آیةُ اللَّه العظمی خامنه‌ای- متع اللَّه المسلمین بطول بقائه الشریف- که همواره رهیده از هر بیم و هراسی- جز خوف از خدا- می‌اندیشد، هر ساله چون امام راحل- قدس سره القدوسی- حج بی‌برائت را کارساز نمی‌دانند؛ چرا که قرنها و سالها است این عبادت در این دیار که مهبط وحی توحیدی و آیات شرک ستیز است عملًا به اجرا درمی‌آید و با این که مسلمین در حرمین شریفین به هم می‌رسند و باید تجمع آنها هر ساله گرههایی از مشکلات آنان را بگشاید و آنها را در مقابل هر قدرتی جز خدا آسیب‌ناپذیر سازد، همواره دشواری آفرینی آنان فزاینده‌تر می‌گردد و مسلمان‌کشی آنها در تمام سرزمینهای اسلامی با وضع بسیار دردناک و بی‌سابقه‌ای گسترش یافته و حتی لحظه به لحظه این جنگ صهیونی- صلیبی، با مسلمین جهان بالا می‌گیرد و به بهانه‌های عجیبی مانع فروکش شدن آن می‌گردند. به راستی نباید از اسرائیل راجع به جنایاتش در فلسطین و لبنان و حتی در آلوده‌سازی و مسموم کردن جوّ زندگانیِ انسانیِ مردمِ

ص: ۱۹۸

دنیا تبرّی جست و از آمریکای جنگ برافروز در هر نقطه‌ای از کره خاکی- که هیچگاه از شیطنت در نسل کسی و تهاجم فرهنگی و تهاجمهای کلاسیک باز نمی‌ایستد و چون کژدم، همواره نیشش همه اندام گیتی را تبدار و مسموم می‌سازد- در چنین فرصتی مناسب، برائت مسلمین از آنها علناً اعلام گردد و انگیزه‌ای در مسلمین در رمی این جمره عقبه کره خاکی با چنین مراسمی پدید آید، و غولِ پیکر او را زیر سنگریزه‌های تنفر و انزجار خفه سازند.

جمهوری اسلامی ایران هر ساله بر سر آن است که توان و تلاش خود را به کار گیرد تا بیداردلانی از مسلمین که به دیار خود باز می گردند به بیدارگری دیگران قیام کنند، و چهره کریه و سیمای اشمئزازآور آمریکا و اسرائیل و اقمار سرگردانِ پیرامون چنین گرداب هائل و بلعنده اصول انسانی را به تصویر کشند، و سرانجام می‌دانیم نفرت از این جانور درنده‌خوی جهانخوار چون دایناسورِ عصر عتیق در زباله‌دانیِ تاریخ مدفون خواهد شد، و تبار و نژاد این غول بی‌شاخ و دم به تباهی و نابودی خواهد انجامید.

همه مظاهر و شعائر حج رمز و راز و کلیدهایی است که راه را فراسوی سعادت و عزت و سرفرازیِ حاجیان می گشاید؛ متأسفانه غالباً به ظواهر این مظاهر و مراسم از سوی اکثر مسلمینِ بی‌خبرِ جهان بسنده می‌شود؛ و دل خوش می‌دارند که بر مطاف کعبه به گردش درآمدند، اما مطافِ دولتمردانِ حاکم بر آنها، استکبار جهانی است. به شعائر رویه‌ای و سطحی سعی روی می‌آورند و قانع‌اند که این سعی را توانستند هفت بار در مسافتی حدود چند صد متر به کار گیرند؛ ولی مسافتها- علی‌رغم سعی و تلاشهای جانکاه در اوطانشان- به علت سیطره استکبار- به هدف نمی‌رسند، و محصول مساعی آنان در مادّه و معنا توسط آمریکای جهانخوار به یغما می‌رود.

در سایه لطف الهی و توجهات ویژه حضرت ولی عصر- عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف- امسال از پی پایمردی حضرت حجةالاسلام و المسلمین جناب آقای محمدی ری‌شهری- أیده اللّٰه تعالی لمزید السداد والصواب- پس از اجرای مراسم برائت در عرفات، حدود پنجهزار تن از مردم مقاوم و نستوه لبنان در روز دوازدهم ذی حجه در محلِ رمی جمره عقبه به نشانه تنفر از شیطان بزرگ دسته جمعی بانگهای بیدارگری سر دادند که جمعی از کویتی‌ها نیز در تبعیت از آنها مراسم برائت را در زیر گوشِ سمبل استکبار شیطانی؛ یعنی جمره عقبه اجرا کردند، و مراسم حج حُجّاج شیعه در ارتباط با وقوف، با حِجاج و احتجاج

ص: ۱۹۹

و برائت در عرفات آغاز شد، و در آخرین لحظه وقوف در منا با برائت پایان گرفت، و صلابت و شهامت نماینده محترم مقام معظم رهبری و قاطعیت ایشان، به اجرای مراسمی از برائت بارور گردید که امسال مردم لبنان نیز در این مهم سهمی را به عهده گرفتند، و مأموران را در جلوگیری از تظاهرات محروم و ناکام ساختند.

در طریق خیام منا تا رسیدن به محل رمی جمرات

مسأله‌ای که سالها است فکرم را به خود مشغول ساخته مشکلاتی است که یا از ندانم‌کاری و یا دانسته و خواسته رهسپاران از خیام منا را تا محل رمیِ جمرات سخت گرفتار کندیِ کار و مشکلاتی غیر قابل اغماض می‌سازد؛ زیرا «طریق‌المشاة» ها که با تونل‌ها و سقف‌های سایه‌افکن، و با کولرها که نسیمهای خنک نثار اندام تفتیده حاجیان می‌کند توسط گروه کثیری از حجاج که بساط خود را در مسیر راه مردم گسترده‌اند اشغال شده که آهنگیان رمی، راهِ بی‌سقف و زیر تابش سوزان آفتاب را بر چنین راهِ انباشته از جمعیتِ خوش نشین ترجیح می‌دهند. آری راههای دیگر نیز پر تراکم و خفقان‌آور است، و اتوبوسها و مینی‌بوسها و اتومبیل‌های سواری آن هم در حالیکه ستاده بر جا با موتورهای روشن، دود گازوئیل و سرب را به مجاری تنفس و حلقوم راهیانِ جمرات نثار می‌کنند، و جمعیت آفتاب زده و خسته و فرسوده را ناگزیرِ از سیری کُند و لاک‌پشت‌وار و شکنجه‌آور می‌سازند، و وقتی به جمرات می‌رسند نیمه‌جان سراغ ستونها را می‌گیرند، و با عضلاتی از کار افتاده با سنگریزه‌ها به سوی این ستونها نشان می‌روند، و باید همین راه پر زحمت و بس دشوار را در سوی چادرهای منا باری دیگر در پیش گیرند و مآلًا به سان «از جنگ برگشته‌ها» تاب و توانی برای وقوف و درنگی اندیشمندانه و راز و نیاز در خود نمی‌یابند.

این غائله سوء و فرجام ناخوش‌آیند که وقوف در منا با آن مواجه است، و احیاناً تراکم اتومبیلهای متوقفِ در مسیرِ حرکت به سوی جمرات و هجومِ جمعیتِ درهم فشرده به سوی آن موجب مرگ و میرهای پیش‌بینی ناشده گشته، و حجاج را به فرسایشی غیر قابل تحمل مبتلاـ می‌سازد، برای چیست؟ مگر ضرورتی دارد که این اتومبیلهای غول‌پیکر با سر و صدای گوش‌خراش و دود و دمی خفقان‌آور و نیز اتومبیلهای خرد و کلان دیگر که در مسیر رمی، غالباً متوقف‌اند و راه‌بندانی نابخردانه و سفیهانه ایجاد می‌کنند وجود آنها در این مسیر

ص: ۲۰۰

ضرورتی دارد؟ چرا از این کار نادرست و دیمی جلوگیری نمی‌کنند؟ و ده‌ها هزار مردم تفتیده از حرارت آفتاب سوزان را رنج می‌دهند؟ جهنمی با فضای مسموم برای آنان فراهم می‌آورند؟

نکند تعمدی در کار باشد و از این رهگذر به سود دشمنان اسلام و مسلمین این صحنه را طراحی کرده و با تهیه تصویری از راهیانِ سراسیمه و هجمه آنان به یکدیگر چهره مراسم حج را ناخوش‌آیند و اشمئزاز آور وانمود سازند؟ خدا بهتر می‌داند انگیزه هر چه باشد این کار بسی نابخردانه و یا آلوده به غرض، صحنه بسیار زننده‌ای را در مورد حجاج برای بیگانگانِ کینه‌توزِ نسبت به اسلام ترسیم می‌کند. سالها است این وضع سفیهانه و یا مغرضانه- علی‌رغم آن که آسیبها و ضایعاتِ آن آشکار است- ادامه دارد، و آمد و شد از خیام به جمرات یکی از مصائب و مصاعب فرساینده حجاج محترم است که آهنگ آنان در سوی جمرات با کراهتی شدید و با بی‌رغبتی- که مشکلاتی در مسیر رفت و بازگشتِ حجاج به وجود آورده‌اند- انجام می‌گیرد.

خادمان حرم اگر به حرمت واقفانِ در حریمِ الهی وقعی می‌گذارند باید به این غائله سوء خاتمه دهند، و گرنه باید گفت: دست دشمنان اسلام از آستین خودی بیرون آمده تا چنین صحنه‌هایی را برای از میان بردنِ حیثیت و آبروی مسلمین بیافرینند.

آفریقای جنوبی

یکی از افراد مقیم آفریقای جنوبی به نام «شهاب الدین حسین» که از علمای آن دیار به شمار می‌رفت روز سه‌شنبه ۲۶/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش./ ۱۶ ذی حجه ۱۴۱۵ ه. ق. نزد ما آمد.

و از تسلط فرهنگِ غرب بر نوجوانان پسر و دختر آن دیار شکوه داشت؛ و می‌گفت: وقتی فرزندان به سن بلوغ می‌رسند- اعم از پسر و دختر- آزادانه و بدون رضا و اذن پدر و مادر با جنس مخالف خود روابط جنسی برقرار می‌کنند که قهراً پدران و مادران مسلمان از این وضع سخت آزرده خاطرند و در نگرانی به سر می‌برند.

می‌خواهیم بدانیم جمهوری اسلامی ایران با چه تدابیری توانست از این جریانِ ناخوش‌آیند- که با زندگانی اسلامی سازش ندارد- پیش‌گیری به عمل آورد (هر چند این روابط نادرست قبل از انقلاب آنچنان فراگیر نبوده است؛ لیکن در سطح محدود زندگانی غرب‌زده‌ها جلب نظر می‌کرد و فی نفسه چشمگیر و برای متدیّنین ایرانی تحمل ناپذیر

ص: ۲۰۱

می‌نمود.) به این صورت می‌خواست از شیوه و راه و رسمی که جمهوری اسلامی ایران در محو این روابط علنی و یا تقلیل آن در حد وسیعی بهره گرفته، اطلاعاتی کسب کند که چگونه آثاری از این شیوه نادرست در ام‌القرای اسلام مشهود نیست.

نامبرده می گفت حدود سی درصد از مردم آفریقای جنوبی مسلمان هستند، و یکی از نشریاتی را که برای اشاعه و ترویج اسلام در آنجا به چاپ می‌رساندند به ما ارائه داد. و از خود او نیز مقاله‌ای در همین زمینه مورد بحث در این مجله دیده می‌شد. و می گفت هر چند مردم در آنجا آزاد هستند؛ اما پیروان مذاهب در مراجع قانونگذاری فاقد نفوذ نمی‌باشند؛ لیکن آزادی را که عرفِ این کشور و آداب و رسومِ غربی بر آنجا حاکم ساخته است ما از این وضع بسیار متأسف می‌باشیم.

به ایشان یادآور شدم تا زمانی که برکات انقلاب اسلامی در ایران سایه فرخنده خود را بر سر مردم نیفکنده بود، کما بیش این وضع، خانواده‌هایی را رنجه می‌داشت؛ اما وقتی که حکومت اسلامی در ایران جا افتاد، به شدت از چنین روابطی ناخوش‌آیند جلوگیری به عمل آوَرد. چنین وضعی که علنی صورت گیرد، به طور کلی از میان رفت، و سایه چنین صحنه‌های غیر مشروع و ضایعه‌آفرین از فضای ایران هر چند احیاناً در خفا به یکسو نهاده نشده؛ لیکن تحقیقاً در صحنه زندگانی مشهودِ مردم ایران به طور فراگیر هاله‌های تیره این روابطِ شوم و زیان‌بخش از محیط ایران سترده گشت.

البته این جریان، بازدهِ حکومت اسلامی است که در زوایای زندگانی اکثریت قریب به تمام مردم ایران نفوذ دارد؛ اما حکومت کشور شما حکومت اسلامی نیست؛ لذا باید برای از میان بردن و تقلیل چنین اوضاع و احوالِ خانمان برانداز و ویرانگر، تلاشی را آغاز کرد که باید از خانواده‌ها شروع نمود، و آنگاه عرصه فعالیت را تا سطح جامعه از طریق وسائط ارتباط جمعی گسترش داد، حتی دست کم از طریق مطبوعات تبلیغ کرد و باید بدین نحو کوششها به کار گرفته شود که:

باید خانواده‌ها، بویژه والدین از محبت و بذل عواطف نسبت به فرزندان اعم از ذکور و اناث به هیچوجه دریغ نورزند. و فرزندان خود را با پیوند عواطفی سرشارِ از مهر مشمولِ وابستگی عنایات خود قرار دهند تا ارتباط وثیقی در افراد خانواده به هم رسد، خلأی که فرهنگ غربی از نظر عواطف بدان دچار است و فرزندان خود را از محیط خانواده رَم می‌دهند،

ص: ۲۰۲

قهراً این نوجوانان یا جوانان از پی پر کردن این خلأ از رهگذر روابط نادرست (دوست دختر، یا دوست پسر) برمی‌آیند. وقتی جوان یا نوجوان از خانواده رانـده شود و حرارت غریزی نیز مزید بر علت گردد، پناهگاهی می‌جوید- که اگر چه از تار عنکبوت سست‌تر می‌باشد- و قهراً چون شکاری بـه دام شـهوت افتـاده، و گرفتـار وضـعی می‌گردد که نه تنهـا دوام و قـوامی نـدارد؛ بلکه مفاسد و خسرانهای غیر قابل جبرانی را برای زندگانی آنها به ارمغان می‌آورد.

بنابر این برای این که پیونـدی استوار میان والـدین و فرزنـدان پدیـد آیـد باید محیط خانوادگی از محبت متقابل و متبادل برخوردار باشد؛ در آن صورت فرزندان از خانواده نمی‌برند، و رفتار آنها در مرأی و منظرِ آنها بوده و می‌توانند به تدریج مسأله لزوم طاعت از والـدین را- که نـاظر روابط افراد با فرزنـدانشان هسـتند- در روحیه آنها نفوذ بخشـیده، و آنان را بر آن داشت تا از روابطی در خورِ تعـالیم و فرهنـگ اسـلامی بـا دیگران برقرار سازنـد و محیطی گرم و صـمیمی برای افراد خـانواده به وجود آورنـد تا به دور از انظار خودی و بیگانه و یا به دور از تیررسِ دید والدین به چنین روابطی دست نیازند.

همچنین بایـد چهره کریه و فرجـام سوءِ پیروی از فرهنـگ غرب را از رهگـذر مطبوعـات و رادیو و تله‌ویزیون و سـایر وسائط ارتباط جمعی به گونه‌ای سازنده و مؤثر برای نوجوانان و جوانان تصویر کرد، به صورتی که تنفر و اشـمئزازِ آنان را از این فرهنگ منحط و ضایعه‌ســاز و ســعادت‌سوز برانگیزد و ایـن دسـت از افراد خانواده‌هـای مسـلمان را در برابر تهـاجمِ فرهنگِ بی‌بنـد و بـارِ غرب- با خاطرنشـان سـاختن مزایای تعالیم و فرهنگ اسـلامی توأم با به نمایش گـذاردنِ غائله‌های سوء فرهنگ غربی- مجهز و آسیب‌ناپذیر سـاخت. البته این کـار فرصـتهایی را درخواست می‌کنـد تـا طی آن تـدریجاً بتوان آنـان را از چنـان روابـط و عـاداتِ عرفیِ ناسـتوده برهانید، و محیطی آکنده از جاذبه برای تعالیم اسلامی برای آنها به وجود آورید تا به اینگونه روابط طبق تعالیم دینی سامان دهید.

و سـرانجام محورهـای کلیِ طرقی که بتـوان از آن برای هـدایت جوانـان و نوجوانـان مقیمِ در آفریقـای جنوبی بهره گرفت به ایشـان یـادآور شـدیم، و مترجم محترم، تـذکرات بنـده را برای ایشـان نسـبتاً مفصـل یـادداشت می‌کرد تا در اختیار او قرار داده تا از آن در جهت منویاتی که در نظر داشت در محیط خود استفاده کند.

سفر به پایان رسید و بر فرودگاهِ مهرآباد فرونشستیم و راهی خانه شدیم، ولی هنوز

ص: ۲۰۳

سخنها است که پایان‌ناپـذیر است، سـخنهایی که- إن شاء اللَّه- نمی‌ازیم آنها در کتابی (نه در مقاله‌ها) رو به اتمام است و گزارشـی است از سـفرِ حج سال ۱۳۷۳ ه. ش. که تا مراسم سـعیِ میان صـفا و مروه مطالبی در آن آمـده و به خواست خـدا با سـعیی بی‌دریغ، نگارش آن به فرجامش می‌انجامد.

والحمـد للَّه‌أولًا وآخراً، وصـلی اللَّه علی محمـد وآله الطّیّبین الطاهرین. کتبه بیمناه الـداثرهٔ، العبـد المفتاق الی رحمـهٔ ربّه الغافر الغنی محمد الباقر الحسـینی الطبرستانی المازندرانی المدعو ب «حجتی» فی یوم الثلثا، ۱۶ ذی الحجه سنه ۱۴۱۵ ه. ق./ ۲۶/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. بمکهٔ المکرّمه، شرّفها اللَّه تعالی ما بقی الدهر والی یوم شفاعهٔ الأنوار الشامخهٔ المطهرهٔ (علیهم أسنی السلام وأبهی التحیهٔ)

ص: ۲۰۴

سفری به دیار معبود

ثریا قدک‌پور

در این نوشتار برآنم که تنها گوشه‌ای از خاطراتم را به رشته تحریر درمی‌آورم.

قلمم یارای بیان شکوه و جلال خانه او را ندارد. از این رو تنها به بیان بخشهایی از آنچه در این سفر گذشت، می‌پردازم و تلاشم بر آن‌است که خاطراتم را به سادگی زندگانی پیامبر- ص- و به صداقت قلبهای ساده بنگارم. از آنجا که قادر نیستم تمامی نکات و مطالب جالب را بیاورم، تنها به بیان لحظاتی از روزهای شیرین ذیحجه بسنده می‌کنم:

ساعت ۵/ ۹ صبح روز سه‌شنبه پنجم خرداد ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و یک، برابر با ۲۳ ذیقعده، وارد سالن شماره سه فرودگاه مهرآباد شدیم. لحظاتِ انتظار برای سوار شدن را به تماشای تصاویر جالبی از مراسم حج، که همراه با آهنگ غم‌انگیزی از ویدئو پخش می‌شد، گذراندیم و این امر باعث سرازیر شدن بدون اراده اشکهایم شد.

ساعت ۳ بعد از ظهر به وقت عربستان وارد جده شدیم، پس از مراحل بازرسی و تشریفات جلوی درمانگاه ایرانیان مستقر در جده تجمع کردیم، گویا قرار بود ساعت ۶ بعد از ظهر راهی مکه شویم، لیکن اطلاع دادند که باید تا هنگام حلّ مشکل تردّد پزشکان و پرستاران درمانگاه، که ۴۸ ساعت به طول می‌انجامد، در جده بمانم.

این مدت را به اتفاق یکی از خواهران

ص: ۲۰۵

پزشک سپری کردیم.

وقتی از سالن فرودگاه جده بگذریم به محوطه‌ای باز و بسیار بزرگ می‌رسیم که با چادر پوشیده شده است، پوششی که تمام سقف سالن فرودگاه جده را پوشانده و دارای منفذهایی برای تهویه هوا است و اطراف آن کاملًا باز است. رنگ این چادر سفید است و حالت زیبایی به محوطه فرودگاه داده. در آن محیط هنگامی که به سالن مملوّ از جمعیت می‌نگریستم، عشق به خدا و عظمت او را در مسافران راهش می‌دیدم و این امر شاید ساعتها مرا از خود بی‌خود نمود و به تفکّری بس عمیق واداشت؛ همگان در لباس متحدالشکل، زیر یک سقف گرد آمده بودند، برخی نماز می‌خواندند، گروهی به سخنان روحی کاروان گوش فرا می‌دادند. براستی آدمی از دیدن موج جمعیّتی که صبح وارد جده شده و عصر از جده به طرف مدینه یا مکه خارج می‌شوند، شگفت‌زده می‌شود!

آمار بیماران مراجعه کننده به درمانگاه جده، بسیار زیاد بود، که خوشبختانه بیشتر آنها مشکل عمده‌ای نداشتند و بطور سرپایی معالجه و مرخص می‌شدند، در مدت ۴۸ ساعت توقف ما، تنها مورد جدّی، خانمی بود که با درد سینه مراجعه نمود. پس از گرفتن نوار قلب متوجه شدیم که بیمار «انفارکتوس قلبی» کرده است. او را به بیمارستان جده اعزام کردیم و چهارشنبه ۲۴ ذیقعده برابر ۶ خرداد نیز یک مورد بیمار صرعی داشتیم.

مطلب قابل توجه این که تعداد زیادی از مراجعین ما خارجی و بیشتر از کشورهای آفریقایی؛ مثل غنا، نیجریه و غیره بودند. از شهروندان عربستان سعودی نیز مراجعه کننده داشتیم. ساعت هفت بعد از ظهر روز هفتم خردادماه برابر ۲۵ ذیقعده به طرف مسجد جحفه حرکت کردیم تا در آنجا محرم شویم. گفتنی است حاجیانی که قصد ورود به مکه معظمه و بیت‌اللَّه الحرام را دارند، باید محرم شوند و بدون احرام مجاز به ورود نیستند. مکانهایی را که حجاج در آن محرم می‌شوند «میقات» گویند.

میقات‌ها به تناسب مسیر ورود حجاج به بیت‌اللَّه الحرام، متفاوت هستند. در مجموع شش میقات در شش نقطه از مسیرهای ورودی مکه قرار دارد.

ساعت ده و سی دقیقه شب به جحفه رسیدیم. مسجدی است تنها در بیابانهای تاریک و خوفناک مکه، به یاد اوّلین روز آفرینش افتادم و به تنهایی «آدم» پس از هبوط. با دیدن مسجد احساس

ص: ۲۰۶

عجیبی به من دست داد؛ احساسی توصیف‌ناپذیر. وارد مسجد شدیم. سالن وسیعی پیش رویمان بود با حمامها و سکوهای متعدد که سرتاسر آن را با کاشی سفید یکدست پوشانده بودند. تن به غسل سپردیم و لباس احرام را زیور خود ساختیم.

در حین انجام این فرایض به یاد فلسفه کفن و دفن افتادم، با این تفاوت که در حال حاضر، خود عامل عمل خویش بودیم و در مرگ، مفعول فعل دیگران قرار می گرفتیم.

اما در هر دو صورت، این اعمال بیانگر لزوم طهارت و پاکی برای حضور در محضر باریتعالی بود. مگر نه این است که: «واللّه یحبّ المطهرین.» (۱) پس از پوشیدن لباس احرام، ندای زیبا و ملکوتی لبیک را بر زبان داشتیم که وارد مسجد شدیم. نماز گزاردیم و نیت عمره تمتع کردیم. و من در تمام این مدت، مشغول راز و نیاز با خالق یگانه بودم و تلاشی مستمر در ایجاد رابطه‌ای قلبی و روحی با او داشتم، اویی که چون با اخلاص بخوانی‌اش، شنوای استغاثه تو خواهد بود و استجابگر دعایت.

همه زائران را سوار اتوبوسهای مخصوص نقل و انتقال زوّار کردند تا به سوی کعبه مقصود رهسپار کنند. در طول راه آوای «لبیک» حتی لحظه‌ای خاموش نشد.

صدای ترنم زیبای «لبّیک اللّهمّ لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبّیک، انّ الحمدَ والنعمهٔ لک والملک، لا شریک لک لبّیک.»

ساعت از نیمه شب گذشته بود و ما همچنان لبیک‌گویان و دعا و ثناخوان به سوی مکه در حرکت بودیم. صدای لبیک و ندبه و زاری زائران، تن را به لرزه می‌انداخت.

خواهری که راهنمایی ما را به عهده داشت، با صدای گرم و سوزناک و گیرای خود، دعا می‌خواند و با این عمل، روح وجان ما را هر چه بیشتر به خدای یکتا نزدیک می‌ساخت. در آن حال به هیچ چیز جز خدا نمی‌اندیشیدم؛ به قدرت و جلال و عظمتش و تنها کاری که از دستم برمی‌آمد، گریستن بود و بس. از تصور نزدیک شدن به مقدس‌ترین خانه، سراسر وجودم را هیجانی توصیف‌ناپذیر فرا گرفته بود.

*** دو ساعت از نیمه شب گذشته بود که به مکّه رسیدیم. چیزی نمانده بود که قلبم از حرکت بازایستد، به مجرّد پیاده شدن از اتوبوس و قبل از ورود به مسجدالحرام، در مقابل مسجد بر زمین زانو زدم و اشک‌ریزان به راز و نیاز پرداختم.

۱- توبه: ۱۰۸

ص: ۲۰۷

گلدسته‌های مسجدالحرام در دل شب چون الماس می‌درخشیدند. وارد مسجد که شدیم، خواهر راهنما اعمال و حرکات لازم را توضیح داد و راهنمایی‌های بایسته را ارائه فرمود. ابتدا نماز گزاردیم و سپس دعای اذن دخول خواندیم و طواف به جا آوردیم. در هر شوط (دور) دعایی خوانده می‌شد و ما با تکرار آن به عبادت و پرستش خالق یکتا می‌پرداختیم.

مسجدالحرام دارای چندین درب ورودی است که زائران بیشتر از «باب السلام» وارد می‌شوند. و ما نیز از باب السلام رفتیم که راهروی طویلی در پیش رویمان بود. اینجا محلّ انجام فریضه «سعی بین صفا و مروه» است. از آنجا که بگذری صحن وسیعی است و حاجیان در آنجا نماز می‌خوانند.

سپس به حیاط بزرگ و باشکوهی می‌رسی که کعبه در وسط آن قرار دارد. تمام سنگفرش است از مرمر سفید و یکدست و کعبه‌پوشیده از پرده‌ای است سیاه. عظمت و شکوه بی‌نظیر و خیره‌کننده‌ای دارد. درب خانه طلایی رنگ و نزدیک حجرالأسود است.

طواف

طواف بدینگونه انجام می‌گیرد که طواف کننده در مقابل «حجرالأسود» نیت می‌کند و در محدوده بین خانه و مقام ابراهیم هفت بار به دور خانه می‌گردد. و باید در حین انجام طواف مواظب باشد که شانه چپش موازی کعبه باشد و از مسیر اصلی خارج نشود و به قول زائران برنگردد و ما هفت شوط را به دقت انجام دادیم و آنگاه پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف بجا آوردیم. آماده سعی بین صفا و مروه بودیم که اذان صبح فرا رسید. تمام سالنها و محوطه اطراف خانه مقدس، پوشیده از جمعیت نمازگزاران شد. حدود پانصد هزار مسلمان به دور کعبه گرد آمدند تا به یگانگی خالق خود اعتراف کنند و تنها او را بستایند.

بعد از ادای نماز صبح، هفت مرتبه سعی بین صفا و مروه را طی کردیم. همان کاری که هاجر برای یافتن آب کرد، آنگاه که او و اسماعیل را برهنه‌پای و تشنه‌لب در بیابان رها کرده بودند. و این نبود جز آزمایش خداوندی.

قسمتی از مسیر بین صفا و مروه را باید با دویدن طی کرد. در اخبار آمده است که این، همان مسیری است که هاجر بر اثر دیدن سراب، برای دسترسی به آب می‌دویده است.

حرکت را از کوه صفا با نیت عمره

ص: ۲۰۸

تمتع آغاز و به کوه مروه ختم کردیم و در پایان هر دور تکبیر سر می‌دادیم و ذکر می گفتیم.

نکته و مسائل بسیاری برایم مجهول و ذهن کنجکاوم خواهان یافتن و فهمیدن آنها بود. از جمله چگونگی و زمان ساخت خانه، که یکی از همراهان در پاسخ گفت:

در روایت آمده که محل هبوط آدم و حوا اینجا بوده است و خداوند به آنها دستور داد خانه‌ای برای خود بسازند و آن دو چنین کردند تا این که به دست حضرت ابراهیم و با همیاری یگانه فرزندش اسماعیل بازسازی شد. گفته شده که حضرت ابراهیم از سارا صاحب فرزند نشد پس خداوند به او فرمان داد که با کنیز خود هاجر ازدواج کند تا شجره خود را دوام بخشد. هاجر پس از شنیدن این فرمان با تعجب گفت: ما هر دو پیریم، چگونه می‌شود؟! اما آنان به خواست و اراده خداوند صاحب پسری شدند به نام اسماعیل که ابراهیم به امر خداوند باری تعالی، هاجر و خردینه فرزندش را در بیابان تنها و بی‌توشه رها می کند. فرزند، تشنه‌گام می گردد و مادر مهربان در جستجوی یافتن آبی برای فرزند به تکاپو می‌پردازد. هفت‌بار مسیر بین صفا و مروه را طی می کند اما به آب نمی‌رسد. وقتی به جانب فرزند بازمی گردد، او را در کنار آب می‌یابد؛ آبی که بر اثر سائیدن پای کودک، از دل زمین سر بیرون آورده بود. همان که بعدها «چشمه زمزم» نام گرفت.

*** پس از انجام مناسک، ساعت هفت صبح به بیمارستان بازگشتم. احتیاج شدید به استراحت داشتم. شب قبل مشغول انجام مراسم حج بودم و شب پیش از آن شبکار و آلان با یک دنیا خستگی. پس از استراحت داخل بخش رفته بیماران را تحویل گرفتم. بستری شدگان بیشتر از کسانی بودند که قبل از اعزام نیز کسالت داشتند. یکی دو نفر هم در حین انجام مناسک حج دچار سکته مغزی شده بودند و با وضع وخیمی که داشتند، باز با ناله و زاری تقاضا می کردند که تا پایان مراسم حج، آنان را به ایران بازنگردانیم!

در بیمارستان گاهی اتفاق و ماجرای جالبی رخ می‌داد که بعضی از آنها جالب و شنیدنی است؛ طبق آمار حدود هشت مورد زایمان در مکه داشتیم که بیشتر نوزادان پسر بودند و نام اسماعیل بر آنان نهاده می‌شد. موارد بسیاری ختنه در بیمارستان صورت می گرفت، که بیشتر آفریقایی یا

ص: ۲۰۹

عرب بودند. مورد بسیار جالب توجه، ختنه مرد اطریشیِ ۳۶ ساله‌ای بود که به عربستان سفر کرده و با دیدن موج انسانهای شیفته و عاشق که با اخلاص و ارادت قلبی به عبادت و ستایش پروردگار یگانه می‌پرداختند، تحولی در او صورت می گیرد و ناگهان عزم مسلمان شدن می کند. به بیمارستان ایرانیان می آید، ختنه می‌شود و با گفتن شهادتین (۱)، اسلام را برمی گزیند و مسلمان می‌شود.

روزها با شتاب سپری می‌شدند و من ضمن انجام وظیفه در بیمارستان، در ساعات فراغت به زیارت حرم می‌رفتم، اما گویی عشق به زیارت سیری ناپذیر است.

بیشتر مواقع، شب به زیارت می‌رفتم؛ زیرا روزهای مکه بسیار گرم و طاقت‌فرساست و از سویی شبهای مسجدالحرام، با چراغهای نورانی‌اش درخششی خاص و زیبایی خیره کننده‌ای دارد.

با جمع که بودم، خود را در ایجاد رابطه با خدا ناتوان می‌دیدم، اما در تنهایی، احساس می کردم به پروردگار خویش نزدیکتر می‌شوم؛ آنچنان که: «أقربُ الیه مِنْ حَبْلِ الورید.»

پنجم ذیحجه سال ۱۴۱۲ ه. ق.

مصادف با ۱۷ خرداد ۱۳۷۱ ه. ش. ساعت چهار صبح به دیدن کوه «نور» رفتیم؛ کوهی که غار حِرا، خاستگاه اسلام را در دل خود جای داده است. اطراف کوه را خانه‌های کوچک گِلی احاطه کرده بود که حکایت از قدمت، قداست و سادگی محله داشت.

اتوبوس در کوچه‌ای که با شیب تندی به کوه ختم می‌شد توقف کرد. پیاده، پا در راه گذاشتیم. به دامنه کوه رسیده بودیم که نگاهی به بالای سر خود انداختم، عظمت و جلال کوه میخکوبم کرد. با خود گفتم: بالا رفتن کار دشواری است، آیا ممکن است از عهده برآیم؟ از خداوند یاری خواستم و به پیامبرش توسّل جستم و با عجز گفتم: ای رسول خدا، من عاشق دیدار جایگاه مقدس تو هستم یاریم کن تا به دیدارت نائل شوم.

درطول مسیر، دوران‌رسول‌خدا- ص- را در ذهنم مجسّم کردم؛ آنگاه که حجاز در جاهلیت و بربریت به سر می‌برد و تعصّب خشک و غیر منطقی بر توده‌ها حاکم بود و مردی بزرگ ظهور کرد و درخشید؛ مردی که ارکان جهان را برهم ریخت و با تمام بزرگی و عظمت روحش در فراز این کوه و درون همین غار، پایه‌های حکومت الهی خود را استوار ساخت. تصوّر عظمت روح او و ارتباطش با خدا، قلبم را به لرزه می‌انداخت و همان احساسی را که به هنگام دیدن خانه

۱- أشهد أن لا اله الّا اللّه و أشهد أنّ محمداً رسول اللّه.

ص: ۲۱۰

کعبه گریبانگیرم شده بود، در من ایجاد می‌کرد. به یاد حضرت خدیجه، اولین زن مسلمان و عزیزترین همسر رسول خدا افتادم. همو که برای رساندن آذوقه به رسول خدا، در مدت چلّه‌نشینی‌اش در غار حرا، روزی دوبار این مسیر صعب و پر سنگلاخ را طی می‌کرد و این مقدور نبود مگر برای انسانهای خداجوی و عاشق.

در مسیر به گردنه‌های باریکی برمی‌خوردیم که عبور از آنها مشکل بود، اما به هر نحوی که بود به قلّه کوه رسیدیم، برای داخل شدن به غار، لازم بود کمی از قله به طرف پایین سرازیر شویم. آنجا غاری است با دهانه‌ای بسیار کوچک که مانند شکاف در میان دو سنگ بزرگ است. برای ورود به داخل غار باید تا کمر خم می‌شدیم.

پیش از این تصوّر می‌کردم حِرا دارای دهانه‌ای بزرگ با راهروهایی وسیع و تاریک است، اما اینک برخلاف تصوّرم می‌دیدم که بسیار کوچک و در بین دو قطعه سنگ است.

هوا کم‌کم روشن می‌شد و ما تصمیم به بازگشت گرفتیم. در کنار دهانه غار به اتفاق یکی از دوستان، عکسی به رسم یادبود گرفتیم. از کوه پایین آمدیم. هنوز عده‌ای در حال بالا آمدن از کوه بودند.

ساعت هفت و نیم صبح به بیمارستان رسیدیم. صبحانه خوردیم و به فعالیت‌های روزانه پرداختیم.

عرفه

صبح سه‌شنبه، هفتم ذیحجه برابر با نوزدهم خرداد، خبر دادند که سر ساعت دو بعد از ظهر عازم «عرفه» خواهیم شد.

بعد از خوردن ناهار محرم شدیم. مراسم دعا و نیت، توسط روحانیان گروه بجا آورده شد.

همگی در حالیکه لباس سفید به تن داشتیم، در سالنی جمع شدیم. عده‌ای از همکاران که برای دومین یا سومین بار به زیارت خانه خدا مشرف شده بودند، برای مراقبت از بیماران بستری و رسیدگی به امور بیماران احتمالی که از عرفه اعزام می‌شدند، در بیمارستان ماندند. در ضمن خداحافظی آنان، متوجه غم و اندوهشان شدم. سوار اتوبوسهای بی‌سقف شدیم و لبیک‌گویان به طرف عرفه حرکت کردیم.

طبق معمول وظیفه خواندن ذکر و دعا به عهده همان خواهری نهاده شد که صدایش مناسب بود و ما گفته‌های او را تکرار می‌کردیم.

ساعت سه بعد از ظهر بود که به سرزمین موعود رسیدیم. چادرهای زیادی را

ص: ۲۱۱

در آن سرزمین برپا کرده بودند. ما به چادر اکیپ پزشکی بیمارستان که از پیش دایر کرده بودند رفتیم. سرزمین عرفات، پوشیده از شنهای نرم و سوزان است. اینجا همان سرزمینی است که توبه آدم و حوّا از جانب خدا پذیرفته شد.

در عرفات کوهی است با نام «جبل الرحمه» که طبق روایات، حضرت آدم و حوا، پس از ندبه و زاریهای بسیار و طلب استغفار در آن، مورد لطف و شفقت خداوند باری تعالی قرار گرفتند و بخشش خداوندی بر آنها نازل شد. همچنین نقل کرده‌اند که امام حسین-ع- در همین مکان دعای عرفه را قرائت فرمود.

چادرهای اکیپ پزشکی

در محوطه وسیعی، تعدادی چادر برپا کرده بودند که هر چادر، حکم بخش مستقل و جداگانه‌ای را داشت؛ مثلًا یک چادر مختص بخش داخلی و قلب و چادری مخصوص بخش جراحی بود؛ به همین ترتیب بود داروخانه، آزمایشگاه، درمانگاه و ... دو چادر بزرگ نیز به عنوان خوابگاه خواهران و برادران در نظر گرفته شده بود.

پرسنل بیمارستان در مقابل هر سه ساعت کار، شش ساعت استراحت داشتند.

هوا بسیار گرم بود، اما جالب این که به محض غروب خورشید، به طور محسوسی از شدت گرما کاسته می‌شد. با تاریک شدن هوا، ستارگانِ بی‌شماری، آسمان زیبای عرفه را پوشاندند. گویی آسمان به زمین نزدیک شده است. صدای دعا و گریه در تمام سرزمین عرفه انعکاس یافته بود. آن شب، شبِ دلنشینی بود. تا صبح به دعا و ذکر نشستیم و در زیر آسمان عرفه با خدا به راز و نیاز پرداختیم. در نتیجه کنار هم قرار گرفتن چادرها، محوطه کوچکی ایجاد شده بود که آن شب هر یک از دوستان سجاده نماز خود را در گوشه‌ای از آن پهن کرده بودند و با در دست داشتن مفاتیح‌الجنان و کتابهای دعای دیگر به دعا مشغول بودند. پس از خواندن نماز صبح، هریک بر روی جانماز خود دراز کشیده به خواب رفتیم.

روز نهم ذیحجه نیت وقوف کردیم و از صبح تا بعد از ظهر در عرفه ماندیم.

بیمارانی که آن روز به ما مراجعه می‌کردند، عبارت بودند از بیماران قلبی و یا افرادی که دچار تنگی نفس شده بودند. تعدادی گرمازده نیز در میان آنها به چشم می‌خورد.

ساعت ۹ شب راهی مشعر شدیم. ازدحام جمعیت باورکردنی نبود. ترافیک سنگین

ص: ۲۱۲

حرکت را بسیار کند و نـاممکن می‌کرد، بطوری که حرکت اتوبوسـها از گامهـای انسـان هم کنـدتر بود. در میـان جمعیت بیکران مشـعر، می‌تـوانی هر نژاد و طبقه و رنگی را بـبینی. آنجـا دیگر، فقیر و غنی، سـفید و سـیاه، عرب و عجم، آفریقـایی و آسـیایی بـاهم تفاوتی نداشتند، همه در یک صف و با یک هیئت به زیارت قبله خود آمده بودند.

قبل از اذان صـبح بایـد به مشـعر رسـیده، وقوف می‌کردیم و با توجه به ترافیک ایجاد شده، این امر غیر ممکن به نظر می‌رسـید. پس تصـمیم گرفتیم راه را پیـاده طی کنیم. همگی از اتوبوس پیـاده شـدیم و بـا گامهای مشـتاق و با عشق به لقای معبود، پیاده طیّ طریق کردیم.

مسـافتی طولانـی را در دل سـیاه شب و در حـالی که زمزمه دعـا و مناجات در بیابانهای عربسـتان طنین‌انـداز شـده بود، در حالی که قمقمه‌ای آب در دست و ساکی بر دوش داشتیم به سوی مشـعر رفتیم. خداونـد یار شـد و قبل از اذان صـبح به مقصد رسـیدیم. نماز خواندیم و تعدادی سـنگ را برای «رمی جمره» جمع کردیم و تا طلوع آفتاب وقوف کردیم. بعد از طلوع خورشـید، حرکت را آغاز نمودیم. سرتاسـر صـحرای مشعر موجی از انسانهای سفیدپوش از کشورهای مالزی، اندونزی، ترکیه و ... بود. گروهی از آفریقایی‌ها و عربها کودکان خود را بر دوش نهاده بودند تا از آسـیب‌های احتمالی در امان نگهدارند. پیرمردها و پیرزنها نفس‌زنان راه می‌رفتند تا خود را به سرزمین منا برسانند.

منا

ساعت ۱۰ صـبح به منا رسـیدیم. بعد از استراحتی مختصر، با لباس احرام راهی بیمارستان صحرایی شدم. تا پنج و نیم یک نفس کار کردم. بالأخره دوسـتان همکاری که برای رمی جمره رفته بودند، بازگشـتند. در همان ابتدای کار، موج گرمازده‌ها، تنگی نفس‌ها و بیماران دیگر به بیمارستان سرازیر شد. در همین روز بود که دو تن از افراد گرمازده جان به جان آفرین تسلیم کردند.

ساعت شش بعد از ظهر، برای انجام رمی جمره حرکت کردم. پس از خستگی یک شب راهپیمایی و کار مداوم در بیمارستان، حالا بایـد مسـافتی طولانـی را برای رمی جمره طی کنم. احسـاس می‌کردم این فقـط خواست خداونـد است که پاهـایم همچنـان توانـایی حرکت دارند. مسافت طولانی یک خیابان را طی کردم تا به محوّطه سرپوشیده‌ای رسیدم که شکل یک

ص: ۲۱۳

تالار را داشت. در وسط آن سنگ بزرگی قرار داشت که «شیطان اول» می گفتند.

کمی آنسوتر تکّه سنگ دیگری و حدود ۵۰۰ متر آنطرفتر، سنگ سوم بود که آنها را نیز به ترتیب «شیطان دوم» و «شیطان سوم» می گفتند. البته باید در نوبت اول فقط شیطان سوم را سنگسار کرد و در روزهای دوم و سوم، هر سه شیطان را همزمان باهم.

هفت سنگ اول را به جمره عقبه زدم و بازگشتم. قربانی را ذبح و به پیشگاه خداوندی تقدیم کردم. وقتی به چادر مراجعه نمودم دیگر نای ایستادن نداشتم بخت با من یار بود که آن شب نوبت استراحتم بود.

به خاطر خستگی بسیار، خواب به چشمانم راه نمی‌یافت. با خود گفتم، افتخار تشرف به آستان پروردگار، فقط یکبار نصیبت شده، آیا حیف نیست از این فرصت استفاده لازم را نبری و وقت خود را به خواب و استراحت بگذرانی؟ به قول حافظ:

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این و مست نادانی روز یازدهم ذیحجه نیز باید مراسم رمی جمره را انجام دهیم و اینبار هر سه جایگاه شیطانی را رمی کنیم، با این آرزو که قدرت نابود کردن شیاطین نفسانی خود را نیز دارا شویم.

مطلبی که بسیار موجب ناراحتی است، تجمع زیاد زباله و آشغال و زواید و فضولات حیوانات قربانی است که تمام سطح زمین را پوشانیده. با خود می‌اندیشیدم که مسؤولان حکومت سعودی یا نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند این مشکل را حل کنند. با توجه به میزان درآمدی که همه ساله در موسم حج عایدشان می‌شود، آنان به راحتی می‌توانند امکانات بهداشتی و رفاهی بیشتری را در اختیار زائران خانه خدا قرار دهند. تنها با قرار دادن سطل‌های مخصوص زباله، آنهم با فاصله کم و نظافت دائمیِ محل، می‌شد مشکل تراکم آشغال و کثافات را حل کرد. فکر می کردم که اگر یک خبرنگار مغرض خارجی این صحنه را ببیند، چه جنجالی در مطبوعات برعلیه مسلمانان، که شعار اولیه‌شان همان «النّظافهٔ من الایمان» است برپا خواهد کرد!

موضوع دیگر، مسأله ترافیک و ازدحام جمعیت در آن منطقه و مشکل نقل و انتقال بیماران است. با ایجاد چند پل هوایی یا تونل زیرزمینی مخصوص و تردّد آمبولانس‌های اورژانس، این معضل نیز به سادگی قابل حل و فصل است.

سه روز اقامت در منا تمام شد و

ص: ۲۱۴

پیاده به مکه بازگشتیم. ظهر به مکه رسیدیم و شب برای انجام طواف واجب به مسجدالحرام رفتیم. خیلی شلوغ بود. طواف حج تمتع را انجام دادیم. از چهار ستون بـدنم عرق می‌چکید. بعد از حج تمتع، دو رکعت نماز طواف پشت مقام ابراهیم به جای آوردم، پس از آن هفت بـار سـعی بین صـفا و مروه و در نهـایت طواف نسـاء، که بر همه کسانی که به زیارت خانه خـدا می‌آینـد، واجب است. چراکه اگر این طواف صورت نگیرد زن و همسر باهم محرم نخواهند شد. پس از طواف نساء، باز دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم خواندیم و تا صبح در مسـجدالحرام به دعا و نیایش پرداختیم. هنگامه وداع نزدیک بود وداع با مکه و کعبه و هر آنچه در آنها بود. امـا وداع بـا خـدا؟ هرگز. خـدا همه جـا بـا مـاست آن شب تـا صـبح با خـدا حرف زدم، گویی خـدا در کنارم و در درونم بود. با او می‌گفتم: خـدایا! هیـچ میزبانی به میهمان خود نمی‌گویـد دیگر به دیـدار من نیا. تو نیز مرا از درگاه خودت مران. به من توفیق دیدار دوباره خودت را عنایت کن. ایمان مرا استوار گردان و راه درست زیستن را به من بیاموز.

مدینهٔالنبی

دوازدهم ذیحجه برابر بـا بیست و چهـارم خرداد، روز بـازگشت بود. قرار بود ساعت ۸ شب به سوی مـدینه حرکت کنیم اما به دلیل مشـکل تردد و مسائل مربوط به پاسـپورت حرکت ما به تعویق افتاد و سـرانجام ساعت دو بعد از ظهر روز سیزدهم ذیحجه، به جانب مدینه حرکت کردیم.

هنگام خروج از مکه اشک از دیـدگانم جاری شـده بود. ساعت ۶ بعد از ظهر به ۱۸۰ کیلومتری مکه رسیدیم، توقف کوتاهی برای استراحت و خوانـدن نماز و بعـد حرکتی دوباره تا مـدینه. ساعت ده و نیم شب به مـدینه رسـیدیم. اولین چیزی که به چشـمم خورد، گنبـد مرقـد پیـامبر بود. گوینـد اگر برای اولین بـار مرقـد پیـامبر- ص- را زیـارت کنی هر حاجتی بخواهی برآورده می‌شود. خـدایا! حاجتهای من زیاد است. کدام یک را از تو طلب کنم؟! خدایا! من برآورده شدن تمام آرزوهایم را از تو می‌خواهم.

یکراست به بیمارستان رفتم. در طبقه اوّل بیمارستان، درمانگاه و اورژانس خواهران و برادران و داروخانه قرار داشت.

بخش سی‌سـی‌یو و اتاق عمل در طبقه دوم جای داشـتند و بخشهای داخلی و زنان در طبقه سوم و بالأخره خوابگاه خواهران در طبقه چهارم.

آن شب نیت کرده، در مدینه ماندیم.

ص: ۲۱۵

صبح ساعت ۶ به اتفاق مسؤولین و سایر همکاران به قبرستان «بقیع» رفتیم.

قبرستانی که مدفن بزرگان دین و اصحاب رسول خدا بود. برخلاف تصورم، آنجا را قبرستانی مخروبه یافتم. زیارتنامه خواندیم و اشکها ریختیم. از معروفترین کسانی که در بقیع به خاك سپرده شده‌اند؛ عبارتند از امام حسن مجتبی، امام باقر، امام صادق و امام سجاد- علیهم‌السلام- و نیز، فاطمه بنت اسد، ام‌البنین، ام‌کلثوم، دختران پیامبر، چند تن از همسران آن حضرت و ... به زنان اجازه ورود به بقیع را نمی‌دادند و ما از پشت نرده‌ها به زیارت و قرائت فاتحه می‌پرداختیم. از آنجا به زیارت مرقد رسول خدا رفتیم.

مدینه شهر پیامبر است. شهر امامان شیعه و زادگاه عترت رسول اللّه. در واقع حرم رسول، خانه و مسجد آن بزرگوار بوده است. اگر با چشم دل می‌نگریستی، می‌توانستی جای پای رسول خدا و اصحابش را در کوچه‌ها و گذرگاههای آن ببینی. سلام فرستادن بر پیامبر، توفیق بزرگی بود که نصیب من و همراهانم شده بود. خیلی‌ها در آرزوی چنین لحظه‌ای بودند. آرزوی درود فرستادن بر آخرین فرستاده خداوند تبارك و تعالی.

شکر خدا زیارت پیغمبر آمدیم توفیق یار شد که سوی این در آمدیم

ما دل شکسته‌ایم و لیکن امیدوار با دستهای خالی و چشم تر آمدیم (۱)

از جانب شرقی حرم وارد شدیم، به «درب جبرئیل» رسیدیم. اذن دخول خواندیم و وارد شدیم. حرم، خانه پیامبر بوده است و درب تمام خانه‌هایی که در اطراف مسجد قرار داشتند، به مسجد باز می‌شده. به دستور خداوند، درب تمام خانه‌ها مسدود می‌گردد. مگر در خانه رسول و خانه حضرت علی و فاطمه زهرا- سلام اللّه علیهم-. محدوده خانه پیامبر در میان دو ردیف ستون قرار دارد. ستونهایی که با رنگی متفاوت، از سایر ستونها ممتاز شده‌اند. بر طبق روایات، خانه پیامبر- ص- در قسمت جنوب شرقی مسجد ساخته شده و در مجاورت آن، خانه‌ها و حجره‌های کوچك که هر یك مسکن و مأوای یکی از نزدیکان و صحابه پیامبر بوده و خانه فاطمه اطهر- س- در مجاورت بیت پیامبر- ص- قرار داشته است.

جایگاه ابدی و مرقد حضرت فاطمه- س- بر هیچکس روشن نیست. در روایات آمده است که آن حضرت قبل از مرگ وصیت فرمود که شب هنگام به

۱- نشریه «زائر»، ۱۳۷۱

ص: ۲۱۶

خاکش بسپارند. پس بر طبق وصیت ایشان، امام علی-ع- به همراه فرزندانش حسین و تنی چند از صحابه نزدیک خود، شبانه ایشان را دفن می کنند و از اینرو هیچکس از آرامگاه واقعی او باخبر نیست.

وقتی از باب جبرئیل وارد حرم شدیم، بطور محسوسی ضربانهای شدید قلبم را حس می کردم. تمام ملتمسین دعا در نظرم مجسم شدند. در مقابل ستون توبه و حرم مطهر، نماز خواندم. در همین حین به یاد صحبت‌های کودک یتیمی افتادم که در پرورشگاه بسر می‌برد و هنگام عزیمتم به مکّه سفارش کرده بود: وقتی به آنجا رسیدی، برایم دعا کن تا از پرورشگاه بیرون روم. در مقابل حرم پیامبر دست به دعا برداشتم و با تمام وجودم از خدا و رسولش خواستم که: ای پیامبر خدا، تو یار و یاور محرومان و یتیمان بودی، از تو می‌خواهم که دعای این کودک یتیم را مورد قبول قرار دهی. از تو می‌خواهم زندگی سایر کودکان پرورشگاه را مورد توجه قرار دهی.

خدایا، این کودکان فراموش شده و محروم را دریاب. خدایا در دل سرپرستان و مربّیان آنها، محبت و عشق قرار بده تا با آنان مانند فرزندان خود رفتار کنند. خدایا! به من قدرتی عنایت کن تا در راه رضای تو، قدم بردارم و بتوانم به این کودکان بی‌پناه کمک کنم.

به علت ازدحام و شلوغی بیش از حد جمعیت، زیارت کردن برای زنان در ساعات پر رفت و آمد، ممنوع بود و بنا به همین علت، معمولًا یا ساعت یک و نیم بعد از ظهر به زیارت برده می‌شدیم و یا صبح زود، قبل از طلوع آفتاب.

روزهای آخر سفر را می گذراندیم. در بیمارستان همه‌چیز طبق روال عادی می گذشت. تقریباً ۹ مورد زایمان در شهر مدینه داشتیم و حدود ۱۲- ۱۰ مورد ختنه انجام گرفت یک مورد بسیار جالب توجه، بستن لوله‌های یک آقا بود که البته باعث تعجب هم شده بود.

هرچه به زمان بازگشت نزدیکتر می‌شدیم، دلم به خاطر دور شدن از اماکن مقدس، می گرفت. با این که از فرزندانم دور بودم و تا قبل از این سفر، هرگز بدون آنها به مسافرت نرفته بودم، اما عشق به لقای خداوند و زیارت حرم رسول، دوری از آنها را برایم آسان کرده بود و چندان بی‌تابی در خود احساس نمی کردم. مگر عشقی والاتر و عمیق‌تر از عشق به خدا و رسول وجود دارد؟ و مگر محبّت و علاقه به فرزند نشأت گرفته از عشق پروردگار عالمیان نیست؟

ص: ۲۱۷

هنگام اقامت در مدینه، به نقاط دیدنی این شهر نیز رفتیم. ۲۸ خرداد برابر با ۱۶ ذیحجه، قبل از اذان صبح، به اتفاق تعدادی از همکاران و با راهنمایی راهنمایمان ابتدا به مسجد قُبا رفتیم؛ نخستین مسجد بعد از اسلام. نماز صبح را آنجا خواندیم سپس با سخنان راهنما که توضیحات لازم را در مورد تارخچه مسجد می‌داد، گوش دادیم. مسجد بسیار زیبا و دیدنی‌ای بود. گویند پیامبر در آستانه ورود به مدینه، هنگام هجرت، در قُبا فرود آمد و چند روزی در آنجا بیتوته کرد. در همان چند روز اقامت. اقدام به بنای مسجدی به نام «مسجد قبا» نمود که امروزه نیز ار همان قداست برخوردار است. سپس از مسجد ذوقبلتین دیدار نموده و بدنبال آن به طرف دیگر مساجد سبعه رفتیم. این مساجد در واقع محراب نماز و عبادتگاه ۶ تن از یاران و صحابه رسول اکرم- ص- بوده که در جنگ خندق- که به جنگ احزاب نیز معروف است شرکت داشته‌اند. در این جنگ، طبق پیشنهاد «سلمان فارسی» دفاع از شهر مدینه و مسلمانان در خارج از شهر صورت می گیرد؟ و مسلمانان برای جلوگیری از حملات مشرکین- که برای از بین بردن مسلمانان با یکدیگر دست اتحاد داده بودند خندقی در اطراف شهر حفر می کنند. چند تن از مسلمانان در اطراف خندق کمینگاه و محراب نمازی برای خود می‌سازند که در دوره‌های بعدی، این محرابها و کمینگاهها تبدیل به مسجد می‌شوند. در حال حاضر ۶ مسجد در این منطقه موجود است.

امروز، ششم تیرماه ۱۳۷۱ ه. ش.

برابر با ۲۵ ذیحجه ۱۴۱۲ ه. ق. است. با این که بسیاری از زائران به کشورهایشان بازگشته‌اند، اما ازدحام جمعیت همچنان باقی است. طبق معمول به زیارت می‌رویم.

به مسجدالنبی و قبرستان بقیع. یکبار دیگر نیز به دیدار مسجد شجره رفتیم. همان مسجدی که در ابتدای گزارش خود، از آن به تفصیل یاد کردم. بعد از خواندن نماز در مسجد، به زیارت چاههایی رفتیم که طبق گفته راویان، به دست حضرت علی- ع- حفر شده است. چهار چاه که در مجاورت یکدیگر قرار داشتند. مقداری آب به عنوان تبرک برداشتم و به اتفاق سایر دوستان، به مدینه بازگشتم. اینبار در مدینه به دیدن مسجد «ردالشمس» رفتیم. مسجدی کوچک در کنار نخلستانی بزرگ.

روز عزیمت فرا رسید. قبل از حرکت، برای آخرین بار به زیارت مرقد

ص: ۲۱۸

حضـرت رسول- ص- رفتیم. نمی‌خواسـتم بـاور کنم که این آخرین دیـدار بـا آسـتان مبـارک پیامبر- ص- است. ساعت ۸ صبح به طرف جده راه افتادیم. در تمام طول مسـیر فکر می‌کردم در رؤیا هسـتم؛ رؤیایی شیرین و زودگذر. دوست نداشتم خود را در دنیای واقعیت‌ها ببینم. به مکه، به مدینه، به حرم رسول، به قبرسـتان بقیع و به تمام اماکن مقدس آن وابسته شده بودم، و کندن و جدا شدن از آنها برایم طاقت‌فرسا و دشوار بود. در جده، در زیر همان چادرهایی که هنگام آمدن پذیرای ما بودند، استراحت کردیم. زمان به سرعت می‌گذشت. در فرودگاه تعداد بیشماری از زائران بودند که خود را آماده عزیمت به کشورشان می‌کردند.

بلندگوهای فرودگاه نیز دم به دم، حاجیان را جهت سوار شدن به هواپیما، راهنمایی می‌کردند.

جدایی از همسفران و بازگشت به وطن بسیار دشوار بود. من مسافرتهای زیادی به خارج از کشور داشتم. اما این بار برخلاف دفعات قبل، قلبم از شوق دیدار وطن و فرزندانم نمی‌تپید. این دفعه تپش قلبم به واسـطه دوری از کعبه مقصود و حرم مطهر آخرین فرسـتاده خدا بود. سوار هواپیما که‌شدیم، قطرات‌اشک ازچشمانم جاری شد.

به میهن و اقامتگاهم شـیراز بازگشـتم. در فرودگاه همسر و فرزنـدانم به اتفاق سایر بسـتگان و نزدیکان، به اسـتقبالم آمده بودند. در جمع بستگانم با شور و هیجان زایدالوصف به خانه رسیدم، پارچه سبز بزرگی را بر سردرِ خانه‌مان دیدم که به مناسبت استقبال قطعه شعر زیبایی بر آن نوشـته شده بود. همسرم گفت: در نبود تو، پسرمان حسین، ذوق شعری پیدا کرده و در فراق تو این شعر را سروده است:

خوش آمدی ز سفر نور چشمم ای مادر ستاره سحرم، نوربخشم ای مادر

زیارت حرمین، مادرم قبولت باد چه در مقام خلیل و چه در صفا مادر

ترا ستایم و رویت ببوسم از سر شوق زاشک چشم بشویم غبارت ای مادر

سپاس و حمد خداوند گویم از اخلاص که آمدی به سلامت به سوی ما مادر

پی نوشتها:

ص: ۲۱۹

نگاهی از درون

سید مسیح هاشمی

هجرت

خام را جز آتش هجر و فراق که پزد؟ که وارهاند از نفاق

چون توئی، تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت

هنوز آفتاب غروب نکرده است، سوار بر ماشینها شده به طرف مکه می‌رویم. سر راه، در ترمینال، پلیس پاسپورت‌ها را کنترل و اسامی را وارد کامپیوتر می‌کند تا مبادا کسی دوباره به مدینه بازگردد. اینجا هم غلغله است و حاجیان از ملّیت‌های مختلف، ساک به دست و بقچه بر سر، برای سوار شدن به ماشینها لحظه شماری می‌کنند. یک ساعتی توقف داریم که غروب می‌شود.

سرانجام راهی میقات می‌شویم، صفوف جماعت کوچک و بزرگ را می‌بینیم که در دو سوی جاده، به نماز مغرب و عشا ایستاده‌اند.

هنوز چند کیلومتری نرفته‌ایم که از اتوبان خارج می‌شویم؛ اینجا مسجد شجره است، مسجد شجره یا ذوالحلیفه در منطقه آبارعلی است؛ جایی که علی-ع- چاههای بسیاری حفر کرد و همه را وقف مستمندان نمود. زائران اینجا با خدا قرار ملاقات دارند!

در اینجا لباسها، که عیوب و ناخالصی‌ها را پوشانده و برای همه، شخصیتی ایجاد کرده

ص: ۲۲۰

است، فرومی‌ریزد. حتی کفش نیز نباید دوخته شده باشد و نباید پا را بپوشاند.

انسانهای سفیدپوش، دسته دسته به مسجد وارد و یا از آن خارج می‌شوند. داخل مسجد دسته‌های سپیدپوش پیرامون یک نفر حلقه زده‌اند و مرتب اعلام آمادگی برای ملاقات با خدا می‌کنند. می گویند:

«لبّیک اللهمّ لبّیک ..»

و جواب می‌شنوند: «لبّیک».

آنان که کر بوده‌اند یا کر شده‌اند و یا خود را به کری زده‌اند، این جواب را نمی‌شنوند، همانطور که قبلًا هم بعضی حرفها را نشنیده بودند!

اینجا محفل ساده‌ای است، دیوارهایش از زینت و تجمل و اشرافیت بکلّی تهی است.

فضا ملکوتی است و بدون آن که مصیبتی خوانده شود اشک‌ها روان و حضور احساس می گردد.

احرام

در علم روانشناسی هرگاه بخواهند شخصی، از افکار خارجی بریده شود و به خویشتن توجه کند، همینطور در زندان‌ها وقتی بخواهند مجرم به جرم خود فکر کند تا ابراز ندامت و یا اعتراف نماید، بجای بحث‌های طولانی فلسفی و کلامی و وادار کردن شخص به مطالعه کتب فلسفه یا دعوا و جرّ و بحث، سعی می‌شود که همه ارتباطات خارجی شخص قطع گردد. در حال احرام نیز وضع اینگونه است، دهها کار را نباید انجام داد. کارهای روزمره که همگی ارتباط شخصیتی با دنیای خارج برقرار می‌کنند؛ مثل عطر زدن، شانه‌کردن، نگاه در آینه، کندن گیاه و یا حتی کندن یک مو از بدن، و ... و بدین ترتیب است که راهی برای گذر به درون باز می‌شود.

بهر حال حرکت در سیاهی شب به سوی مکه آغاز می‌شود. آن هم لبیک گویان- انفرادی و دسته‌جمعی- هنوز هوا روشن نشده که به مکه می‌رسیم. شهری با ساختمانهای بلند و پر از تجارتخانه و مؤسسه تجاری. روحانی کاروان همه را صف می‌کند که برویم طواف.

به سوی مسجدالحرام روانه می‌شویم. بنای عظیمی که از سنگ و بتون در اطراف کعبه بنا شده است و در اطراف آن بازارهای مختلف و مغازه‌های اغذیه فروشی و بوقِ گوش

ص: ۲۲۱

خراش ماشینها و تونل. از فراز مردمی که سعی بین صفا و مروه می‌کنند، رد می‌شویم و در یک لحظه به کعبه می‌نگریم. این همان است که میلیون‌ها مسلمان در سراسر جهان روزانه از هزاران کیلومتر فاصله، رو به سوی آن می‌ایستند و نیایش می‌کنند؟ این که چیزی جز تکه‌های سنگ سیاه نیست!

در اطراف کعبه انبوهی از خلق سفید پوش را می‌بینی که همچون پروانه‌ها در چرخش‌اند. در گوشه‌ای حجرالاسود و در این سوتر غرفه‌ای کوچک؛ مقام ابراهیم. اما انگار کعبه از یک سو درازتر است. آنجا حِجر اسماعیل است. مکان زندگی اسماعیل و مادرش و اینک مدفن آنها. درنگ جایز نیست، باید دست از زیر پارچه بیرون آورید و با خدا بیعت کنید و به سیل جمعیت بپیوندید.

بیعت

جاهلان تعظیم مسجد می‌کنند در جفای اهل دین جد می‌کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران

کعبه مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت‌اللّه دل است

اکنون در آستانه طوافی. اول با خدا دست بده؛ یعنی بیعت کن. حجرالاسود سمبل دست خدا در زمین است. وقتی دست دادی از بیعت‌های پیشین؛ بیعت با زراندوزان و زورمندان و تفکرات شیطانی شرقی و غربی و ... آزاد می‌شوی. در میقات بدن خود را آزاد کردی، اکنون رشته‌های تفکر خود را آزاد کن.

با حجرالاسود تماس برقرار کن و اگر به دلیل ازدحام تماس ممکن نشد، اشاره هم کافی است.

امروزه عدّه‌ای برای استلام حجر، مرتکب معصیت می‌شوند و احیاناً خود را در معرض هلاکت نیز می‌اندازند. آنان نمی‌دانند که امام صادق-ع- همه را از این امر بازداشته است.

طواف

بعد از بیعت نوبت طواف است. طواف حرکتی است فراگیر، که همه کائنات را فرا گرفته است. هستی و خلق و نشأت در گرو طواف است. از کوچکترین ذرات جهان تا بزرگترین کرات

ص: ۲۲۲

عالم، همه حرکتی طواف گونه دارند.

از کدام طرف بچرخیم؟ قلب خود را به قلب عالم هستی نزدیک کن. مقام و جایگاه خود را بازیاب، اینک دست خدا را احساس می‌کنی که بر پشت تو است و می‌گوید مخلوقم، اهل بیتم، اینجا خانه من، خانه تو است.

در طواف و سعی، دو جنبه بارز است؛ یکی اتصال به آفرینش و کائنات و حرکت در جهت و مسیری که تمامی ذرات عالم صیرورت می‌یابند؛ یعنی یافتن هویت در این کهکشان عظیم و این خلقت بی‌منتها و اتصال به خالق هستی و خروج از هیچی و پوچی. و نیز یافتن هویت فرهنگی و تاریخی.

اینجا نخستین نقطه از دریا است که به خشکی تبدیل شد. نخستین انسانی که برِگرد آن طواف کرد آدم بود و نخستین سنگی که آدم کنارش پا نهاد و بر آن بوسه زد؛ حجرالاسود بود. خانه‌ای که معمارش ابراهیم- ع- بود و هنگام ساختن آن، روی سنگی که اکنون در غرفه است، پا می‌نهد. همه انبیا؛ از هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی و ... آن را طواف کرده‌اند و عدّه کثیری از آنان در کنارش دفن شده‌اند.

پیامبر خدا- ص- مشرکین را از اطراف کعبه می‌راند و حج ابراهیم را احیا می‌کند و در روز عید قربان برائت از مشرکین را اجرا می‌نماید و ... بالاخره در آخرالزمان ظهور قائم- علیه‌السلام- از کنار آن خواهد بود.

به این ترتیب تو همان اعمالی را انجام می‌دهی که از ابتدای خلقت، همه صالحان و پاکان و موحّدان انجام داده‌اند. با یافتن این هویت فرهنگی- تاریخی، از بند هویت‌های کاذبی که مستکبران و زرمندان- بنا بر مقتضیات قومی و قبیله‌ای و اقتصادی و فرهنگی- ساخته‌اند آزاد می‌شوی و در مسیر هستی و آفرینش و در مسیر تاریخی و هویت فرهنگی صالحان و موحّدان قرار می‌گیری و خویشتن فراموش شده را باز می‌یابی.

طواف عبادتی است که با جسم و با حرکت انجام می‌گردد، نه همچون ریاضت کشان و عابدان صومعه در محراب‌های خنک و خلوت. نسیم و عطر الهی را در دل گرمای سخت و حرکت بدن در میان انبوهی از مردم- اعم از زن و مرد- در حالی که عرق سیاهان به تنت می‌مالد و لگد کوبت می‌کنند و گهگاه تنه می‌زنند، احساس می‌کنی. گویی که خدا این بار عبادت تو را در این سرزمین و میان این مردم و این شرایط عجیب طلب کرده است.

ص: ۲۲۳

سعی

یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو، اگر از بحر خداييد

مقام ابراهیم در شمال کعبه به فاصله حدود ۱۳ متر از آن قرار دارد و عبارت از سنگی است که حضرت ابراهیم به هنگام نماز یا ساختن کعبه، روی آن می‌ایستاده است. و تو با قرار دادن مقام ابراهیم در میان خود و کعبه، بواقع عهد می‌بندی که ابراهیم‌وار از نمازگزاران باشی و بدین ترتیب بر هویت تاریخی خود تأکید می‌کنی. پس از آن سعی می‌کنی. می‌گویند محل سعی فیمابین دو کوه صفا و مروه است.

بر روی این مسیر و صخره‌ها سالنی دو طبقه ساخته‌اند که تماماً از سنگ و بتون است و از یکطرف درهای متعددی به سمت بازار ابوسفیان از آن باز می‌شود، طرف دیگر آن هم متصل به مسجدالحرام است. وقتی در مسیر، از صفا به مروه یا بالعکس حرکت می‌کنی، در قسمتی از مسیر که با مهتابی‌های سبز مشخص است و کعبه هم در این قسمت دیده می‌شود، باید به شکل هروله؛ یعنی شبیه دویدن شتر حرکت کنی. در صفا از ورای ستون‌ها می‌شود کعبه را مشاهده کرد. صفا اصولاً بلندتر است و شاید ارتفاع آن به ۱۵ تا ۲۰ متر برسد. بعضی‌ها می‌روند ساعتی در بالاترین نقطه آن می‌نشینند و دعا یا قرآن می‌خوانند.

سعی یادآور تلاش هاجر برای کسب آب است. اکنون تو که هویت خویش را در عالم خلقت یافته‌ای و مسیر تاریخی خویش را، که مسیر ابراهیمیان است، پیدا کرده‌ای، به دنیا برگرد و سعی کن، امّا نه سعی دنیاپرستان، بلکه سعی موحّدان، سعی هاجرگونه.

هاجر که با آگاهی و توکّل و متعبّدانه زندگی در این صحرای خشک را پذیرفته بود، در جستجوی آب به آسمان ننگریست. برخاست و «سعی» کرد.

در سعی، با هروله غرور شکسته می‌شود و گناهان می‌ریزد و بنابر قول امام‌صادق-ع- ستمگران و سرکشان ذلیل و خوار می‌شوند.

تقصیر

اکنون که تو آزاد شده بیت عتیق گشتی، نحوه حرکت و برخورد خود را در زندگی مادی تمرین کردی، آب رحمت الهی را در جوی سعی یافتی و کویر تشنه روحت را سیراب نمودی و از تنهایی بدر آمدی و در دریای رحمت زمزم شناور گشتی، از سنگستان مروه بیرون آی، اثری از حضور خود در این نمایش بشری بجای گذار (تقصیر کن) و به زندگی بازگرد.

ص: ۲۲۴

عرفات

روز هشتم ذی‌حجه است که هنگامه رحیل می‌رسد. باز هم باید داخل احرام شد و حرکت کرد، گویی که حرکت نیز از ارکان حج است. نیازی نیست که به میقات‌ها بروی، زیرا که در حَرَمی. هر کجا که هستی باز لباسها را بریز و آن دو پارچه را بر خود ببند و آماده حرکت شو.

اکنون زمان حج تمتع است.

ساعت دو بعد از ظهر است و خورشید می‌تابد. پزشکان و پرستاران و پرسنل درمانی باید زودتر از همه کاروان‌ها به عرفات بروند؛ زیرا شب هنگام که حجاج از راه می‌رسند باید همه‌چیز آماده باشد. اتوبوس‌ها سقف ندارد. به سرعت سوار می‌شویم و در زیر آفتاب سوزان، لبیک گویان، بسوی دور دست‌ها، دورترین نقطه حرم که در بیست کیلومتری ما قرار دارد، به راه می‌افتیم. از کناره تپه‌ای رفیع که کاخ ملك فهد در بالای آن است می‌گذریم. سرزمین عرفات، مشعر و منا چیزی جز بیابان نیستند و هیچ مرز طبیعی و جغرافیایی آنها را از یکدیگر جدا نمی‌کند. این کوههای کوچك که از دوران اول زمین‌شناسی بر جای مانده‌اند، گویی تکه سنگ‌های سیاه و زشتی هستند که بر روی هم ریخته شده‌اند، و رملهایی در بیابانهای دره مانند وجود دارد که حتی به خار هم اجازه رستن نمی‌دهد، تنها گهگاه چیزهای شبیه به درخت، اما خشك و بدون برگ بر فراز این کوهها دیده می‌شود. عجیب می‌نماید که خداوند، خداوندی که آفریننده یاقوت و مروارید و جنگل‌های سرسبز و رودهای خروشان و آبشارهای زیباست، این سرزمین خشك و زشت را برای شکوهمندترین و زیباترین عبادت بشری انتخاب کرده است. در این بیابانها که هیچ ندارد و تو نیز هیچ نداری بجز تکه‌ای پارچه بر بدن و مختصری خرده‌ریز. چیزی نیست که توجّه تو را به خود جلب کند، و تو نیز انگیزه‌ای بجز عبادت و حضور برای اطاعت امر خدا در این گرمای سخت و بیابان خشك نداری، و بعد تفکر و برگشت به خویش و بریدن از دنیا، دنیایی که اصلًا در اطراف تو وجود ندارد، گرچه موقتی است.

عرفات امروزه با سالهای قبل تفاوت زیادی نموده است. خیابان کشی، وجود نورافکن‌های زرد، درختکاری، ساخت توالت‌ها و لوله‌کشی از اقداماتی است که چهره عرفات را عوض کرده است. گرچه انجام چنین کارهایی موجب رفاه نسبی حجاج می‌گردد و ضروری به نظر می‌رسد ولی می‌شد این اقدامات را بشکلی انجام داد که چهره بیابان و طبیعت

ص: ۲۲۵

- حتی‌الامکان- حفظ گردد.

کوه جبل‌الرحمه که در مقابل ماست، سابقه تاریخی دارد و گویند که محل هبوط آدم و حواست.

حسین-ع- که حج را رها کرد و به سوی شهادت شتافت، در سر راه خود برفراز این کوه دعای زیبای عرفه را خواند.

پیامبر نیز در آخرین حج خود- حج وداع- بر آن ایستاد و مسائل فرهنگی، سیاسی و عبادی را برای مردم تشریح کرد.

ظهر روز نهم ذیحجه است. با اذان ظهر نیت وقوف می‌کنیم. وقوف، سکون و ماندن نیست بلکه توقف کوتاه و موقتی است. از حال تا غروب باید در عرفات باشی. واجب، ماندن است ولو آنکه بیشتر آن را هم در خواب باشی!

اما هیچکس نمی‌خوابد و در حالی که خورشید به شدت می‌تابد و عرق از بدن می‌ریزد، همه در حال عبادتند. اهل تسنن دعای مخصوص روز عرفه را و شیعیان دعای امام حسین-ع- و یا امام سجاد-ع- را می‌خوانند. جانبازان که در همسایگی ما هستند بلندگو گذاشته و با تضرع و زاری دعا می‌خوانند. دعا در پایان به یاد حسین منتهی می‌شود و شدت گرما و فضای عاطفی، کربلا را تداعی می‌کند.

غروب نزدیک می‌شود و ندا می‌دهند که آماده حرکت باشید. مشعر در پیش است. آنها که عارف شدند و شناختند، بایستی به وادی شعور قدم نهند.

تغییر آب و هوا و ... موجب شده است که تعداد بیماران رو به ازدیاد نهد. این‌ها اکثراً دچار امراض تنفسی و لارنژیت هستند. بعضی هم که پیر و ناتوانند و طاقت گرما را ندارند. به هر حال بستریشان می‌کنیم.

هنوز هوا تاریک و روشن است که فریاد اذان بلند می‌شود. ناگهان عرفات در سکوت می‌رود و بیش از یک میلیون انسان به نماز می‌ایستند، غالباً در جماعت‌های کوچک.

روحانی کاروان پزشکی اعلام می‌کند: به علت سابقه راهبندان‌های طولانی، پیاده خواهد رفت، ما نیز متابعت می‌کنیم و به صورت کاروان بزرگی، همچون ذره‌ای از این اقیانوس انسانها به راه می‌افتیم. یک جفت دمپایی، دو تکه پارچه بر تن و کوله پشتی مختصری، تمام دار و ندار ما را در این هجرت تشکیل می‌دهد، به زحمت از میان اتوبوسها و ماشینهایی که در

ص: ۲۲۶

کنار هم توقف کرده و مشغول سوار کردن هستند رد می‌شویم و همراه با هزاران انسان دیگر به سمت مشعرالحرام می‌رویم.

مشعر

... راه رفتن ادامه دارد. نیازی به پرسش برای یافتن مسیر نیست. کافی است همچون جویباری که در جستجوی دریاست، تن را به «قضا» بسپاری ...

در کناره راهی که عرفات را به مشعر متصل می‌کند، حرکت می‌کنیم. در کناره جاده کهنسالان یا کسانی که بار زیادی دارند منتظر توقف ماشینی هستند که بر آن سوار شوند. اینها اکثراً کسانی هستند که از آفریقا، یمن، اتیوپی، هند و پاکستان با اتوبوس و کشتی و در مشقت فراوان خود را به مکه رسانده‌اند و چون پولی در بساط ندارند، اثاث زندگی خود را به دوش می‌کشند. بهر جا که می‌رسند، بساط خود را پهن می‌کنند و چون به حرکت در می‌آیند، اثاث را نیز با خود می‌برند. تنها سایه و یا تاریکی شب برای اقامت آنان کفایت می‌کند.با اشاره مأمورین، از اتوبان به سوی بیابان سرازیر می‌شویم. در دوردست نه چندان دور، سیل عظیمی از انسانها طی مسیر می‌کنند. این «طریق المشاة» است. اتوبانی بسیار عریض شاید صد متر، که مخصوص پیاده‌ها ساخته شده. چراغهای خیابانی طرفین، و نور ماه و چشمان ما که اینک به تاریکی عادت کرده جزئیات را بخوبی به تصویر می‌کشند. اینک صدها هزار انسان، آرام همچون رودی عظیم به سوی مشعر گام بر می‌دارند. برخی زنان آفریقایی کودکان خردسال را به پشت بسته‌اند، عده‌ای تمام اثاث خود را در یک لگن بر سر نهاده‌اند، و پیرمردهای هندی با هیکلی تکیده و استخوانی، در خود فرو رفته و آرام ذکر می‌گویند. جوانکی که یک پایش کوتاه بود چوبی در دست داشت و لنگان و پر مشقت راه می‌رفت. با خویش می‌گویم: چگونه این راه دراز را می‌پیماید! و جوانی آفریقایی، مادر پیر و تکیده خود را بر پشت گرفته و عرق‌ریزان و خندان همراه ما می‌آمد، این جماعت عظیم اکثراً مالی نداشته‌اند تا ماشینی کرایه کنند و سعی می‌کنند که در حداقل قیمت، حج کنند. سعی‌شان مشکور و حج‌شان مبرور.

اسلام که دین عزت و سلامت است، چرا باید پیروانش در ضعف بمانند؟! و چرا سیاستهای تحمیلی اجازه ندهد انسانهایی که برای حج می‌آیند، به تبادل افکار و چاره‌جویی

ص: ۲۲۷

برای رفع معضلات کشورهای اسلامی و برداشت صحیح از تعالیم اسلامی نمایند. حداکثر کوشش انجام می‌شود تا مناسک بصورت اعمالی تکراری، بدون شناخت، بدون شعور و در نتیجه خالی از عشق انجام شود و حاجیان را با دستهای خالی از معرفت و پر از کالا روانه خانه‌ها سازند!

جمعیت تسبیح گوی، آرام آرام راه را طی می‌کنند. چراغهای مشعر پیداست و چیزی تا مقصد نمانده است. برای شناختن، چشمان بینا و فضایی روشن و جستجوگر- وقوف در روز- نیاز است، اما برای شعور که باید بر اساس معرفت و شناخت باشد، نیازی به روز نیست. در شب نیز وقوف ممکن است. و اینک زمان تسلیح است برای تصلیح ....

منا

... هنوز صبح نشده و اذان نگفته‌اند. همسفران صدایم می‌زنند، بسیاری از مردم هنوز خوابند بعضی دیگر مشغول دعا یا نماز، کم‌کم آماده می‌شویم ...

ای روح بیقرار که برای دیدنِ هیچ و به دعوت خدایت به سرزمینی بی‌هیچ آمده‌ای آیا در این وقوف کاسه شعورت را در زیر بارش وحی گرفتی؟

آیا با گم کردن خویش در مردم و حرکت با عامه، خود را در زیر پای خداوند افکندی؟

آیا در این مشعر- که اسم مفرد است- همانگونه که او خواسته بود به حکمت واحد دست یافتی؟

به سوی سرزمین منا حرکت می‌کنیم. در تنگه فشرده، که عرض آن کمتر از ۵۰۰ متر است و بر روی آن سوله زده‌اند که گذرگاه را به کمتر از ۱۰۰ متر رسانده است، می‌ایستیم تا آفتاب طلوع کند و همراه با خورشید به سرزمین عشق پا نهیم. فشار جمعیت شدید است، همه عرق کرده‌اند. و سرانجام خورشید طلوع می‌کند و حرکت به منا و وقوف در آن آغاز می‌گردد. از دور در آسمان منا بالن عظیمی بشکل پرچم ایران دیده می‌شود. و این کار خوب موجب می‌گردد که گمشدگان براحتی خود را به منطقه ایرانی‌ها برسانند. منا هم مانند عرفات خیابان‌کشی و دارای آب و برق شده است. تعدادی ساختمان کوچک در آن ساخته‌اند و مؤسسات دولتی نیز ساختمان‌های بزرگ به‌پا کرده‌اند. ارتش هم یک بیمارستان موقتی در مدخل منا ساخته است.

ص: ۲۲۸

بعثه مقـام معظم رهبری در حاشـیه خیابـان اصـلی قرار دارد. چادرهـا را مرتب و منظم برپـا کردهانـد. در طول مسـیر در چنـدین نقطه تابلوهایی نصب شده که محل دقیق کاروان‌های ایرانی را مشـخص کرده ولی عملًا درک آن برای اکثر حاجیان، که از عامه مردم‌اند و گاه سواد کافی هم ندارند، مشکل است ولی به هر حال کار مفیدی است.

بیمارسـتان را در محوطه‌ای باز با تعدادی چادر راه‌اندازی کرده‌اند. بخش‌های اورژانس، داخلی، داروخانه و درمانگاه را هر یک در داخـل چـادر بزرگی ایجـاد کردهانـد. چادرهـای درمانی همه کولر آبی دارنـد، اما چادر استراحت بزرگی که برای همه پرسـنل برپا کرده‌اند فقط چند پنکه دارد و در ساعت تابش خورشید، بیشتر به کوره شبیه می‌شود.

خسـته و کوفته صبحانه را می‌خوریم تا برای مرحله بعدی که رمی جمرات و قربانی است آماده شویم، امروز دهم ذیحجه است. فردا و پس فردا را بایـد در منا «وقوف» کنیم. آماده می‌شویم تا به آخرین جمره سـنگ بزنیم و فردا و پس فردا هر سه جمره را سـنگباران کنیم.

رمی جمرات

همه سـنگ در دست رواننـد. از محلی که هسـتیم به طرف جمره می‌رویم جمره در انتهـای خیابانهـا و نزدیـک مکه است. تپه‌ای که کاخ هم برفراز آن است در پیش روی ماست.

صـدای کر کننده بوق ماشـین‌ها و قیل و قال مردمی با زبانهای مختلف که با شـتاب در پی رسـیدن به چادرهای خود و یا رفتن برای جمرات و یـا برگشـتن از آن هسـتند، منظره غریبی را ایجـاد کرده است. از بالای پل به اطراف می‌نگرم، انبوه چادرهایی که همچون اهرام کوچکی، سـفید، تا دوردسـتها نصب شـده است و راهروهای کوچکی در بین این‌ها تعبیه کرده‌اند، ذهن را نوازش می‌دهد. از پل به طرف سـمت راست می‌پیچم. خیابان باریک‌تر می‌شود. مضافاً آن که دو سه ردیف ماشـین هم این وسط گیر کردهانـد و بیش از یکی دو متر راه برای انبوه آدمیـان نگذاشـته‌اند. هرچه جلوتر می‌رویم فشـار و ازدحـام مردم بیشـتر می‌شـود. گرمی هوا و نبودن اکسـیژن وضـعیت نامناسبی را ایجاد کرده است. زن‌ها در وضـعیت بدتری هستند. به هر جان کندنی بود خود را به جمرات رساندم؛ ستونهایی که سـمبل شـیطان است. این‌ها چیزی جز یک سـتون سنگی نیستند. ستون اول را جمره اولی و بعدی را وسطی و سومی را عقبی می‌گویند، برای استفاده بیشتر یک پل هوایی درست کرده‌اند که می‌شود از طبقه دوم؛ یعنی از روی پل

ص: ۲۲۹

هم جمرات را سنگ زد.

تاریخ باز هم تکرار می‌شود. ابراهیم در معرض عظیم‌ترین امتحان الهی قرار گرفته بود و از او خواسته شد که اکنون فرزند خویش را قربانی کند، هنگامی که فرزند را به قربانگاه می‌برد سه مرتبه در معرض وسوسه شیطان قرار گرفت و هر بار برای رهایی از آن هفت سنگ نثارش کرد.

آری از شناخت به شعور رسیدیم و در تاریکی، افزار نبرد با شیاطین فراهم کردیم، در سرزمین عشق با شیاطین به نبرد برخاستیم. مقدمات این سفر بسیار عظیم است و بی‌مقدمه سنگ زدن، شاید خود حرکتی شیطانی باشد و چه می‌گویم، چه بسا که خود از اصحاب او باشیم و هنگام رمی ندا برسد که تو دیگر چرا؟!

محل جمرات بسیار شلوغ است، بویژه آن که مأمورین نیز سازماندهی کافی برای مسیرهای ورودی و خروجی نکرده‌اند و رفت و آمدها کنترل شده نیست. زباله‌های مختلف بسیاری هم زیر دست و پا ریخته است.

رمی جمرات از عبادات است و باید با حضور قلب و توأم با دعا و نیایش باشد. در هر حال در میان ازدحام جمعیت با مشقت زیاد رمی را انجام می‌دهیم. البته امروز که روز دهم و عید قربان است فقط به سومین جمره سنگ زدیم و فردا و پس فردا هر سه جمره را سنگ باران خواهیم کرد.

در بازگشت شاهد مناظر عجیبی هستیم. اهل تسنن که تراشیدن سر را پیش از قربانی جایز می‌دانند، اکنون در کناره پل و در اطراف محل جمرات مشغول سر تراشی هستند. باد موهای سر را پراکنده می‌کند و منظره غریبی را می‌سازد. خلاصه وضع بهداشت بسیار بداست.

به هر جان کندنی بود خود را از شرّ شیطان رهانیدیم و پشت به جمرات و تپه الماس‌نشان، به سمت بیمارستان بازگشتیم. از همراهان کسی نمانده بود، همه در غرقاب خلق از یکدیگر وا افتاده بودند باز هم گرفتار گرداب انسانی و فشارهای شدید شدیم. چند زائر پاکستانی که گویی فرشته نجات بودند، یک تکه حلبی بزرگ را کندند و دست من و بقیه را گرفته، بالا کشیدند و به جاده دیگری انداختند که اگر اینان نمی‌رسیدند، معلوم نبود چه حالی پیدا می‌کردم! و پس از ۲۵ کیلومتر راه پیمایی و بیخوابی شبانه، اکنون این من بودم که پاهایم را بدنبال خود می‌کشیدم و راهی برای رهاندن خود می‌جستم.

ص: ۲۳۰

قربانی

ابراهیم-ع- که از امتحان عظیم الهی (آتش نمرود و سالها سختی و رنج در راه آرمان یکتاپرستی) سربلند بیرون آمده است، اکنون به امتحان بزرگتری فرا خوانده شده است.

ابراهیم! در راه خدا و بسط یکتاپرستی و زدودن جهل و شرک، از خویشتن گذشتی و خدایت آتش را گلستان کرد. اما این بار با تو کاری نیست، زیرا از خویشتن می‌گذری، اما آیا از فرزند خویش نیز می‌گذری؟ چه می‌شنوم؟ آیا بخاطر خدایت حاضری از فرزند خویش بگذری؟ ای کسی که مردانه چکمه‌ها را پوشیدی و به نبرد دشمن شتافتی، آیا می‌توانی دست فرزند خویش را بگیری و در سنگر خطوط اول نبرد بنشانی؟ ابراهیم که در عمر دراز خویش با چنین امتحانی برخورد نکرده، درنگ می‌کند، شیاطین وسوسه می‌کنند و نفس اماره سرزنش. توجیه و تأویل‌های مادی و غیر مادی هجوم می‌آورند. عجبا! قتل فرزند، آنهم به دست پدر! و بالاخره پیامبر خدا در این کشاکش عظیم بر شیطان غلبه می‌کند و فرزند را برای ذبح فرا می‌خواند. فرزند استقبال می‌کند و ... امّا کارد نمی‌برد. ابراهیم که به عشق معبود، وجودش را از مادیت تهی کرده است با خشم کارد را بر سنگ می‌کوبد و شگفت است که سنگ شکسته دو قسمت می‌شود. ابراهیم فریاد می‌زند: که ای کارد آیا گلوی فرزندِ من از این سنگ سخت‌تر است؟

و فَدیناهُ بذبح عظیم.

عظمت ذبح نه به بزرگی شاخ‌ها و سنگینی بدن و بزرگی آن است که عظمت در ایمان خالصانه پدر و تسلیم عاشقانه فرزند می‌باشد. با خود گفتم: ای حاجی که جایگاه خویش را در خلقت یافتی و به هویت تاریخی خویش بازگشتی، از شناخت به شعور رسیدی و در سرزمین عشق، به نبرد با شیاطین برخاستی و اینک در هاله‌ای از تقدس به مرز آن رسیده‌ای که توان ذبح فرزند خویش را یافته‌ای، اسماعیل و فرزند تو کیست؟ عزیزترین یافته تو، که بیشترین دلبستگی را بدان داری، که می‌تواند ایمان تو را درهم ریزد و قلب تو را از تپش اندازد و تو اکنون می‌خواهی آن را ذبح کنی چیست؟ پول، فرزند، کار، طبابت، مقام ...؟ سرانجام نیت کردم و وجه قربانی را پرداختم.

سرها را که تراشیدیم از احرام خارج شدیم. شاید تحولی شده باشد و شاید هم فقط رنج سفر را برده باشیم!

ص: ۲۳۱

مراسم برائت در منا

بعد از کشتار سال ۶۶ در اطراف پل حجون و خیابانهای اطراف، که عده زیادی از زائران خانه خدا به شهادت رسیدند، مشکلات فراوانی برای انجام مراسم برائت به وجود آمده است.

امسال نیز معلوم بود که فشارها بیشتر می‌شود. از مدتی قبل فشارهای سیاسی زیادتر شده بود و از حدود ۳ ماه قبل از موسم حج، آمریکا و متحدین از صدور برخی انواع کامپیوترها و ادوات الکترونیک شدیداً جلوگیری کرده بودند و ۲ هفته قبل از مراسم حج، رئیس جمهور آمریکا گفته بود که باید فشار بر ایران را افزایش دهیم. چهار روز قبل از مراسم برائت (که همه ساله روز ششم ذیحجه برگزار می‌شود) نیز قرار بود سمینار پزشکی برگزار شود که چون برگزار کننده آن ایران بود، حاکم مکه اعلام کرد که ملک فهد دستور عدم برگزاری برائت را صادر کرده است. ظهر روز پنجم بود که دکتر لسان پزشکی را، سرخ و گرمازده دیدم، از حالش پرسیدم، گفت: با آمبولانس عازم بعثه بوده که بدلیل محاصره با نفر و نفربر، دو سه ساعتی سرگردان و بعد برگشته است.

روز ششم هم بسیاری از ایرانی‌ها برای شرکت در مراسم برائت از مشرکین و دشمنان اسلام به طرف بعثه رفته بودند ولی بدلیل ممانعت و محاصره شدید ساختمان و اطراف بعثه، برگشته بودند.

دولت سعودی از سویی بنا به ماهیت عقیدتی خود با مذهب جعفری، میانه خوبی ندارد و افراطیون مذهبی سعودی دروغهایی مثل تحریف قرآن، کافر شمردن اهل سنت و متّهم کردن جبرئیل به خیانت! و ... را به شیعه نسبت می‌دهند و از سوی دیگر گرفتار فشارهای سیاسی آمریکا شده و بناچار فشار را بر گرده ایرانی‌ها گذارده‌اند. به نظر می‌رسد دو عامل ذکر شده، آنان را به سویی که نمی‌خواهند کشانده است. بطوری که از بروز هر گونه حرکت مذهبی یا سیاسی جلوگیری می‌کنند. در مسجدالحرام و مسجدالنبی تنها مراسمی که برگزار می‌شود نماز جماعت و تلاوت قرآن و مسائل فقهی است.

در چند جای مسجدالنبی و مسجدالحرام صندلیهای بزرگی قرار دارده‌اند و روی آنها نوشته‌اند «شؤون التدریس» که بعد از نماز مغرب گاهی یکنفر بالای آن رفته و مسائل فقهی مثل وضو، نماز و حج را بیان می‌کند. اینان تجمع و حتی صلوات به صدای بلند را ناپسند

ص: ۲۳۲

می‌دانند و در مورد مراسم برائت از مشرکین نیز شدیداً معترض و آن را حرام! می‌شمرند، اما چرا و به چه دلیل؟ روشن نیست. در حالی که خودشان را پیرو سنت! می‌دانند. طبق روایات بسیار، که در کتابهای اهل سنت هم مفصل نقل شده، پیامبر- ص- در حجةالوداع؛ یعنی آخرین حج خود، بیانیه‌ای را به صورت خطبه، در پنج نوبت با جمع کردن مردم بیان کرده است. این خطبه را روز هشتم در مسجدالحرام، روز نهم در عرفات، دو بار؛ صبح و عصر، و در روزهای یازدهم و دوازدهم در منا تکرار کرده است. گفته‌اند بر اثر کثرت جمعیت، علی بن ابیطالب- ع- در وسط جمعیت ایستاده و سخنان پیامبر را تکرار می‌کرده است.

مضمون این خطبه که بسیار جالب هم هست، درباره مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، الغای امتیازات نژادی، سفارش نیکی کردن به بردگان، مسائل حقوقی و زناشویی و غیره بوده است. حال چگونه تجمع و برائت از مشرکان حرام شده است، چیزی است که همه می‌دانند!

و سرانجام

موسم حج به اتمام می‌رسد. دوره پایان می‌یابد، اما کدامین محصل، کدامین رتبه را آورده است؟ هر کسی خود می‌داند و خدایش و آیا آنها که در این کلاس ناموفق بوده‌اند شرکت دوباره برای‌شان ممکن است؟!

ص: ۲۳۳

همراه با سپیدجامگان

سید علی قاضی عسکر

بـار دیگر نـدای روح نواز و دلنشـین «وأذّن فی النـاس بالحـجّ یأتوک رجالًا و علی کلّ ضامر یأتین من کل فـجّ عمیق» (۱) در فضای ملکوتی جمهوری اسلامی طنین افکن شد، دل‌ها به تپش افتاد واشک از دیدگان مشتاقان سرازیر شد.

از این میـان، من نیز که خاضـعانه و ملتمسـانه، در شب‌هـای ماه مبارک رمضان با عشق و شوری خاص از خداونـد حـج طلب کرده، دعای «اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کل عام» را خوانده بودم، سرانجام آن را اجابت شده یافتم.

اطلاع دادنـد که قرار است ساعت ۴ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر روز یکشـنبه ۱۹/ ۱/ ۷۵ از فرودگـاه مهرآباد تهران راهی دیار وحی شوم زمان موعود فرا رسید و به اتفاق خانواده به فرودگاه آمدم.

زنان و مردان عازم حج امیدوار به فضل خداوند، مشتاقانه به طرف در ورودی فرودگاه در حرکت بودند.

جمعیت انبوهی نیز برای بـدرقه حاجیان آمـده بودنـد. چنـد قـدم آنطرف‌تر جمعی را دیدم که مسافرانشان پیشاپیش آنان در حرکت بودنـد و پیر مردی نـورانی چهره وخوش‌سـیما، به‌رسم گذشـته، پیشـاپیش آنـان چاوشـی می‌کرد. و خـانم فیلمـبرداری، از این صـحنه خـاطره‌انگیز و به‌یادمانـدنی فیلـم می‌گرفـت. به یـاد روایت امـام صـادق- ع- افتـادم که به نقـل از رسـول خـدا- ص- فرمـوده است: «مسلمانی که قصد مسافرت

۱- حج: ۲۷

ص: ۲۳۴

دارد، لازم است برادران دینی خود را از قصد خویش آگاه سازد.» (۱) همچنین مستحب است مسافر توسط دوستان و بستگان خویش بدرقه شود. پیامبر- ص- هر گاه به بدرقه مسافر مؤمنی می‌آمد با آنان خدا حافظی کرده می‌فرمود:

«خداوند بر تقوای شما بیفزاید. به سوی هر خیری راهنمایتان باشد. حاجاتتان را برآورد. دین و دنیایتان را محفوظ بدارد و شما را صحیح و سالم به وطن خویش باز گرداند.» (۲) از ثمرات شیرین این خبر دهی به دوستان و آشنایان آن است که گرفتاران و حاجتمندان و مشتاقان این سفر معنوی و الهی، دل شکسته و گریان و با دنیایی امید، خود را در فضای ملکوتی حرمین شریفین احساس می‌کنند و التماس دعا می‌گویند و با عزّت و احترام زائر دیار نور را بدرقه می‌کنند.

برای عمل به این دستور اخلاقی اسلام، من نیز به وسیله تلفن و گاهی حضوری با دوستان و بستگان تماس گرفته با آنان خداحافظی کردم. همه التماس دعا می‌گفتند. صدای لرزان برخی از آنان در پشت تلفن نشان از دیدگان اشکبارشان داشت. یکی می‌گفت: از خدا بخواهید ما را هم بطلبد، دیگری می‌گفت: مریض دارم دعا کنید خدا شفایش دهد و ... در آخرین لحظات، جوانی نزدم آمد و پرسید: شما عازم حج هستید؟ گفتم: آری: گفت: مریضی دارم دعا کنید خداوند شفایش دهد. این را که گفت اشک در چشمانش حلقه زد. از رنگ و رویش فهمیدم خودش را می‌گوید. خدا حافظی کرد و رفت.

همسر، فرزندان و مادرم تا فرودگاه به بدرقه‌ام آمده بودند، چون وقت پرواز هواپیما نزدیک بود، با آنها خداحافظی کرده داخل سالن رفتم. مأموران انتظامی از ورود افراد بدون بلیط جلوگیری می‌کردند، لیکن افراد زرنگی هم بودند که با استفاده از شیوه‌های مختلف، به سالن انتظار آمده بودند. بلیط را نشان دادم و وارد سالن شدم.

جمع قابل توجهی از همسفران را دیدم که پیش از من آمده‌اند، تعدادی مراحل بازرسی را پشت سر گذاشته، داخل سالن انتظار رفته بودند، گروهی نیز منتظر مراحل بازرسی هستند. برگه‌ای به دستم دادند که در آن، درباره میزان خروج ارز از کشور، مقررات خروج و ورود کالاهای همراه مسافر، تذکراتی چند به حاجیان داده شده بود؛ از جمله تذکرات این بود که هر مسافر می‌تواند ۷۰۰ دلار ارز همراه خود از کشور خارج کند!

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۶

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۸۰۵

ص: ۲۳۵

در حالی که یک روز پیش از آن رادیو با قرائت اطلاعیه بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام کرده بود که هر زائر فقط ۱۵۰۰ ریال سعودی و دو هزار تومان ایرانی می‌تواند همراه ببرد و از خروج بیش از آن جلوگیری می‌شود. حرف دیشب با عمل امروز مأموران در فرودگاه سازگاری نداشت. به فکر فرو رفتم که متأسفانه هنوز هم‌باگذشت‌سالهااز پیروزی انقلاب اسلامی، برخی سیاستهای اجرایی در کشور، نا پایدار و ناهماهنگ است. برخورد این چنینی با مسائل اجرایی، سوء استفاده کنندگان را به قانون شکنی ترغیب نموده، اثر نامطلوبی در روحیه مردم از خود بجا می‌گذارد. زمانی به موفقیت کامل دست خواهیم یافت که مجموعه کشور، چونان بدن انسان سالم، هماهنگ و منسجم عمل کنند.

بهرحال از گیت بازرسی گذشتم، برخورد مأموران با همگان خوب و صمیمی بود و نسبت به سال گذشته مطلوب‌تر به نظر می‌رسید.

یکی از برادران حفاظت، ضمن آن که التماس دعا می‌گفت، از من خواست تا در این سفر معنوی درباره امام زمان- علیه السلام- برای مردم صحبت کنم تا آنان با شناخت بیشتر نسبت به آن حضرت، در زمره منتظران واقعی آن امام همام درآیند.

خواسته خوب، به جا و ارزشمندی بود.

سالن انتظار فرودگاه، با عکس‌ها و تابلوهای زیبای مربوط به حج تزیین شده بود و یک دستگاه تلویزیون با استفاده از فیلم‌های ویدئویی، برنامه‌های جالب و جذابی پخش می‌کرد. تا چند سال گذشته از این گونه برنامه‌ها خبری نبود، لیکن خوشبختانه با فعّال شدن بعثه مقام معظّم رهبری و سازمان حج و زیارت و با استفاده از کارشناسان و همکاری صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران، برنامه‌های خوب و جالبی تهیّه و همه ساله به نمایش گذاشته می‌شود تا حاجیان با دیدن آنها، راههای بهره‌وری بیشتر از این سفر معنوی و الهی را آموزش ببنید.

اصولًا حاجی نیازمند آموزش و توجیه لازم قبل از سفر حج است؛ چرا که این سفر با دیگر سفرها تفاوت اساسی دارد.

در روایات به ما آموخته‌اند حاجی از آن زمان که تصمیم به انجام حج می‌گیرد باید با آداب و شیوه رفتاری خاصی حرکت کند.

ابتدا نیت خویش را خالص کرده، فقط برای خدا و با انگیزه الهی در این راه قدم بردارد.

پیامبر- ص- در یک تقسیم‌بندی تنبه‌آفرینی، در حجهٔ‌الوداع، حاجیان خانه

ص: ۲۳۶

خدا، در آخر زمان را به چند گروه تقسیم کرده، فرموده: زمانی فرا خواهد رسید که ثروتمندان از امّت من برای تفریح و خوشگذرانی و گروههای متوسّط جامعه، برای سوداگری و تجارت، و فقیران و نیازمندان آنان نیز برای خود نمایی و ریاکاری حج می گزارند.

سلمان پس از شنیدن این مطالب، با شگفتی پرسید:، ای رسول خدا، آیا چنین زمانی خواهد آمد؟ پیامبر- ص- فرمود:، سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست [آنچه گفتم] در آینده واقع خواهد شد. (۱) بنابراین گاهی آنان که پول و امکانات مالی دارند، به خاطر رفع خستگی و تفریح به حج می‌آیند و طبیعی است داشتن چنین انگیزه‌ای حاجی را در سفر حج، بیشتر به استقرار در هتل بهتر، خوراک لذیذتر و پرسه زدن در کوچه و بازار و سرکشی به مغازه‌ها مشغول می کند. بیش از آن که عاشق خانه خدا باشد، عاشق جدّه و بازار ابوسفیان می‌شود. در جستجوی جنس است. نه در یافتن خدا و جای پای ابراهیم خلیل و ...

آن دیگری هم به خیال خام خود به حج آمده تا کالای ارزانی را خریده، و پس از بازگشت به میهن آن را بفروشد و از این رهگذر سودی ببرد، این هم سوداگر است نه حاجی، سوداگران نیز در طول سفر به فکر سوداگری‌اند نه عبادت: و سوّمی هم چند روزی را به خورد و خوراک و خواب در سرزمین وحی عمر می گذراند و خوشحال است که پس از مراجعت، آشنایان و دوستان و بستگان به استقبال او آمده، رفت و آمد دارند سور و ساتی به پا می کنند و همه او را حاج آقا و یا حاج خانم صدا می‌زنند! این هر سه گروه زیان کارند و سودی از این سفر معنوی نمی‌برند.

البته اگر حاجی بداند به کجا می‌رود و هدف از سفر به خانه خدا چیست؟ بطور طبیعی به اهداف فوق نیز دست پیدا می کند؛ چرا که وقتی حاجی خود را در کنار قبر مطهر و نورانی رسول خدا- ص- می‌بیند و یا شب‌های مسجدالحرام را درک می کند و دهها و صدها هزار انسان عاشق از گوشه و کنار جهان آمده را با رنگ‌ها، لباس‌ها ونژادهای گوناگون مشاهده می کند که همه در یک صف ایستاده و به یک سو نماز می گزارند، براستی خستگی از جان و تنش به در رفته، نشاط روحی و معنوی خاصی به او دست می‌دهد که با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست. تمامی عبادات اینگونه‌اند،

۱- تهذیب ج ۵، ص ۴۶۳، ح ۱۶۱۳

ص: ۲۳۷

و اگر کسی به عمق اسرار و معارف آنها پی ببرد لذتی در خود احساس می‌کند که هرگز، با هیچ لذت مادی آن را مبادله نخواهد کرد.

اگر در فکر تجارت هم باشد باز حرمین شریفین بهترین مکان برای تجارت معنوی است.

قرآن کریم به ما آموخته است که اگر با خدا معامله می‌کنیم، سود آن با تجارت‌های مادی قابل مقایسه نیست:

«ان اللَّه اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنهٔ ...»؛ (۱) خداوند با مؤمنان معامله می‌کند، جان و مال می‌خرد و به جای آن بهشت می‌دهد.»

«من ذاالّذی یقرض اللَّه قرضاً حسناً فیضاعفه له أضعافاً کثیرهٔ ...»؛ (۲) هرکس به خدا قرض دهد، خداوند چندین برابر پاداش به او می‌هد و ...»

در حج نیز چنین است؛ خداوند حج صحیح و مبرور را از حاجی می‌پذیرد و به جای آن آمرزش گناهان و بهشت موعود عنایت می‌کند.

به مسجد النبی- ص- می‌رود یک رکعت نماز می‌خواند، ده هزار رکعت از خدا پاداش می‌گیرد. در مسجد الحرام مقابل کعبه می‌ایستد یک رکعت نماز می‌خواند، یکصد هزار رکعت پاداش می‌گیرد.

نشسته و به کعبه می‌نگرد، برای هر لحظه نگاهش از خدا مزد می‌گیرد. قرآن می‌خواند، طواف می‌کند، نماز می‌گزارد و ...

بر عطایای الهی پیوسته افزوده می‌شود. آیا تجارتی از این سودآورتر کسی سراغ دارد در کجای جهان یک تومان، صد هزار تومان سود به همراه می‌آورد؟

بنابراین حاجیان را باید قبل از سفر حج توجیه کرد زیرا که حج عبادت خداست و معمول مردم بیش از یک سفر در طول زندگی، توفیق رفیقشان نمی‌شود و اگر حاجی بداند چگونه از حج بهره‌برداری کند به سود سرشاری دست خواهد یافت و تا پایان عمر از شر و پلیدی و شیطان، گریزان و از بدی‌ها در امان می‌ماند.

البته وظیفه علماء و دانشمندان و فرهیختگان است که با استفاده از ابزارهای مختلف، پرده غفلت و بی‌خبری را از جلو چشمان مردم برداشته، آنان را با افق‌های امید بخش و روشن آشنا سازند ...

اطلاعات فرودگاه اعلام داشت، از مسافرانی که با پرواز شماره ۱۱۳۰ هواپیمائی جمهوری اسلامی ایران عازم عربستانند خواهشمندیم برای سوار شدن به هواپیما به درب خروجی مراجعه فرمایند.

حاجیان با شنیدن این پیام، از جا حرکت

۱- توبه: ۱۱۱

۲- بقره: ۲۴۵

ص: ۲۳۸

کرده، بـه تکـاپو و پرس و جـو افتادنـد. در چنین مـواقعی برخی از مسـافران بی‌جهت عجله می‌کننـد. بـا شـتاب به طرف در خروجی می‌آینـد و در نتیجه هم خود و هم دیگران را اذیّت می‌کننـد. این رفتـار از دیـدگاه تربیتی، پسـندیده نیست. هر مسـافری که به سالن انتظار راه یافته، بایـد این مطلب را بداند که تا هواپیما تمامی مسافران را سوار نکند، پرواز نخواهد کرد. بنابراین عجله و شـتاب برای چیست؟

اصول تربیتی اسـلام نیز اقتضـای آن را دارد که در چنین مواقعی پیران و کهن سالان را بر خود مقـدم داشـته، آنان را کمک و یاری دهیم. طبق فرمـایش روایـات، خـدمت به حاجیـان بیت اللّه‌الحرام از بهترین کارهـاست پس خوب است که آن را از همین جـا آغـاز کنیم.

مأموران گـذرنامه، بلیط، مهر خروج و ویزاها را کنترل کردنـد. به طرف هواپیما رفتیم. همه چیز به خوبی پیش می‌رفت. از بی‌صبری و عصبانیت خبری نبود.

مهمانـداران هواپیمـا بـا مهربـانی به حاجیـان خوش آمـد گفته، آنـان را برای نشسـتن روی صـندلی‌ها هـدایت می‌کردنـد. البته جای مخصوصـی برای مسافران در نظر گرفته نشده و بلیطها شـماره صـندلی ندارند وهمین امر موجب شده تا در پاره موارد بی‌نظمی‌هایی رخ دهد.

روز گذشـته که با آقای محمد حسین رضایی ریاست محترم سازمان حج و زیارت عازم دیدار ریاست جمهوری بودم خبر، یافتم که جناب حجهٔ‌الاسـلام والمسـلمین آقای محمدی ری‌شـهری دستور داده‌اند، در سال جاری حتماً شماره صندلی مسافران مشخص شود، ایشان نیز به عوامل اجرایی دسـتورات لازم را داده بر آن تأکیـد می‌کردنـد لیکن متأسـفانه هنوز خبری از اجرای این فرمان نبود. امید است هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران در پروازهای بعدی مشکل را حلّ کند.

با راهنمایی مهمانداران، روی یکی از صندلی‌ها نشستم و قبل از آنکه مهماندار مرا فرا بخواند کمربند را بستم.

چقدر خوب و زیباست که انسان قبل از هرگونه تذکر و درخواستی، خود وظیفه شناس بوده و بدان عمل کند. چرا برخی همیشه در انتظار شـنیدن تـذکّر و راهنمایی این و آن هسـتند؟ با کمی اندیشـیدن و تدبّر هر کسـی می‌تواند مأمور و مذکّر خویش باشد و راه و رسم زندگی صحیح، همراه با نظم و انظباط را فراگیرد.

مهماندار اعلام کرد که مقصد جدّه

ص: ۲۳۹

و مدّت پرواز سه ساعت است، لطفاً کمربندها را بسته نگهدارید و به علامت نکشیدن سیگار توجه کنید. مسافران هر یک بگونه‌ای وقت گذرانی می‌کردند؛ برخی روزنامه می‌خواندند، بعضی با بغل دستی خود صبحت می‌کردند، تعدادی به خواب فرورفتند و من نیز از فرصت استفاده کرده، به نوشتن سفرنامه پرداختم. نیم ساعتی که گذشت، میهمانداران پذیرایی از میهمانان خدا را آغاز کردند.

در پروازهای خارجی رسم بر این است که با غذای گرم از مسافران پذیرایی می‌کنند أما در این پرواز از همان غذاهای سرد و معمولی پروازهای داخلی استفاده شد. شاید هواپیمایی از هم اکنون می‌خواهد به حاجیان بیاموزد که به فکر شکم و استفاده از غذاهای چرب و نرم نباشند! لیکن نه هواپیمایی چنین اندیشه‌ای دارد و نه حاجیان خسته و به خواب رفته چنین درسی را فرا می‌گیرند. کاش مسؤولان محترم هواپیمایی، با پروازهای سفرهای مذهبی همان گونه عمل می‌کردند که با پروازهای اروپایی عمل می‌کنند. این تفکر که چون اینها حاجی‌اند و قصد زیارت دارند و اعتراضی هم نمی‌کنند، پس هر چه خواستیم بکنیم! تفکر نادرستی است.

لحظه‌ها به سرعت سپری می‌شدند، و پرنده آهنین بال آسمان را می‌شکافت و برفراز ابرها به سوی هدف می‌شتافت، هر چه بیشتر اوج می‌گرفت، شهرها و کوهها کوچکتر دیده می‌شد. اگر هوا ابری نباشد، شهرها رابه صورت نقطه‌ای کوچک می‌توان دید!

از دیدن این منظره‌ها به این فکر افتادم که به آن‌جا خواهم رسید.

راستی اگر انسان در مسیر معنویت تلاش کند و اوج بگیرد، که دنیا و متعلّقات آن در نظرش کوچک می‌شود. و هرچه به خدا نزدیکتر گردد، جلوه‌های دنیایی را کوچکتر و حقیرتر می‌بیند.

نکته دیگر آن که وقتی کسی در محیطی بسته قرار گرفته، تنها چیزهایی را می‌بیند که در اطرافش موجود است، به کوچه و خیابان که در آید افق دیدش بیشتر می‌شود، اگر بر فراز کوهی برآید، مناطق وسیعتری از اطراف در معرض دیدش قرار می‌گیرد. و اگر پرواز کرده به آسمان بیاید، با یک نگاه همه جا را می‌بیند؛ از این روست که انسانهای حقیقت‌جو و خدا خواه باید با دیدی شگرف‌تر و وسیع‌تر به جهان بنگرند، و زندگی را از یک زاویه محدود نبینند. تنها به دنیا و جاذبه‌های مادی آن نیاندیشند،

ص: ۲۴۰

تلخی و شیرینی، زیبایی و زشتی، و خوبی و بدی‌ها را باهم ببینند تا به کمال مطلوب دست یازند.

حال که حاجیان در فضا به پرواز در آمده و افق دید وسیعتری پیدا کرده‌اند، شایسته است پس از فرود آمدن در فرودگاه جدّه، مراقب باشند تا بار دیگر جاذبه‌های زمینی آنان را از توجه به صعود به سوی حق و معنویت باز ندارد. در این سفر الهی، به فکر پرواز بوده، همپای فرشتگان و ملائک در دیار ملکوتیان سیر کنند ...

در این لحظه خلبان با سلام و خیر مقدم به مسافران اظهار داشت: ما هم اکنون در فاصله سی و نه هزار پایی (حدود ۱۲ هزار متری زمین) در حرکت هستیم.

هواپیما نزدیک به ۸۰۰ کیلومتر در ساعت سرعت دارد. مسیر ما از تهران به این ترتیب بوده که از فضای شهرهای اصفهان و شیراز گذشته و پس از عبور از خلیج فارس وارد فضای عربستان شدیم و هم اکنون در فاصله ۱۰۰ کیلومتری شهر ریاض هستیم و تا ۵۵ دقیقه دیگر به فرودگاه جدّه خواهیم رسید، هوای جده خوب گزارش شده، برای شما مسافران عزیز و گرامی سفری خوب و خوش آرزومندم. گفتنی است که خلبان‌های ایرانی از تخصّص بالایی برخوردارند و در برخاستن و نشستن و هدایت هواپیما، تحسین همگان را برانگیخته‌اند. از خداوند برای تمامی این عزیزان آرزوی موفقیت دارم.

از برادر عزیز و بزرگوارم آقای حاج شیخ حسین انصاریان که در صندلی جلو نشسته بود، دعوت کردم تا لحظاتی کنارم آمده، یکی از خاطرات خوب و شیرین سفر حجّش را برایم بگوید. ایشان نیز درخواست مرا پذیرفته، چنین اظهار داشتند:

مدیر یکی از کاروانها به نام حاج احمد کاشانی، که در پامنار تهران مغازه داشت، روزی برای من تعریف کرد که حدود چهل سال قبل کاروانی را با حدود سی و پنج نفر راه اندازی کردم تا با اتوبوس از طریق عراق و سوریه به مکه مکرمه مشرف شویم، در آن زمان حاجی زیاد نبود و لذا تعداد زائران هر کاروان کم بود و آنها خود غذا تهیّه کرده و هزینه می‌کردند و مدیران کاروان‌ها بیشتر جنبه راهنما داشتند. روزی که قرار بود حرکت کنیم، پیر مرد خوش سیمایی، یک زن و مرد اصفهانی را به من معرفی کرد و گفت: خیلی مواظب این دو مسافر باش. و مراعاتشان کن.

سفارش‌هایش را کرد و رفت. در بین راه دیدم این دو، خیلی اهل تهجد و عبادتند و

ص: ۲۴۱

هر یک حال عجیب و خوشی داشتند.

سرانجام پس از طی مسیر به مدینه رسیدیم. در آن زمان، مثل الآن، ساختمان و منزل در کار نبود، چند باغ وجود داشت که کاروانها آنها را اجاره کرده و در آنجا سکونت می‌گزیدند. تابستان بود و گرما بیداد می‌کرد.

حدود بیست روز در مدینه ماندیم تا آن که قرار شد برای محرم شدن به مسجد شجره برویم. در آن روزگار مسجد شجره مسجد کوچکی بود. وارد مسجد شدیم، حاجی‌ها یکی پس از دیگری محرم شدند ولی این مرد اصفهانی همچنان ایستاده و در فکر بود. پرسیدم: احرام بسته‌ای؟ گفت: نه. گفتم دوست داری مستحبّات احرام را به جای آوری؟ گفت: آری؛ پولی داده، مقداری آب خرید و با آن غسل کرد. حالت بکاء عجیبی داشت و زیاد گریه می‌کرد! همراهان تلبیه را گفته آماده حرکت بودند، اما دیدم او تلبیه نمی‌گوید. گفتم: چرا لبیک نمی‌گویی؟

پرسید تلبیه یعنی چه؟ در حدّ اطلاعاتم پاسخش را گفتم که تلبیه یعنی «خدایا! تو خواندی و من آمدم.» گفت: همین؟! گفتم: آری.

با همان حال گریه و بکایی که داشت، مرتب می‌گفت: خدایا! آمدم، یارب آمدم، آنقدر گفت و گریه کرد تا به زمین افتاد، وقتی بالای سرش آمدم دیدم از دار دنیا رفته است! به همراه زائران غسلش دادیم و کفنش کردیم و در پشت مسجد شجره قبری کنده، به خاکش سپردیم ...

آقای انصاریان سپس افزودند که: من مسجد شجره قدیم را دیده بودم، گمانم این است که هم اکنون قبر آن آقا در توسعه جدید، داخل مسجد قرار گرفته است.

خاطره خوب و تکان دهنده‌ای بود.

از آقای انصاریان به خاطر بیان این خاطره شیرین و جالب تشکر کردم. آنگاه درباره موضوع دیگری به صحبت ادامه دادیم تا آن که مهماندار هواپیما اطلاع داد تا چند دقیقه دیگر در فرودگاه جده به زمین خواهیم نشست. لحظاتی بعد هواپیما فرود آمد و پس از توقف کامل، زائران به آرامی پیاده شدند.

در ابتدای ورود به سالن انتظار، یکی از مأموران سعودی، چند جزوه تبلیغی وهابی‌ها را، که به زبان فارسی افغانی به رشته تحریر در آمده بود، به زائران هدیه می‌داد. چند نفر مأمور بهداشت نیز کارت واکسن زائران را کنترل می‌کردند. هر کس کارت واکسن نداشت همانجا تزریق می‌کردند و به بعضی هم به جای آمپول، کپسول می‌دادند.

ص: ۲۴۲

در سالن بعدی با کامپیوتر گذرنامه‌ها را کنترل و مهر دخول می‌زدند.

از این مرحله که گذشتیم، برای تفتیش اثاثیه به سالن دیگری آمدیم. من اوّلین نفر بودم که اثاثیه‌ام را بازرسی می‌کردند. مأمور تفتیش لباس‌ها و هر آنچه که داخل ساک بود را بیرون ریخت و آن را تکانی داد تا مطمئن شود که چیزی داخلش نمانده است. در این حال یک مهر کربلا از لابلای لباس‌ها به دست آورد، قدری بررسی کرد و به گوشه‌ای انداخت و گفت:

ممنوع! به او گفتم: لیش ممنوع؟ هذا تراب! پاسخی نداد. بعد از اصرار و پافشاری من فرد دیگری را صدا کرد و باهم کمی صحبت کردند و سرانجام مهر را به من بازگرداند. به او گفتم: این روزها، زائران زیادی به جده وارد می‌شوند، سعی کنید بی‌جهت حاجیان را اذیت نکنید و تا می‌توانید به میهمانان خدا خدمت کنید و این انسان‌های از راه دور آمده را آزار نرسانید، باشد با خاطره‌ای خوش از سفر حج برگردند. به علامت قبول سری تکان داد و من هم خداحافظی کرده، از سالن بیرون آمدم.

از سالن که بیرون می‌آیی، فضای وسیعی را با خیمه‌های سفید رنگ و مرتفع، برای استراحت زائران فراهم آورده‌اند، ستونهای استوانه‌ای شکل که در درون آن سیستم تهویه مطبوع تعبیه شده هوا را تا حدودی تعدیل می‌کند. خدمه هر کاروان که به صورت پیش پرواز به عربستان رفته‌اند، مکانی را برای حاجیان تدارک دیده‌اند و از آنان پذیرایی می‌کنند و در همین فاصله، یکی از اعضای کاروان گذرنامه‌ها را برای گرفتن اتوبوس جمع‌آوری کرد.

سازمان حج و زیارت در سال‌های اخیر با برنامه‌ریزیهای خوب و منظّم با غذای گرم از حاجیان پذیرایی می‌کند. هیأت پزشکی نیز یک تیم پزشکی در جدّه مستقر کرده ستاد جدّه هم پاسخگوی حاجیان و زائران ایرانی خانه خدا هستند که از ایران و دیگر کشورها به حج آمده‌اند. معمولًا کاروانها بین چهار تا ۱۲ ساعت در جدّه می‌مانند. در این فاصله، عناصر فرصت طلب و مشتاقان پسته و زعفران و انگشتر، گرداگرد کاروان‌های ایرانی به گردش در می‌آیند تا با بهای اندکی، کالای مرغوبی را خریدار کنند. بعضی از زائران بی‌توجّه نیز با چراغ سبز نشان دادن، بازار خرید و فروش را رونق می‌بخشند که منظره ناخوشایندی را به نمایش می‌گذارند. به روحانیان و مدیران کاروان‌ها توصیه شده، قبل از سفر، زائران را توجیه

ص: ۲۴۳

کنند تا تحت تأثیر اینگونه جاذبه‌ها قرار نگیرند.

تا فراهم شدن وسیله نقلیه، به استراحت پرداختیم، سپس ساک‌ها را برداشته باتفاق برادران عازم مدینه منوّره شدیم. جادّه جدّه مدینه اتوبان است، و بطور متوسّط اتوبوس‌ها این مسیر را بین ۵ تا ۶ ساعت طی می‌کنند.

مدینه منوره

شهر مدینه در شمال غربی جزیرةالعرب و شمال مکه مکرمه واقع است و فاصله آن تا جده ۳۹۵ و تا مکّه ۴۲۵ کیلومتر مربع است. ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۵۹۷ تا ۶۳۹ متر است.

برخی مورّخان برای مدینه تا ۹۴ اسم ذکر کرده، و پیشینه این شهر را، پس از طوفان نوح می‌دانند (۱) مدینه منوّره یا یثرب اوّلین پایگاهی است که رسول خدا- ص- پس از ورود و هجرت به آن، حکومت اسلامی را تشکیل و بنیانگذاری کرد؛ از این رو بسیاری از حوادث تلخ و شیرین صدر اسلام، در این شهر اتفاق افتاده و گرچه دولت سعودی بسیاری از آثار اسلامی را از بین برده لیکن هنوز تعدادی از مکانها و مقبره‌ها از تعرّض جدّی مصون مانده است.

مرقد نورانی رسول خدا- ص- و نیز قبور مطهر چهار امام شیعه؛ امام مجتبی، امام سجّاد، امام‌باقر وامام صادق- علیهم‌السلام- در مدینه قرار دارد و از این رو یثرب را به عنوان دومین شهر، پس از مکه مکرمه میعادگاه عاشقان و پیروان رسول‌خدا- ص- ساخته است.

اتوبوسها پس از گذر از تفتیش مأموران سعودی، در فاصله حدود ۱۵ کیلومتری مدینه، به ترمینال اتوبوسها هدایت می‌شوند. در آنجا گذرنامه‌ها را مهر زده نگه می‌دارند و تنها رسید آن را در اختیار مدیر گروه می‌گذارند تا بتواند هنگام خروج از مدینه مراجعه و گذرنامه‌ها را برای رفتن به مکّه تحویل بگیرد. با گذر از این مرحله، اتوبوس‌ها به سوی محل استقرار هر کاروان در مدینه حرکت می‌کنند.

همینکه در و دیوار شهر پدیدار می‌گردد روحانی کاروان یا هرکس که صدای خوشی دارد به پیامبر- ص- و ائمه بقیع سلام داده ذکر مصیبتی می‌خواند و مردم با دیدن گنبد سبز پیامبر و مناره‌های مسجد النبی صدا به صلوات برداشته عاشقانه می‌گریند و از این که توفیق زیارت مدینه منوره را پیدا کرده‌اند، صمیمانه خدا را سپاس می‌گویند.

زائران ایرانی خانه خدا در دو گروه

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۵؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۶

ص: ۲۴۴

مدینه قبل و مدینه بعد به عربستان اعزام می‌شوند، آنان که مدینه قبل هستند، پس از ورود به این شهر، چند وظیفه مهم بر عهده دارند:

۱- شناخت احکام و مناسک حج

آشنایی با احکام و مناسک حج از مهمترین وظایف زائران خانه خدا است.

روحانیان و معین‌های کاروان‌ها، روزها و شب‌ها در محلّ کاروان برای زائران جلسه می‌گذارند و گاهی نیز برای تصحیح حمد و سوره و کنترل بیشتر، به داخل اتاقها رفته به صورت فردی، با هر یک از زائران تماس گرفته، آنها را راهنمایی می‌کنند.

زائرانی که در این گونه جلسات شرکت نمی‌کنند فردا روز و به هنگام انجام اعمال و مناسک حج، دچار اشتباهاتی خواهند شد که در پاره‌ای موارد قابل جبران نیست مگر آنکه حج را تکرار کرده سال دیگری به حج بیایند و آن را اعاده کنند.

چندی پیش، فردی تلفنی از اراک تماس گرفت و گفت: دوستی دارم که چندین سال پیش از این، به خانه خدا مشرف شده و حج گزارده است تا این که دو شب قبل در جلسه‌ای پیرامون اعمال و مناسک حج سخن به میان آمد؛ از آن جمله این که عمره مفرده با طواف نساء و نماز طواف در پشت مقام پایان می‌یابد.

ناگهان آن آقا به خود آمده، متوجّه شد که چون فکر می‌کرده عمره مفرده نیاز به طواف نساء ندارد؛ از این رو آن را انجام نداده و حال با گذشت چند سال تازه فهمیده است که باید چه کند! شرکت در جلسات آموزشی از تکرار اینگونه صحنه‌ها جلوگیری خواهد کرد.

۲- آشنایی با تاریخ اسلام

با اوج گیری شکنجه و آزار دشمنان اسلام در مکه مکرمّه، مدینه و مردم با صفای آن در آن روزگاران، آغوش خود را برای پذیرش پیامبر- ص- و همراهان آن حضرت به گرمی گشودند. رسول خدا- ص- با آگاهی از توطئه مشرکان و با استفاده از تاریکی شب از مکه خارج و پس از چند روز در میان استقبال با شکوه مردم وارد مدینه شدند. از این تاریخ به بعد، حدود ده سال آن حضرت در مدینه زندگی کرده، حکومت اسلامی تشکیل دادند، دشمنان قسم خورده اسلام نیز هر از چندی به مدینه حمله کرده، رو درروی مسلمانان قرار می‌گرفتند از این رو مدینه خاطرات تلخ و شیرین صدر اسلام را در برابر دیدگان حاجیان به نمایش

ص: ۲۴۵

می گذارد و در جای جای آن سرزمین می‌توان گوشه‌ای از تاریخ اسلام را با یادگاری آن دوران یافت.

مسجد قُبا؛ همان مسجدی که بر اساس تقوا بناشده و اولین پایگاه عبادت ساخته شده توسط رسول خدا- ص- است.

با ساختمان زیبا و جذّابش در ابتدای ورود به مدینه، جلوه گری می کند. عارفانی که با پیمودن مراحل کمال، توان آن را یافته‌اند تا حقایقی را تماشاگر باشند؛ بانشستن در کنار نخلهای زیبای قبا، می‌توانند ورود رسول خدا- ص- را، که سیل مشتاقان در اطراف مسیر ورودی شهر به انتظار طلوع خورشید وجود آن حضرت نشسته‌اند ولحظه شماری می کنند، به خوبی ببینند و آنگاه به دنبال آن حضرت راه می‌افتند به مسجد جمعه می‌رسند؛ همانجاکه رسول خدا- ص- اولین نماز جمعه را اقامه فرمود، کمی بالاتر مسجد النبی- ص- را مشاهده می کنند که چونان نگینی بر تارک مدینه می‌درخشد. به هنگام ورود چونان جبرئیل از خدا و رسولش اجازه گرفته، اذن دخول می‌خوانند و وارد می‌شوند. روبروی خود، «صفّه» را می‌بینند و با چشم دل مهاجران ایثارگری را آنجا نشسته می‌نگرند که برای دین نگهداری و حمایت از اسلام، از خانه و کاشانه و خویشاوندان خود دست کشیده، وبه همراه پیامبر- ص- به مدینه آمده‌اند. کنارآن، خانه کوچک‌زهرا- س- وعلی- ع- دیده‌می‌شود، علی- ع- را درکنار آن خانه درنیمه‌های شب، نمازشب خوان می‌توان دید، واگر مقابل آن خانه بنشینی وباچشم دل بنگری، زهرا س- یگانه یادگارپیامبر ص- را خواهی دیدکه دستهای زیباوکوچک حسن و حسین را گرفته، از خانه خارج می‌شود. کمی آن طرف‌تر ستون‌هاباتوسخن می گویند.

اسطوانهٔ الوفود شهادت می‌دهد که رسول خدا- ص- اینجا می‌نشسته، به این ستون تکیه می‌داده و میهمانان را به حضور می‌پذیرفته‌اند.

اسطوانهٔ الحرس نیز به زبان آمده می گوید: مولای‌متقیان علی بن ابیطالب‌ع- در کنار من می‌ایستاد و از رسول خدا- ص- پاسداری می کرد.

سون توبه نیز خواهد گفت: حاجیان! ابی لبابه را بنگرید که چگونه از ترس خداوند و به خاطر جبران خطرهای گذشته ریسمانی به گردن بسته، و آن سوی ریسمان را نیز به ستون گره زده و با اشک چشمانش به خدا التماس می کند تا او را ببخشاید وکمی بعد پیامبر- ص- باگامهایی استوار و خندان کنار آن ستون آمده،

ص: ۲۴۶

ریسمان را باز می‌کند و دست رحمت خود را بر سر ابی لبابه نهاده، به او بشارت می‌دهد که توبه‌ات را خدا پذیرفت. و به ناگاه گوش دلت ندای روحبخش اذان را می‌شنود که بانگ برمی‌آورد: «اللَّه أکبر، اللَّه أکبر، أشهد أن لا اله الا اللَّه ...» و مردم را به نماز جماعت فرا می‌خواند.

درب‌های مسجد را نظاره‌گر باش، سلمان آمد، اباذر داخل شد، عمار و مقداد آمدند و همه به سوی محراب در حرکت.

کمی بعد نماز جماعت به امامت رسول خدا- ص- تشکیل می‌شود و تمامی این چهره‌های نامی اسلام به آن حضرت اقتدا می‌کنند.

در کنار مسجد- همانجا که هم اکنون مرقد نورانی رسول خدا- ص- است، خانه کوچکی وجود داشت که وجود نورانی پیامبر- ص- را سالها در خود پذیرایی کرده‌است. خانه پیامبر- ص- را می‌گویم؛ همان خانه به ظاهر محقر و کوچک اما در واقع بزرگ و شکوهمند. آیا درخشنده‌ترین چهره‌نبوت ورسالت محمد بن‌عبداللَّه- ص- که با توکّل بر خداوند توانست دنیا را تحت تأثیر قرار دهد. ایران و روم را به شکست واداشته و پرچم پر افتخار اسلام را بر بلندای بام جهان به اهتزاز درآورد، در همین خانه چند متری می‌زیسته و با همین سادگی زندگی می‌کرده است؟! آری رمز موفقیت پیامبر- ص- ساده زیستی بوده است؛ چرا که دستیابی به معنویت در ساده زیستی است و رفاه و رفاه طلبی آفت زندگی صحیح و اسلامی است.

بر اساس فرموده رسول خدا- ص- بین قبر و منبر پیامبر- ص- باغی از باغستانهای بهشت است؛ «مابین قبری و منبری روضه من ریاض الجنّه»، آنگاه که زائر حرم نبوی در این مکان می‌نشیند، خود را در بهشت خداوند می‌بیند.

یک رکعت نماز درمسجدالنبی ص- با یک هزار، و بر اساس برخی روایات با ده هزار رکعت نماز در جای دیگر، برابری دارد.

از شایسته‌ترین اعمال در مسجد النبی- ص- قرآن خواندن و با جبرئیل امین هم نوا شدن است. بسیاری از آیات قرآن را فرشته وحی، در همین مسجد بر قلب نورانی رسول خدا- ص- نازل کرد و حاجی با خواندن قرآن در این مکان مقدّس، نورانیت خاصی در وجود خویش احساس می‌کند. وقتی شبها و صبح‌ها به هنگام برگزاری نمازجماعت در مسجد النبی- ص- حذیفی، قاری معروف قرآن، بالحن جذّاب و شیرینش حمد را می‌خواند و آیات قرآن را تلاوت می‌کند، به راستی در و دیوار

ص: ۲۴۷

و ستون‌های مسجد او را همراهی می‌کنند و هرکس قرآن را بفهمد و معانی آن را درک کند آنچنان لذّتی می‌برد که هرگز تا پایان عمر آن را فراموش نخواهد کرد.

اشکم به‌رخ، خونم به دل، آهم به سینه است ای زائرین، ای زائرین اینجا مدینه است شهری که خاکش آبرو بخشد به جنّت شهر محمد، شهر قرآن، شهر عترت اینجا مدینه، شهر پیغمبر و زهرا است هم فاطمه، هم تربت پیغمبر اینجا است اینجا قدم بر عرش اعلی می‌گذارید چون پا به جای پای زهرا می‌گذارید آوای وحی آید زدیوار رفیعش هم باب جبرائیل و هم باب بقیعش این قبر احمد، این بقیع و قبرهایش گل‌های پرپر گشته اما با صفایش ما بین آن محراب و منبر جا بگیرید حاجت ز ربّ حضرت زهرا بگیرید آن فاطمه بنت اسد، آن مام عباس این قبر ابراهیم، احمد را گل یاس این مجتبی این قبر بی‌شمع و چراغش این سید سجاد با آن درد و داغش (۱) در و دیوار با تو سخن می‌گوید و گوشه‌ای از تاریخ اسلام را برایت باز می‌گوید.

از مسجد که خارج می‌شوی سنگفرش‌ها با تو حرف می‌زنند.

آهای حاجی! اینجا که قدم می‌گذاری روزی و روزگاری کوچه بنی‌هاشم لقب داشت، خانه امام سجّاد و امام صادق- علیهماالسلام- و برخی از صحابه رسول خدا- ص- اینجا بود. آن سوی مسجد، قبر عبداللّه پدر بزرگوار رسول خدا- ص- است و ... و تمامی این آثار گرانقدر در طرح توسعه حرم از میان رفته و هیچ یاد و نشانی از آن نیست!

جلوتر بیایی، بقیع را می‌بینی؛ همان گورستانی که رسول خدا- ص- حتی در حال بیماری برای مدفونین در آن از خداوند طلب مغفرت می‌کرد. از پشت پنجره‌های بقیع قبور خاکیِ ارزشمندترین چهره‌های اسلام را می‌بینی؛ امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، و امام صادق- علیهم‌السلام- در یک ردیف و کنار هم. فاطمه بنت اسد مادر گرامی امیر مؤمنان، همسران پیامبر- ص- دختران و عمّه‌های آن حضرت، عباس عموی گرامی‌اش و ابراهیم تنها پسرش ام‌البنین مادر قمر بنی‌هاشم ابوالفضل، عثمان بن مظعون صحابی با وفای پیامبر ص- و بالاخره بیش از ده هزار نفر از پیشوایان شیعه، صحابه و یاران رسول خدا- ص- و نیز بسیاری از علما و دانشمندان و صلحا

۱- این اشعار را یکی از مداحان اهل بیت، شب جمعه به هنگام برگزاری دعای کمیل و در کنا بقیع برای زائران بالحن‌جانسوز می‌خواند و مردم می‌گریستند.

ص: ۲۴۸

در این گورستان در خاک آرمیده‌اند.

آه که اندیشه غلط و انحرافی وهابیان چه بر سر بقیع آورده‌است و چگونه این قبرستان پر اهمّیت را با این شکل دلخراش، در برابر چشمان میلیون‌ها انسان مشتاق دیدار از اماکن مقدس و پر جاذبه اسلامی به نمایش گذاشته است!

بقیع همیشه آرام و ساکت است امّا با سکوت خود مظلومیّت شیعه را فریاد می‌زند. سال ۵۹ که برای اولین بار به حج مشرف شده بودم اطراف حرم بازار بود و کمی بالاتر از باب جبرئیل کوچه باریکی وجود داشت که به کوچه بنی‌هاشم معروف بود. خانه‌هایی نیز در آن کوچه وجود داشت که از آنها به خانه امام صادق و امام سجّاد- علیهماالسلام- یاد می‌شد و مردم با حضور در کنار این منازل به یاد امامان و مظلومیت آنان اشک می‌ریختند. پس از گذر از آن کوچه، به شارع اباذر می‌رسیدیم که در یک سوی خیابان مغازه و بازار بود و در روبروی کوچه قبرستان بقیع قرار داشت. دیوارهای آن کوتاهتر از دیوارهای امروزی بود وزائران در پشت پنجره‌های فولادی آن ایستاده، زیارت می‌خواندند. در پشت پنجره از قسمت داخل نیز خاکبرداری کرده، مردم برای کبوتران گندم و جو می‌ریختند و کبوتران بسیاری مشغول دانه خوردن بودند.

با توجه به توسعه حرم در چند سال اخیر، طرح جدیدی برای بقیع آماده کرده‌اند.

ابتدا در کنار دیوارهای قبلی، دیوارهای فعلی را بلندتر از گذشته ساخته و پس از پایان کار دیوار قبلی را تخریب کردند و قبرستان را نیز از سوی شارع ستین و نیز از سوی شارع علی بن ابیطالب- ع- توسعه دادند به شکلی که هر دو سوی اتوبان شارع ستین داخل قبرستان بقیع قرار گرفت. پله‌ها و بالکن مقابل درب ورودی بقیع نیز مرتفع‌تر و وسیع‌تر از گذشته ساخته شد و در نتیجه قبور ائمه معصومین- علیهم السلام- بهتر دیده می‌شود.

روبروی درب ورودی بقیع کمی به سمت راست دیواری سنگچنین شده وجود دارد که چند قبر را در خود جای داده است؛ چهار قبرِ آن، کنار هم قرار گرفته که به ترتیب عبارتند از:

قبر مطهّر امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، وامام صادق- علیهم‌السلام-.

در قسمت بالای سر قبور ائمه، قبر عباس عموی پیامبر- ص- و در کنار دیوار، قبر فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان علی- ع- واقع است.

آنجاکه قبورائمه معصوم علیهم

ص: ۲۴۹

السلام- قرار دارد، کمی نسبت به قسمت‌های دیگر قبرستان بقیع بلندتر است. حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای عمراوی عالم و روحانی شیعیان مدینه در دیداری خصوصی می‌گفت: در گذشته و قبل از سلطه وهابیان بر حجاز، قبور ائمه در بقیع گنبد و بارگاه داشت و برای ورود به آن نیز چند پله پایین می‌رفتیم تا کنار قبور رسیده، آنجا می‌ایستادیم و زیارت می‌خواندیم. پس از آن که وهابیان روی کار آمدند و به تخریب این آثار دست یازیدند، آوارهای آن را همان جا باقی گذاشتند و در نتیجه این قسمت کمی از دیگر قسمت‌ها بلندتر است.

در داخل قبرستان بقیع راهروهایی به عرض دو متر وجود دارد که تا سال ۷۴ همه خاکی بودند لیکن از سال ۷۵ به بعد آن‌ها با بلوک‌های سیمانی فرش کرده‌اند و در نتیجه کمتر گرد و خاک بلند می‌شود.

مسیر عبور مردم آن جا که قبور ائمه قرار دارد کمی وسیع‌تر است. زائران تا چند سال پیش دقیقاً کنار قبور ایستاده زیارت می‌خواندند لیکن هم اکنون مأموران سعودی حاجیان را با فاصله حدود چهار تا شش متری قبور نگهداشته، اجازه نزدیک شدن به آنان را نمی‌دهند.

به راستی همه جای بقیع علیه وهابیان فریادهای مانده در گلو دارد. لازم نیست کسی آن جا مصیبت بخواند. هر زائر تازه واردی آن منظره را ببیند، سر به دیوار و پنجره‌های بقیع گذاشته، زار زار می‌گرید و غربت و مظلومیت اهل‌بیت- علیهم‌السلام- را فریاد می‌کند. صبح‌ها از ساعت ۶ تا ۸ و بعد از ظهرها تقریباً از ساعت ۴ تا ۶ درب قبرستان بقیع را گشوده، اجازه می‌دهند زائران داخل شوند، امّا در دیگر ساعات شبانه روز، علاقمندان به امامان پشت پنجره‌های بقیع ایستاده، زیارت می‌خوانند و مرثیه‌سرایی می‌کنند.

اگر زیارت و گریه زائران معنا و مفهوم واقعی خود را پیدا کند، تحوّل روحی و اخلاقی و بیداری آنان را به همراه خواهد داشت.

زنان را به قبرستان بقیع راه نمی‌دهند از این رو کاروان‌ها زائران خود را در کنار دیوار و یا فضای باز پایین قبرستان بصورت گروهی می‌نشانند و دسته‌جمعی زیارت می‌خوانند.

زائران شیعه منطقه خلیج فارس نیز با نظم و انضباط خاصّی، بین بقیع و حرم نبوی- ص- می‌نشینند و زیارت می‌خوانند.

خانم‌ها همه عبا بر سر و پوشیه بر صورت

ص: ۲۵۰

دارند گروهی از زائران ترکیه را هم دیدم که بصورت دسته جمعی نشسته و یک نفر نیز با بلندگو برای آنان قرآن می‌خواند و آنها گوش می کردند.

زائران آن گاه که در کنار بقیع قرار می گیرند، خود را بین الحرمین می‌بینند، در یک سو مرقد پاك و نورانی و گنبد سبز رسول خدا- ص- جلوه گری دارد و در سوی دیگر قبور مطهر بقیع.

علاوه بر آنچه بیان شد، در مدینه اماکن فراوانی وجود دارد که هریک گوشه‌ای از تاریخ پرافتخار اسلام را بازگو می کند؛ مساجد هفتگانه و مسجد قبلتین، مسجد مباهله، مسجد فضیخ، مسجد اباذر، مشربه ام ابراهیم، مسجد عُریض، احد و بسیاری از آثار به جا مانده از صدر اسلام، همه نشان از رسول خدا- ص- و یاران آن حضرت و وضع پر مخاطره آن دوران دارد و زائران با دیدن این اماکن و مرور تاریخچه آن، و یادآوری خاطرات شکوهمند آن دوران درس‌های فراوانی را فرامی گیرند.

۳- زیارت

زیارت از دیدگاه تشیّع معنا و مفهوم خاصّی دارد و آنان که از روی شناخت و معرفت به زیارت معصومان- علیهم‌السلام- می‌روند، پیوند خود با پیشوایانشان را بیش از پیش مستحکم می‌سازند.

بدیهی است هر زائری اگر از امامان معصوم- علیهم السلام- و ویژگیهای آنان آگاهی پیدا کند، مسیر زیارت را عاشقانه‌تر و با دل طی خواهد کرد و به قول هاتف:

چشم دل بازکن که جان بینی آن چه نادیدنی است، آن بینی

گر به اقلیم عشق رو آری همه آفاق، گلستان بینی

آن چه بینی، دلت همان خواهد آن چه خواهد دلت، همان بینی

زائر اگر از آغاز راه به این آیه شریفه توجه کند که:

«ولو أنهم إذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا للّهو استغفر لهم الرسول لوجدوا اللّه توّاباً رحیماً» (۱) آنان که به خود ستم کرده‌اند، اگر نزد تو بیایند و از خداوند طلب عفو و بخشش کنند و رسول خدا- ص- نیز برای آنان از خداوند طلب آمرزش نماید، به یقین خدا را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت.»

دلش کانون عشق و امید خواهد شد و به هنگام بازگشت نیز خود را چونان انسان رهیده از دوزخ می‌بیند که تولّدی دیگر یافته، و زمینه را برای رشد روحی و اخلاقی

۱- نساء: ۶۴

ص: ۲۵۱

خویش و پیمودن راه تکامل هموار می‌بیند.

و آنچنان تأثیری در وجود زائر می‌گذارد که به فرموده گرامی دختر رسول خدا- ص- فاطمه اطهر- س-:

«ماذا علی من شم تربهٔ أحمد أن لایشم مدی الزمان غوالیاً» (۱)

«آن کس که تربت احمد [- ص-] را بوییده باکی ندارد که هرگز در گذر زمان از هیچ بوی خوشی بهره نگیرد [و هیچ مشک و عطری جاذبه تربت عطر آگین نبی را نخواهد داشت]»

ساعت ۵/ ۹ صبح بود که برای زیارت رسول گرامی اسلام عازم مسجد النبی- ص- شدم.

اطراف حرم نبوی در چند سال گذشته، به نحو بسیار جالب و زیبایی، همسان با معماری مسجدالنبی- ص- توسعه یافته است. مساحت زیادی از اطراف مسجد سنگفرش گردیده و مسجدالنبی چونان نگینی در آن میان می‌درخشد.

مسجدالنبی تقریباً از یک ساعت و نیم قبل از اذان صبح باز و حدود ساعت ۱۰ شب بسته می‌شود. خانمها از ساعت ۷ الی ۱۰ صبح و ۱ الی ۴ بعداز ظهر اجازه ورود به حرم را دارند و در دیگر ساعات شبانه روز معمولا روبروی باب جبرائیل به صورت دسته جمعی نشسته زیارت می‌خوانند. به خاطر حضور خانمها در حرم، نتوانستم از باب جبرائیل وارد شوم، لذا کنار درب دیگر مسجد آمده اجازه ورود گرفته، سپس داخل شدم. اذن گرفتن از محضر رسول خدا- ص- یک دستور قرآنی است؛ خداوند از مؤمنان خواسته است تا به هنگام ورود به منزل حبیب خدا، اجازه گرفته، بدون هماهنگی وارد نشوند. گرچه این دستور العمل مربوط به زمان حیات آن حضرت بوده، لیکن هم اکنون نیز به قوّت خود باقی است چرا که پیامبر- ص- زنده و مرده ندارد، و اینجا نیز خانه رسول خدا- ص- است و آن حضرت حق دارد هر کس را خواست بپذیرد و هر که را دوست نداشت به خانه راه ندهد. طبیعی است که این نگرانی در من به وجود آمد که آیا رسول خدا- ص- اجازه ورود به من عاصی را خواهد داد؟ با مروری بر ویژگیهای پیامبر- ص- که پروردگار متعال آن را در قرآن بازگو کرده و آیاتی از قبیل «إنک لعلی خلقٍ عظیم»، «فبما رحمهٔ من اللّٰه لنت لهم» و «حریصٌ علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم» امید واری در من تقویت شد و احساس کردم رسول خدا- ص- با آن خلق نیکو و لطافت روح، و آغوش گشوده‌اش در برابر مسلمانان، هرگز مرا از خود نمی‌راند افزون

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۷

ص: ۲۵۲

بر این، اگر آن حضرت خود دعوت نامه برای ما نمی‌فرستاد و اجازه ورود به این سرزمین مقدس را نمی‌داد، کی توان آمدن به این دیار را می‌یافتم؟! این توفیق که هم اکنون ما را رفیق گردیده، خود حکایتگر آن است که حضرت رسول ما را خواسته است.

وارد مسجد شدم، فضای معنوی و روحانی خاصی دارد، مسلمانان از همه نژادها، رنگ‌ها و ملیت‌ها بالباس‌های مختلف، مشغول زیارت و عبادتند. دو رکعت نماز تحیّت مسجد خواندم، سپس با کمال ادب، خواندن زیارت را آغاز کردم؛ توجه به مفاهیم و مضامین زیارت نامه‌ها، راههای جدیدی را برای سیر و سلوک الی اللّه به روی انسان می گشاید.

زائر مدینه، با پیامبر- ص- حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. ابتدا خدا را شکر می گزارد که توفیق این زیارت را نصیبش کرده است، سپس از پیامبر- ص- سپاسگزاری می کند که وسیله رهایی او را از ضلالت و شرک و گمراهی فراهم آورده است؛ «الحمد للّه‌الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالهٔ». سپس به واقعیتی بس بزرگ اشاره کرده می گوید: «بار خدایا! می‌دانم که فرستاده و رسول تو و جانشینان آن حضرت زنده‌اند و نزد تو روزی می‌خورند. جایگاه مرا می‌بینند و کلامم را می‌شنوند و به سلام من پاسخ می گویند، گرچه من در ظاهر آن را نمی‌شنوم.» زائر با ارائه این پیام، اولین محصول زیارت را دریافت می کند و می‌فهمد که با مرده سخن نمی گوید بلکه احساس می کند که هم اکنون در محضر رسول خدا ایستاده و در حالی که آن حضرت شاهد بر گفتار و اعمال اوست، سخن آغاز می کند و می گوید:

ای گرامی پیامبر، شهادت می‌دهم که فرستاده خداوندی، و گواهی می‌دهم که رسالت خود را نیکو انجام دادی. پیام‌های الهی را به مردم ابلاغ نمودی و پیروان خویش را به خیر و خوبی سفارش کردی.

در راه خدا جهاد کردی و خدا را پرستیدی و به یقین دست یافتی. شهادت می‌دهم که نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربانی و نسبت به کافران سخت و نفوذ نا پذیری.

سپس در حالی که دست بر دیوار حجره شریف نهاده می گوید:

ای رسول خدا، اگر توفیق حضور در محضرت در دوران حیات پر بارت را نیافتم، هم اکنون پس از رحلت به دیدارت آمده‌ام، با این اعتقاد که احترام و حرمت شما را پس از مرگ، همانند احترام و حرمتتان در دوران

ص: ۲۵۳

حیاتتان می‌دانم و شما را در اعتراف به این باور، در پیشگاه خداوند گواه می گیرم. آن گاه دستی به صورت کشیده می گوید: بار خدایا!، این زیارت را، بیعت مرضیّه و پیمان تأکید شده و محکم من نزد خود قرار ده و تا زنده‌ام مرا بر این بیعت پایدار بدار تا با توجه به تمامی شرایط و حدود و حقوق و أحکام به آن عمل کنم و بر پایبندی این بیعت بمیرم ...»

در فرازی دیگر با پیشوایان، پیمانی صریح امضا می کند و می گوید:

من آن چه را که شما حق بدانید حق می‌دانم و آنچه را شما باطل بدانید باطل می‌دانم، در سازشم با آن که شما صلح نموده‌اید و در جنگم با آن کس که شما با او در جنگید. در پایان از خداوند طلب مغفرت نموده، رحمت و توفیق الهی را آرزو می کند.

طبیعی است وقتی زائر با چنین اعتقادی، با پیامبر- ص- و پیشوایان دینی خود پیمان می‌بندد و از محضر آنان بیرون می‌آید، تحوّلی عظیم در روح و جانش پدید آمده، زمینه را برای دوری از گناه و نافرمانی خداوند فراهم می‌سازد. و حقیقت و روح جان زیارت نیز همین است.

متأسفانه آنان که از زیارت و امامان معصوم- علیهم‌السلام- درک صحیح و عمیقی ندارند، از دستیابی به این فیض عظیم محروم می‌مانند و تنها ایستادن کنار قبور ائمه، دخیل بستن به پنجره‌ها و گهگاهی نیز اشکی بر گونه ریختن را زیارت تصوّر می کنند و دیگر هیچ!

از این رو به زائران عزیز توصیه می‌شود که از فرصت‌ها استفاده کرده، پیامبر ص- ائمه مظلوم بقیع- علیهم‌السلام- را با شناخت و عرفان زیارت کنند تا نتیجه زیارت را در روح و جان خود احساس نمایند.

ص: ۲۵۴

پی نوشتها:

ص: ۲۵۵

تو برون در چه کردی که درون خانه آیی؟!

محمد نقدی

اشاره

خانه کعبه و تنها قبله مسلمانان جهان، مدت چند ماه است که به دست دولت عربستان برای پاره‌ای تعمیرات در حصاری از چوب قرار گرفته و به دور از چشم مسلمانان در دست بازسازی است. آنچه تا کنون درباره تعمیر بیت گفته‌اند، شکاف برداشتن سقف ونشست و ترک برداشتن کف بیت است. گزارشی که اینک می‌خوانید مشاهدات یکی از روحانیان سفر عمره مفرده است که در پایان شهریور ماه امسال (۱۳۷۵ ه. ش.) توفیق تشرف به داخل خانه کعبه را یافته است.

آنان که به مکه مشرف شده‌اند، می‌دانند آنگاه که آدمی به مسجدالحرام گام می‌نهد وچشمش به کعبه می‌افتد، چه حالی پیدا می‌کند! با دیدن کعبه و قبله مسلمانان جهان، حال انسان دگرگون شده، اشکش بی‌اختیار جاری می‌گردد و ناله‌ها همراه با سوز و گدازِ درون، در راز و نیاز با ربّ الأرباب سر داده می‌شود.

شکوه و جلال کعبه، رواقهای اطراف مسجدالحرام، مقام ابراهیم، حِجر اسماعیل، ناودان طلا، چاه زمزم و ... هر کدام، گذشته از تداعیِ خاطره‌های مهم و تاریخی، بقدری جالب

ص: ۲۵۶

و چشم نوازند که نگاه هر بیننده‌ای را خیره کرده، مدتی به خود مشغول می‌دارند.

و از همه دیدنی‌تر، حالتها و راز و نیازهای مردمِ مختلفی است که از نقاط دور ونزدیک عالم در این سرزمین مقدس گرد آمده و کعبه را چون نگینی در بر گرفته‌اند و در اطراف آن پروانه وار، هر کدام به نوعی مشغول عبادتند.

زیباترین سرود و آهنگ، صدای لبیک‌هایی است که از حلقوم میلیون‌ها انسان مشتاق، در اجابت دعوت ابراهیم خلیل، طنین انداز است و با شکوه‌ترین و دیدنی‌ترین تابلو، حرکت آرام و موج گونه مسلمانانی است که با همه اختلاف در رنگ، زبان و ملیت، برگرد خانه یار در حال طوافند. مسجد الحرام تنها مسجدی است که خاطره طواف ونماز حدود هزار پیامبر را در دل خود جای داده (۱) و تنها مکانی است که در آن ملاکهای ظاهری به هم خورده، شاه و گدا، سیاه و سفید، خرد و کلان و ... همه و همه در کنار هم و در یک صف با زبان آه و اشک و ناله، پیام عبودیت و بندگی را، در اوج خضوع و عجز، ترسیم می‌کنند، راستی که دیدنی است!

ای کاش هنرمندان متعهد و مسلمان ما نیز همانند هنرمندان دیگر ملّتها که از مهمترین فرازهای کتاب مقدسشان و یا از خاطرات بجای مانده از پیامبران و یارانشان اثری ماندگار و به یاد ماندنی ساخته‌اند- همت می‌کردند. و از این حرکت زیبا و شور آفرین توحیدی، که حکایت از قدمتی چند هزارساله دارد و با همه ادیان توحیدی، دارای پیوندی ناگسستنی است، آثاری ارزشمند پدید می‌آوردند.

شبهای مسجدالحرام بقدری زیبا و دیدنی و خاطره انگیز است که قابل وصف نیست، به خصوص اگر از طبقه دوم یا سوم شاهد حرکت با شکوه مسلمانان برگِرد خانه باشی.

در روایتی از معصوم-ع- نقل شده است که از کنار خانه کعبه صد و بیست درِ رحمت گشوده شده، شصت در برای طواف کنندگان، چهل در برای نمازگزاران و بیست در برای کسانی که به کعبه نگاه می‌کنند. (۲) آری، اینجا خانه‌ای است که حتی نگاه به آن عبادت است.

خاطره‌ای که اینک می‌نگارم، مربوط به آخرین سفری است که به عزم عمره، در پایان شهریور ماه امسال (۱۳۷۵ خورشیدی) به مکه مشرف شدم. کعبه گر چه از نظر جغرافیایی در شبه جزیره عربستان واقع است اما گویی در قلب همه مسلمانان جهان جای دارد و همه شیفته و واله آن هستند، تا جایی که همگی مشتاقند روزی از نزدیک آن را زیارت کرده بر

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۴۵

۲- کتاب وسائل، باب حج، جلد دوم، ص ۳۰۳

ص: ۲۵۷

گِردش طواف کنند.

به یاری خداوند متعال وبه برکت سربازی امام زمان- علیه السلام- این افتخار نصیبم شده است که تاکنون چندین بار به زیارت خانه خدا مشرّف شوم و چون قطره‌ای در میان دریای عظیم انسانهای مشتاق به ساحت قدس ربوبی عرض ادب کنم، اما در آخرین سفرم، به خلاف همیشه، متأسفانه از دیدن دیوار کعبه هم محروم بودم؛ زیرا برای تعمیر، دور تا دور خانه را با تخته‌های بزرگی که هر کدام به اندازه یک ورق نئوپان دارای دو متر طول و یک متر عرض بود پوشانده بودند به طوری که هیچ منفذی وجود نداشت و ارتفاع این دیوار، که چهار طرف بیت را گرفته، بقدری بود که حتی از طبقه دوم هم نمی‌شد کعبه را مشاهده کرد. این دیوار بلند چوبی، که به طور کامل با رنگ سفید پوشیده شده، چون ابری خانه کعبه را احاطه کرده، حسرت دیدنِ کعبه را بر دل همه گذاشته است. فاصله این دیوار چوبی تا خانه خدادر طرف مقام ابراهیم نصف مطاف را به طور کامل گرفته است. از طرف حِجر اسماعیل، همه حجر به اضافه قریب ۳ متر از بیرون آن گرفته شده. در طرف مقابل درب خانه کعبه و دیوار طرف رکن یمانی، گرفتگی بیشتر است، زیرا جر ثقیل بزرگی کار گذاشته‌اند که تنها قسمت‌های فوقانی آن دیده می‌شود و بعد از جر ثقیل که ارتفاع دیوار اطراف آن بیشتر از ۱۵ متر است.

حیاط دیگری درست کرده‌اند برای آمد و شد و کنترل و گذاشتن وسائل بنایی با ارتفاع کمتر.

تنها در طرف بعد از رکن یمانی، فاصله دیوار چوبی ساخته شده تا خانه کعبه حدود دو متر بود.

و در رکن حجرالأسود با ارتفاع چهار متر یک زاویه از بیت را که حجرالاسود برروی آن نصب است، به خاطر علامت بودن وتقبیل ولمس حجر الاسود بیرون گذاشته‌اند.

با ورود به مسجدالحرام و دیدن دیوار سفید در اطراف کعبه، که چون مه غلیظ خانه را احاطه کرده است، نه تنها من، که همه زائران، حتی آنان که پیشتر مشرف شده بودند همگی جا خوردیم.

تا آخرین روز سفرم مثل کسی که گمشده‌ای دارد، غمی سنگین برو جودم سایه افکنده بود. دلم می‌خواست به هر طریق که شده مثل همیشه روی گنه کارم را بر دیوار بیت نهم و از صمیم جان زار بزنم، شاید بگویی این سنگ وگِل سمبل است ونشان، درست است، منهم می‌پذیرم اما این سمبل، نشان از همه پیامبران و اولیاء دارد. بوسیدنش، بوییدنش، نگاهش و ... همه و همه قرب است و عبادت و لطف.

ص: ۲۵۸

در مدت یک هفته اقامت در مکه مکرمه، همراه با زائران، پس از انجام اعمال ومناسک عمره مفرده، همواره در اطراف بیت مشغول طواف، نماز و قرائت قرآن بودم اما حسرت دیدن خانه یار همچنان در دلم مانده بود. سر انجام در آخرین روز اقامت، (روز سه شنبه ۳/ ۷/ ۷۵) پس از ختم قرآن واقامه فریضه ظهر، تصمیم گرفتم در گرد خانه یار در انتظار بنشینم، به این امید که راهم دهند و از نزدیک خانه را زیارت کنم.

آفتاب به شدت می‌تابید وهُرم گرما توان از ایستادن را می‌گرفت، با این حال گروهی مشتاق چون من در انتظار بودند تا شاید راهی باز شود، مأموران و شرطه‌ها مثل همیشه با اخلاق تند و روشهای ناپسند به همه دستور می‌دادند که از کنار بیت دور شوید و از مسجد بیرون روید و به برخی هم می‌گفتند: بعد از فریضه عصر بیایید. با این که حرفهای آنها و طرز برخودشان کاملًا دلسرد کننده بود اما نمی‌دانم چرا من دلم نمی‌آمد آنجا را ترک کنم! به بهانه‌های مختلف جا عوض کردم و چندین بار دور خانه بدون قصدِ طواف گردیدم و در کمین فرصت مناسب بودم.

ناگهان متوجه شدم شخص عربی که لباسی عادی بر تن داشت، گروهی را، یک به یک وارد محوطه ممنوعه می‌کند و توصیه می‌کند که ازدحام نکنند، امّا فشار جمعیت و ازدحام شدت یافت و من با هر وضعی که بود تلاش کردم و خودم را داخل جمع جا دادم، لیکن هجوم بقدری گسترده شد که اختیار از دست پلیس بیرون شد. از آنجا که دو حیاط مستقل وجود داشت با دو در جُدا. در اصلی ورودی دوم را بستند و با تندی و خشونت، جمعیت را بیرون کردند و هیچ کس توفیق ورود به خانه را نیافت!

با خود گفتم: معلوم است پرونده خوبی ندارم و راهی برایم نیست، تو برون در چه کردی، که درون خانه آیی؟

با یأس و ناامیدی بیرون آمدم و مشغول راز و نیاز شدم و دور خانه می‌گشتم.

پس از مدتی به چند نفر از کارگران پاکستانی برخوردم که با لباس و کارت مخصوص وارد می‌شدند، به یکی از آنها گفتم: ممکن است مرا هم با خود به داخل ببرید؟ و او در پاسخ گفت: باید از شرطه بخواهی، این کار در اختیار ما نیست. باز ناامید برگشتم، در حالی که دلم نمی‌خواست مسجد را ترک کنم. دوباره دور خانه گشتم تا رسیدم به جای اول، دیدم عربی عقال بسته، همراه دو- سه نفر آمدند. او قصد داشت آنان را با خود وارد کعبه کند. با فشار و

ص: ۲۵۹

عصبانیت، خود و همراهان را از لابلای جمعیت رها ساخت و وارد محوطه مخصوص شد و من بی آن که متوجه شوم، همراه آنان و حتی پیش از آنان داخل محوطه شدم و ساکت همراه آنان راه افتادم تا این که به پشت درب مخصوص رسیدیم ولی ناگهان در را محکم بستند و پنجره‌ای کوچک و چوبی به اندازه ۲۰* ۱۰ سانت به حالت کشویی برروی در ساخته بودند که آن را هم کشیدند. مرد عقال بسته وقتی دید در بسته شد، محکم آن را کوبید و شخصی را به اسم صدا زد، او در را باز کرد و تا چشمش به مرد عقال بسته افتاد با احترام او و همراهانش را پذیرفت همچنین مرا که در جمع آنان بودم. از محوطه اول که نزدیک ۵ تا شش متر به درب اصلی فاصله داشت راه پیمودیم اما با دلهره و اضطراب، شاید باور نکنید که هر لحظه منتظر بودم که از پشت سرم کسی پیراهنم را بگیرد و به سوی خود بکشد و بپرسد کجا؟! تا این که به درب دوم رسیدیم و داخل شدیم، از آنجا به بعد، دیگر صدای ناله بود که سخن می گفت.

هیچکس توجه به دیگری نداشت، هر کسی شوری در سر و نوایی بر لب داشت.

در نگاه اوّل با داربست‌های فلزی مواجه شدیم که به قامت بیت، اطراف بیت را از چهار طرف پوشانده بود. پایین پای ما، راهرویی از تخته‌های سه‌لایی بود که از داخل حجر اسماعیل می گذشت، وقتی به رکنی رسید که طرف مقام ابراهیم بود به صورت پله‌هایی چوبی درآمد که ما را تا داخل بیت رهنمون شد. از روی چوبها گذشتیم و از درب بیت، که دو لنگه آن را درآورده بودند و فقط یک چهارچوب محکم استیل در جای آن بود، وارد خانه شدیم.

شاید ۱۰ تا ۱۵ نفر که بیشترشان کارگران تعمیر بیت بودند، در اطراف بیت مشغول نماز بودند. چند نفری سر به سجده داشتند و بقیه در حال قیام وقعود. من هم بی‌درنگ پس از ورود، به نماز ایستادم و با اختیار و توجه به چهارگوشه بیت نماز بجای آوردم. هیچکس حال عادی نداشت. صدای هق هق گریه آمیخته با شوق و خوفِ نمازگزاران از هر سو شنیده می‌شد. دیوار داخل بیت را که پیشتر ندیده بودم اما آثار قدمت در آن پیدا بود و معلوم بود و مورد دستکاری قرار نگرفته است. سنگهای دیوار داخلیِ بیت، برخلاف سنگهای بیرونی، کوچک و بزرگ و به شکلهای مختلف و نتراشیده بود که گویی با سیمان خالی روی همه آنها دست کشیده‌اند.

مشخص بود که کف بیت پیشتر مورد بازسازی قرار گرفته و تا نزدیک لبِ درِ بیت، با فاصله چند سانتیمتر که جا برای سنگ کاری مانده بود، سیمان شده است اما حالت سیمان

ص: ۲۶۰

عادی و معمولی را نداشت، به طوری که گویی موادی دیگر داخل آن زده‌اند. کف بیت بسیار فنی ودقیق تراز بود. از کنار سیمان‌ها در اطراف، لایه‌ای ایزوگام شکل به اندازه ده سانتیمتر بیرون مانده بود که معلوم بود عایق است و بی‌شک پس از سنگ کردن کف بیت، از آن هم اثری بجای نخواهد ماند.

پیدا بود که سقف بیت را هم برداشته‌اند و از نو ساخته‌اند. و مشخّص بود که سقف دارای دو جدار است واین کاملًا قابل تشخیص بود؛ زیرا یک گوشه آن از طرف دربِ کعبه، که به حجر اسماعیل منتهی می‌شد، به اندازه ۵/ ۱* ۵/ ۱ متر مربع خالی بود برای عملیات ساختمانی و ورود و خروج جرثقیل.

جدار بالای سقف را چوبهای ضخیم قهوه‌ای رنگ پوشانده بود و جدار پایین که با فاصله حدود ۳۰ سانتیمتر بود، از چوبهای نازک و قهوه‌ای رنگ و راه راه که جنبه تزیینی داشت تشکیل شده بود.

دو ستون محکم و زیبا وبه شکل گِرد، درست در وسط بیت، با فاصله حدود ۴ متر از هم قرار داشت که یکی به سمت حجر اسماعیل بود دیگری مقابل آن با فاصله نزدیک به دو متر نزدیک دیوار طرف رکن یمانی به رکن حجر الاسود. گویا این دو ستون برای نگهداری سقف بود اما آلیاژ آن مشخص نبود از چیست. روی آن رنگ قهوه‌ای بود. و قسمت پایین آن با فاصله ۵/ ۱ متر از کف بیت کلفت‌تر.

همانگونه که پیشتر اشاره شد درِ خانه را برداشته بودند و یک چهارچوب محکم و زیبای استیل باقیمانده بود و یا کار گذاشته بودند و بندهای سنگهای کنار آن را خالی کرده بودند که بعد از کار گذاشتن در، آنها را بندکشی و محکم کنند. بالای در، چوبی بزرگ و محکم، بزرگتر از اندازه عرض اصل درِ خانه و با قطر حدود سی سانتیمتر به رنگ قهوه‌ای وجود داشت که سوراخهای متعدد داشت و آثار قدمت در آن پیدا بود. داخل کعبه، روی همه دیوارها به ارتفاع تقریباً ۵/ ۲ تا ۳ متر از کف بیت، فلز کشی کرده بودند که با دیوار به اندازه شاید ۱۰ سانتیمتر فاصله داشت و به دیوارها پیچ و مهره شده بود، برای گذاشتن روکار که معلوم نبود سنگ مخصوص و یا چیز دیگری می‌خواهند نصب کنند. بالای آن چیزی نصب نشده بود و دیوارها حالت عادی داشت. روبروی در، از طرف رکن یمانی، حالت در قبلی خانه کعبه وجود داشت که سنگ پوش بود.

ص: ۲۶۱

در وسط بیت صندوقی به طول چهار متر و ارتفاع یک متر و عرض حدود ۶۰ تا ۷۰ سانتیمتر وجود داشت که از چوب بود و باکنده کاری چوبی خاتم کاری شده بود، روی این صندوق سنگ مرمری به رنگ سبز یشمی بارگه‌های سیاه که مثل فیروزه بود بسیار زیبا و چشم نواز دیده می‌شد.

در آخرین فرصتی که برایم مانده بود پس از اقامه نماز به چهار گوشه بیت، دو رکعت آخر را به سمت مقام ابراهیم بجای آوردم. در قنوت نمازهم بهترین دعایی را که به نظرم آمد بخوانم دعا برای سلامتی امام زمان- علیه‌السلام- بود پس از آن، چون نمی‌گذاشتند زیاد نماز را طول بدهی با تمام شدن نماز و دعا و لمس دیوارهای بیت کم کم بیرون آمدم و متوجه تغییرات بیرون خانه شدم.

در اطراف بیت کاملًا سنگهای شاذروان را برداشته بودند و اطراف آن را هم خالی کرده بودند و زیر سنگها را از سیمانی به شکل داخل ساخته بودند و روی آن گونی کشیده بودند که کارگران با دست به آنها آب می‌پاشیدند. طرف حِجر اسماعیل و زیر ناودان طلا، اصلا شاذروان و پله و پایه‌ای نبود و مقداری گود شده بود که زیر پای ما تخته سه لایی بود.

سنگ‌های کف حِجر اسماعیل دست نخورده و سنگهای دیوار آن همه کنده شده بود وسیمانش کاملًا پیدا بود.

از فرصت استفاده کردم و زیر ناودان طلاـ دو رکعت نماز بجای آوردم که شرطه‌ای متوجه شد و چون دید در حال نمازم، رهایم کرد و به طرف داخل بیت رفت. پس از اقامه نماز در داخل حِجر اسماعیل به همراه یکی از مسلمانان پاکستان که از کارگران شاغل در کعبه بود و فردی عاشق و علاقمند، قدری دیوار بیت را بوسیدم و بوییدم. او در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و دستهای خود را به سر وصورت و سینه من مالید مرتب به من می‌گفت: من کارگر این خانه‌ام، با صدای شرطه آخرین نگاهم را از بیت برگرفتم و راهی مسجدالحرام شدم.

أللّهمّ ارزقنا فی کلّ عام زیارهٔ بیتک الحرام، بحق محمّد وآله- علیهم‌السلام-

پی نوشتها:

ص: ۲۶۲

در حریم عشق

محمدتقی نعمت‌زاده

پنجشنبه ۳۰/ ۲/ ۷۲ برابر با ۲۹ ذی‌القعده ۱۴۱۳

«ولِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ البیت من استطاع الیه سبیلًا»

عرشیان بانگ وللّه علی الناس زنند پاسخ از خلق سمعنا واطعنا شنوند

از سرپای درآیند سراپا به نیاز تا تعال از ملک العرش تعالی شنوند

هنگام اذان صبح بود که از خواب برخاستم. بعد از اقامه نماز و صرف چایی، که تا ساعت ۶ بطول انجامید، عازم حرکت به مسجد محمدی شدم. مراسم بدرقه انجام شد. هنگام جدایی از خانواده و بستگان، لحظاتی بغض گلویم را فشرد و ...

در طی مسیر، احساس دیگری داشتم، راه خسته کننده دزفول- اهواز که سالهاست از آن مسیر در تردّد و رفت و آمدم بسیار سریع گذشت. در میان راه افرادی صلوات‌های پی در پی می‌طلبیدند و از این ثواب بی‌بهره نمی‌ماندند. در مصلّای اهواز برخی از آشنایان بودند که ما را شرمنده الطاف خود کردند. خداوند بار دیگر به خود و دیگران توفیق تشرف عنایت نماید و این آرزو به دل کسی نماند.

بیش از نیم ساعتی در مصلّا نبودیم که حرکت به فرودگاه آغاز شد. به علت کوچکی فرودگاه اهواز، بدرقه نهایی در مصلّا انجام می‌شد. البته با مختصر تفتیش و کنترل.

ص: ۲۶۳

اولین سالی است که حاجیان خوزستانی از اهواز عازم جده می‌شوند. تا سالهای پیش، بیش از ۴۸۰۰ نفر باید از شیراز می‌رفتند و این جدا از هزینه و فوت وقت و خطرات احتمالی، مایه دردسر و رنجش برای زائران و هیأت استقبال کننده بود که در بدر می‌شدند و با هزار سختی خود را به شیراز می‌رساندند، و اینک گرچه فرودگاه کوچک است، کمبود جا احساس می‌شود و مشکلاتی را در پی دارد لیکن بسیار بهتر از سالهای پیش است. به همین خاطر تابلوهایی نصب کرده‌اند و در آنها به حاجیان خوش آمد گفته‌اند و این اقدام را به فال نیک گرفته‌اند.

هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ با حدود ۳۰۰ نفر مسافرِ دیار دوست، تا ساعتی دیگر پرواز به طرف جده را آغاز می‌کند و الآن هنگام ظهر است که باید ۳۰۰ نفر نماز ظهر را در اتاقک ۹ متری فرودگاه بخوانند و این، سرعت در عمل را می‌طلبد.

در فرودگاه جدّه

ساعت دو و پنجاه دقیقه بود که هواپیما از باند فرودگاه اهواز به پرواز درآمد و مسیر اهواز- جده را در دو ساعت و پنجاه دقیقه پیمود. البته ده دقیقه زمان هم برای فرود در فرودگاه جده سپری شد. ساحل دریای احمر و شهر جده با ساختمانهای بلندش نمایان بود.

ساعت پنج و چهل دقیقه بود که در فرودگاه نشستیم، ساعت را به وقت محلی اعلام کردند که چهار و چهل دقیقه بود.

فرودگاه جدّه بسیار بزرگ و دیدنی است بخصوص قسمت مخصوص حجاج (مدینهٔ الحاج الجویه) از قسمت شماره ۴ که مخصوص فرود پروازهای ایرانی است پیاده شدیم. درب هواپیما به یک راهرو باز می‌شد. بعد از عبور از این قسمتِ سرپوشیده، از پله‌ها پایین آمدیم، ایستگاه موقتی بود برای تفتیش و نشست اولیه؛ سالنی مجهز و تمیز به ابعاد ۲۰ متر در ۳۰ متر با دستگاه فیلمبرداری و کنترل مخفی که بر روی دیوار نصب است و بطور خودکار عمل می‌کند. در دو طرف سالن صندلیهای آبی رنگی بود با پلاستیک فشرده، محکم و زیبا که بر روی هر یک چهار نفر می‌نشستند. قسمتی برای آقایان و طرف دیگر خانمها. بالای در خروجی سمت چپ جمله «خوش آمدید» را به چند زبان نوشته بودند. لوله‌های آتش‌نشانی را بطور مرتب در سقف کشیده بودند. چندین ستون مانند لامپ‌های بدون حباب که به هنگام

ص: ۲۶۴

خطر آب را با فشار قوی پخش می کنند و برای شستن سالن وسیله مناسبی هستند نصب شده بود.

کمتر از نیم ساعت در آنجا بودیم که چند نفر، چند نفر به سالن جنبی منتقل شدیم تا گذرنامه‌ها چک شده و برنامه رفتن ما از جدّه ترتیب داده شود، سالن دوم به همان کیفیت سالن اوّل بود، با این تفاوت که سه الی چهار برابر نمودار می‌شد. جوانان سعودی که اغلب لباس شخصی بر تن داشتند بطور کامل، خود و اسباب و اثاثیه مختصرمان را بازدید کردند یکی از آنها به چند دفتر سفیدم نگاه چپ انداخت و معترض بود. مفاتیح را می‌بردند و مهر نماز را نیز همچنین. بعضی‌ها اهل معامله بودند و می‌خواستند زعفران و پسته و خرمای زائران را ببرند. بیشتر از کشورهای دیگر بودند؛ از دانشجویان و یا کارگران مصر و یمن و ...

سیگار بر لب امر و نهی می کردند. ردیفی به جلو می‌رفتیم و بر گذرنامه ما مهر ورودی می‌زدند و اگر چند کلامی با آنها انگلیسی و یا عربی صحبت می کردیم لبخندی هم می‌زدند. در سر درِ بیرونی سالنی که ما بودیم نوشته شده بود «۴» و بعد مشخص شد که ۱۵ تایی همچون این سالن و آن فرود از هواپیما را دارد.

محوطه بیرون که سالن انتظار فرودگاه است بسیار زیبا و دیدنی است و عظمت فرودگاه جده را باید در آن جستجو کرد. اکنون که به آن نگاه می کنم هوا اندکی تاریک شده است.

فرودگاه مجهّز است به وسایل بهداشتی، اطلاعاتی، حمل و نقل، رستوران، نمازخانه، بازارچه، کیوسک تلفن شهری- دولتی و خیلی چیزهای دیگر که فرصت دقت در آنها را نداریم. شایان ذکر است این وسایل طوری جمع شده‌اند که هیچگونه ازدحامی احساس نمی‌شود و افراد در مقابل ترمینال ورودی خویش می‌نشینند تا مسؤولان کاروان بعد از تهیه غذا به حمل و نقل آنها بپردازند. مسؤول اطلاعات و حل و فصل تمام امور در اینجا شرکت «مکتب وکلاء موحد» است که با ساختمانهای مجهز و مدرن و ماشینهای پارک شده در اطراف، آماده انتقال حجاج به میقات‌های جحفه و یا مدینه و ... است.

فضای این منطقه وسیع به وسیله پوشش‌های چادری مانند مسقّف شده که بسیار محکم و جالب به نظر می‌رسد و بوسیله حفاظهایی قوی و سیمهایی محکم به ستونهای کناری بسته شده‌اند.

ص: ۲۶۵

در این سالن انتظار برای هر کشوری جایی برای سلف سرویس دارد. ساعتی قبل برای حمل غذای شب که رفته بودیم، جای بسیار تمیزی است مجهز و کاملًا بهداشتی؛ غذاهای درست شده را در وسایل یکبار مصرف می‌گذارند و با کشیدن زرورق آلومینیومی بر روی هر کدام، به تعداد افراد کاروان تحویل می‌دهند.

سیستم فاضلاب و برق، همه زیر زمینی است و ماشینهای نظافتچی لحظه‌ای آرام و قرار ندارند. غرّش هواپیماها لحظه‌ای بند نمی‌شود. الآن که ساعت از ۱۰ شب به وقت محلی گذشته، باید بار و بنه را بر بالای ماشینها گذاشته برای مُحرم شدن راهی جحفه شویم؛ چرا که مدینه دوّمی هستیم. گفتنی است که هوای جده اندکی شرجی است.

جحفه

جمعه ۳۱/ ۲/ ۷۲ مسیر تا جحفه را با ماشین روباز آمدیم. جحفه در ۱۵۶ کیلومتری شمال غربی مکه و در کناره دریای سرخ واقع است. حرکت ما به ساعت محلی ۱۲ شب بود.

باد می‌وزید و ما به زور چرتکی می‌زدیم دو ساعت واندی طول کشید که در جُحفه بودیم.

جُحفه میقات (۱) ماست. از ماشین که پیاده شدیم غسل کردیم، وضو گرفتیم، عریان شدیم و احرام پوشیدیم. لباس احرام دو تکه پارچه ندوخته سفیدِ ساده است که یکی را به کمر پیچیدیم و دیگری را بر دوش انداختیم. نمودی داشت از تهی شدن همه منیّت‌ها، تکاثرها، تفاخرها و دنیاطلبی‌ها و نمادی داشت از بهداشت، صفا و صمیمیت، روشنی و نور و لباس روزگار تولد و مرگ. و نمایشی بود از قطع همه چیز برای پیوستن به ابدیت؛ انگار به دارالقرار می‌روی و می‌گریزی ازین دارالفرار.

در اینجاست که باید خود را پاک کنی و بیایی، به قول «عین‌القضاة»: دَعْ نفسكَ وَتَعال.

و در اینجاست هرچه تو را به یاد «تو» می‌اندازد و نشانت می‌دهد که کیستی و چیستی! بر تو حرام می‌شود به آینه نگاه مکن، بگذار بودن خویش را فراموش کنی؛ عطر مزن اینجا فضا سرشار از عطر دیگری است، رایحه خدا را استشمام کن، دستور مده، به هوس منگر و سوگند مخور و ...

نماز در میقات با احرام، عرضه خویش است در جامه تازه بر خدا و هر قیام و قعودش پیامی است از سر صدق و صفا و پیمانی است با درگاه رحمان و حرکت به سوی کعبه در جامه

۱- «میقات» از «مِوْقات» و اسم مکان و زمان است. در معنا وقت بیرون آمدن از مادیت و سیر به سوی معنویت است.

ص: ۲۶۶

احرام با فریاد پر جلال و طنطنه تلبیه.

لبّیک اللّهمّ لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبّیک، انّ الحمدَ والنّعمهٔ لک والملک، لا شریک لک لبّیک.

گفتم خدایا! منِ مسافر، کنون غرق در خلسه‌های امل از «فجّ عمیق» (۱) تو را می‌خوانم و به ندای تعال مَلَکُ العرش لبّیک می گویم، اکنون در میقاتم با زبان الکن و دیدگان اعمی و گوش‌اصم خود به‌سویت می‌شتابم ای‌بی‌نهایت بخشندگی وعطوفت ومهر و شفقت، منِ سراپا کژی و نادانی و عصیان و شکمبارگی را دریاب و درهای فضل و کرمت را به رویم باز نگهدار.

مسجد جحفه دو سالن برای غسل کردن داشت، هر سالن دو ردیف دستشویی ده‌تایی، چهل تا بودند و سالن دیگر چهل‌تای دیگر. تمیز بودند و جمع و جور و ازدحامی نبود.

سالن مسجد خنک و به وسیله یک موکتِ پرزدارِ خاکستریِ روشن فرش شده بود و دیوارهای سفید حالت احرام را بیشتر به ذهن متبادر می‌کرد گویی دیوارها هم مُحرمند. بیش از نیم ساعتی در میقات جحفه نبودیم که حرکت به سوی مکه آغاز شد. قسمتی از مسیر رفتن را برگشتیم و خود را به جاده اصلی جدّه- مکه رساندیم یادم رفت بگویم جحفه همانجایی است که پیامبر در حجهٔالوداع حضرت علی-ع- را به جانشینی خود معرفی کرد. آبگیر مانند بوده به نام «خم» و گویا الآن هم پایین بودنش محسوس است البته هیچگونه اثری از غدیر بودنش با آن تصوری که ما داریم وجود ندارد.

شوق دیدار کعبه هر لحظه افزون می‌شود

مسیر را که به طرف مکه می‌آمدیم، لبیک‌گویان کمتر نمی‌شدند بعضی در زیر لب می‌گفتند و بعضی هم چرتک پاره می‌کردند. در خود می‌نگریستم و در زیر سقف این آسمان، که گویی نزدیکتر شده بود، می‌اندیشیدم گاهی نیم چرتکی می‌زدم و در این عوالم بودم که سپیده دمید. درست دیروز صبح بود همین موقع که از دزفول راه افتادیم و اکنون نزدیک مکه‌ایم خدا را شکر. نماز صبح را در بیابانهای اطراف مکه خواندیم. شوق دیدار کعبه هر لحظه افزون می‌شد. هفت صبح مکه بودیم که متأسفانه بجای رفتن به مسجدالحرام به هتل رفتیم.

من در اتاق اولی؛ که یک اتاق ۴* ۳ بود همراه ۵ نفر دیگر اسکان یافتیم. جز چند نفر که در طبقه دوم هستند، همگی در طبقه پنجم ساکن شده‌ایم. به هر کدامان یک پتو، ملحفه و بالش داده‌اند پتوهایمان را سه‌لا نموده، زیرانداز کرده‌ایم؛ چراکه موکت خشکی در کف اتاق

۱- فج عمیق، در معنا راه دور، قسمتی از آیه ۲۵ سوره حج. به تفسیر مرحوم علامه طباطبایی به جلد ۲۸ صفحه ۲۴۰ المیزان مراجعه شود.

ص: ۲۶۷

پهن شـده است. ساکهایمان را در دو طرف اتاق چیـده‌ایم و مشـغول شـرح ماوقع از میقات جحفه شـده‌ام باید بگویم جا تنگ است. هوای اتاق نه تنها تمیز و فرحبخش نیست بلکه آلوده هم هست و دسـتشویی بغلمان این آلودگی را بیشتر می‌کنـد. کولر در آن یکی اتاق است و پنکه در اتاق ماست با آن که آرام می‌چرخد ولی از بادش ناراحتم. قرار است بعد از نهار عازم مسجدالحرام شویم.

همان روز، ساعت دو بعد از ظهر بود که مسجدالحرام بودیم. خلوت به نظر می‌رسید.

گویا بعد از ادای نماز جمعه مردم در خانه‌ها مانده‌اند. شـهر هم خلوت بود و تردّدی دیده نمی‌شد. فقط ماشـینهای آخرین سیسـتم را می‌دیـدم که پشت سـرهم پارک شـده بودنـد و صاحبانشان با خیال راحت غنوده‌اند. تقریباً در ضـلع غربی؛ یعنی قسـمت باب‌الملک پیـاده شـدیم. از بیرون، مسـجدالحرام را دور زدیـم تـا به قسـمت ورودی صـفا- مروه رسـیدیم. از در باب‌السـلام (صـفا- مروه) وارد مسـجدالحرام شـدیم، همینکه چشـمم به خانه کعبه افتاد یکّه خوردم. صـحن مسـجدالحرام کمی خلوت بود از پلّه‌ها به سـرعت پایین آمدیم، کمی جلوتر بی‌اختیار به سـجده افتادیم، حالت بهت‌زده‌ای داشتیم بعد از اندکی برخاسـتم و به محل شـروع طواف که سنگ مرمر سـیاه ضـلع حجرالأسود است رفتم، ابتـدای طواف از نزدیک حجرالأسود است. طواف کننـده، بعـد از استسـلام (ادای احتلام و سلام) از سـنگ مرمر سـیاه، کعبه را در سـمت چپ خود قرار می‌دهد و به طواف می‌پردازد، آن هم در بین کعبه و مقام ابراهیم و به سوی رکن عراقی که در جهت شـمال است حرکت می‌کنـد بعـد حجر اسـماعیل- هاجر را دور می‌زند و از رکن شامی که در غرب است می‌گـذرد و به رکن یمانی که در قسـمت جنوبی است می‌رود که خلوت‌ترین قسـمت طواف هم هست، سـپس دوباره به مبـدأ طواف؛ یعنی حجرالأسود که در مشـرق قرار دارد بـاز می‌گردد و دور دوم را که شـدّت ازدحـام در اوائلش و هجوم جمعیت زیادتر است آغـاز می‌کنـد و همینطـور این مسـیر چرخشـی را هفت بـار تکرار می‌کنـد. گـویی هفت طواف، نمودی از مقامـات هفت‌گـانه سلوک است. توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکّل و رضا. (۱) طواف بر نقطه عشق

طواف خیلی راحت بود، می‌گفتند به این خلوتی سابقه نداشته. سیل سپیدی یکدست

۱- منازل و مراحلی را که عارف برای رسـیدن به مقصود در طریقت طی می‌کنـد مقام گویند و به نقل از ابونصـر سـراج در اللّمع از هفت مقام نام می‌برد.

ص: ۲۶۸

و یکرنگ، همه طائف و ذاکر و همه در حال گردش و حرکت. فقط برای اقامه نماز عصر لحظه‌ای طواف را قطع نمودیم.

کعبه نقطه عشق است و تو نقطه پرگار؛ در این دایره به دور او می‌چرخی خود را در او ذوب شده می‌بینی. در او محو شده‌ای، می‌چرخی، می‌گردی و خود را بکلّی از یاد برده‌ای، نه‌تنها حواست به کسی و چیزی نیست که خود را فراموش کرده‌ای. غوطه می‌خوری، بی‌خودی‌وار در این امواج متلاطم، در چند جای طواف بغضم ترکید و مختصر اشکی و ناله‌ای از سر درد و درخواست‌هایی که خداوند بحق فضل و کرمش از ما بپذیرد و ما را مورد حمایت و لطف خویش قرار دهد.

بعد از طواف نوبت نماز طواف است آنهم درست پشت مقام ابراهیم.

مقام ابراهیم قطعه سنگی بوده با اثر دو رد پا بر آن؛ حالا در یک محفظه شیشه‌ای نهاده‌اند. گویند ابراهیم بر روی این سنگ ایستاده و بنای کعبه را با خلوص نیت بالا برده است واقعاً بقول مولانا:

کعبه را گر هر دمی عزّی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود

دو رکعت نماز به یاد ابراهیم:

آن که شالوده این خانه بریخت آن که بت‌های کهن را بشکست

بخوان: «واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی.»

و بکوش تا ابراهیم‌وار زندگی کنی گویی فریاد ابراهیم، این معمار کعبه و احیاگر سنت حج، هنوز هم بلند است و می‌شنوم که می‌گوید:

«وما أنا من المشركين.»

«وانّی لا احبّ الآفلين.»

بعد از نماز طواف بود که احساس لذّت کردم وقتی که فهمیدم سعادتمند بوده‌ام که راهی مکه شده‌ام و این کم سعادتی نیست تا زمانی که در این اقیانوس غوطه‌ور نشده‌ای شکرگزار این خوان الهی نمی‌شوی گفتم خدا را هزاران هزار مرتبه شکر، الحمد للّه.

سعی

از اعمال بعدی عمره تمتع، سعی بین صفا و مروه است. الآن اتوبان مسعی دو طبقه است به درازی ۴۲۰ متر. آثار صفا و مروه از بین رفته‌اند و در ابتدا و انتهای دو کوه صفا- مروه

ص: ۲۶۹

قسمتی از تپه‌های صفا و مروه را گذاشته‌اند که در قسمت صفا، این آثار بجا مانده بیشتر است.

هاجر مادر اسماعیل آنگاه که شویش ابراهیم او را در این وادی «غیر ذی زرع» در جوار «بیت مُحرّم» (۱) تنها می‌گذارد او بی‌درنگ به سعی می‌پردازد و با دو پای خویش، این مسیر را خستگی‌ناپذیر در جستجوی آبِ حیات می‌پیماید و او بعد از آنهمه تلاش از جایی که فکرش را نمی‌کند فوران آب را می‌بیند.

حال به یاد هاجر و تلاشها و مجاهداتش هفت بار باید این مسیر را از صفا به مروه پیمود. بر بالای آثار بجای مانده از صفا و مروه نیز می‌رفتم و از سنگهای تیز و خارای آن با جستن‌های هاجروار خویش بیقراری خود را نشان می‌دادم چند دور با گروه رفتم. خیل جمعیت هر لحظه زیادتر می‌شد. بیقراری درون مرا به تکروی و غوطه خوردن در این امواج انسانی کشاند بیخودی‌وار حالتهای هروله را می‌رفتم. دعا می‌کردم. می‌خواندم. زیر لب زمزمه می‌کردم. به عربی و به فارسی، به ناله و به فریاد. هر چه در چنته داشتم رو کردم.

به «یا محسن قد أتاك المسیء» که رسیدم بغضم شکست، ناله‌ام حزین‌تر شد و اشکم سرازیر گشت. بیقرارتر گام برمی‌داشتم اشکها بود که سرازیر می‌شد. همه دعا می‌خواندند؛ زرد مالزیایی، سیاه سودانی، سفید اروپایی و ... سعی می‌کردند. نهایت این بیخودی را در حالت هروله (۲) و در ابتدا و انتهای مسعی داشتم که اندکی سربالایی است و باید دور بزنی و برگردی، حجاج دیگر کشورها را می‌دیدم که در موقع برگشت و شروع دوباره از صفا به طرف خانه کعبه لحظه‌ای می‌ایستادند و با تکبیر و تواضع خاصی سعی را ادامه می‌دادند و این شور وَجْدم را افزونتر می‌کرد.

پس از سعی در بالای مروه منتظر ماندم تا بقیه همراهان بیایند. بعد از تقصیر، که کوتاه کردن قسمتی از موی سر و ناخنهاست، به بیرون صفا و مروه رفتیم محوطه‌ای باز با چند هزار متری مساحت که بوسیله سنگ مرمر سفید پوشیده شده. تا چند سال پیش این محوطه که اکنون استراحتگاه مناسبی بعد از سعی در بیرون مسجد است جزء بازار بوده و قسمت کنار کوه ابوقبیس هم پارکینگ وسایل نقلیه؛ اما اکنون بوسیله در و پنجره‌های فلزی جزء مسجد است و وسایل نقلیه برای رفت و برگشت از تونلهای ساخته شده استفاده می‌کنند.

قدری ماندیم تا نفسی تازه کنیم که بی‌اختیار بیاد زمزم افتادم و پرسان پرسان به طرف چاه زمزم رفتم؛ در صحن مسجد است. آبی به سر و صورت زدم و به سرعت بازگشتم. از سعیم

۱- قسمتی از آیه قرآنی و اشاره است به آن. سوره ابراهیم: ۳۷

۲- وَهَرْوِل هرولةً مِن هواكَ وتبرّیاً من جمیع حَوْلكَ وقوّتک.

ص: ۲۷۰

خوشم آمد، از طوافم نیز رضایت دارم تا آنجا که توان معرفتی، جسمانی و روحی بود، حق مطلب را ادا کردم. خداوند خود تفضّل خیر کند و خوبیهایش را زیادتر نماید که او به هر کاری تواناست؛ «وأنَّهُ علی کلّ شیء قدیر.»

هنگام برگشت، احساس سبکی می‌کردم آن حالت پکری صبح رفته بود. سر شوق بودم و طراوتی درخور احساس می‌کردم که از فیوضات الهی و توان معرفتی حج بود خداوند همه رفتگان ما را غریق رحمت کناد!

بعد از شام؛ حاج آقا؛ یعنی روحانی کاروان با بلندگو اعلام کرد: «برادران و خواهران برای سخنرانی در پشت بام هتل حضور یابند.» چند باری تکرار کرد و تقریباً همه راهی شدند.

قرار بر این است که هر شب برنامه سخنرانی دایر باشد و بینش معرفتی- عبادی به زائران داده شود. کاروانِ ما دو روحانی دارد؛ یکی همشهری ماست که معین کاروان است. خوش سخن و باسواد است. تازه لباس پوشیده و در دادنِ بینش معرفتی ید طولایی دارد. روحانی اصلی از حوزه علمیه قم و مشهدی‌الأصل است. به گفته خودش هشتمین بار است که به حج مشرّف می‌شود. جوان متواضع و خون‌گرم است. معمولی سخن می‌گوید و نسبت به کم و کیف مناسک آشناست.

روحانی اصلی سخن از طواف مستحبی، نماز طواف و فضیلت نگاه کردن به مسجدالحرام و این که در طواف همه را شریک کنید؛ بخصوص مادر امام رضا- ع- و مادر امام زمان- عج- را، که یکدفعه منقلب شدم، چون گفت: آنها مشکلات گره خورده و ناراحتیها و گرفتاریهایی که با دست برطرف نمی‌شود را مرتفع می‌کنند و حدیثی از امام صادق- ع- نقل کرد که فرمودند: هر کس با اینها (اهل سنت) نماز بخواند گویی در صف اول نماز با رسول‌اللّه بوده است. (۱) او گفت در مساجد جایی برای زنان نیست چون در اعتقاد اهل سنت مسجد زن، خانه اوست؛ «مسجد المرأة البیت.»

ساعتی از نیمه شب گذشته بود که به طبقه فوقانی مسجدالحرام رفتم، چقدر وسیع و زیبا و دیدنی است. الآن از طبقه سوم به صحن مسجدالحرام نگاه می‌کنم بارگاه الهی چون روز منوّر و درخشان است. نیم ساعتی است که بالاـ هستم. جمعیت موج می‌زند و عجیب صحنه با عظمتی است. در قسمت مشرف به حجرالأسود هستم. اطراف حجرالأسود با ورق نقره‌ای، جدار بیرونش سپیدی خاصی دارد و منظره بدیع و دلکشی را ایجاد کرده که کاملًا

۱- «من صلّی معهم فی الصّف الأول کان کمن صلّی خلف رسول اللّه فی الصّف الأوّل.»

ص: ۲۷۱

مشهود است. و سپیدی نقره بر سیاهی سنگ کاملًا می‌چربد. بوسیدن حجر لذّت خاصی دارد ولی مگر می‌شود! امّا هر چند هم شلوغ باشـد کسـی نمی‌تواند دست از آن بردارد. نگاهش تأثر می‌آورد و عظمت و عشق و جمال و جبروت را می‌بینم. آدم در این مسـجد احساس عجیبی دارد. همین که نشـستی، گویی هیـچ اضـطراب و دلهره‌ای نداری. تصوّر می‌کنی خانه خدا خانه خود است و جایگاه دل تو، در جوار حق، گذشت زمان مطرح نیست، گویی در لازمانی! آدمی به واسـطه آن نفخه الهی است که جز بارگاه الهی، مأمن و ملجـائی برای تسـکین آلامـ و دردهای خویش نمی‌یابـد. گویی این «نی» های بریـده شـده از اصل خویش اکنون به نیسـتان (جوار حق) می‌شـتابند و حکـایت وصـل را می‌سـرایند و «ینیفرم» ها و صوت‌های آهنگین و محزون آنهاست که همه را در خود فرو برده و بی‌خیال از وجود غیر به وجد آورده است ما «نی» هایی هستیم که اکنون در خانه دوست به نیسـتان رسـیده‌ایم و حال سـینه‌ای شرحه شرحه از فراق، از هجر و بیتاب وصل را می‌خواهـد که این لذت بزرگ و سـعادت شـگفت را بفهمد و دریابد. افسوس بر این فکر و احساس محدود و قلم قاصر و شکسته که توان گام زدن در وادی عشق و شور و مستی را ندارد؛ ما کجا و ثنای او کجا؟!

وقت اذان است، اذان اول از بلنـدگو پخش شـد، درست یکساعت قبل از اذان صـبح؛ به خاطر برخاسـتن از خواب و ادای نافله شب. بعد از «حی علی‌الفلاح» می‌گفت: «الصـلاةُ خیرٌ من النوم» نماز بهتر از خواب است! همه مشغول نماز شده‌اند و این تا یکربع مانده به ۴ ادامه داشت.

اذان صـبح از بلنـدگوهای مسـجدالحرام پخش شـد، جماعت متحرک طواف کننـده از محیط به سـمت مرکز، شـروع کردند به آرام شدن و به صورت صـفهایی دایره‌وار حلقه زدند و به محض این که تکبیر گفته شد، تمام مسـجد صف شد و سرتاسـر رواقها و بام و صحن مسجد، بزرگترین جماعت بشری زیر این آسمان و دور این خانه، اللّه اکبر، چه نماز پرشکوهی! چه صلابت و عظمتی!

امام جماعت قرائت دلنشـینی داشت، حمد را زیبا تلفظ می‌کرد و ضالّین آن را کشـید که آمین کشـیده نمازگزاران به دنبال داشت و امّـا من «الحمـد للّه‌ربّ العـالمین» را که مجوزش را داریم، گفتم. نمـاز که تمام شـد از همان گوشه مقابل حجرالأسود صـفها در هم شکست. امام جماعت که عگال سرخ بر سر داشت، عگال سرخ بر سران، او را بردند. بار دیگر طواف آغاز

ص: ۲۷۲

شد. صفوف مجاور هم به سرعت برخاستند و به طواف پرداختند. حال که دارم آن ابّهت و جلال را به تصویر می کشم، به بیان زیبا و ظریف مولوی در داستان رقوقی افتادم که با تعابیر بدیع نماز جماعت را صحنه قیامت می‌داند و حالات بندگان را در قیام و قعود و تشهد و سلام زیبا و سمبلیک سروده است. در این نماز جماعت با گفتن «اللَّه اکبر» حالتی از خجلت و شرم و تسلیم محض را داریم و ضعف و لابه ما در رکوع، تسبیح و شرمساری ما در سجده که به رو می‌افتیم و تضرّع را به نهایت می‌رسانیم، کاملًا مشهود است و در پایان که با گفتن السلام علیکم ورحمهٔ اللَّه ... به جانب چپ و راست می‌نگریم گویی از انبیا و اولیا و صالحان و شاهدان انتظار کمک و یاری داریم. (۱) خدایا! در آن روز وانفسا که «لا ینفع مال ولا بنون الّا من أتی اللَّه بقلبٍ سلیم» (۲) است، اطمینان، امید، اعتماد، توکل و علاقه خاطرم به لطف و رحمت تو است. (۳) یکشنبه ۲/ ۳/ ۷۲ امروز بعد از استراحت صبح در هتل ماندم هم به خاطر جمع و جور کردن نوشته‌های روز قبل و هم برای نوشتن دیده‌های خود در مسجدالحرام. تصمیم گرفتم چیزهایی را که در این دو روز دیده بودم بنویسم.

کعبه

ساختمان چهارگوشه مسقفی است که نمای ظاهری آن از سنگ مرمر قدیمی سبز، مایل به خاکستری ساخته شده و به وسیله پرده‌ای سیاه که حاشیه فوقانی و میانی آن قلّابدوزی است پوشیده شده. بنای آن بر روی پایه‌ای از سنگ مرمر به ارتفاع ۳۰ سانتی‌متر گذاشته شده که در طرف حجر با سطح زمین زاویه شیب‌داری دارد. بلندی خانه کعبه پانزده متر است. درِ خانه کعبه در ضلع شرقی، مقابل مقام ابراهیم قرار دارد، مطلّا است و دو متری از سطح زمین بالاتر است. در قسمت پایین آن حک شده: «هدیهٔ خادم الحرمین الشریفین ملک خالد بن عبدالعزیز آل سعود.»

صحن مسجدالحرام از سنگ مرمر سفید پوشیده شده است بطوری که همه سنگها رو به قبله قرار گرفته است.

حجرالأسود یک و نیم متری از سطح زمین بالاتر و تقریباً بیضی شکل است. اصل سنگ سیاه و نقطه‌های قرمز دارد و با روکشی از سنگ مرمر برّاق محافظت می‌شود. این

۱- برگرفته از داستان رقوقی از دفتر سوم مثنوی مولوی، ابیات ۲۱۴۰ به بعد، چاپ دکتر استعلایی.

۲- برگرفته از مناجات حضرت علی-ع- در مسجد کوفه.

۳- برگرفته از دعاهای ابوحمزه ثمالی.

ص: ۲۷۳

سنگ آسمانی تاریخچه‌ای شگفت‌انگیز دارد. در احادیث آمده: «الحجر الأسود یمین اللّه فی أرضه.»

«حجر اسماعیل» دیواره کوتاهی است هلالی شکل رو به کعبه به بلندی یک و نیم متر و به ضخامت یک متر که میزاب یا ناودان طلا رو به حِجْر قرار گرفته و آبش داخل آن می‌ریزد. اینجا مدفن هاجر، اسماعیل و بعضی از انبیاست.

آب زمزم، نمای قدیمش حوضچه‌ای سه طبقه بوده با سنگ مرمر سبز به عمق سی متر. دهنه چاه پیش از این وسط صحن بوده اما اینک آن را به کناری کشیده‌اند پلکانی دارد عریض با دو قسمت مجزا برای مردان و زنان. ده پله که به پایین می‌روی سالن وسیعی است با پنج ستون مرمری هلالی شکل و بر روی هر کدام بیست شیر آب. ته شبستان چاه اصلی زمزم است که امروزه در محفظه شیشه‌ای حفظ می‌شود و آب با دستگاه و سیستم دقیق کامپیوتری، با لوله‌های پنج اینچ به هر دو طرف می‌ریزد.

دیدم که بعضی به طرف چاه نماز می‌خوانند! در این سرزمین خشک و سوزان با این تپه‌های سنگی و خارا، این چاه نعمتی است گرانقدر و شایسته تقدیس و احترام گفته شده که این آب غمها را برطرف می‌کند و بر سر و صورت ریختن آن مستحب است. منبعی است که هرچه مصرف می‌شود، تمامی ندارد!

پرسشی که در ذهن آدمی ایجاد می‌شود این که آبهای مصرف شده به کجا می‌ریزد؟ با توجه به این که مسجدالحرام نسبت به اطراف پایین‌تر است؟ باید بگویم که مأموران نظافتچی مسجدالحرام بسیار زیادند و شرکت دلّه مسؤولیت نظافت و رساندن خدمات رفاهی به حجاج را به عهده دارد و افرادش بی‌وقفه با آمادگی تمام در تلاشند.

از خدمات اوّلیه که صورت گرفته، مرتب کردن مسیر مسعی است. آن را با ظرافت خاصی پوشانده‌اند. الآن دو طبقه است. ارتفاع طبقه اول ۱۲ متر و طبقه دوم ۹ متری می‌باشد. عرض مسعی به ۲۰ متر می‌رسد؛ با راه رفت و برگشت. در وسط آن راهی جداگانه برای عبور وسایل معلولین قرار داده‌اند که آن نیز دوطرفه است. حرکت از جانب صفا آغاز و در مروه پایان می‌یابد. محلّ هروله با مهتابیهای سبز رنگ مشخص است.

بیرون صفا و مروه محوطه وسیعی است. بخشی از کوه ابوقبیس را برداشته و بر آن محوطه افزوده‌اند. اینجا نیز با سنگ مرمر سفید پوشیده شده است.

ص: ۲۷۴

از دیگر مطالب گفتنی درباره مسجدالحرام، امکانات رفاهی و سیستم پیچیده کامپیوتری برای فیلم‌برداری است که در همه جای مسجد نصب شده است. البته این وسایل نباید طوری چشمها را خیره کند که آدمی را از هدف اصلی بازدارد.

خداوند کعبه را در آن سرزمین خشک بنا کرد تا مردم را از زرق و برق مادّیات و تجمّلات دنیوی دور سازد. ساده بودن بیت و دور بودنش از زینت‌های آنچنانی ما را با گذشته افتخارآمیز تاریخمان بیشتر پیوند می‌دهد.

از چیزهای جالبی که درباره مسجدالحرام گفته‌اند ودرسفرنامه ابن‌بطوطه نیز آمده، این است که بر خلاف اماکن مقدس، کبوتری در فضای حرم پرواز نمی‌کند. می‌گویند هیچ مرغی روی کعبه نمی‌نشیند مگر آن که مرضی داشته باشد و همینکه آنجا نشست یا شفا می‌یابد و یا در همان حال می‌میرد. من کبوتری نه تنها در صحن که در رواقها و ایوانهای اطراف مسجد هم ندیدم.

ظهر برای اقامه نماز به مسجد محل رفتم. مسجدی است مختصر و کوچک با شماره ۴۰۳. اهل سنت برای نماز جماعت اهمیت بسیار قائل می‌شوند و شاید این در مکّه بیشتر نمایان باشد. می‌گویند اگر مردم نیایند جریمه دارد. پیش از این خوانده بودم که مردم را وادار می‌کنند به نماز و حتی گاهی کتک می‌زنند لیکن الآن وضع قدری فرق کرده است. اهل بازار به هنگام نماز مغازه‌های خود را به سرعت تعطیل می‌کنند و به نماز می‌روند بعضی‌ها هم خود را مخفی می‌کنند! در هر حال هنگام نمازهای پنج‌گانه، کار و کسب تعطیل است. امامان جماعت از دولت حقوق می‌گیرند. خیلی معمولی می‌آیند و بعد از اقامه نماز بدون هیچ‌گونه مصافحه و برخورد با مردم می‌روند. مردم هم هیچ‌گونه قداست و ارزش معنوی برایشان قائل نیستند. سن امام جماعت از بیست تجاوز نمی‌کرد. او که از حوزه درس امام شافعی بود نمازش را با یک چهره بسیار جدی و عبوس، دستها بر سینه و پای باز به فراخی سینه (۱) و بسیار آرام خواند. فقط اللّه اکبر را بلند می‌گفت. بعد از نماز آهسته ذکرهایی گفتند و به سرعت پراکنده گشتند.

روحانی کاروان در وصف حطیم- بین حجرالاسود و در کعبه- و نماز در حجر اسماعیل گفت و ما پس از شنیدن سخنانش روانه مسجدالحرام شدیم، بخصوص که از صبح هم نرفته بودیم؛ شبهای حرم صفای دیگری دارد. این بار از قسمت باب‌الندوه که حجر اسماعیل

۱- در حدیث رسول خدا خوانده بودم که پیامبر مسلمانان را در حین نماز از «صفد»؛ فاصله انداختن و از هم بازنهادن دواستخوان قوزک پا نهی فرمودند از این رو با روشی که اینان می‌خوانند هیچ گونه مطابقتی ندارد. عوارف المعارف سهروردی ص ۱۳۳

ص: ۲۷۵

مقابلمان بود وارد شدیم. ورود به محوطه طواف از اینجا تا حدّی راحت‌تر است. بیش از نیم‌دایره‌ای به محلّ شروع طواف فاصله داشتیم که سرانجام خود را به میان جمعیت رساندیم.

طواف، این نماز متحرک که توقّف و ایستادنی در آن نیست را آغاز کردیم از همان مبدأ حرکت- سنگ مرمر سیاه کف صحن که حجرالاسود را به گوشه صحن مسجدالحرام متصل می‌کند- اللّه اکبر گفتیم. انسان در آن هنگام حالتی دارد که به وصف نمی‌آید. وجود آدمی شور است و احساسات و عشق ...

طواف که به پایان رسید، بیرون آمدم نماز طواف را- که مستحب بود- خواستم در حجر اسماعیل بخوانم (۱) به هر زحمتی بود خود را به داخل حجر رساندم و مشغول نماز شدم، چند دو رکعتی برای خود و دوستانی که التماس دعا گفته بودند و رفتگان و شهدا و بخصوص عزیزانم که اکنون در این عالم نیستند و در جوار قرب حق مسکن گزیده‌اند، خواندم. اشکها بود که سرازیر می‌شد یک دو رکعتی هم بیاد و به علاقه و به نیابت از طرف ... تا الطاف خفیه حق شامل حالش شود و ما را بیش ازین منتظر نگذارد و ...

حال که دارم آن لحظات سراسر از معنویت و اخلاص را می‌نویسم، پرده‌ای از اشک بر چشمانم حلقه زده. بعد از حجر اسماعیل به طرف حجرالاسود رفتم جمعیت امان نمی‌داد. به زحمت دستم به قسمتی از حجر رسید. در همان لحظه با گریه و انابه از خداوند خواستم که دستم را در آتش جهنم نسوزاند و مورد مهر و شفقت خویش قرار دهد. اما به این حدّ قانع نشدم و به قسمت حطیم آمدم استغاثه و دعا را مناسب دیدم، همانند بچه‌ای که از پدر و مادرش چیزی طلب می‌کند، خواهشم را با صاحب خانه در میان گذاشتم اصرار پشت سر اصرار، درخواست پشت سر درخواست، با زبان مادری با یلایلا با ... هیچوقت خود را اینگونه ندیده بودم، از همانجا در میان هجوم مشتاقان حجر، دست راستم را به حجرالاسود رساندم.

در میان حَجَر و هجوم جمعیت قرار گرفتم. بیم آن داشتم که خطری متوجّهم شود، از این رو بالای قسمت شیب‌دار ۳۰ سانتی (شاذروان) رفتم کم مانده بود که نفسم بند آید. می‌خواستم بیفتم که آخرین تلاشم را کردم و دستم را به حجرالاسود رساندم. بیعتی بود با حق و راه او و این که همواره بر این راهِ مطمئن و استوار بمانم؛ دیگر رمقی در بدنم نبود. موج جمعیت حرکتم داد و ۱۰ متر آن سوی مقام ابراهیم برد!

ظهر از مسجدالحرام راهی خانه شدیم و همه چون سیل به دامنه- مسجدالحرام-

---

۱- فقط طواف واجب نمازش پشت مقام ابراهیم است.

ص: ۲۷۶

سرازیر گشتیم. جای تأسف است که در اقامه نماز موفق نبودیم و در اجرای به هنگام این سنت محمدی تلاش نکردیم؛ این ضعف ما شیعیان است که چرا اینگونه‌ایم؟! علت کجاست؟

حیف است که آدمی در خانه کعبه باشد و اینگونه کاهل نماز! در حالی که برادران اهل سنت، هنگام نماز با رغبت و شوق در جماعت حضور می‌یابند.

در صف نماز، نفر جنب چپی‌ام مسلمانی بود از اندونزی از نژاد زرد و نفر دست راستیم سیاهپوستی بود از آفریقا و من هم مخلوطی از سفید و زرد و سیاه چند رگه گندمگون، هیچ حرفی نزدیم و نمی‌دانستیم که بزنیم ولی احساس نزدیکی و اخوت حس کردیم که ناشی از اعتقاد مشترک، عمل مشترک و ... بود تقبّل‌اللّه گفتم و آنها خوشحال جواب دادند، جزوه دعاهای مناسک حج را می‌خواندند؛ دعای سعی، دعای طواف و ... بعد از نماز هوا گرمتر شده بود و از جمعیت طواف کننده کاسته می‌شد. فرصتی است برای ما خوزستانیها که چند رکعتی نماز در حجر اسماعیل بخوانیم، ستونی حرکت کردیم و خود را به حجر اسماعیل رساندیم، گرچه داخل شلوغ بود اما جایی برای خویش دست و پا کردیم و مشغول شدیم، قدری به گریه و ناله گذشت و استغاثه و قدری هم به نماز خواندن برای این و آن.

برگشت ما از حرم پیاده و با تشنگی و گرسنگی همراه بود ولی بخاطر همان چند لحظه حجر اسماعیل ارزید. خداوند خود راههای امن و استوار خویش را برویمان گشاده نگهدارد و آثار معنوی و روحانی حج را تا آخرین لحظات عمر همراهمان بگرداند و لحظه‌ای ما را به حال خویش وامگذارد و این قبیل توسلات ما را به شایستگی بپذیرد و مورد اجابت خویش قرار دهد؛ انک ولیّ النعم وانک علی کلّ شیء قدیر.

در راه چندین زن عرب را دیدم که دختران سفید هفت هشت ساله‌ای را با خود همراه داشتند و کالسکه خرید اجناس پر از احتیاجات غیر مفید روزانه، مقنعه‌شان را مانند گلی در پشت سر گره می‌زنند و روبندی بر روی آن می‌گذارند. مانتوی بلندشان سیاه رنگ بود و نسبت به حجاب خشک و شدید و عبوس زنان نگهبان در حرم ظرافت و انعطافی بیشتر داشت. زنان آفریقایی ولنگار و لاقید به نظر می‌رسند اما نمی‌دانم چرا از حجاب مالزیاییها خوشم آمد، شاید به علّت ظرافت و هنری است که در حجاب آنهاست.

حجاب ایرانیها هم در لباس احرام مناسب است، هم برجستگی و ظرافت نژاد زرد را داراست و هم با فرهنگ و خُلق و خوی ایرانی سازگار است و در مجموع معتدل، ملایم و

ص: ۲۷۷

منطبق با شرع است.

چند بچه عرب را دیدم که آب می‌فروختند و سر و وضعی نامناسب داشتند، فقیر و با فرهنگی پایین، گویا از مناطق فقیر نشین جنوب شهری‌ها؛ این چند روز گدایانی را دیده بودم که در کنار مسجدالحرام مانده غذاها را می‌بردند و از ماشینهای سعودی نان و ماست می‌گرفتند مسلم است در مقابل این رفاهی که در شهرها شاهد آنیم تهیدستانی هستند که در همین گوشه و کنار شهر زندگی می‌کنند و برای تأمین مایحتاجشان در اطراف مسجدالحرام گرد آمده‌اند! نفت را فقط صرف ظواهر می‌کنند. در این کشور بسیارند افرادی که با وسایل بدوی و عشیره‌ای در بادیه‌های عربستان روزگار پرمشقّتی را سپری می‌کنند و از امکانات مدرن شهری کاملًا بدور و بیگانه‌اند.

حکومت عربستان آماری از تعداد زاد و ولد و گزارشی از موقعیت فرهنگی جامعه خویش و میزان باسوادها و بیسوادها در دست ندارد و اصلًا هنوز تعداد جمعیت شهری و روستایی- عشیره‌ای خود را نمی‌داند ...!

از سیاست فاصله بگیریم و کمی هم به مناسک و احکام بپردازیم، چند روز است که دو روحانی کاروان اصرار دارند که حمد و سوره را حداقل به خاطر طواف نساء هم که شده برای زائران کاروان بخوانند. معضل عجیبی است طواف نساء! اگر اشتباه بخوانی مثلًا «س» را «ص» تلفظ کنی یا «ط» را «ت» بگویی می‌دانی چه می‌شود؟ واویلا- است! اگر مجرد باشی نمی‌توانی زن بگیری و در صورت تأهل که پناه بر خدا ...!

بحث پیرامون این قضیه به اتاق ما هم سرایت کرده و پچ پچ راه افتاده است. استاد صفرعلی که مرتبه دوّم تشرّف او به حج است، از کم و کیف آن آگاهی بیشتری دارد و می‌گوید:

«اگَ ایطور خُونی مارْ غُلُوم ادَسْتِ رُووَ!»

هر دفعه‌ای چند نفر نزد آقا می‌روند و او با صدای بلند و واضح و تأکید بر جاهای حساس، قرائت را تصحیح می‌کند؛ «... رَبِّیَ الْاَعْ اعْ اعْلی وبِحَمْدِه»، «سُبْحانَلْ نَلْ نَلْلهِ وَالْحَمْدُ لِللْ لِلْلهِ ولا ...» و همینطور کلمات مسأله‌دار دیگر.

بیشتر، از این گوش وارد و از گوش دیگر خارج می‌کنند و یادگیری نمی‌بینیم. سنین عمر از بیست و چند سالگی که گذشت تار آواهای گلو آنقدر ستبر می‌شوند که دیگر محال است بتوان حرفها را مانند عربها تلفظ کرد، البته برای ما چندان مشکل نیست، چون در

ص: ۲۷۸

مخارج حروف دست کمی از عربها نداریم، دردسر ما بیسوادی و دقّت نکردن است و مشکل برای آن ترک آذری است که «انَّ الْهَمْتَ وَنِّهْمَةَ!» نگوید و «سُبْهانَ اللَّه!» و «رهمن الرّهیم!» نخواند.

امروز با خستگی و مریض‌حالی گذشت، مزاج یُبْسَم هم که قوز بالا قوز شده، اینهمه پرتقال و خاکشیر! بیشتر شکمم را بند کرده، دارد کلافه‌ام می‌کند، هرچه مُسْهِل می‌خورم بهبودی حاصل نمی‌شود. شب گذشته به درمانگاه جدیدالتأسیس شماره ۵ ایران رفتم، طبقه دوم ساختمانی را اجاره کرده‌اند و دو پزشک خوش برخورد و خوش تیپ مریضها را می‌بینند.

مراجعه کنندگان هر یک دردی داشتند؛ سرماخوردگی، گرمازدگی، حسّاسیت و ... از میان داروها قرصهای ادولت کُلْد، آنتی هستامین، آموکسی سیلین و شربت اسپکتورانت نصیب من شد. از تلاش منظم و آرام و بی‌سر و صدای بهداری خوشم آمد، سری به بهداشت و درمان سعودیها هم زدیم که اینهمه تعریف می‌کنند و از شأنش می‌گویند! من که چیزی ندیدم! گاهی با بی‌انصافی تمام، زحمات و ارزشهای خودمان را نادیده می‌گیریم و باورمان می‌آید که مرغ همسایه غاز است. با همه کمبود دارو و پزشک، درمانگاههای ایرانی خوب می‌رسند، کم متخصص نداریم. به بیماران بسیاری از کشورهای دیگر برخوردم که سراغ بهداری ما را می‌گرفتند. از آنها بخوبی استقبال می‌شود. بدون حق‌الزحمه معاینه می‌شوند و حتی دارو نیز، بی آن که وجهی دریافت کنند، در اختیارشان قرار می‌گیرد.

مشکل اصلی در آنجا مُسری بودن دردهاست، بسیار سریع به دیگران سرایت می‌کند.

کار خدمه کاروان امروز سنگین بود چادرها را در منا و عرفات تحویل گرفته‌اند و قدری هندوانه «هفوفی» خریده‌اند برای روز چادرها. اما هنوز غذایمان همان غذای وارداتی است؛ پرتقال مصر، موز کلمبیا، آب پرتقال و بیبسی جدّه با کارخانه آمریکا، برنج هندی، مرغ فرانسوی، گوشت نیوزیلندی، چای سیلانی، قند بلژیکی، پیاز هندی و ...!

از امروز بعد از ظهر حرکت به سوی عرفات شروع شده و هوا بدجوری دم کرده است.

روز بادبزن‌هاست. ساعتی قبل یک دوش گرفتم و احرام را پوشیدم و در پشت بام هتل مکه رو به قبله نشسته‌ام. آسمان مکه ابرهایش سفیدی خاصّی دارد سرخی عجیبی در گوشه آسمان می‌بینم که از نورافکن‌های «منا» است ماه در آسمان آنقدر بزرگ شده که در مقابل ستارگان کم رونق اظهار خودنمایی و تفاخر می‌کند در این هوا که گاه گاهی نسیمی می‌وزد در

ص: ۲۷۹

خویش می‌نگرم چه کرده‌ام؟ چه بایـد می‌کردم که نکرده‌ام؟ چه باید بکنم و همت و توفیق از صاحب بیت بخواهم که همواره یار و یاورم باشد و مرا بی‌انس و الفتش هرگز نگذارد و تفضّل نماید که عرفات را درک کرده، توبه ما را بپذیرد و حوائج‌مان را برآورد.

خدایا! بر رنج‌ها و دردهای کهنه و زخمهای ریش ما مرهم احسان و لطف و انعام بنه.

خـدایا! پرتوی از شـعاع معرفت دیـار محشـرگونه عرفـات را در دلهایمان بتابان و آرامش و سـکینه‌ای نازل کن تا فقط رضایت تو را بجوییم و تو را ببینیم و لحظه‌ای بی‌تو نباشیم.

خـدایا! تـو آگـاه به ذات الصـدوری، تـو علیمی، تـو خـبیری، تـو سـمیعی، تـو سـزاوار ثنـایی، تـو غفارالـذنوبی، تـو سـتّارالعیوبی، تو کـاشف‌الکروبی، تو نعم‌الطبیبی، تو نعم الحبیبی، تو نعم المجیبی، غیر از تو کسـی نیست. وجود تویی، هستی تویی، مـایه امیـد تویی، روضه رضوان تویی و ...

ای خدای پاک و بی‌انباز و یار دستگیر و جرم ما را درگذار

بازْ خَرْ ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید

حرمت آن که دعا آموختی در چنین ظلمت چراغ افروختی

دستگیر و ره نما توفیق ده جرم بخش و عفو کن بگشا گره

عرفات

ساعتی از نیمه شب گذشته بود که سوار ماشینهای روباز شدیم و حرکت آغاز گردید.

نزدیکی مسـجد جن نیت احرام داده شـد؛ «احرام می‌پوشم برای حـج تمتع از حَجّهْ‌الاسـلام واجب قربـهً الی اللّه» و بعـد لبیک و اینبار روحانی کاروان وسواس بیشتری به خرج می‌دهد.

فریاد لبیک اللّهمّ لبیک ... تا عرفات همچنان بلند بود. سه ساعت از نیمه شب گذشته بود که به عرفات رسیدیم و منطقه داخل آن را دور زدیـم، ماشـاءاللّه به این عظمت! می‌گفتنـد صـحرایی است به درازای ۱۲ کیلومتر و پهنـای ۶ کیلومتر و در فاصـله ۲۲ کیلومتری شمـال مکه بر سـر راه طائف واقع شـده. اکنون وصل است به شـهر و کاملًا پوشـش جنگلی پیـدا کرده و دور نیست که این صـحرای سوزان و لم‌یزرع، به جنگلی سـرسبز و گردشـگاهی فرحبخش تبدیل شود! با این که شب بود اما نورافکن‌های عرفات روز را تداعی می‌کردند. بیش از یکهزار پایه سیمانی به بلندای ۳۰ متر و بر بالای هر کدام ۱۵ ردیف سه‌تایی نورافکن و ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار چادر و

ص: ۲۸۰

تقریباً همین مقدار اصله درخت «تیم». محل رویش این نوع درختها صحراهای آمریکا بوده که با یک طرح و نظم خاصی، در محورهای معینی کاشته‌اند، تا چند سال دیگر عرفات به یک پیک‌نیک روز تعطیلی تبدیل خواهد شد من مخالف سرسبزی نیستم ولی پیشرفت و توسعه این افکار دیر یا زود ما را از هدف اصلی و سمبلیک این مناسک دور می‌کند. آن صفا و سادگی صحرای عرفه بوده که معرفت و شناخت را به وجود آورد. مسلّماً وقتی گردشگاه و محلّ تفریح شد ما را به عالم بالا و سیر الی‌اللَّه پرتاب نمی‌کند؛ امکانات بسیار زیادی را در عرفات می‌بینم که کارهایی خارق‌العاده و شگفت‌آورند اما برای حج و حجاج سمّ قاتل و کشنده‌ای که بنیانهای استوار این سنت ابراهیمی را سست می‌کنند و یک نمای ظاهری و فریبنده‌ای که از محتوا خالی است نشانمان می‌دهند. واقعاً چه احتیاجی است به باران مصنوعی پودرگونه؟! چه ضرورتی است اینهمه کانتینرهای مبرّد که علاوه بر «میاه نقیّه» انواع میوه، ماست، خرما و ...

را به این سو و آن سو می‌پراکنند؟! این همه اسراف و تبذیر برای چه؟! اینگونه کارها را باید در مقایسه با هدف اصلی سنجید و دید که چند درصد ما را به آن نزدیک می‌کنند. در طرح هدفها و برنامه‌های حج به اشتباه نرفته‌ایم؟! این کجا و حج ابراهیمی کجا ...؟!

شب بود که رسیدیم، کاروانها یکی پس از دیگری می‌آمدند و در چادرها مستقر می‌شدند. گروهی به خواب و استراحت می‌پرداختند و بیشترشان به صحبت و عبادت. فضایی ملکوتی در چادرها احساس می‌شد و نسیمی از عطر دل‌انگیز راز و نیازهای شبانه به مشام می‌رسید. هر کس با خود نجواهایی داشت و این تا اذان صبح ادامه داشت ...

ص: ۲۸۱

پی نوشتها:

ص: ۲۸۲

همگام با راهیان کوی دوست

ناهید فلاحتی

کعبه خود سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند ببین یارکجاست؟ گوهر شناس آفرینش درّ گرانی را به امانت نزدم سپرده و وظیفه محافظت و بهره‌جویی از آن را به من محول کرده بود، در حالی که در یک میدان وسیع بازی و سرگرمی واقع شده بودم «وما الحیوة الدنیا الّا لعبٌ ولهو»، هیچ شناخت و اطلاعی از ارزش آن نداشتم یا شاید هم شناخت داشتم ولی سرگرمی‌های فراوان این میدان و بازیگوشی خودم غافلم کرده بود. به هر صورت به عوض حفاظت و قدرشناسی و بهره‌وری از آن، مثل موجود لا شعوری که فرقی مابین خرده شیشه با جواهر قائل نیست، آن گوهر را در خار و خاشاک و آلودگیهای فراوان رها کردم، حتی گاه گم کردم و با راهنمایی همان گوهرشناس آن را یافتم، به تدریج که قدری به ارزش آن درّ واقف شدم. و بصیرت گوهرشناسی یافتم، گوهرم را خاک آلوده و بی جلا یافتم و ناراحت و پشیمان از حماقتها و قدر ناشناسیهای خودم به دنبال چاره گشتم. چه کنم که بار دیگر گوهرم زیبا شود، آخر ممکن است وقت امانت داری‌ام (با فرارسیدن مرگ) به پایان رسد و صاحب گوهر دنبالش بیاید، اینطوری که نمی‌شود به صاحبش برگرداند، باید مثل اوّلش تمیز شود.

خلاصه دنبال چاره بودم، دیدم

ص: ۲۸۳

راهی نـدارم مگر این که به سـراغ گوهر شـناس بروم و از خودش بخواهم که آن را برایم جلاـ دهـد یـا این که به خودم بیاموزد که چگونه جلایش دهم و این بار به او قول دهم که دیگر مراقب باشم ونگذارم خراب شود!.

آری، قصّه حج من این است، می‌خواهم بروم برای جلا دادن، پاک کردن گرد و خاکها و کدورتها، زنگها و رنگها و ...

احساس می کنم عمری به بطالت گذرانده‌ام و کاری نکرده‌ام جز جمع آوری یک مشت تخلفات و اعمالی که اگر صورت مثالی آن را نشانم دهنـد وحشت می کنم و بدون پاکسازی و بیرون ریختن آنها از لای پرونده وصـفحه دلم، تصوّر ایجاد بنای انسانی وساختن چهره انسـان، که لقب «خلیفـهٔ اللّه» گرفته واثری از روح خـدا دارد، برایم متصـوّر نیست. احسـاس می کنم که خـودم را گول می‌زنم نمی‌توانم، کریهی و حیوانیت صورت قبلی را نادیـده بگیرم وحالاـ صورت انسـانی بسـازم. دلم می‌خواهـد حرکـتی، نیـازی، نظری و خلاصه یک چیزی آن را ریشه کن و باطل کند و دوباره به من امکان دهد که از نو بسازم و این را در حج دیدم.

حج یک امکان است، یک میقات است، یک میعادگاه بارعام حق تعالی است.

وقت ملاقات داده و اصلًا خودش دعوت کرده، می‌خواهد به حرفمان گوش دهد، ارتباط مستقیم و نزدیک پیدا کند.

حج یک سـفر است، سفر از خیلی چیزها و حذر از آنها و جاگذاشتن خیلی از اسباب و اثاثیه‌های بی مورد، جاگیر و حتی مضرّ و نیز برداشتن یک توشه بدرد بخور ولازم برای رسیدن به مقصدی بزرگ وآشنا و گاه فراموش شده.

حج سفری است از ارزشهای پست و دون، به مراتب و ارزشهایی بالاتر.

حج سفرِ دل است، معراج روح است، ملاقات قطره است با دریا، اتصال پرتو نورانی است به منبع نور.

و خلاصه حج زندگی ساز است و زندگی شکل دهنده انسان، و انسان «گوهر» است.

امّا تمام حـج قبل از حـج است. مگر ممکن است بـدون این که بفهمی آن گوهرت آلوده شـده و پاک وزیبایش را بخواهی و بدون این که دنبال چاره بگردی و راه تطهیرش را بخواهی و بدون این که تمنّای جلا دادنش را داشـته باشـی، آن گوهرشناس برایت جلا بدهد؟ بعلاوه اگر هم جلا داد نتیجه و فایده‌ای ندارد، چون نفهمیده‌ای که چه چیزهایی آن را خراب

ص: ۲۸۴

وکِدِر کرده بود که از آنها حذر کنی (تقوا و ورع) و نفهمیدی که چطور باید حفظش کنی و آمادگی مراقبت و نگهداری‌اش را پیدا نکردی (خودسازی). پس اگر جلاـ داده‌اش را هم به دستت بدهند فرقی نمی‌کند. دوباره فوری مثل اولش می‌شود، بله باید تلاش کنیم، آن طورکه تشنه آب برای نوشیدن لَه لَه می‌زند و کعبه را بیابیم و طواف کنیم (خدای کعبه را) آنطوری که کبوتران واله و عشق‌باز، ریسمان محبت یار بگردن افکنده و آن ریسمان او را به طواف یار می‌چرخاند (اشاره به خطبه‌ای از نهج البلاغه) و ذات اقدسش را چنان پر قدرت متصل شویم که لحظه‌ای رهایی و گم‌گشتگی و حیرانی نصیبمان نشود.

همواره در زندگی انسان لحظات و ایّامی وجود دارد که هم به سبب موقعیت زمانی و هم از جهت وضعیت روحی خودِ فرد، تکرار نشدنی و برگشت ناپذیر است و چه بسا که گرانبهاترین قسمت عمر او را تشکیل می‌دهد. پس خوشا به حال آنکس که قدر می‌شناسد و از این اوقات کمال استفاده را می‌برد و وای بر او که چشم بر هم می‌گذارد و ندیده ونفهمیده می‌گذرد.

... و حج از آن هنگامه‌ها و ایّام است که باید فرصت را غنیمت شمرد و هر چه بیشتر از آن خوشه‌چینی کرد، باید برای تمام عمر از آن نیرو و برنامه گرفت، باید با آن زندگی را ساخت وخدا می‌داند که هربنده‌اش چگونه بر روضه حج وارد می‌شود و چگونه از آن عبور می‌کند آنچه مسلم است این که چشمه جوشان است ولی بهره هر کس بقدر پیمانه اوست.

روز شنبه ۱۳ مرداد ماه سال ۶۳ (مصادف با ۶ ذیقعده ۱۴۰۴) ساعت ۳ و ۲۰ دقیقه بعد از ظهر، بعد از ساعتها انتظار، که شاید به اندازه روزها برایم طولانی شده بود، از فرودگاه تهران به طرف جده حرکت کردیم، در طی ۳ ساعت پرواز، هر کس در خودش غوغایی داشت. در آن لحظات خدا می‌داند در دلها چه چیز بود! خسته از انتظار، مُشتاقِ رسیدن و زیارت، و با حالت ناباوری و هیجانی که مانع از آرام داشتن و خوابیدن می‌شد بالأخره ساعت ۶ و ربع بعد از ظهر به وقت تهران و ۵ و ۴۵ دقیقه به وقت جده بود که در فرودگاه جده پیاده شدیم.

در جده حدود پنج ساعت بودیم که به نماز و شام واستراحت صرف شد، ساعت حدود یک نیمه شب بود که با ماشین به قصد مدینه حرکت کردیم، نماز صبح را در منطقه بدر خواندیم و حدود ساعت ۱۰ صبح بود که با خستگی فراوان که به علت بدی

ص: ۲۸۵

راه عارض شده بود، به منزلی که پیشتر در مدینه آماده شده بود رسیدیم و ساعت ۶ بعد از ظهر راهی حرم مطهر حضرت رسول شدیم. در آن لحظه که به طرف مسجد النبی قدم برمی‌داشتم همواره این کلمات در گوشم طنین افکن بود که:

«حواست هست پا جای پای چه کسانی می‌گذاری، چه راحت راه می‌روی! هیچ می‌دانی که این کوچه و خیابان گواه حرکت‌ها و رفت و آمدهایی بوده و گفتگوهایی را به یاد دارد؟!» گوشه‌هایی از تاریخ پیامبر و ائمه- علیهم صلوات اللَّه- برایم تازه می‌شد وسعی می‌کردم بتوانم آنها را حس کنم.

نزدیک حرم که رسیدیم، با کنجکاوی به هر طرف نگاه می‌کردم.

گلدسته‌های بلند و زیبای حرم نمایان است، وقتی چشمها به گنبد رسول اللَّه می‌افتد مثل این که بند دل آدم پاره می‌شود! شوق و ذوقی که داشتم با ناباوری عجیبی آمیخته شده بود. «خدایا! سپاس تو را که به من لیاقت و سعادت این را دادی که به حضور رسولت برسم. اینجا خانه محمّد بوده، خانه فاطمه بوده، علی و حسنین اینجا زندگی کرده‌اند، مدینه شهر ائمه است، شهر وفادار به پیامبر است. وقتی به شهر می‌نگری به یاد می‌آوری استقبال انصار از رسول خدا- ص- را. به قول یکی از دوستان، آدمی در مدینه احساس امنیّت می‌کند، از غضب و بد اخلاقی و آزار عربها که پیشتر شنیده بودم، در مدینه ندیدم. گوئی اینها با عربهای مکه فرق می‌کنند، هرچه باشد مدینه پناه دهنده و پذیرای رسول اللَّه بوده، در حالیکه در مکه جز رنج و شکنجه به آن حضرت نرسید» در همین فکرها بودم که وارد حرم شدیم. مسجد النبی عجب عظمت و شکوهی دارد! به دنبال ضریح مطهر می‌گشتیم، وقتی فهمیدم که عصرها اجازه نمی‌دهند به آن قسمت برویم، خیلی ناراحت شدم، به هر حال گوشه‌ای از مسجد نشستیم و زیارت خواندیم و بعد هم نماز مغرب را به جماعت بجا آوردیم. دیدن و حضور در نماز جماعت مسجدالنبی برایم بسیار جالب بود. شکوه و عظمت خاصی دارد. امام جماعت مسجدالنبی لهجه فصیح وبلیغ ولحن زیبایی دارد. از طرفی بزرگی مسجد، فراوانی جمعیت که سطح خیابانهای اطراف مسجد را هم می‌پوشاند و انواع و اقسام آدمها که در جمعیت دیده می‌شوند هر بیننده و ناظری را جلب می‌کند، هر روز هم که می‌گذرد بر تعداد افزوده می‌شود؛ به نحوی که این روزهای آخر دیگر مغازه

ص: ۲۸۶

دارهای نزدیک حرم موقع نماز توی مغازه‌شان متصل به جمعیت بودند!

چقدر خوب می‌شد اگر همه مسلمانها به خصوص شیعه‌ها تقیّدشان به نماز اینگونه بود، البته جای تأسف دارد که این ظاهر جالب، فاقد معنا است و دشمنان از همین وسائل هم برای پیشبرد مقاصدشان استفاده کرده‌اند، غیر از نمازشان چیز دیگری که برایم جالب بود، حفظ اصالتشان است از نظر لباس.

خلاصه همه اینها بر تصوّر زمان صدر اسلام و مدینه پیغمبر کمک می‌کند، حیف که قیافه شهر، سادگی‌اش را حفظ نکرده و ظاهر نسبتاً پیشرفته‌ای داشت، ساختمانهای چند طبقه، شرکتهای بزرگ و خلاصه فرمهای ساختمانی غربی و از این قبیل.

بگذریم، سخن به اینجا رسید که نماز جماعت را خواندیم و بعدش دسته جمعی به سوی قبرستان بقیع راه افتادیم، مسیرمان از کوچه بنی‌هاشم بود کوچه پیچ در پیچ و باریک و قدیمی است که از جلو حرم، روبروی در جبرئیل شروع می‌شود و روبروی بقیع ختم می‌شود. عده‌ای از بنی‌هاشم در آن کوچه زندگی می‌کرده‌اند آثاری از خانه امام حسن و امام زین‌العابدین هم در آنجا بوده ولی ما ندیدیم، این کوچه بر خلاف بیشتر جاهای مدینه، آن ظاهر قدیمی و تنگ و خاکی‌اش را حفظ کرده و خانه‌های کاهگلی قدیمی ساز دارد. آدمی آنگاه که از کوچه می‌گذرد، در نظرش می‌آید که فاطمه زهراء- س- دست حسنین را در دست دارد و به بیت‌الاحزان می‌روند. آخر بیت الاحزان هم پشت بقیع است و خانه زهراء- س- هم در کنار مسجد پیغمبر (الآن داخل مسجد واقع شده) و اینطور که می‌گویند مسیر دختر پیامبر از این کوچه بوده است. چگونه می‌شود بقیع ظاهری بس ساده دارد، چرا؟! چگونه می‌شود ظاهر بی‌نور و ساکت خرابه بقیع را دید و اشک نریخت؟! بقیع تنها زمینی است که یکجا پیکر مطهر چهار امام (امام حسن، امام سجاد، امام‌باقر، امام‌صادق- علیهم‌السلام-) را در خود دارد، آنهم کنار هم، با ظاهری این چنین، دریغ از یک سنگ قبر! برروی قبر چیزی نمی‌بینی جز ۴ یا ۵ سنگ کوچک که طرف سر قبر بر خاک کاشته‌اند. خدایا! این چه زمینی است که توانسته است این همه عظمت را در خود جای دهد! به امام حسن- ع- فکر می‌کنی، دلت مملوّ از نفرت و کینه نسبت به دشمنان اهل بیت می‌شود و یادت می‌آید که چطور بعد از سالها تعدّی

ص: ۲۸۷

به حقوق خانـدان عصـمت و خانه نشـین کردن علی بن ابیطالب وبعد از ایسـتادگی در مقابل عدل علی- ع- لبه تیز حمله‌شان رو در روی فرزندش امام حسن قرار گرفت، با تحمیل صلح مظلومیتی برای آن حضرت ایجاد کردند که به شـهادت تاریخ حتّی بین شیعه هم امام حسن ناشناخته و مظلوم است اینک فضای قبرستان بر این ظلم گواهی می‌دهـد. حسّ می‌کنم آسـمان مـدینه رنگ دیگری دارد. زمین مـدینه زمین دیگر و هوایش هوای دیگر است. مدینه شـهر محبّان و دوسـتداران خدا و شـهر رسول اللّه است. شـهری که ائمه- علیهم‌السلام- آنجا زیسته‌اند. شایسته‌ترین انسانها را در خود پرورده‌است. مـدینه مقامی بس والا دارد و هیـچ سـرزمینی- جز مکه- به قدر مدینه عزّت پیدا نکرده است. مدینه خاطرات تلخ و شیرین بسیار دارد. ای آسـمان مدینه، چه کسـی شاهد صادق‌تر از تو؟ از شـبهای مـدینه و از روزهـایش بگو؛ از نزول ملائـک و فرشـته وحی. توکه ناله‌ها و درد دلها و آه و سوزهای علی شـنیده‌ای و مناجاتهای او را به یاد داری. تو خانه نشـینی علی را دیدی و شاهد بودی که مدینه در سوگ زهرا نشسـته، عزا دار رحلت ائمه گشته و مرگ رسول اللّه را دیـده است. مـدینه! تو چقـدر طاقت داری! این همه غم و انـدوه را دیـده‌ای و هنوز پابرجایی؟! در پشت دیوار بقیع، پشت در بسـته و دیوار قبرستان بقیع، بر روی زمین نشستن و دعای کمیل خواندن چه زیبا و لذتبخش است، به خصوص که ما فردایش عـازم مکّه بـودیم. جمعیت عظیمی جمـع شـده بودنـد، خیابانهـای اطراف بقیـع از جمعیت مـوج می‌زد. شُرطه‌ها (پلیس) با بی‌سیمهایشان از دور مراقب بودند. تعدادی از آنان نیز داخل قبرستان ایستاده بودند و از روی دیوار نگاه می‌کردند.

فریـاد شـعارهای شـرکت کننـدگان در دعای کمیل به آسـمان برخاست. آدمی باشـنیدن شـعار «الموت لامریکا، والموت لاسـرائیل» هیجان زده می‌شد، مغازه دارهای اطراف وغیر ایرانیهای عرب و غیر عرب با تعجب نگاه می‌کردند. شـعارهای اللّه اکبر، لا اله الّا اللّه، محمّد حبیب اللّه، محمد رسول اللّه، محمد امین اللّه که داده می‌شد بی‌اختیار مو به بدن آدم راست می‌گشت.

روز یکشنبه ۲۱/ ۵ بعد از ظهر دسـته جمعی برای دیدن اماکن ومساجد اطراف مدینه حرکت کردیم، ابتدا به دامنه کوه احُد آمدیم، قبرستان شهدای احُد، قبرستان ساده‌ای است که قسمت جلوی آن پنجره قهوه‌ای رنگی دارد شبیه پنجره طلا و پنجره نقره

ص: ۲۸۸

امام رضا–ع– که تعدادی دخیل بر آن بسته شده! اینجا هم کسی را نمی‌گذارند داخل شود، باید از پشت پنجره زیارت خواند. قبر حمزه سید الشهداء، عموی پیامبر در اینجا مدفون است که با سنگهای سیاه رنگ کوتاهی، اطرافش را حدود ۲۰ سانتی متر بالا آورده‌اند. این قبرستان در شمال شرقی‌مدینه، پایین کوه احد است. منطقه احد اینک به صورت شهرکی در آمده و آباد شده است. در نزدیکی قبرستان احد، مسجد مباهله قرار دارد. این مسجد گنبد کوچک و بلند و سبز رنگی دارد و مسجد آبادی به نظر می‌آید اما متأسفانه درش بسته بود و کسی نمی‌توانست وارد شود. بعد از قبرستان احد به قصد مساجد سبعه حرکت کردیم. ابتدا به مسجد قبلتین رفتیم گنبد سفید کوچکی دارد و در قسمت بلندتری نسبت به سطح زمین قرار گرفته است. (۱۵– ۱۰ پله بالا می‌رود) آنجا هم دو رکعت نماز گزاردیم. این مسجد همان است که پیغمبر در آن مشغول خواندن نماز ظهر بودند، در رکعت دوم نماز جبرئیل نازل شد و پیغمبر را از بیت المقدس به طرف کعبه تغییر داد و بقیه نماز را به سوی کعبه بجا آورد.

بعد از مسجد قبلتین به سوی محلّی که شش مسجد در آن واقع است رفتیم؛ مسجدزهرا– س–، امیرالمؤمنین علی–ع–، سلمان، فتح (احزاب)، عمر وابوبکر. آنجا مثل قبرستان احد در دامنه و پای کوه است در شمال غربی مدینه که آن را کوه سلغ نامند. ساختمان سفید اتاق مانند که خیلی ساده است و در کوچکی دارد مسجد فاطمه– س– است. پشت و بالاتر از آن، در دامنه کوه، مسجد حضرت علی–ع– است که پله می‌خورد و بالا می‌رود. سردرش طاقی دارد و بزرگتر از مسجد فاطمه است.

محرابی هم در آن هست، در طرف چپ این دو مسجد، هم سطح زمین، ابتدا مسجد عمر و عقب‌تر از آن مسجد ابوبکر است که این دو مسجد آخر دارای کولر و چراغ و امکانات است اما نمازگزار هر دو کم است.

بعد از این دو، مسجد فتح و سلمان است که در کنار هم واقع شده‌اند. ابتدا مسجد سلمان روی سطح زمین وپهلویش، در دامنه کوه، مسجد فتح یا احزاب است که از نظر بلندی و ظاهر، شبیه مسجد حضرت علی–ع– است وروبروی آن هم قرار گرفته. این منطقه مربوط به جنگ احزاب یا خندق است که به پیشنهاد سلمان فارسی، بین قشون دشمن و شهر را خندق کندند. مساجد حضرت علی، سلمان، ابوبکر، عمر و حضرت زهرا محل نماز آنها بوده. مسجد

ص: ۲۸۹

حضرت علی یادگار محل نماز آن حضرت، هنگام نگهبانی و مراقبت از شهر مدینه است. مسجد فتح جایی است که به دعای پیغمبر و به دست حضرت علی- ع- فتح و پیروزی در جنگ احزاب نصیب مسلمانان شد، اینجا چون پای کوه است و این مساجد هم اتاقهای ساده است، تقریباً توانسته حالت طبیعی‌اش را حفظ کند (البته این اتاقها را بعد ساخته‌اند)، از این نظر خیلی جالب بود که می‌توانست صحنه‌های جنگ خندق را در ذهنم به تصویر بکشد که برای اختصار از شرح آن خودداری می‌کنم.

نزدیک غروب بود که از آنجا راه افتادیم و به سوی مسجد قبا آمدیم، این مسجد در جنوب مدینه واقع شده وعظمت خاصی دارد، مسجد بزرگ و با شکوهی است بر سردرش آیه «أفمن أسّس بنیانه علی تقوی من اللّه ورضوان خیرٌ ام من اسّس بنیانه علی شفا جُرفٍ ...»

را نوشته‌اند. شأن نزول این آیه مربوط به ساختن مسجد ضرار است که منافقین برای از بین بردن عظمت قبا و پیشبرد اهداف شوم خود، در مقابل مسجد قبا ساختند. نزول این آیه که بنیان مسجد قبا را بر تقوا و بنیان مسجد ضرار را به سستی در کنار سیل می‌داند، منجر به این شد که وقتی آنها آمدند پیش پیغمبر و خواستند که آن حضرت در آنجا نماز بخواند تا تأیید مسجد شود، پیغمبر دستور خراب کردن مسجد را دادند؛ به طوری که امروز دیگر اثری از آن نیست. مسجد قبا اولین مسجدی است که بدست پیغمبر بنیانگذاری شد هنگامی که پیغمبر به دعوت اهل یثرب وبرای نجات مسلمین از رنج و شکنجه قریش در مکه بسوی مدینه هجرت می‌کردند در محله قبا که نزدیک مدینه بود (الان جزو شهر مدینه است) توقف کردند و به درخواست اهل قبا کلنگ مسجد قبا را زدند و یاران پیغمبر بخصوص حمزه سید الشهدا زحمت زیادی در ساختن آن کشیدند، این مسجد قبل از مسجد النبی پایگاه بزرگی برای اسلام بحساب می‌آمد و حضرت محمّد- ص- در آنجا مکرّر نماز گزارده‌اند. حتی بعد از ساختن مسجدالنبی، گاهی با پای پیاده به قبا می‌رفتند و در آنجا نماز می‌خواندند. وقت وداع وخدا حافظی از مدینه نزدیک و نزدیکتر می‌شود. شبی که فردایش عازم مکه هستیم پشت دیوار بقیع عقده دلی باز کردیم و به طرف حرم پیغمبر راه افتادیم، درهای حرم بسته است و گروههای کوچکی از مردم پشت دیوار مسجد نشسته، دعا می‌خوانند و با خدا

ص: ۲۹۰

مناجات می کنند، ماهم سلامی دادیم و برگشتیم. فردا صبح زود در حالی که دلمان مملو از حسرت و اندوه وداع بود و در عین حال دلهره وشوق از انجام عمره و دیدن خانه خدا را داشت، عازم حرم شدیم و- اگر خدا قبول کند- با حال خوشی زیارت کرده، در دل گفتیم:

خدایا! از رسولت گرامی‌تر در زمین سراغ نداریم اگر چه خطاکار و عاصی هستیم اما باز جزو امّت محمّدیم، أللهم ارزقنا شفاعته. خدایا! اینجا مسکن ومأوای دختر رسولت، عزیزترین زن عالم، زهرای مرضیه است، به حرمتش چنان توفیقی بما عنایت کن که روز جزا رو سیاه و خجلت زده‌اش نباشیم، پروردگارا! اینجا شهر طاهرین است، نمی‌خواهم بدون طهارت نفس از اینجا بروم. یا اکرم الاکرمین ویا ارحم الراحمین، اغفر لی وارحمنی وتُب علیّ انّک أنت التواب الرّحیم. خدایا! حاجتمندان زیادند.

گرفتاریها فراوان است. به هنگام آمدنم به این دیار مقدس مادران شهدا و آنهایی که دلسوخته بودند و عزیزی در جبهه داشتند و پیروزی در جنگ را می‌خواستند، سفارش کردند که دعا کنیم؛ خدایا! به مقرّبان درگاهت، که در این دیار خفته‌اند، خواسته و آرزوی این دلسوختگان را برآورده ساز، «یا مجیب دعوهٔ المضطرین» ساعتها به سرعت می گذشت و هرکس به نوعی خودش را برای رفتن به مکه آماده می کرد، دلهره و نگرانی را از چشم بیشتر زائرها می‌توانستی بخوانی. پیوسته از همدیگر می‌پرسیدند باید چکار کنیم اعمال ومناسک عمره را مرور می کردند. اکنون پیش از آن که لباس احرام بپوشیم باید خودمان را تطهیر کنیم و وجودمان را همانند لباس احرام تمیز و زیبا و بی‌رنگ سازیم. بعد از غسل، همه لباس احرام به تن دارند، منظره بسیار جالبی است. چهره‌ها نورانی و زیبا است. حالتِ آمادگی برای حج و مقصد و آهنگ به سوی حرم امنِ خدا در چهره‌ها دیده می‌شود.

مسجد شجره

برای کسانی که از مدینه عازم مکه هستند «میقات» مسجد شجره است و همه باید محرم شوند اما چون در مسجد جا و امکانات برای خانمها نیست که لباس احرام بپوشند، بیشتر در مدینه احرامشان را می‌پوشند و در مسجد شجره نیّتِ احرام می کنند. اما مردها در خود مسجد مُحرم می‌شوند. خلاصه وقت حرکت شد و ما در حالی که از هر لحظه‌ای برای مرور مسائل و

ص: ۲۹۱

مناسک عمره استفاده می‌کردیم سوار ماشینها شدیم و به جانب مسجد شجره راه افتادیم. آنجا میقات بیشتر امامان ما بوده و از این جهت قدر و منزلت دارد.

پس از گزاردن نماز مغرب و عشاء و دو رکعت نماز برای قرب به خدا و آمادگی احرام، چادرهامان را با چادرِ احرام عوض کردیم، در این هنگام به یاد آوردم فرمایش امام سجاد- ع- را که فرمود: هنگام در آوردن لباسهای رنگی و دوخته باید نیّت کنی که هر چه ریا و نفاق وآلودگی است بیرون بریزی و یکرنگ شوی. سفید که یاد آور کفن است نیّت احرام کنی. باید لباس معصیت و گناه و آلودگی را کنار بگذاری و جامه طاعت بپوشی و با خدا پیمان بندگی ببندی و دیگر هیچگاه قراردادِ خلاف رضای خدا را امضا نکنی.

حاجی آنگاه که محرم می‌شود باید مراقبت شدید از نفس کند؛ از حرکاتش، کلماتش، نگاهش، دستش، وخلاصه تمام اعضا و جوارحش. شاید یکی از فلسفه‌های احرام همین تقویت حالت مراقبت در انسان باشد. دوری از ۲۴ چیز به هنگام احرام و در حین انجام اعمال تمرین و آمادگی است برای دوری کردن از محرّمات؛ یعنی وقتی انسان در مدّت احرام از حلال خدا چشم بپوشد، بعد از آن خیلی آسانتر و راحت‌تر از محرمات پرهیز می‌کند.

آنگاه که لباس احرام پوشیدی و نیت کردی، زمان گفتن لبیک است؛

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک ...» در این حال نیز به یاد امام سجّاد- ع- می‌افتی که هنگام گفتن لبیک، رنگ از رخسارشان پرید و حالش تغییر یافت و در پاسخ از علت این حالت فرمود: از آن می‌ترسم که جوابم «لا لبّیک ولا سعدیک» دهند.

تنت می‌لرزد؛ خدایا! با بار گناهان گذشته و آلودگیهایمان نمی‌توانیم انتظار پذیرفتن لبّیکمان را داشته باشیم اما آمدیم اینجا که پاک شویم، غسل کردیم به نیّت ریختن معاصی و گناهانمان، احرام بستیم از محرمات تو و می‌خواهیم داخل در حریم امن تو شویم چقدر خوب می‌شد این حالت برای انسان دوام می‌یافت.

سر انجام حدود ساعت ۹ شب بود که از مسجد شجره به سوی مکه راه افتادیم و ما چون با سواری بودیم، بعد از ۶ ساعت راهپیمایی خیلی زودتر از اتوبوسها به مکه رسیدیم؛ به طوریکه ساعت ۳ نیمه شب وارد مسجد الحرام شدیم، همه جا برایمان جالب بود و دیدن داشت. اما آنچه که بیشتر

ص: ۲۹۲

مشغولمان کرده شوق دیدن کعبه و انجام اعمال است.

من کجا و کعبه کجا؟!

در حالیکه مشغول خواندن دعاهای مستحبّی بودیم به سوی کعبه جلو می‌رفتیم، فکر میکردم باید زیاد راه بروم تا کعبه را ببینم اما سرم را که بالا کردم ناگهان خانه خدا را دیدم. باورم نمی‌شد. چه عظمتی داشت! حالت عجیبی در انسان پیدا می‌شود.

گریه شوق امانش نمی‌دهد و از شوق و هیجان روی پایش بند نیست. خدایا! من کجا و خانه‌ات کعبه کجا؟ اینجا محلّ قدوم مبارک انبیا و اوصیا و اولیای تو است. اینجا مَطاف ابراهیم خلیل است، همینجا محمّد خاتم رسولان طواف کرده است و ...

طواف، ابراز عشق به معشوق

همچنان متأثر از عظمت کعبه بودیم و دو- سه دور بدونِ نیّت گرد خانه گشتیم.

و چشم را به تماشای زیباییها و شکوه بیت اللّه ومسجد الحرام مشغول داشتیم تا اینکه وقتی آمادگی لازم را یافتیم نیت نموده، طواف را آغاز کردیم. وقتی بدن آدمی به دور کعبه سنگی می گردد، باید قلبش حول عرش پروردگار در طواف باشد و بر گرد کعبه عشق بگردد. در واقع رازِ طواف بر گرد یک چیز عشق است و تبلور آن را در گردشِ پروانه بر گرد شمع و سوختن و فدا شدنش می توان دید. طواف، ابراز عشق و تمایل به معشوق و محبوب است.

به شدت مُنقلب بودم، سعی می کردم طوافِ دل را پیرامون عرش خدا احساس کنم. تلاش می کردم حضور قلب داشته باشم و از دور چهارم بود که حال دیگری بر من دست داد، دیگر خودم نبودم و از شدت گریه به خود می‌لرزیدم و ... طواف که تمام شد دلها آرامش و رضا پیدا کرد.

از مطاف خارج شدیم و پشت مقام ابراهیم آمدیم تا نماز طواف را بجا آوریم اما چون نزدیک اذان صبح بود و زائران دور تا دور خانه خدا صف بسته بودند و منتظر نماز بودند، امکان گزاردن نماز طواف بین مردها نبود بنابراین همراه بقیه همراهان به طرف قسمتی از شبستان مسجدالحرام که مخصوص نماز خانمها بود رفتیم و در صف جماعت قرار گرفتیم. تا حال هر چه نماز جماعت دیدیم، صفهای صاف و پشت سرهم بود اما اینجا صفها به صورت دایره است. به هر حال بعد از اذان، نماز صبح را به جماعت خواندیم وبه طرف مقام ابراهیم رفتیم.

ص: ۲۹۳

مقام ابراهیم محلّی است در جهت شرقی و به فاصله ۱۲ متری خانه خدا، اتاقکی طلایی است که شیشه دارد و داخلش پیداست. در آنجا محل دو پای حضرت ابراهیم به صورت گود در روی سنگی فرو رفته که حضرت ابراهیم روی آن می‌ایستاده و کعبه را بنا می‌کرده است.

پس از نماز جماعت، نماز طواف را خواندیم و برای سعی صفا و مروه، راهی کوه صفا که در کنار مسجدالحرام است شدیم.

میان کوه صفا و مروه را سنگ کرده‌اند و دامنه کوهها به حالت شیب دار سنگ‌کاری شده و مقداری از قسمتهای اصلی کوه هم به حالت طبیعی مانده است.

در کوه صفا (که بلندتر از کوه مروه است) نیّت سعی بین صفا و مروه می‌کنیم. به فرموده امام سجاد-ع- بین خوف و رجاء در رفت و آمدیم، خوف از خشیت خدا و از عقاب پروردگار به جهت اعمال و افعالمان وامید به رحمت وغفران پروردگار که او کریم است و با فضلش معامله می‌کند و جالب است که محتوای دعاهای وارد شده در هنگام سعی هم همین نکته را دارد. جایی که حضرت آدم از خوف خدا و در فراق رحمت پروردگار می‌نالد و جبرئیل بر او نازل می‌شود و آدم به همراه همسرش حوا در این مکان مشمول رحمت حق می‌شود؛ جایی که جبرئیل برای آدم روضه امام حسین می‌خواند، برایش می‌گوید که حسین-ع- چگونه مکه را به قصد کربلا ترک می‌کند و سعی بین صفا و مروه را به سعی میان خیمه و قتلگاه بَدَل می‌سازد.

حاجی در اینجا باید در تلاش برای کسب معرفت حق و به دست آوردن رضای او باشد و شیطان را از خود براند و مَظاهر او را از زندگی‌اش محو کند. اینجا مکانی است که متکبّران سعی می‌کنند تا متواضع شوند.

بالأخره با هفت بار رفتن و بازگشتن «سعی» هم به انجام رسید و اینک زمان تقصیر، آخرین اعمال از اعمال عمره است و باید مقداری از ناخن یا موی سر (البته بهتر است هر دو را) کوتاه کنیم. و با تقصیر از احرام خارج می‌شویم.

هنگام تقصیر نیّتمان این است که زشتیها وپلیدیها و بدیها را از خود دور می‌کنیم و از گناهان بیرون می‌آییم و با تمام شدن اعمالمان، مانند روز تولّد پاک و بی‌پیرایه می‌شویم، حالتی که در هنگام تقصیر به انسان دست می‌دهد، حالت خوشحالی و احساس رضایت، امیدواری و آرامش قلبی است؛ «اللّهم تقبّل منّا ...».

ص: ۲۹۴

کعبه خانه شگفتی است و حالتی که انسان در طواف دارد شگفت‌تر!

شکل و نمای کعبه به گونه‌ای است که تصوّر این که طواف، طوافِ قلب انسان حول عرش پروردگار است و او هماهنگ با ملائک طواف کننده است ممکن و آسان می‌شود. به خصوص در اعمال عمره ما که به هنگام خلوت انجام شد.

حاجی آنگاه که دور خانه طواف می‌کند، باید حضور قلبش را حفظ کند و متذکر این مطلب باشد که در حالِ طواف بر گِردِ عرشِ پروردگار است و قلبش پیرامون ذات مقدس الهی می‌چرخد. آنجا باید پیوسته سعی کنی یادت نرود که طوافِ تو گرداگرد صاحب خانه است نه خود خانه و اینجاست که می‌فهمی، برای درک معنویتها، ظواهر مادّی در روح تأثیر دارند و شرایط باید فراهم باشد، درکِ معنا هم بیشتر از هماهنگی ظاهر با باطن حاصل می‌شود و این خصلتی است در روح بشر؛ آری بعضی مناظر است که با محتوای روح انسان هماهنگ می‌شود و آن وقت است که روح را اوج می‌دهد. در ظاهرِ خانه خداهم همان چیز را دیدم. روپوش سیاه و زیبای خانه خدا عظمت و شکوهی به آن بخشیده و روح را به طرف معنویت سوق می‌دهد و این معنای جالبی است!

بگذریم، از وضعیت کعبه می‌گفتم که آن به شکل مکعبی است با ابعاد حدود ۱۵ متر، اما کاملًا منظم نیست. ارتفاعش تا ۱۶ متر می‌رسد. در شمال خانه خدا حجر اسماعیل است که دیواری هلالی شکل از رکن شمال شرقی تا شمال غربی که به رکن شامی یا عراقی معروف است کشیده شده و ارتفاعی حدود ۱/ ۵ متر دارد این دیوار با سنگ مرمر ساخته شده و هنگام طواف، حِجر داخل در مَطاف قرار می‌گیرد. حجر به معنای دامان است. قبر حضرت اسماعیل، هاجر و تعدادی از انبیا در داخل است و حجر یکی از مکانهایی است که در آن حاجتها روا و دعاها مستجاب است و از همین رو است که همیشه پر از جمعیت و ازدحام است.

در طرف حجر، بر سقف خانه ناودانی است طلایی و حدود نیم متر جلو آمده که اسمش را زیاد شنیده‌ای. رکن جنوب غربی خانه، معروف به رکن یمانی است شبیه حجرالاسود سنگی است که پیغمبر آن را هم استلام می‌کردند. و از این رو است که مردم آن را می‌بوسند و استلام می‌کنند. حجرالاسود که سنگی بهشتی است در رُکن جنوب شرقی کعبه نزدیک درِ خانه واقع است. دورش را با نقره

ص: ۲۹۵

پوشانده‌اند. این سنگ یک بار به دست حضرت ابراهیم و بار دوّم به دست رسول خدا- ص- و سوّمین مرتبه به وسیله امام سجاد- ع- در تجدید بنای کعبه نصب گردیده است. شلوغترین جای در مطاف، مُحاذات حجرالاسود است چرا که طواف باید از مقابل آن آغاز شود و به آن ختم گردد. و نیز به جهت ازدحامی است که برای استلام به وجود می‌آید. در خانه خدا چند جا است که دعا در آن مستجاب می‌شود:

یکی مستجار است که شکافت و فاطمه بنت اسد وارد کعبه گردید و علی- ع- از او متولد شد.

مکان دیگر که دعا در آن مستجاب می‌شود، «مُلْتَزَم» است و آن بین حجرالاسود و در کعبه است.

«حطیم» مکان سوّم است که از محلهای استجابت دعا است.

چاه زمزم در کنار خانه کعبه، جنوب مقام ابراهیم است و این همان آبی است که هنگام «سعی» هاجر برای یافتن آب، که از صفا به مروه و از مروه به صفا به دنبال آب می‌دوید، از زیر پای اسماعیل جوشید.

حاجیان آب زمزم را به عنوان تبرّک به سر و صورتشان می‌زنند و مقداری از آن را به قصد شفا می‌خورند.

مسجد الحرام از طبقه دوم منظره‌ای زیبا دارد. طواف کنندگان در اطراف کعبه پروانه‌وار می‌چرخند. ایام تشریق نزدیک است و جمعیت فوق العاده! این همه جمعیت برای چیست؟ آیا اینان گِرد خانه سنگی می‌چرخند؟! چه کسی این را می‌پذیرد؟ کدام بُتکده‌ای این همه جمعیت را به خود دیده است؟! مسأله بالاتر از آن است که تصوّر شود!

اعمال حج تمتّع

ساعتها و روزها به سرعت می‌گذشت و هر چه به ایام حج نزدیکتر می‌شدیم هیجانمان شدت می‌یافت که خدایا! می‌توانیم حجّ خوبی بجا آوریم؟

خودت یاریمان کن.

روز هشتم ذیحجه که روز «تَرْوِیه» نامیده می‌شود، بیشتر حاجیان احرام می‌بندند و از مکّه به طرف منا کوچ می‌کنند و شب نهم یعنی شب عرفه را در منا می‌گذرانند و روز عرفه به سوی عرفات حرکت می‌کنند. ایرانیها معمولًا مستقیم از مکه به عرفات می‌روند.

احرام حجّ تمتع باید در مکه باشد و مستحب است در کنار خانه خدا، داخل حجر اسماعیل و یا کنار مقام ابراهیم باشد. با چند

ص: ۲۹۶

تن از خانمهای همسفر نیمه شبِ هشتم غسلِ احرام کرده، به طرف مسجدالحرام حرکت کردیم و آن شب را تا صبح به نماز و دعا گذراندیم و سپس احرام بستیم.

داخل حجر اسماعیل بودم، لباس احرام را از پیش پوشیده بودم و می‌خواستم نیّت کنم. لحظه آماده شدن و حرکت به میهمانی خدا است، پس باید لباسهای مناسب آن میهمانی را به تن کرد، آری باید جامه‌های سفید و بی‌پیرایه را پوشید و داخل در ضیافت خدا شد، ضیافتی که خودش دعوتمان کرده است.

وارد حجر می‌شوی، در گوشه‌ای از آن دو رکعت نماز می‌گزاری. این نماز، نمازِ احرام است و اینجا محل برآورده شدن حاجت. و حال خوشی پیدا می‌کنی گریه امانت نمی‌دهد. خودت را بقدر ذرّه خاشاک می‌بینی. بار یک عمر عصیان بر دوشت سنگینی می‌کند. پشیمان و شرمنده‌ای می‌خواهی به درگاهش توبه کنی. ناله می‌زنی و اشک می‌ریزی تا نگاهت کند.

خدایا! مولا تویی و بنده عاجز و گریز پا من، اینک به آستانه‌ات آمده، عذر می‌طلبم. حال رو به کعبه داری و دل شکسته‌ات نزد او است. حج مقبول طلب می‌کنی و پیمان می‌بندی، باید لبیک بگویی ولی باز هم می‌ترسی که قبولت نکرده باشد!

ساعت حدود ۷ صبح است. مکه منظره جالبی پیدا کرده، زائران خانه دسته دسته با ماشینهای روباز به جانب منا در حرکتند.

عرفات

اسم این بیابان «عرفات» است؛ محل شناخت. اینجا باید معرفت یابیم و عرفان کسب کنیم. اینجا عرفات است، خودت را بشناس تا خدا را بشناسی و حج خود را از این وادی شروع کن. حج‌گزاری بدون معرفت هیچ است. عرفات محل مناجات و راز و نیازهای اولیای خدا است.

شنهای عرفات، اشک و آه بزرگانی را به یادگار دارد. اینجا زمینی است که هر عزیز و هر بزرگی، پیشانی ذلّت و بندگی بر آن گذاشته و ندای «العفو» سر داده است.

در اینجا هیچ چیز بین بنده و مولایش فاصله نیست. بنده دور از همه ظواهر فریبنده و سرگرم کننده دنیا است و از مال دنیا تنها یک دست لباس احرام، که همان کفن او است، به تن دارد و از اسم و رسم و منصب و مسند جدا شده، فقط خودش است و عملش، در پیشگاه مولایش!

صدای «لبیک اللّهم لبیک ...»

ص: ۲۹۷

فضای شهر را پر کرده گویی که تمام شهر در حال کوچ کردن است! و عصر آن روز مقداری وسائل لازم و قرآن و کتاب دعا در کیف دستی گذاشته، همراه خود برداشتیم و سوار ماشین شدیم ...

صحرای عرفات در ۲۴ کیلومتری شمال مکه است. وقوف در آن، از ظهر تا غروب آفتاب روز عرفه (نهم ذیحجه) واجب است امّا ما هشتم ذیحجّه راهی عرفات شدیم تا شب عرفه را که شب مناجات و راز و نیاز است در زمین عرفات باشیم. نمی‌دانم چگونه توصیف کنم آن صحنه سراسر معنویت را؟ تصوّر کن هنگام غروب آفتاب را لحظه‌ای که آسمان به تدریج روبه سیاهی می‌رود و سرخی خورشید در افق گسترده است و دریایی از انسانهای سفید پوش ناله و ضجّه سرداده‌اند و با خدای خویش راز می گویند، چه حالی پیدا می کنی! تمام وجودت ذات احدیّت را تقدیس می کند و از عظمت خدا به شگفت می‌آیی؛ خدایا! این چه نیرو و جاذبه‌ای است که این همه انسان را به این دیار کشانده است! سفید و سیاه، زشت و زیبا ثروتمند وفقیر، همه و همه یک شکل و یک دست احرام به تن دارند و زیر یک آسمان وسط یک بیابان خشک و لم یزرع فرود آمده‌اند و همه‌شان یک چیز می گویند و یک چیز می‌خواهند؛ اینجاست که عینیّت توحید را می‌بینی.

بیابان عرفات خاطره‌ها دارد و عاشقهای بسیار دیده است. عرفات، حسین-ع- را دیده است که روز عرفه در دامنه جبل الرّحمه می‌نشیند و با محبوبش حرف می‌زند. دعای مفصل عرفه مناجات اوست با پروردگارش. امام حسین وقتی از مکه به طرف کربلا حرکت می کند و به استقبال شهادت می‌رود، از عرفات می گذرد.

اگر در عرفات گناهانت پاک نشود و ای به حالت!

طبق فرمایش حدیث: «عظیم‌ترین مردم از حیث گناه، کسی است که از عرفات برگردد در حالی که گمانش این باشد که بخشیده نشده ومأیوس ازرحمت خدا باشد.»

مشعر

اذان مغرب و عشا را خوانده‌ایم و باید به جانب مشعر حرکت کنیم و لحظه کوچ بزرگ است. مَشعَر یا مزدلفه وادی طویلی است بین سرزمین منا و بیابان عرفات. اینجا باید وقوف داشته باشیم و سنگ جمع کنیم برای رمی جمرات. برای این که بتوانیم شیطان را رمی کنیم. به فرموده امام سجاد-ع- «در مشعر باید

ص: ۲۹۸

قلبت به خوف خدا مشعر شود» در اینجا باید سنگ جمع کنی و سنگها باید تقریباً به اندازه فندق و گرد و نیز بکر و دست نخورده باشند. این سنگها سلاحی است که باید با آنها شیطان را رمی کنی. پس یادت نرود که درون خودت را نیز بکاوی.

امام سجاد-ع- فرمود:

«هنگام جمع آوری سنگ باید نیّتت این باشد که هر گناه و نادانی را از خود دورسازی و هر علم و عملی را بر خود ثابت کنی.»

حدود ۷۰ تا ۱۰۰ سنگ جمع کردیم و شبانه به طرف منا حرکت کردیم. مردها باید شب را در مشعر بمانند اما زنها وقوف اضطراری می‌کنند و شبانه از مشعر بیرون می‌آیند و از خلوتی شب برای رمی جمره عقبه استفاده می‌کنند. از مشعر به طرف جمرات آمدیم و چه حالت شوق و شعفی به آدم دست می‌دهد! با این که ما همه‌مان خسته وخواب آلود بودیم سرحال شدیم و آمادگی پیدا کردیم برای رزم با دشمن، زدن هفت سنگ به دیوار یا ستونی به نام جمره، نشانه و علامت است. اینجا است که باید به خویشتن رجوع کنیم و شیطان درونمان را بشناسیم و وابستگی‌هایمان را که مانع راه خدا می‌شود، رمی کنیم و از خود برانیم.

منا

نیمه شب با بدنی خسته به خیمه‌ها رسیدیم. فردا روز قربانی کردن است. چند نفر از مردها پذیرفته‌اند که به نیابت از ما نیز قربانی کنند. بعد از ظهر به قربانگاه رفته‌اند وهنوز بازنگشته‌اند. فرمایش امام‌سجاد-ع- است که: به هنگام قربانی تصمیم بگیر که گلوی طمع را ببری.

به انتظار نشسته‌ایم تا خبر قربانی کردن را بیاورند و بگویند که می‌توانید تقصیر کنید. هر کس به چیزی مشغول است و من نیز در فکرم اسماعیلم چیست که باید قربانی شود؟ چه دارم که از جانم برایم عزیزتر است تا در راه خدا قربانی‌اش کنم مسأله قربانی اوج «توحید» ابراهیم و «تسلیم» اسماعیل است، و اینک تو باید توحیدت را همانند ابراهیم-ع- ثابت کنی و اخلاص و تسلیمت را همچون اسماعیل نشان دهی.

سرانجام بعد از ساعتی خبر آوردند که به نیت من ذبح انجام گرفته، حال می‌توانم تقصیر کنم و از احرام خارج شوم حاجیان وقتی خبر ذبح را می‌شنیدند، حلق و تقصیر نموده، دیده بوسی می‌کردند. آری روز عید است و همه خوشحالند. شور و شعف خاصی در چهره‌ها به چشم می‌خورد.

ص: ۲۹۹

دلها از شادی موج می‌زند. شاید نشان از آن دارد که خداوند اعمالمان را قبول کرده است.

شب آن روز که شب یازدهم ذیحجّه بود، قرار شد. برای انجام طواف و سعی به مکه رویم. آنان که مدینه اوّل هستند، چون بعد از دوازدهم دیگر فرصت زیادی ندارند و باید به ایران برگردند و از جهتی از سیزدهم ازدحام جمعیت به اوج می‌رسد و نمی‌شود اعمال را درست و راحت انجام داد، بیشتر شب یازدهم، بعد از نیمه شب به مکه می‌روند و فردایش تا قبل از غروب آفتاب دوباره برمی‌گردند و خودشان را به سرزمین منا می‌رسانند تا وقوف شب یازدهم و دوازدهم را درک کنند. ساعت حدود یک نیمه شب بود که به مکه آمدیم، مستقیم رفتیم حرم و اعمال را انجام دادیم؛ طواف حج تمتع و طواف نساء، به اضافه نمازهایش و سعی بین صفا و مروه که بین دو طواف باید انجام می‌شد. بعد از چند ساعت استراحت در هتل، عصر بار دیگر آماده حرکت به طرف منا شدیم. بعد از ساعتی راه پیمودن، سرزمین منا و بعد هم جمرات نمایان شد، حالا باید در سه نوبت؛ جمره اولی، وسطی و عقبی را می‌زدیم. جمعیت هم خیلی زیاد بود بهر حال با توکل به خدا جلو رفتیم و اولی و دومی را نسبتاً راحت زدیم اما به شیطان بزرگ که رسیدیم، وضعیت فرق می‌کرد آنجا مشکل تر بود چون این جمره را فقط از یک سو می‌شود زد. ازدحام بقدری بود که اگر داخل جمعیت می‌رفتی سالم بر نمی‌گشتی بهمین خاطر مردها فریاد می‌زدند. جلو نروید، آسیب می‌بینید، برگردید نایب بگیرید و ... اما راضی نمی‌شدیم. فکر می‌کردیم چه کنیم که یک نفر پیشنهاد داد بروید از بالا بزنید خوشحال شدیم و بعد از کلّی راه رفتن آنهم با پای بدون کفش- چون کفشم داخل جمعیت مانده بود- موفق شدیم از قسمت بالای جمره، این بخش از عبادات را نیز انجام دهیم. این سه مکان، همان محلّی است که شیطان در مقابل ابراهیم- ع- ظاهر شد و سعی در وسوسه کردن او داشت و ابراهیم با پرتاب سنگ او را از خود راند و امروز حاجیان با تأسّی و اقتدا به آن حضرت به طرد شیطان می‌پردازند.

در هر حال، رمی جمرات روز یازدهم تمام شد روحانی بزرگوار از ما خواست که صبر کنیم و بعد از اذان مغرب، یعنی شب دوازدهم جمرات روز دوازدهم را هم بزنیم تا فردا به مشکل برنخوریم. لذا مجدّداً هر سه جمره را به ترتیب از اولی به

ص: ۳۰۰

عقبی به‌هریک هفت سنگ زدیم و به خیمه باز گشتیم.

به جهت پیاده‌روی زیاد، از خستگی روی پا بند نبودیم، اما بسیار خوشحال بودیم که اعمالمان را انجام داده‌ایم صبح روز دوازدهم را هم تا ظهر می‌بایست در منا وقوف کنیم. لذا تا ظهر هم وقتمان را به خواندن دعای ندبه و دعاهای دیگری که مناسبت داشت گذراندیم.

این سرزمین منا محل رسیدن به امیدها و آرزوهاست. هر کس اینجا آرزویی دارد وخواسته‌هایی طلب می‌کند باید هم جوابش را بگیرد و با دست پر برگردد، پس ای کریم از تو می‌خواهیم آنچه را که خیر و صلاح ما در آن است- چه آنها که می‌دانیم و چه آنها که نمی‌دانیم. و دفع آنچه را که شرّ و بد عاقبتی ما را سبب می‌شود- مقرّر بدارا!

طواف وداع

از سویی لحظات طواف وداع فرامی‌رسد و از سوی دیگر مریضی مختصری که داشتم شدّت می‌یابد و از تب می‌سوزم، شاید رحمت است از جانب پروردگار، ناراحت نیستم، به هر نحو که بود.

برای وداع رفتم به حرم، انسان در این لحظه چه حالی پیدا می‌کند! هر چه میزان علاقه انسان به چیزی بیشتر باشد، فراغت و ترک آن سخت تر است. دلم از غصّه پر شده، به جهت کسالت و مریضی سخت، فقط توانستم به مسجدالحرام رفته بنشینم و با حسرت به کعبه نگاه کنم!

سرانجام غروب روز شنبه ۱۷/ ۶/ ۶۳ ۱۳ ذیحجه به طرف جدّه حرکت کردیم و فردای آن به طرف تهران پرواز کردیم. و باز تویی و این دنیا، این گوی و این میدان، درگیری با شیطان بار دیگر آغاز می‌شود مراقب باش مبادا نورانیت حجّت را از دست بدهی، به یاد داشته باش که امام صادق- ع- فرمود:

«نور حج همواره برگزارنده حج در تابش است، تا زمانی که گناه نکرده باشد.»

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».